

معارف قرآن در المیزان

جلد پنجم

بررسی قصص قرآن در المیزان

(۱ - انسان های اولیه و پیامبران آن ها)

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر ۱۳۹۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسیار می‌شود که مردم، عملی را که می‌کنند و یا می‌خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارک و پر اثر شود و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آن چه که در کلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب کند و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت و آن را با نام وی آغاز نموده، نشان وی را بدان بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد و در نتیجه باطل و هالک و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاک و بطلان در او راه ندارد^(۱) ... و

« من به نام خدا آغاز می‌کنم! »

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۶.

فهرست عناوین انتخاب شده

جلد اول - معارف قرآن در شناخت خدا

- ۱- شناخت خدا - امر و خلق
- ۲- تدبیر و تقدیر - مقدرات
- ۳- قضا و قدر - سنت های الهی

جلد دوم - معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش

- ۴- شروع و پایان جهان
- ۵- نظام آفرینش

جلد سوم - معارف قرآن در شناخت ملائکه و جن و شیطان

- ۶- ملائکه
- ۷- جن و شیطان

جلد چهارم - معارف قرآن در شناخت انسان

- ۸- آغاز خلقت اولیه انسان
- ۹- روح و زندگی
- ۱۰- سیستم ادراکی، احساسی و فکری انسان
- ۱۱- نفس و روان و عواطف
- ۱۲- قلب، عقل، علم و کلام
- ۱۳- تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان
- ۱۴- رازبندی
- ۱۵- دعاها و آرزوهای انسان

جلد پنجم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۱- انسان های اولیه و پیامبران آنها)

- ۱۶- کلیات تاریخ ادیان

- ۱۷- انسان های اولیه و پیامبران آن ها

جلد ششم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۲- ابراهیم بنیانگذار دین حنیف)

- ۱۸- بنیانگذاری ملت حنیف، رسالت و مبارزات ابراهیم (ع)
- ۱۹- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۱- بنی اسماعیل
- ۲۰- لوط، ع. پیامبر معاصر ابراهیم

جلد هفتم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۳- موسی و بنی اسرائیل)

- ۲۱- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۲- بنی اسرائیل
 ۲۲- زندگانی یعقوب و یوسف (ع)
 ۲۳- زندگانی موسی علیه السلام
 ۲۴- موسی و بنی اسرائیل
 ۲۵- زندگانی داود و سلیمان و پیامبران بنی اسرائیل

جلد هشتم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۴- عیسی و پیروانش)

- ۲۶- آغاز دین مسیح - زندگانی زکریا، یحیی، مریم و عیسی «ع»
 ۲۷- تعلیمات عیسی و تحریفات کلیسا
 ۲۸- اصحاب کهف، لقمان حکیم و حوادث تاریخی بعد از مسیح

جلد نهم - محمد رسول الله «ص» (شخصیت، تاریخ و شریعت او)

- ۲۹- شخصیت و رسالت محمد رسول الله (ص)
 ۳۰- جانشین رسول الله «ص» و اهل بیت
 ۳۱- مشخصات قرآن و تاریخ وحی و تنظیم و تفسیر
 ۳۲- تاریخ تشریح دین اسلام

جلد دهم - تاریخ صدر اسلام و جنگ های رسول الله «ص»

- ۳۳- تاریخ صدر اسلام- از جاهلیت تا مدینه فاضله
 ۳۴- مدینه النبی - جامعه صالح اسلامی - تاریخ تشریح اسلام
 ۳۵- تشریح جهاد - از بدر تا مکه - جنگ های اسلام با مشرکین قریش
 ۳۶- از حنین تا تبوک - جنگ های اسلام با یهود و اقوام دیگر
 ۳۷- نهادینه شدن دین - پایان سلطه کفر و آغاز نفاق

جلد یازدهم - مبانی زندگی اسلامی در قرآن

- ۳۸- خانواده اسلامی
 ۳۹- غذا و تغذیه انسان
 ۴۰- نماز و روزه و حج

جلد دوازدهم - مبانی جامعه اسلامی در قرآن

- ۴۱- جامعه اسلامی
 ۴۲- اخلاق اسلامی
 ۴۳- بایدها و نبایدها ی قرآن - اوامر و نواهی - حلال و حرام
 ۴۴- انفاق - نظام مالی اسلام - (خمس و زکات)

جلد سیزدهم - مبانی حکومت اسلامی در قرآن

- ۴۵- حکومت اسلامی
۴۶- قانون در قرآن - مجازات اسلامی
۴۷- مبانی احکام نظامی و جهادی اسلام (جنگ و صلح)
۴۸- اداره کشور اسلامی - روش های مدیریت

جلد چهاردهم - معارف قرآن در شناخت آخرت

- ۴۹- مرگ و برزخ
۵۰- رستاخیز
۵۱- اوضاع طبیعی و انسانی قیامت
۵۲- انسان و اعمالش
۵۳- گناه و ثواب - حسنات و سیئات

جلد پانزدهم - معارف قرآن در شناخت ابدیت و لقاء الله

- ۵۴- بهشت
۵۵- جهنم
۵۶- ابدیت، شفاعت، لقاء الله

جلد شانزدهم - گفتمان های قرآن - تفسیر و تحلیل

- ۵۷- گفتمان های راهبردی قرآن
۵۸- گفتمان های آموزشی قرآن
۵۹- گفتمان های تبلیغی قرآن

جلد هفدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در دین و فلسفه احکام

- ۶۰- گفتارهای علامه طباطبائی در توحید
۶۱- گفتارهای علامه طباطبائی درباره قرآن و کتاب
۶۲- گفتارهای علامه طباطبائی درباره دین و فلسفه تشریح احکام

جلد هیجدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و مفاهیم علمی

- ۶۳- گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و تفسیر
۶۴- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم و اصطلاحات قرآنی
۶۵- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم علمی و فلسفی قرآن

جلد نوزدهم – گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش، کمال، مقدرات و قیامت

- ۶۶- گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش جهان و انسان
- ۶۷- گفتارهای علامه طباطبائی در خودسازی و کمال انسانی
- ۶۸- گفتارهای علامه طباطبائی در مقدرات و اعمال
- ۶۹- گفتارهای علامه طباطبائی در مواقف و مسائل زندگی بعد از مرگ

جلد بیستم – گفتارهای علامه طباطبائی در اداره جامعه و کشور

- ۷۰- گفتارهای علامه طباطبائی در روش اسلام در اداره جامعه
- ۷۱- گفتارهای علامه طباطبائی درباره حکومت و روش اداره کشور
- ۷۲- گفتارهای علامه طباطبائی درباره احکام حقوقی، جزائی و خانوادگی اسلام
- ۷۳- گفتارهای علامه طباطبائی درباره روش مالی اسلام
- ۷۴- گفتارهای علامه طباطبائی در مباحث تاریخی

جلد بیست و یکم – هدف آیات و سوره های قرآن

- ۷۵- هدف آیات و سوره های قرآن – بخش ۱
- ۷۶- هدف آیات و سوره های قرآن – بخش ۲

جلد بیست و دوم – منتخب معارف قرآن در المیزان

- ۷۷- منتخب معارف قرآن در المیزان

فهرست مطالب

موضوع:	صفحه:
مقدمه مؤلف	۱۷
اظهار نظرها درباره چاپ های نخست	۲۰
بخش اول - نگرشی به تاریخ و پیدایش ادیان	۲۳
فصل اول : تاریخ در قرآن	۲۴
اعتبار بیان تاریخ در قرآن	
طرز بیان تاریخ در قرآن	
فلسفه نقل تاریخ در قرآن	
تأثیر تاریخ پیامبران در پیامبر اسلام	
تأثیر نقل تاریخ در مؤمنین	
تأثیر داستان های قرآن در غیر مؤمنین	
روش قرآن در نقل تاریخ	
تاریخ ملتها و تاریخ ادیان	
تاریخ ملتها در قرآن	
انتخاب قرآن در نقل تاریخ	
اصلاح قسمت های تحریف شده تاریخ	
فصل دوم: پیدایش انسان و ادیان	۳۴
آغاز پیدایش انسان	
ترکیب دوگانه انسان	
تجهیز انسان برای تسخیر جهان	
طبع مدنی و اجتماعی انسان	
منشاء اختلافات اجتماعی	
آغاز تشریح قوانین توحیدی	
لزوم تشریح دین	
دین و تقسیمات تاریخی زندگی بشر	
تعریف دین	
وظیفه اولیه دین و تکامل آن	
هدف ارسال رسل و کتب آسمانی	
ختم ادیان	
عصمت پیامبران	
نام گذاری صاحبان ادیان	

خطاب‌های مختلف الهی به صاحبان ادیان

تفاوت بین ادیان

ترقی ادیان و ختم رسالت‌ها

مفهوم نسخ احکام ادیان گذشته

عمر کوتاه برخی از احکام ادیان

تفرقه و انشعاب در ادیان

علمای دین، عاملین تفرقه

زمان و مقام قضاوت در اختلاف ادیان

۵۲ فصل سوم: تأثیر انبیاء در تکامل بشریت

پیامبران و تمدن

تأثیر انبیاء در علوم انسانی

تأثیر پیامبران در افکار اجتماعی و اصلاح حکومت‌ها

نقش پیامبران در بیداری انسان‌ها

گسترش عدالت، اولین هدف رسالت

میزان چیست؟

گسترش مساوات و مبارزه با اختلافات طبقاتی

لزوم نبوت جهانی

جهانی بودن نبوت

۶۵ فصل چهارم: انساب و اسامی پیامبران

اسامی پیامبران در قرآن

پیامبران بدون اسامی

تعداد و نژاد پیامبران

اسامی پیامبران از نسل نوح و ابراهیم

توالی رسولان از ذریه نوح

پیامبران اولوالعزم

۷۲ بخش دوم: کلیات شریعت و کتاب پیامبران

۷۳ فصل اول: شریعت و کتاب پیامبران

دلیل اختلاف شریعت‌ها و قوانین ادیان

همگونی وحی در پیامبران

مفهوم کتاب و حکم انبیاء

پیامبران صاحب حکم و شریعت

تعداد کتب آسمانی

مطالب مشترک در قرآن و صحف ابراهیم و موسی

صحف به صورت الواح

اهل کتاب و کتاب‌های مقدس آنان

کتاب مقدس یهود

کتاب مقدس مسیحیان
 اهل کتاب بودن مجوس
 چگونگی از بین رفتن دین مجوس
 التزام ایمان به کلیه کتب آسمانی
 محرّمات و منہیات مشترک ادیان

۸۶

فصل دوم: امتیازات، ابتلائات و درجات پیامبران الهی

امتیازات هفده پیامبر الهی
 آن چه به موسی و هارون داده شد؟
 قرآن، ذکر مبارک
 آن چه به ابراهیم داده شد؟
 و... ابراهیم چه کرد؟
 مهاجرت و نجات ابراهیم و لوط
 اعطای فرزند و امامت به ابراهیم و فرزندانش
 به لوط چه داده شد؟
 پذیرش دعای نوح
 حکم و قضاوت اعطاشده به داود و سلیمان
 تسبیح کوه و مرغان همصدا با داود
 تعلیم علم صناعت لباس رزم به داود
 باد در تسخیر سلیمان
 شیاطین در تسخیر سلیمان
 کشف ضرّ ایوب
 رحمت الهی بر اسماعیل، ادریس و ذّاٰلکِفل
 نجات یونس از شکم ماهی
 فرزندی که به زکریا داده شد؟
 مریم و عیسی آیتی برای جهانیان
 امت واحده، و راه توحید از طریق نبوت
 ابتلائات خاص انبیاء چهارگانه
 ابتلاء اسماعیل
 ابتلاء یونس
 ابتلاء لوط
 ابتلاء یسع
 درجات برتری پیامبران نسبت به یکدیگر
 برگزیده شدگان
 دلایل برگزیده شدن آدم علیه السلام
 دلایل برگزیده شدن نوح علیه السلام
 برگزیده شدن آل ابراهیم و آل عمران
 سایر برگزیده شدگان

برگزیدگان از عترت پیامبر اسلام

درجات پیامبران، امامان و دانشمندان

۱۰۹

فصل سوم: ادب و آداب پیامبران الهی

ادب الهی پیامبران

توحید در اعمال پیامبران

اعمال توحیدی پیامبران

انواع ادب و آداب تعلیمی به پیامبران

ادب توبه

ادب انجام تکالیف

ادب استفاده از روزی حلال

ادب فردی و اجتماعی

ادب نسبت به خدا

ادب نسبت به مردم

ادب پیامبران در مواقع دشوار

ادب در گفتار نوح با قوم خود

ادب توبه در گفتار موسی در حال غضب

ادب در گفتار یوسف در خلوت زلیخا

ادب در گفتار یوسف با برادران

ادب در گفتار سلیمان با ملکه سبأ

ادب در گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله در غار

ادب در گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله در خلوت

ادب پیامبران در مقابله با قوم خود

نوح در برابر قوم

هود در برابر قوم خود

ابراهیم در برابر آزر

شعیب در برابر قوم

موسی در برابر فرعون

موسی و هارون در برابر فرعون

مریم در برابر مردم

رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر مشرکین

رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر ظالمین

رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر گستاخی پیروان

نحوه گفتار و بیان پیامبران

ادب پیامبران در اظهار حق

۱۲۸

فصل چهارم: سنت‌های الهی در رسالت پیامبران

تعریف نبوت و رسالت

رسالت، سنتی جاری در عالم

هر قومی را هدایت کننده‌ای هست!
 در هر ملتی پیغمبری مبعوث شده!
 هر ملتی را رسولی همزبان خود آمده!
 ارسال رسل از جنس بشر
 لزوم انسان بودن پیامبران
 پیامبران و امامان برای همه ادوار
 میثاق پیامبران
 تعهد پیامبران برای معرفی پیامبر بعدی
 مبارزه پیامبران با طاغیان و مستکبران
 سنت مقاومت رسولان در برابر طاغیان
 سنت یأس رسولان و هلاکت اقوام و جوامع
 تکرار یأس پیامبر
 تکرار اتهام دروغ‌گویی به پیامبران
 تکرار نجات مؤمنین
 تکرار عذاب و هلاکت مجرمین
 تکرار سنت پیروزی رسولان
 غلبه در استدلال
 غلبه از طریق تأیید غیبی
 غلبه از لحاظ ماهیت ایمان

۱۴۹

بخش سوم: انحراف در ادیان و انقراض امت‌ها

۱۵۰

فصل اول: انقراض جوامع تاریخی و امت‌های منقرض شده

سرنوشت اقوام منقرض شده
 سرنوشت قوم نوح
 محفوظ ماندن کشتی نوح تا عصر پیامبر اسلام
 انقراض قوم عاد
 انقراض قوم ثمود
 انقراض قوم لوط
 انقراض آل فرعون
 آیات ربوبیت الهی در هلاکت اقوام گذشته
 آیت بجا مانده از هلاکت قوم لوط
 آیت ربوبیت الهی در غرق فرعون و لشکرانش
 آیت ربوبیت الهی در نابودی قوم عاد
 آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم ثمود
 آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم نوح
 عوامل و دلایل انقراض امت‌های پیشین
 عاقبت تکذیب کنندگان

سنت امتحان و سنت استدراج و مکر الهی
فراوانی نعمت قبل از نزول بلاء
لجاجت توانگران مترف در همه ادوار
اقوامی که تاریخ آن‌ها را نمی‌شناسد!
امتهای منقرض شده و آثار بجامانده

۱۶۸

فصل دوم: بت‌پرستی و ادیان باستانی

پیدایش آئین‌های بت‌پرستی
پرستش با غریزه جلب منفعت
پرستش با غریزه دفع ضرر
شروع بت‌پرستی انسان
منشأ و چگونگی پیدایش بت‌پرستی
نقش مجسمه‌سازی در بت‌پرستی
خدایان مؤنث
بت‌پرستی در ادیان باستانی
بت‌پرستی صابئیان
بت‌پرستی برهمنائی
عقاید برهمنائی
بت‌پرستی بودائی
بت‌پرستی در عرب جاهلیت
مطالعه تطبیقی بین تعالیم قرآن و آئین‌ها و ادیان دیگر
ادیان معتقد به تناسخ
تفاوت تعالیم ویدا با تعالیم براهمه
تسری شرك در عبادت به سایر ادیان
شرك در زرتشتیان
شرك در یهود
شرك در مسیحیت
تعالیم عالی اسلام و اصلاح مفسد شرك در عبادت
تفاوت شفاعت در اسلام با بت‌پرستی
ثبوت تأثیر
تفاوت شفاعت با شرك در عبادت

۱۸۸

فصل سوم: تاریخ ستاره‌پرستی و ادیان صابئی و زرتشتی

تاریخ و دین صابئیان
ستاره‌پرستی و بت‌پرستی عصر ابراهیم علیه‌السلام
نفوذ ستاره‌پرستی و بت‌پرستی به پارس قدیم
سفرهای یوداسف به فارس
جم، و شروع آتش‌پرستی
زمان ابراهیم

بخش چهارم - خلقت آدم و آغاز تاریخ بشر

۱۹۶

فصل اول: آدم، جانشین خدا در زمین

۱۹۷

آغاز تاریخ بشر فعلی
تاریخ بی زمان نسل بشر
تاریخ اولین خلیفه در روی زمین
درباره تاریخ آدم ابوالبشر
قسمتی از ماجرای خلقت آدم علیه السلام
مبدأ خلقت آدم
خلقت آدم و نقش ملائکه و ابلیس
خروج آدم از بهشت و ابتدای سکونت در زمین
مفهوم سجده ملائکه بر آدم
ابلیس در برابر انسان
خروج آدم از بهشت و فرود به زمین
حرکت وجودی انسان
ماده اولیه انسان
انشاء خلق آخر

۲۱۳

فصل دوم: روزهای بهشتی آدم زمینی

اقامت موقت
عوامل خروج آدم از بهشت
سست عهدی آدم
وسوسه شیطان
اولین حکم تشریحی
تاریخ شروع فساد در نسل انسان
اولین دعای آدم

۲۲۲

فصل سوم: هابیل و قابیل و شروع فساد و جنایت در نسل انسان

پسران آدم
تعلیم و نظم در نسل‌های اولیه انسان
اولین قانون جنایت و جزا
شرح زندگی انسان‌های اولیه در تورات

۲۳۲

بخش پنجم: اولین بنای شریعت‌ها

۲۳۳

فصل اول: اولین بنای شریعت‌ها و آغاز تمدن ادیان

اولین فرمان در تشریح دین
مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریح

الف: حکم پوشش‌های انسان

ب: حکم آگاهی‌های انسان

ج: حکم استفاده از رزق‌ها و زینت‌ها

ه: حکم پیروی از انبیاء

۲۴۱ فصل دوم: تکثیر فرزندان آدم و تشکیل جوامع ساده اولیه

کیفیت تکثیر نسل و ازدواج در انسان‌های اولیه

اجتماعات ساده انسان‌های اولیه

تشکیل خانواده انسانی

مبدأ نژادهای انسانی

عمرنوع انسان

۲۴۸ فصل سوم: ادريس، پیامبری در نسل اولیه و پدر علوم بشری

ادريس پیامبر، از اجداد نوح

ادريس دانشمند، پایه‌گذار دانش‌ها

۲۵۱ **بخش ششم: نوح، اولین پیامبر صاحب شریعت**

۲۵۲ فصل اول: حضرت نوح علیه‌السلام : اولین پیامبر صاحب شریعت

نقل تاریخ نوح در قرآن

نوح، اولین پیامبر صاحب کتاب

اصول شریعت نوح

عمومی بودن نبوت نوح

خصوصیات و درجات حضرت نوح

تعداد پیروان نوح و خانواده او

عمر طولانی نوح

محل زندگی نوح

اوضاع اجتماعی و شرایط زمان دعوت نوح

چگونگی انتقال عقاید بت‌پرستی

دعوت دینی نوح

قیام نوح علیه بت‌پرستی

روش تبلیغاتی نوح

عکس‌العمل اشراف قوم در برابر نوح

استدلالات‌های نوح

جدال کافی است! عذاب بیاور!

تلاش‌های نوح در دعوت دینی

سه پیام اصلی نوح

مباحثات نوح

دعا و شکایت و نفرین نوح

آخرین مراحل دعوت نوح

وعده‌های مغفرت نوح
 وعده تأخیر اجل قوم
 مداومت در دعوت
 دعوت به قانون رفاه جامعه
 شکوائیه نوح
 عذاب دنیوی و برزخی قوم نوح
 اتمام حجت نوح
 آخرین نفرین نوح
 آخرین دعای نوح
 آغاز سنت جاری در هلاکت اقوام فاسد

۲۸۲

بخش هفتم: طوفان نوح

۲۸۳

فصل اول: طوفان نوح دلایل شروع و نتایج آن

کشتی نوح
 محل و زمان ساخت کشتی نوح
 آغاز طوفان نوح
 محل آغاز طوفان
 عمومی بودن طوفان نوح
 ماجرای پسر نوح
 ادب نوح در درخواست نجات پسرش
 پایان طوفان
 نسل جدید بشر پیا به زمین می‌گذارد!
 دودمان نوح وارثین جدید زمین
 کوه جودی، محل فرود کشتی نوح
 بقای نسل صالح
 طوفان نوح در تواریخ و افسانه‌های ملل
 داستان طوفان نوح در روایات کلدانی‌ها
 طوفان نوح در روایات یونانیان
 طوفان نوح در روایات ایران قدیم
 طوفان نوح در روایات هند قدیم
 طوفان نوح در روایات سایر ملل
 روایت طوفان در اوستا
 روایت طوفان نوح در ادبیات هند
 تاریخ نوح در تورات فعلی
 اختلاف نقل تورات با قرآن

۳۱۱

بخش هشتم: هود پیامبر و قوم عاد نخستین

۳۱۲

فصل اول: هود پیامبر مبارزات و دعوت دینی او

شیوع بت پرستی در نسل اصلاح شده بعد از نوح

آغاز نزول بلا

ذکر شخصیت معنوی هود در قرآن

بحثی درباره عاد، قوم حضرت هود

طرز تبلیغات هود علیه السلام

۳۲۱

فصل دوم: نابودی شهر احقاف و بهشت ارم

ارم، شهر احقاف و قوم منقرض شده عاد

مشابهت تاریخی انقراض قوم عاد با قوم فرعون

جزئیات دیگر از نابودی قوم عاد و شهر احقاف

محل زندگی و نژاد قوم عاد

صاعقه و باد صرصر عامل نابودی قوم عاد

۳۲۸

بخش نهم: حضرت صالح، قوم ثمود و ناقه صالح

۳۲۹

فصل اول: حضرت صالح و قوم ثمود

قوم ثمود در تاریخ

خلاصه حوادث دوران بعثت صالح علیه السلام

شخصیت معنوی حضرت صالح

دعوت دینی صالح علیه السلام

لجاجت قوم ثمود در برابر دعوت صالح

مخاصمات قوم صالح

نه گردن کلفت شهر صالح علیه السلام

اشراف مُسرف در مقابل صالح علیه السلام

۳۳۸

فصل دوم: ناقه صالح

ناقه صالح به عنوان يك معجزه

تکذیب رسول، کشتن ناقه

کشتن ناقه و نابودی قوم

استخدام شقی ترین انسان برای کشتن ناقه

عذاب فردی دامن گیر جامعه

نوع فساد و نوع مجازات قوم ثمود

ناقه صالح و کیفیت خلق و نحرا و در روایات

۳۴۸

فصل سوم: اصحاب رس اقوام بعد از قوم ثمود

تاریخ اصحاب رس در قرآن

مقدمه مؤلف

أِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه‌بندی شده است.

در یک «طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هرفصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی هر

عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان » شامل عناوین: **معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان** (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی)، و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: **قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنک و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان** (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی)، چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تالیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تالیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین دوستان قرارگیرد. **این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.**

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن

نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان » موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکر این نکته لازم است که ترجمه تفسیر المیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه بر شماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه

انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و خاندان جلیلش باد که نخستین

حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند ...!

فَاطَّرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي

بِالصَّالِحِينَ!

لیلة القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جایی رسید که ما را بر آن داشت تا قبل از آغاز مطالعه این کتاب، سری بزنیم به سایت های اینترنتی و جراید کشور، نقد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱- « درسایت روزنامه جمهوری اسلامی www.magiran.com/npview... » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۱۳۸۵/۰۷/۰۳ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معارف قرآن در المیزان نام کتابی است که به کوشش سید مهدی امین تنظیم گردیده و توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشمند موضوعی شیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننده این معارف غنی در مقدمه ای که بر جلد اول و دوم این کتاب نگاشته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع » برای آشنایی با فرهنگ و معارف قرآنی است، چنین می نویسد: (... نویسنده محترم روزنامه جمهوری، کلیاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۲- « در سایت گودریدز www.goodreads.com/book/show/8553126 » که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهائی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » را همراه با کتابهای مورد علاقه اش معرفی کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین...! »

۳- « روانشاد حجت الاسلام دکتر کبیری استاد دانشگاه » در یکی از سخنرانی های خود در مسجد شفا درباره « جلد دوم معارف قرآن در المیزان » اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام! »

۴- « سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی www.tebyan.net » در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان » مطالب زیادی نقل

کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل «اسماء و صفات الهی» را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵- « **سایت دارالقرآن کریم** www.telavat.com » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲. معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶- « **سایت شهر مجازی قرآن** www.quranct.com » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی » با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷- « **سایت Islamquest** » در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان » استفاده کرده است.

۸- « **سایت حوزه** www.hawzah.net » تحت عنوان « جوانه های جاوید » بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی^{۱۶} و شناخت نامه المیزان»، انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان » می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثرا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است. » « **سایت حوزه** » همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان » نام برده است.

۹- « **سایت اسلام پدیا - اصطلاحات قرآنی** islampedia.ir » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و « الحی القیوم در آیات قرآن » همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان » را نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در المیزان » استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی

کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم -

مؤلف همه این ۲۲ جلد را در سایت خود تحت عنوان « معارف قرآن در المیزان » در دو نسخه PDF و WORD در اینترنت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار داده که با جستجو در «گوگل» این سایت قابل مشاهده است.

در این زمینه قبلاً موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه های جیبی آن را که در ۷۷ جلد تحت عنوان « تفسیر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان » تهیه شده در سایت « www.Tafsirejavan.com » خود قرارداد تا همگان سریعاً به آن دسترسی داشته باشند.

اخیراً نیز موسسه قرآنی قائمیه « www.Ghaemiyeh.com » در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتال استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است!

برخی افراد یا هیئت های علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان » مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مؤلف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « **برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!** » معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مؤلف در تمام مدت تألیف کتابها از انفاس قدسی و راهنمایی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تألیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

ببخش اول

نگرشی به تاریخ و پیدایش ادیان

فصل اول

تاریخ در قرآن

مستند : تحلیل علمی و قرآنی

المیزان ج ۴ ص ۱۷۱

بیان تاریخ در قرآن

بشر از قدیمی ترین عهد زندگی خود در زمین به ضبط حوادث اهمیت می داده است. در هر عصری یک عده بودند که حوادث را به ذهن می سپردند و یا یادداشت کرده و تألیف می نمودند و به صورت کتاب در می آوردند. انسان در جهات مختلف زندگی اش از تاریخ استفاده می کرد و اغلب در طرز تشکیل اجتماع از تاریخ الگو بر می داشت و یا از سرگذشت دیگران عبرت می گرفت و یا گاهی آنرا در مسائل سیاسی و اقتصادی و غیره به کار می بست.

لکن فن تاریخ با اینهمه شرافت و منافی که دارد ملعبه دو عامل فساد بوده و از این به بعد هم خواهد بود که متاسفانه تاریخ را از صحت طبع و صدق بیان به سوی باطل و دروغ منحرف کرده است. آن دو عامل، اول حکومت های خودکامه هستند که هرچه به نفع خود بود اشاعه می دادند و هرچه به ضررشان بود از نقل آن ممانعت می کردند. عامل دوم، نویسندگان تاریخ ها هستند که از تعصب قومی یا مذهبی به دور نبوده اند و هرچه نقل کرده اند منافع خود را در نظر گرفته اند و از نقل نظر و تاریخ مخالف احساسات خود خودداری ورزیده اند.

علت عمده بی اعتنائی علمای امروز به تاریخ هم همین عوامل است. حتی باستان شناسی نیز که در وهله اول به نظر می رسد از دستبرد چنین عواملی مصون باشد ولی متاسفانه دانشمندانی که اسرار باستان شناسی را افشا می کنند دارای همان احساسات هستند که نویسندگان تاریخ بودند لذا به راحتی می توانند چیزی را کتمان کنند و یا تغییر دهند.

اما آنچه باید بدان تکیه کرد که از هر دستبرد و احساسات شخصی و تعصبات

قومی و مذهبی به دور است وحی الهی است که در کتب آسمانی تاریخ گذشتگان را بیان می کند.

در این میان، قرآن کریم، تنها منبعی است که مصون از خطا بوده، و دروغ و دست بشر در آن راه نیافته است؛ ولی کتب آسمانی دیگر مانند تورات و انجیل، به دلیل اینکه از دستبرد عوامل مذکور در بالا مصون نمانده اند، چیزی بیشتر از تاریخ های معمولی ندارند و داستان های تاریخی مذکور در آنها نیز اغلب ملعبه دست عوامل بالا قرار گرفته است. علاوه بر این معلوم نیست سراینده داستانهای کتب عهدین مثلاً داستان " صموئیل و شارل " کیست؟

مستند : تحلیل علمی و قرآنی

المیزان ج ۴ ص ۱۷۵

اعتبار بیان تاریخ در قرآن

حال می پردازیم به نقل تاریخ در قرآن

مجید، و این حقیقت مسلم را در نظر می گیریم که قرآن اصلاً کتاب تاریخ نیست! و منظورش از نقل داستان های خود قصه سرائی مانند کتب تاریخ، و بیان تاریخ و سرگذشت نیست، بلکه کلامی است الهی که در قالب وحی ریخته شده است؛ و منظورش هدایت خلق به سوی رضوان خدا و راههای سلامت است.

به دلیل اینکه قرآن کلام الهی است و منظورش هدایت مردم به سوی سعادت و رضوان و رستگاری است لذا می بینیم هیچ قصه ای را مانند کتاب های تاریخ و داستان با تمام جزئیاتش نقل نمی کند، بلکه از هرتاریخ و داستان، آن نکات متفرقه که مایه عبرت و تامل و دقت و یا آموزنده حکمت و موعظت است و یا سود دیگری از این قبیل دارد، نقل می کند.

برای نمونه داستان " طالوت و جالوت " را بررسی می کنیم که ببینیم

قرآن چگونه این تاریخ را در سوره بقره آیات ۲۴۶ تا ۲۵۳ بازگو می کند؟

در آغاز می فرماید:

« مگر داستان آن بزرگان بنی اسرائیل را نشنیدی که بعد از موسی به پیامبر خود گفتند...»

آنگاه بقیه جزئیات را رها کرده و می فرماید:

« پیغمبرشان به آنان گفت خدا طالوت را به پادشاهی شما نصب کرد...»

باز بقیه مطالب رامسکوت گذاشته و می فرماید:

« و نیز به ایشان گفت نشانه پادشاهی وی این است که صندوق معروف دوباره به شما برمی

گردد...»

آنگاه می فرماید:

« و همینکه طالوت سپاهیان را بیرون برد... »

بعدا جزئیات مربوط به داود را رها نموده و می فرماید:

« چون با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند...! »

کاملاً پیداست که اگر می خواست این جمله ها را به یکدیگر متصل کند داستانی طولانی می شد.

این نکته در تمامی داستانهای که در قرآن آمده مشهود است و اختصاصی به یک داستان و دو داستان ندارد بلکه به طور کلی از هر داستان آن قسمت های برجسته اش را که آموزنده حکمتی یا موعظتی و یا سنتی از سنتهای الهی است که در امت های گذشته جاری شده است، نقل می کند.

در داستان **حضرت یوسف** این معنا را تذکر می دهد و می فرماید:

« در داستان ایشان عبرتی است برای خردمندان! »

در جای دیگر می فرماید:

« خدا می خواهد شما را به سنت های که در امت های قبل از شما

جریان داشته هدایت کند! » و یا می فرماید:

« قبل از شما سنت های جریان یافته است، پس در زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟ این قرآن بیانی است برای مردم و هدایت و موعظتی است برای مردم با تقوا! »

مستند: آیه ۱۲۰ سوره هود " وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ...! "

المیزان ج ۲۱ ص ۱۱۵

فلسفه نقل تاریخ در قرآن قرآن مجید خود در این آیه فایده و دلیل نقل

داستانها و تاریخ پیامبران و ملت ها را بیان می کند و آنها را از سه جهت لازم دانسته است:

۱- تأثیر تاریخ پیامبران در پیامبر اسلام

۲- تأثیر نقل تاریخ در مؤمنین

۳- تأثیر داستانهای قرآن در غیر مؤمنین

تأثیر تاریخ پیامبران در پیامبر اسلام

در عبارت « مَا نُبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ ! » فایده اول سرائیدن این داستانها را در قرآن مجید بیان می کند و نشان می دهد که اولین جهت اصلی نقل این داستانها تثبیت و استوارشدن دل پیامبرگرمی اسلام است !

همانطور که می دانیم این آیات پایان بخش سوره هود هستند و سوره هود حق کلام را درباره مبدأ و معاد و سنت های جاری خدا در بندگان خود روشن می سازد. این سوره برای پیامبرگرمی اسلام "ص" جنبه تعلیم حق، و برای مؤمنین جنبه موعظه و تذکر را دارد، همچنانکه نسبت به کفار، که از ایمان به خدا استنکاف می ورزند، جنبه اتمام حجت را دارد.

سرائیدن این داستانها و بیان تاریخ زندگی و مبارزات انبیاء مکرم الهی قلب مبارک رسول اکرم "ص" را آرامش و سکون می بخشد و ماده قلق و اضطراب را از دل او برمی کند! بدین معنی که می فرماید:

« ما داستانهای انبیاء را برایت می سرائیم ،

تا به وسیله آن قلبت را آرامش بخشیم ،

و آنرا در راهی که برای دعوت به سوی حق

و نهضت علیه ریشه های فساد پیش گرفتی، و در تحمل آزار از امتت ،

قوی و استوار سازیم ! »

در آنچه فایده به رسول خدا عاید می گردد فرمود:

« وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ - در اینها حق به سوی تو آمد. »

این وسیله آمدن حق را اگر خود سوره هود یا آیات آن یا همان داستانهای بدانیم که در آن سوره آمده است ، در این صورت، حق مورد نظر، همان حقایق و معارف مربوط به مبدأ و معاد و سنت جاری الهی در خلق، خواهد بود که در آن سوره شرح داده و خاطر نشان ساخته است که چگونه پیغمبران را فرستاده و دعوت توحید را انتشار داده و مؤمنین را در دنیا به نجات از مهالک و در آخرت به نجات از آتش سعادت مند ساخته و ظالمین را به اخذ در دنیا و عذاب خالد در آخرت بدبخت کرده است.

تأثیر نقل تاریخ در مؤمنین

در مورد آنچه که عاید و مربوط به مؤمنین است، فرمود:

« وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ - وَ مَوْعِظَةٌ وَ تَذَكُّرٌ لِّمُؤْمِنِينَ ! »

توضیحش این است که آنچه از معارف و حقایق بیان کرده همه برای مؤمنین، تذکر است و موعظه. تذکر است، برای اینکه مومنین با شنیدن آنها آنچه را از علوم فطری مربوط به مبداء و معاد و متعلقات آن از یاد برده بودند، به یاد می آورند؛ و موعظه است، برای اینکه آن معارف و حقایقی که در لافافه داستانها بیان شده و همچنین خود آن داستانها، جملگی مایه عبرت هستند.

تأثیر داستانهای قرآن در غیرمؤمنین

در مورد غیر مؤمنین فرمود:

« وَ بَعَثْنَا لِقَوْمِكُم مِّنكُمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَن ادْعُوا إِلَى اللَّهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوا يَوْمَ تُؤْتَوْنَ أَجْرَكُمْ وَ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ مُّؤْمِنُونَ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ »

در همان وضعی که قراردادید (هرچه می خواهید) بکنید،

که مانیز کار خود را می کنیم،

منتظر باشید که مانیز منتظریم !

این قسمت از آیات مربوط به غیرمؤمنین است که در آن خدای سبحان، پیامبر گرامی خود را دستور می دهد که احتجاج و بگومگو را با ایشان خاتمه دهد و آخرین حرف را به ایشان بگوید، و پس از آن همه موعظه و آوردن داستانهای گذشتگان بفرماید:

« حال، اگر ایمان نمی آورید ؟

و از شرک و فساد دست بر نمی دارید ؟

و آنچه که من به گوشتان خواندم بیدارتان نکرد ؟

و اگر داستانهای عبرت آوری را که آوردم،

و سنتی را که خدا در آنان معمول داشت، برایتان گفتم،

و هیچیک در شما اثر نکرد ؟

پس هرچه می خواهید بکنید !

و در موقعیتی که دارید هرچه را برای خود خیر تشخیص می دهید،

انجام دهید، ما هم کار خود را می کنیم،

و انتظار می بریم روزی را که عاقبت عملتان به استقبالتان آید،

و به زودی خواهید فهمید که آنچه ما از اخبار الهی می گفتیم راست بود
یا دروغ ! »

این بیان در حقیقت خاتمه دادن به احتجاج، و نوعی تهدید است، که در داستانهای گذشتگان از قبیل داستان نوح و هود و صالح بازگو کرده است، و در قصه شعیب از خود آن جناب حکایت کرده که به قوم خود گفت:

« - ای قوم ! شما به جای خود عمل کنید که من نیز عمل می کنم ،
و به زودی خواهید فهمید که عذاب خوار کننده که را خواهد آمد ،
و دروغگو کیست ؟

شما منتظر باشید، که من نیز با شما منتظرم ! »
در پایان سوره می فرماید که به زودی گردش روزگار علیه دشمنان اسلام دور خواهد زد و کار به نفع پیامبر گرامی اسلام پایان خواهد یافت.

مستند : بحث تحلیلی و آیه ۷۴ سوره انعام " وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ لَآئِيهٔ اَزْزُر ... ! " المیزان ج ۱۳ ص ۲۶۴

روش قرآن در نقل تاریخ
این که قرآن مجید، مواد تاریخ و جزئیات داستان را نقل نمی کند، دلیلش روشن است و آن این است که قرآن کریم کتاب دعوت و هدایت است و در این کاری که دارد یک قدم راه را به طرف چیزهای دیگر از قبیل تاریخ و یا رشته های دیگر، کج نمی کند، زیرا هدف قرآن تعلیم تاریخ و مسلکش مسلک رمان نویسی نیست. هیچ کاری به این ندارد که فلانی پسر کیست و نسبش چیست ؟ و یا حوادث تاریخی مربوط به او در چه زمان و مکانی رخ داده است. قرآن متعرض سایر مشخصاتی که یک تاریخ نویس یا رمان نویس بی نیاز از ذکر آن نیست، نمی شود، چون تعرض به این گونه خصوصیات در هدف قرآن - هدایت - دخالت و تاثیر ندارد.

مردم از نظر هدایت برایشان یکسان است که بدانند ابراهیم فرزند تارخ ابن ناحور بن سروج بن رعو بن فالج بن شالچ بن ارفکشاذ بن سام بن نوح است، یا ندانند ! برای مردم یکسان است که بدانند که ابراهیم در " اورکلدانیها " و در حدود سنه دو هزار قبل از میلاد به دنیا آمده است، و ولادتش در عهد فلان پادشاهی بوده که در فلان زمان بدنیا آمده و فلان مدت سلطنت کرده و فلان روز مرده است، یا ندانند !

قرآن، در عین حال، در آن مقدار از علم نافع که بحث در آن واجب بوده، کوتاهی نفرموده است. و بحث و نظر در عالم و اجزاء آسمانی و زمینی اش را هم تحریم نکرده

است، و از خواندن و شنیدن اخبار و تاریخ امم گذشته و سنن و آدابی که در آن امم معمول بوده و بدان وسیله کسب معرفت می توان کرد، جلوگیری نکرده است، و بلکه از آن به بهترین وجهی مدح هم کرده است، و نیز در آیات بیشماری سفارش به تفکر و تذکر در آن فرموده است.

مستند: آیات ۵۹ تا آخر سوره اعراف "لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ...!"

المیزان ج ۱۶ ص ۳۷

تاریخ ملت ها و تاریخ ادیان تاریخ ها و یا قصص و داستان هائی که در قرآن مجید ذکر گردیده و ما آنها را تاریخ پیامبران می نامیم، مانند داستان موسی و نوح و یا داستان هود و صالح، درحقیقت این داستانها تاریخ اقوام و مللی است که این بزرگواران در میان آنها مبعوث شده اند.

چون در این داستانها جریان حال آن اقوام و رفتاری که با پیامبرانشان داشتند، بیان شده، و نیز سرانجام انکارشان، و اینکه عذاب الهی همه شان را از بین برده و منقرضشان ساخته است. می بینیم تمامی این داستانها به آیتی ختم شده اند که کیفیت نزول عذاب و هلاکت آنان را بیان می کند.

قسمتی از آیات سوره اعراف (از ۵۹ تا ۲۰۶) که تاریخ این پیامبران بزرگوار را نقل می کند هدف خاصی را دنبال می نماید و آن بیان حال مردم از حیث قبول عهد الهی و یا رد آن است، تا برای مردم و بخصوص امت اسلام هشدار و انداز و مایه عبرت باشد!

مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج ۷ ص ۱۶۲

تاریخ ملت ها در قرآن قرآن برای " ملت " وجود، اجل، کتاب، شعور، فهم، عمل، طاعت و معصیت اعتبار فرموده است. به همین جهت است که می بینیم همانطور که قرآن به داستانهای اشخاص اهمیت داده است، بیشتر از آن به تاریخ " ملت ها " اهمیت قائل شده است و این در آن هنگام بوده است که بشر تاریخی جز ذکر حالات اشخاصی از قبیل پادشاهان و بزرگان نداشته است و تاریخ نویسان تا بعد از نزول قرآن هیچ توجهی به تاریخ ملت ها و اجتماعات نداشته اند و این بعد از نزول قرآن بوده است که احياناً برخی از مورخین از قبیل "مسعودی" و "ابن خلدون" کم و بیش توجهی به تاریخ ملت ها نموده و به ذکر حوادث آن پرداخته اند و این جریان همینطور ادامه داشته

تا اینکه در همین اواخر بطور کلی تحولی در تاریخ نویسی به وجود آمده و تاریخ اشخاص به تاریخ ملتها تبدیل شده است.

قرآن مجید در آیه زیر برای ملت ها **اجل و مدت زمان** قائل شده و می فرماید:

« برای هر ملت اجل و دوره ای است که نه لحظه ای به عقب افتند،

و نه لحظه ای پیشی می گیرند! » (اعراف ۳۴)

در آیات زیر برای امت ها کتاب و عمل قائل شده و می فرماید:

« و هر امتی به سوی کتاب خود خوانده می شود! » (جاثیه ۲۸)

« عمل هر امتی را در نظرش زینت دادیم! » (انعام ۱۰۸)

همچنین در آیات زیر است که قرآن شعور و فهم و طاعت و معصیت برای

ملت اعتبار فرموده است:

« دسته ای از آنها ملتی میانه رو هستند. » (مائده ۶۶)

« ملتی قائم که آیات خدا را تلاوت می کنند. » (آل عمران ۱۱۳)

« هر ملتی می کوشید تا پیغمبر خود را بگیرند و در راه باطل خود با او

جدال ورزند تا حق را پایمال سازند...! » (غافر ۵)

« برای هر امتی رسولی است،

وقتی آن رسول آمد حکم به عدل خواهد شد و بر کسی ظلم نمی شود! »

(یونس ۴۷)

مستند: آیه ۸۰ سوره مومن " وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مَن مِّن قَبْلِكَ مَن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمَن مِّن لَّم نَقْصُصْ

عَلَيْكَ! المِيزَان ج ۳ ص ۲۴۳

انتخاب قرآن در نقل تاریخ پیامبران خدای تعالی در آیه فوق می فرماید:

« مگر نه این بود که قبل از تو رسولانی از جنس خود این مردم به سوی شان

گسیل داشتیم، رسولانی که داستانهایی بعضی از آنان را برایت سرودیم و بعضی

دیگر را نسرودیم؟ هیچ رسولی چنین حقی نداشته که از پیش خود آیتی

بیاورد، هر آیتی می آوردند به اذن خدا بوده است...! »

بعضی از مفسرین به این آیه شریفه استدلال کرده اند براین که بعضی از

پیغمبران بوده اند که داستانشان در قرآن نیامده است و لکن این استدلال درست نیست

زیرا آیه شریفه در مکه نازل شده است و بیشتر از این دلالت ندارد که تا این تاریخ سرگذشت بعضی از انبیاء را برایت شرح نداده ایم. لکن در سوره نساء که بعد از سوره مورد بحث و در مدینه نازل شده است چنین مطلبی را بیان می فرماید و می گوید:

« رسولانی که قصه شان را قبلا برای تو گفتیم،

و رسولانی که برایت قصه آنها را نگفته ایم ! » (نساء ۱۶۴)

و این آیه است که به نظریه فوق دلالت دارد و نشان می دهد که قصه برخی از رسولان در قرآن ذکر شده و داستان برخی دیگر در قرآن نیامده است زیرا سوره نساء آخرین سوره ای است که در آن داستان پیامبران قید شده و از آن به بعد در سوره هائی که بعد از سوره نساء نازل شده، نام هیچ یک از انبیائی که در قرآن آمده برده نشده است. در مجمع البیان از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

« خدای تعالی پیغمبری سیاه چهره مبعوث کرد و داستان او را در قرآن

برای ما بیان نفرمود.»

نظیر این معنا را درمنثور از تفسیر اوسط طبرانی و از ابن مردویه، از آن جناب روایت کرده است.

در تفسیر عیاشی از ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

« بین آدم و نوح پیغمبرانی بطور مخفی و علنی بودند، و لذا ذکر آنان که مخفی بودند در قرآن نیامده است همانطور که کسانی که علنی بوده اند اسم آنها برده شده است. این است که خدای تعالی در سوره نساء فرموده: - وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ - یعنی همانطوری که اسم پیامبران علنی را بردم اسم پیامبران مخفی را نبردم. »

همین روایت را در کافی از علی بن ابراهیم از طریق ابوحمزه از حضرت امام باقر علیه السلام روایت می کند.

در نقل کافی اینطور آمده که :

« بعضی از انبیاء مخفی بودند لذا ذکرشان در قرآن مخفی شده است بطوری که اسم پیامبران علنی در قرآن آمده و اسم آنان نیامده است، این است که خدا می فرماید: همانطور که اسم پیامبران علنی را بردم اسم پیامبران مخفی را نبردم.... »

و به هر صورت مراد از روایت این است که خدا اصلا نه نامی از آنان که مخفی بودند برده و نه قصه شان را در قرآن ذکر کرده است همانطور که قصه بعضی از علنی ها

را ذکر کرده و از آنان نام برده است.

(المیزان ج ۹ ص ۲۲۵)

مستند: آیه ۴۰ سوره آل عمران " ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ ...! "

المیزان ج ۶ ص ۵

اصلاح قسمت های تحریف شده تاریخ « این از اخبار غیب است که به تو

وحی کردیم ! تو حاضر نبودی آنجا که بر سر کفالت مریم کارشان به نزاع و
مخاصمه کشید و بالاخره برای آن قرعه کشیدند. »

در این آیه خداوند متعال، داستانی را که برای پیغمبرش - درباره مریم و زکریا
- شرح داد، از خبرهای غیبی معرفی کرده است.

همچنین در سوره یوسف، تاریخ زندگی یوسف را به آن نحو که بیان داشته، از
خبرهای غیبی شمرده است، آنجا که می فرماید:

« این حکایت از اخبار غیب بود که بر تو وحی کردیم، تو آنجا نبودی که

برادران یوسف بر مکر و حيله تصمیم گرفتند... »

ظاهراً دلیل اینکه آن را از اخبار غیبی می شمارد، این است که داستان مذکور
را اهل کتاب تحریف کرده و خصوصیات آن را از بین برده اند.

به طوری که در کتب عهدین خصوصیات داستان های زکریا اصلاً ذکر نشده
است. و فرمایش خداوندی هم که در آخر همین آیه می فرماید - تو آنجا حاضر نبودی
که وقتی قرعه کشیدند - مطلب بالا را تأیید می کند.

در ذکر تاریخ حیات نوح علیه السلام هم در قرآن، خدای متعال باز متذکر می

شود که:

« این از اخبار غیب است . پیش از آنکه ما به تو وحی کنیم، تو و قومت

از آن آگاه نبودید! »

در سوره آل عمران آیه ۶۲ خدای متعال به آنچه درباره قصه های عیسی علیه
السلام بیان فرموده اشاره میکند و آن را "حق" می شمارد، یعنی تذکر می دهد که
آنچه ما از قصص و تاریخ عیسی شرح دادیم همان حق است، نه آنچه مسیحیان درباره آن
ادعا می کنند:

" - إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ ... ! "

فصل دوم

پیدایش انسان و ادیان

مستند: آیه ۲۱۳ سوره بقره "كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...!"

المیزان ج ۳ ص ۱۵۹

آغاز پیدایش انسان

در این فصل خلاصه ای از تاریخ پیدایش انسان به نقل قرآن مجید، و مقتضیات زندگی اجتماعی او که منجر به ظهور ادیان و تشریح قوانین دین شده است، ذکر می گردد:

آنچه از مجموعه آیات شریفه قرآنی در زمینه آفرینش انسان و زندگانی اولیه او استفاده می شود، این است که این نسل انسانی یک نوع مستقل است که از نوع دیگری جدا نشده و از روی قانون تکامل طبیعی به وجود نیامده، بلکه خداوند آنرا مستقیماً از زمین آفریده است.

یعنی زمانی بود که زمین و آسمان وجود داشت و در زمین موجوداتی دیگر بودند ولی انسان نبود، بعد خدا یک جفت از نوع انسانی آفرید که سر سلسله نسل موجود بشر می باشد.

قرآن مجید، در مورد اینکه قبل از این نسل انسانی که از آدم و حوا به وجود آمده اند، آیا در روی زمین انسان هائی دیگر بوده اند یا نه ساکت است و اشاره ای مشخص بدین امر نکرده است.

ترکیب دوگانه انسان

از نظر قرآن مجید، خدای تعالی هنگام آفرینش انسان، آن را مرکب از دو جزء و دارای دو جوهر قرار داد: یکی جوهر جسمانی که ماده بدنی اوست، و دیگری جوهر مجرد که روح و روان اوست. این دو پیوسته در زندگانی دنیوی همراه و ملازم یکدیگرند و

هنگام مرگ روح زنده از بدن جدا می شود و سپس انسان به پیشگاه پروردگار باز می گردد.

تجهیز انسان برای تسخیر جهان

از آیات قرآنی معلوم می شود که هنگام آفرینش انسان، بعد از تسویه جسمش، یک روح الهی در آن دمیده شده است. قرآن مجید می فرماید:

- خداوند متعال نوع انسان را که آفرید قوای ادراکی در او به ودیعت گذاشت و چشم و گوش و حواس باطنی برایش قرارداد، و او را یک نیروی فکری عطا فرمود تا بتواند با آن بر حوادث موجود در گذشته و آینده اطلاع پیدا کند، و از این نظر یک نحوه احاطه ای بر حوادث عالم پیدا کند. درعین حال، خدای متعال همه چیز را مسخر انسان کرد. یعنی نوع انسان را دارای یک سنخ وجودی فرمود که قابل ارتباط با همه چیز باشد و از همه چیز به طور مستقیم یا به وسیله ابزارهایی که از طریق کاربرد فکر خود درست می کند، بهره مند شود.

انسان با نیروی فکر خود همه چیز را در استخدام خود درمی آورد و بدین وسیله با استفاده از آنها به هر طریق ممکن به زندگی خود ادامه می دهد. انسان حتی نوع خود را نیز به استخدام خود درمی آورد و از آنها کار می کشد.

طبع مدنی و اجتماعی انسان

انسان دارای طبع مدنی و اجتماعی است. این سازگاری به لحاظ این است که هر فرد انسان می خواهد فرد دیگر را در استخدام خود قرار دهد و از آن بهره برداری کند و بدین ترتیب لزوم تمدن و وجود اجتماع تعاونی را با قضاوت خود می پذیرد.

لازمه این مدنیت این است که اجتماع به نحوی تشکیل گردد که روابط افراد با یکدیگر عادلانه باشد و هرکس به اندازه ای از دیگری بهره مند شود که آن دیگری از او استفاده می کند. این قانون عدل اجتماعی است.

چون این قانون زائیده « اصل استخدام » است و انسان به شرط ناچاری بدان

تن در داده است، لذا هر موقع که قدرتمند می شود رعایت این قانون را نمی کند!

جریان تاریخ پیوسته از اعصار توحش و بربریت تا این زمانها که عصر درخشان و
طلائی و دوران تمدن و آزادی است، نشان داده که ملت های قوی ملت های ضعیف را به
صورت ظالمانه لگدمال و عملاً موضوع اجتماع تعاونی و عدالت عمومی را تضعیف
کرده اند!

منشاء اختلافات اجتماعی

اختلاف انسانها در خصوصیت آفرینش و منطقه زندگی و اخلاق و عادات مشخص است، یعنی نیرومندان از ضعفا بار می کشند و ضعفا برای رهایی از دست آنها دست به کار می شوند و به انتقام گیری متوسل می شوند و به همین ترتیب طوفان های وحشتناک در وضع اجتماع پدید می آید.

وقوع این اختلاف به دلیل اختلاف خلقت آنها امری ضروری و حتمی است ، لذا ایجاب میکند که برای رفع آن قوانینی وضع شود. قوانین موضوعه بشری دارای دو جنبه است: یا به زور و نیروی دستگاه حاکمه اجرا می شود و یا با زور و با تربیت اخلاقی. ولی هردو در شناخت واقعی مسیر زندگی انسان و تطبیق قوانین با آن ناتوان بوده اند.

آغاز تشریح قوانین توحیدی

خداوند متعال قوانین و نظامی بر اساس یگانه پرستی و توحید در اعتقاد و اخلاق و افعال وضع فرمود، و به عبارت دیگر پایه آئین خود را بر شناساندن حقیقت انسان از آغاز تا انجام، و آشنا کردن مردم به اینکه درد دنیا باید طوری زیست که برای جهان جاوید سودمند باشد، قرارداد.

بنابراین قانون دینی و آئین الهی تنها قانونی است که بر پایه علم و دانش و معرفت حقایق استوار است.

مستند: آیه ۲۱۳ سوره بقره "كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ!..."

المیزان ج ۳ ص ۱۵۹

تشریح دین

این آیه علت تشریح اصل دین، و تکلیف کردن انسان را به آن، و دلیل اختلافاتی را که در آن واقع شده است، شرح می دهد و نشان می دهد که افراد انسان که بحسب فطرت موجودات مدنی و اجتماعی بودند، در آغاز تشکیل اجتماع

به صورت گروه واحد و یکنواخت بودند؛ بعداً درمیان آنها، به مقتضای فطرت، اختلافاتی درکسب مزایای حیاتی بروز کرده است که رفع این اختلافات محتاج به وضع قوانین مناسبی بوده است، ولذا خدای تعالی پیامبرانی را برانگیخته و با ایشان احکام و قوانینی در شکل " دین " برای بشر فرستاده، و بشارت ها و تهدیدهایی را نیز همراه آن اعلام فرموده؛ و دین را با یک سلسله وظایف عبادی کامل نموده است. پس سبب تشریح دین، اختلافات فطری بوده که از جهت دنیوی درمیان بشر پیدا شده است.

مستند : بحث علمی

المیزان ج ۲ ص ۴۰۴

دین و تقسیمات تاریخی زندگی بشر در سیر تاریخی انسان آن تقسیمی را که قرآن کریم صحیح می داند این است که :

- اولین دوره بشر دوران سادگی و بی رنگی بشر بوده است، که در آن دوره همه امت ها یک جور بوده اند.
- دومین دوره، دوره مادیت و حس نگری است.

برخی از مورخین اروپائی که از مکاتب ضد دین پیروی می کنند تقسیمات تاریخی زیر را برای سیر زندگی بشر تهیه کرده اند:

- عهد اساطیر
- عهد مذهب
- عهد فلسفه
- عهد علم

که عهد علم را مربوط به عصر حاضر می دانند.

ازلحاظ تاریخی، این تقسیمی را که برای سیر زندگی بشر تهیه نموده اند و آنرا چهار دوره فرض کرده اند، تا آنجا که تاریخ دین و فلسفه نشان می دهد اشتباه و باطل است.

تاریخ دین و فلسفه نشان می دهد که:

- ۱- دین ابراهیم "ع" بعد از عهد فلسفه هند و مصر و کلدان بوده است.
- ۲- دین عیسی "ع" بعد از فلسفه یونان بوده است.

۳- دین محمد "ص" نیز بعد از فلسفه یونان و اسکندریه بوده است.

نکته اصلی این است که نهایت درجه اوج فلسفه قبل از اوج گرفتن ادیان بوده است، و دین توحید از تمامی ادیان دیگر قدیمی تر بوده است، درحالی که در تقسیم بندی این افراد پرستش خدا و دین از خرافات عهد دوم از عهدهای چهارگانه ای شمرده شده که فرض کرده اند. و خواسته اند چنین القاء نمایند که دین جزو دوره های فراموش شده زندگی بشر بوده است. در فرض این افراد علم طبیعی و دانش روز معتبر شمرده شده و پیروی از دین تقلید، و پرستش خدا از خرافات دوره های گذشته شمرده شده است که به زعم آنها علم با آن مخالف است!!

اینگونه مورخین به این نکته توجه نکرده اند که پیروی از دین تقلید نیست، زیرا دین عبارت است از مجموعه ای از معارف مربوط به مبدأ و معاد، و قوانینی اجتماعی، از عبادات و معاملات که از طریق وحی و نبوت به بشر رسیده است، نبوتی که صدق آن با دلیل و برهان ثابت شده است. و نیز دین مجموعه اخباری را شامل است که مخبر صادق از آنها خبر داده است، مخبری که صادق بودن او نیز با دلیل و برهان به اثبات رسیده است. معلوم است که پیروی از چنین دینی پیروی علم است، نه خرافات!

مستند: آیه ۲۱۳ سوره بقره " فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ! "

المیزان ۳ ص ۱۸۷

تعریف دین

از بررسی آیه فوق تعریف زیر برای دین به دست می آید:

« دین ، روش مخصوصی است در زندگی، که صلاح دنیا را، به طوری

که موافق کمال اخروی و حیات دائمی حقیقی باشد، تامین می کند.»

پس در شریعت باید قانون هائی وجود داشته باشد که روش زندگانی را به اندازه

احتیاج روشن سازد.

وظیفه اولیه دین و تکامل آن

دین در طلیعه ظهورش برای رفع اختلاف فطری بود، ولی رفته رفته کامل تر

شد و شامل اختلافات غیر فطری هم گردید.

دین بعد از پیدایش، پیوسته کامل تر شده است تا به حدی که قوانین آن شامل

تمام احتیاجات زندگی بشود، و از آن پس ختم می شود، و دیگر آئین جدیدی نخواهد

آمد.

قرآن مجید درباره ختم شرایع می فرماید:

« مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ! »
 « محمد «ص» پدر هیچ يك از مردان شما نیست بلکه فرستاده خدا و ختم کننده
 پیامبران است ! » (احزاب ۴۰)

درباره کمال دین می فرماید:

« وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ! »
 « و کردیم بر تو این کتاب را که بیانی است برای همه چیز! » (نحل ۸۹)
 « وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ! »
 « همانا، قرآن کتابی است ارجمند، باطل بدان نرسد، نه از پیش رو و نه از پشت
 سر، فرستادنی است از حکیم ستوده ! » (فصلت ۴۲)
 از آیه فوق این مطلب نیز استفاده می شود که - هر شریعتی از شریعت سابق

کامل تر است!

هدف ارسال رسل و کتب آسمانی

هدف فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابهای آسمانی، و به عبارت دیگر دلیل دعوت دینی این است که انسان طبعاً به طرف اختلاف می رود، و از طرف دیگر به سوی مدنیت و اجتماع سیر می کند؛ و چون فطرت انسانی خود موجب اختلاف است، نخواهد توانست آنرا رفع نماید - چگونه ممکن است چیزی را که جذب می کند دفع نماید - لذا خدا برای رفع اختلاف، پیامبران را فرستاد و قوانینی را وضع کرد و بدین طریق بشر را به کمال لایقش راهنمایی فرمود. و این کمال، یک کمال واقعی و حقیقی و داخل در دایره صنع و ایجاد است، و هرچه مقدمه آن باشد نیز چنین خواهد بود.

این اختلاف که از ناحیه فطرت در جامعه بشری روی داده نمی گذارد انسان به کمال لایقش برسد و در زندگانی اجتماعی به مقصد اصلی نائل شود و بشر خود به خود نمی تواند آنرا مرتفع سازد، و فسادهایی را که از آن تولید شده است، اصلاح نماید؛ پس ناچار باید از راه دیگری غیر از طبیعت بشری اصلاح شود و آن جهت الهی است؛ یعنی باید خدا مواد اصلاحی را به وسیله وحی به پیامبران بفهماند و ایشان برای مردم بیان کنند.

این است که قرآن شریف از قیام انبیاء برای اصلاح جامعه چنین تعبیر می

کند:

" خدا پیامبران را مبعوث کرد ! "

و در هیچ آیه ای نهضت پیامبران جز به خدا نسبت داده نشده است، با آنکه آن هم مانند سایر حوادث مربوط به ماده و زمان و مکان است.

بنابراین، نبوت یک حالت الهی یا به عبارت دیگر یک حالت غیبی است که به واسطه آن " انسان نبی " معارفی را که رافع اختلافات و تناقضات زندگی است، درک می کند. نسبت آن به حال عموم مردم در ادراک مانند بیداری است به خواب، و این ادراک مخصوص، در لسان قرآن " وحی " نامیده می شود و آن حالی که درک کننده واجد آن است " نبوت " خوانده شده است.

از این بیان معلوم می شود مقتضی بودن فطرت برای اختلافات از طرفی، و برای مدنیت و اجتماع از طرف دیگر، به ضمیمه عنایت پروردگار به کامل کردن آفرینش هر موجود، " نبوت عامه " را اثبات می کند.

ختم ادیان

دینی که خاتم ادیان است استکمال انسانی را محدود می داند، یعنی همین که به آخرین مرتبه کمال رسید سیر تکاملی اش متوقف می شود !
این معنی از حکم قرآن به ختم شدن سلسله پیامبران استفاده می شود، زیرا لازمه ثابت ماندن یک شریعت و قابل نسخ نبودن احکام آن این است که کمال فردی و اجتماعی انسان همان اندازه ای باشد که در آن دین اعتبار شده و در بیانات و نظام آن منظور گردیده است.

این مطلب از اخبار غیبی قرآن شریف است که جریان تاریخ از چهارده قرن قبل تاکنون آنرا تصدیق کرده است !

در مدت این چهارده قرن جامعه انسانی در امور طبیعی و جهات مادی پیشرفت های روشن و ترقیات بهت آوری کرده است ولی در معارف و اخلاقیات که ملاک کمال نفس است در همان مرتبه ای که بوده متوقف شده و گامی فراتر ننهاده است بلکه گامهائی به عقب برداشته و سیر قهقرائی طی نموده است.

بنابراین مجموع کمالات انسانی که مشتمل بر کمالات روحی و جسمی است ترقی نکرده است.

عصمت پیامبران

نتیجه دیگری که از آیه شریفه فوق گرفته می شود این است که پیامبران معصوم و مصون از خطایند!

عصمت پیامبران بر سه قسم است:

- ۱- مصونیت از خطا در مقام گرفتن وحی
- ۲- مصونیت از خطا در مقام تبلیغ و رساندن پیام های الهی
- ۳- مصونیت از خطا در مقام انجام وظایف و تکالیف شخصی (عصمت از معصیت).

منظور از عصمت و مصونیت این است که در انسان نیروئی وجود داشته باشد که او را از اموری که شایسته نیست نگهداری نماید. از قرآن شریف استفاده می شود که انبیاء در هر سه مورد بالا معصوم هستند.

مستند: آیه ۶۰ سوره بقره " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ..."
المیزان ج ۱ ص ۳۶۰

نام گذاری صاحبان ادیان

خدای تعالی در قرآن مجید می فرماید:

« به درستی کسانی که مؤمنند، و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی هستند، هر کدام به خدا و دنیای دیگر معتقد باشند، و کارهای شایسته کنند، پاداش آنها نزد پروردگارشان است، نه بیمی دارند و نه اندوهگین می شوند! »

در روایات اسلامی ذیل این آیه، درباره اینکه نام گذاری ادیان به چه دلیل و با انتساب به چه فرد یا شهر و کشوری صورت گرفته، چنین آمده است:

۱- در معانی الاخبار، از ابن فضال روایت کرده که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم:

« چرا نصاری را به این نام نامیده اند؟ فرمود:

- ایشان از اهل قریه ای بودند بنام ناصره که یکی از قراء شام است، و مریم و عیسی (ع) بعد از مراجعت از مصر، در آن قریه منزل کردند.»

۱- در روایت آمده که:

« یهود را بدانجهت یهود نامیده اند که از فرزندان "یهودا" »

پسریعقوب "ع" هستند.»

۲- در تفسیر قمی آمده که امام فرمود:

« صابئی ها قومی جداگانه اند، نه مجوسند، نه یهود، نه نصاری و نه مسلمان؛ آنها ستارگان و کواکب را می پرستند. »

(این همان " وثنیت" است و چیزی که هست پرستش " وثن" و بت منحصر در ایشان نیست، و غیرصابئین کسانی دیگر نیز بت پرست هستند. تنها چیزی که صابئین بدان اختصاص دارند این است که علاوه بر پرستش بت، آنها کواکب را نیز می پرستند.)

مستند: آیه ۱۰۴ سوره بقره " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...!" المیزان ج ۲ ص ۴۹

خطاب های مختلف الهی به صاحبان ادیان

در این آیه اولین بار است

که عبارت " یا ایهاالذین آمنوا...!" به کار رفته است و اولین موردی است که خدای تعالی مؤمنین را با لفظ " یا ایهاالذین آمنوا...!" خطاب می کند. بعد از آن در ۸۴ مورد دیگر تا آخر قرآن این خطاب را تکرار فرموده است.

در قرآن کریم خطاب " یا ایهاالذین آمنوا...!" تنها مختص به مؤمنین امت اسلام است. امت های قبل از اسلام با عبارت " قوم" خطاب و تعبیر شده اند، مانند " قوم نوح و قوم ثمود" گاهی نیز با لفظ " اصحاب" خطاب یا بیان شده اند، مانند " اصحاب مدین" و " اصحاب رس". در خصوص قوم موسی علیه السلام تعبیر به " بنی اسرائیل" و " یا بنی اسرائیل" شده است.

در قرآن کریم، چنانچه دقت شود، مشخص می شود که آنچه قرآن از عبارت " الذین آمنوا...!" در نظر دارد غیر آن معنائی است که از کلمه " مؤمنین" اراده فرموده است.

از برخی از آیات فهمیده می شود که منظور از " الذین آمنوا" تمامی اهل ایمان به رسول خدا (ص) نیستند، و چنان نیست که همه را ولو هرچور که باشد شامل شود. منظور از عبارت " الذین آمنوا" همان " سابقون ا و لّون" یعنی طبقه اول مسلمانان از مهاجر و انصار هستند که در عهد رسول خدا(ص) و در روزگار عسرت اسلام به آن جناب ایمان آوردند و " الذین آمنوا" عبارت آبرومند و محترمانه ای است که همه جا منظور از آن این طبقه هستند.

مستند: آیه ۸۷ سوره انعام

" وَ مِنْ آيَاتِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ اِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ...!"

المیزان ج ۱۴ ص ۶۴

تفاوت بین ادیان

قرآن مجید در این آیه نشان می دهد که سلسله انبیاء علیهم السلام هدایتشان یک هدایت و صراط مستقیم شان یک صراط است. اختلاف در زمان و احوال و همچنین در پویندگان این راه و اختلاف در هدف و مقصد، باعث اختلاف در هدایت و صراط نیست.

سیاق آیه چنین می رساند که گوئی خداوند سبحان فرموده است:

- ما سلسله جلیله انبیاء علیهم السلام را که در طول تاریخ بشریت متفرق بوده و هریک در زمانی می زیستند، یکجا جمع کردیم و یکجا و به یک عنایت همه را به سوی صراط مستقیم هدایت کردیم!

همین طور هم هست، چون صراطی که خداوند انبیاء علیهم السلام را بدان هدایت فرموده گرچه به حسب ظاهر شرایع و احکام آن از جهت توسعه و ضیق باهم اختلاف دارند ولكن درحقیقت راه یکی و شرایع هم یکی است! و این اختلاف در حقیقت اختلاف نیست بلکه اجمال و تفصیل است.

امتی که استعداد تحمل تفصیل احکام را نداشته شریعتش سطحی و اجمالی، و امتی که چنین استعدادی را داشته شریعتش وسیع و تفصیلی بوده است، وگرنه تمامی شرایع و ادیان در یک حقیقت که همان توحید فطری است اتفاق داشته و همه بشر را به عبودیتی که در خور وسع و طاقت بشری است دعوت می کرده اند.

- انّ الدین عندالله الاسلام!

پس هر دعوت دینی و هدایتی که بین انبیاء فرق گذاشته و مردم را نسبت به بعضی از آنان کافر و نسبت به بعض دیگر مؤمن کند، و یا بین احکام خدا تفرقه بیندازد و مردم را به عمل به بعضی و ترک بعض دیگر دعوت کند، و یا از عهده تأمین سعادت زندگی انسان برنیآید، و یا انسان را به سوی شقاوت و بدبختی سوق دهد؛ هدایت خدائی و مورد امضاء و رضای پروردگار نیست و از راه فطرت منحرف است.

مستند: تحلیل مربوط به آیات ۱ تا ۱۲۷ سوره اعراف

المیزان ج ۱۶ ص ۳۶

ترقی ادیان و ختم رسالت ها شریعت های الهی همه یکی هستند و تناقض و تنافی بین آنها نیست الا اینکه از نظر اجمال و تفصیل و کمی و زیادی فروع مختلفند. چون سیر بشر از نقص به کمال به صورت تدریجی است و استعداد قبول معارف الهی در هر عصری با عصر دیگر متفاوت است، وقتی این سیر به پایان رسید و بشر از نظر معرفت و علم به عالی ترین موقف خود رسید آن وقت است که رسالت نیز ختم شده است و کتاب خاتم الانبیاء و شریعتش در میان بشر برای همیشه می ماند، و دیگر بشر انتظار آمدن کتاب و شریعت دیگری را نمی کشد.

و اگر امروز با اینکه **خاتم پیغمبران** (صلوات الله علیه و آله و سلم) مبعوث گردیده و آخرین کتاب آسمانی را آورده است ولی در عین حال بشر به مرحله ای که می بایست از کمال برسد نرسیده است برای این است که دین اسلام آنطور که باید و شاید در مجتمعات بشری گسترش نیافته است و گرنه بشر می تواند با بسط دایره دین و بررسی حقایق معارف آن رو به کمال بگذارد و به تدریج مراحل علم و عمل را یکی پس از دیگری طی نماید.

قرآن مجید این معنی را با بیانات مختلف و هرچه رساتر توصیه فرموده است، مخصوصاً در آیه ۱۲۷ سوره اعراف که می فرماید:

« إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ !»

« زمین متعلق به خداست و آنرا به هرکس از بندگان خود که بخواهد به ارث می گذارد، و سرانجام نیک از آن متقین است !»

مستند: آیه ۱۳ سوره شوری ... أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ...! المیزان ج ۳۵ ص ۴۸

مفهوم نسخ احکام ادیان گذشته

خدای تعالی می فرماید:

« آنچه به همه انبیاء وصیت و وحی کرده بودیم این بود که این دینی که برای شما تشریح شده است پیروی کنید و در آن تفرقه ننمائید، و وحدت آن را حفظ کنید و در آن اختلاف راه نیندازید! »

معنای اقامه دین حفظ آن است، به اینکه پیروی اش کنند و به احکامش عمل

نمایند.

بعد از آنکه تشریح دین برای پیامبران به معنای این بود که همه را به پیروی و عمل به دین دعوت کنند، و اینکه در آن اختلاف نکنند، در آیه فوق همین را به اقامه دین تفسیر نمود، و اینکه در دین خدا متفرق نشوند، در نتیجه آیه فوق چنین می‌رساند که بر همه مردم واجب است دین خدا را، و همه آنها، بپا دارند، و در انجام این وظیفه تبعیض قائل نشوند که پاره ای از احکام دین را بپا دارند و پاره ای را رها کنند. اقامه کردن دین عبارت است از اینکه به تمامی آنچه خدا نازل کرده و عمل بدان را واجب نموده است، ایمان بیاورند.

بطور کلی شریعی را که خدا بر انبیاء نازل کرده، یک دین است، که باید اقامه شود، و در آن ایجاد تفرقه نکنند؛ چون پاره ای از احکام الهی هستند که در همه ادیان بوده است و معلوم است که چنین احکامی مادام که بشرعاً و مکلفی در دنیا باقی باشد، آن احکام هم باقی است، و وجوب اقامه آن واضح است.

عمر کوتاه برخی از احکام ادیان

پاره ای دیگر از احکام هستند که در شرایع قبلی بوده ولی در شریعت بعدی منسوخ شده است. اینگونه احکام درحقیقت عمر کوتاهی داشته اند، و مخصوص طائفه ای از مردم در زمان خاصی بوده اند. معنی نسخ شدن آنها، آشکار شدن آخرین روز عمر آن احکام است، نه اینکه معنای نسخ شدن این باشد که احکام نامبرده باطل شده اند. پس حکم نسخ شده هم تا ابد حق است، چیزی که هست مخصوص طائفه معینی و زمان معینی بوده اند و باید آن طائفه و اهل آن زمان هم ایمان به آن احکام داشته باشند و هم بدان عمل کرده باشند. و اما دیگران واجب است تنها به آن ایمان داشته باشند و بس، و دیگر واجب نیست که به آن عمل هم بکنند.

معنای اقامه این احکام همین است که قبولش داشته باشند. مثلاً حرمت شکار ماهی در روز شنبه در زمان حضرت موسی (ع) مخصوص بنی اسرائیل و مردم آن روزگار بوده است و حالا می‌گوئیم نسخ شده است و معنای آن این نیست که آن احکام ابدی بوده ولی ناسخ آن را باطل کرده بلکه معنای نسخ اش این است که عمر این احکام تا آن روز بوده و ما نیز به این حکم در ظرف خودش ایمان داریم ولی عمل به آن مخصوص در همان ظرف خودش می‌باشد.

پس با این بیان روشن گردید که امر اقامهٔ دین و تفرقه نکردن در آن به اطلاقش باقی است و شامل همه مردم در همه زمانهاست!

نیز روشن گردید اینکه جمعی از مفسرین آیه را مخصوص احکام مشترک بین شرایع کرده اند صحیح نیست زیرا اگر اینطور باشد امر به اقامهٔ دین فقط محدود می شود به اصول سه گانه دین یعنی توحید و نبوت و معاد، و بقیه احکام را اصلاً شامل نمی شود، چون حتی یک حکم فرعی هم سراغ نداریم که با همهٔ خصوصیاتش در تمامی شرایع وجود داشته باشد.

مستند: آیه ۱۴ سوره شوری

"وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكُمْ الْعِلْمُ نَفِيًّا بَيْنَهُمْ..."

المیزان ج ۳۵ ص ۵۱

تفرقه و انشعاب در ادیان

قرآن شریف متذکر می شود که:

« همین مردمی که شریعت برایشان تشریح شده بود از شریعت متفرق نشدند و در آن اختلاف نکردند و وحدت کلمه را از دست ندادند مگر در حالی که این تفرقه آنها وقتی شروع شد و بالا گرفت که قبلاً علم به آنچه حق است، داشتند ولی ظلم و حسدی که در بین خود معمول کرده بودند نگذاشت بر طبق علم خود عمل نمایند، و در نتیجه در دین خدا اختلاف راه انداختند. »

منظور از اختلاف در آیهٔ فوق، اختلاف در دین است که باعث شد انشعاب ها و چند دستگی ها در بین بشر پیدا شود.

خدای سبحان در مواردی از کلام خود این امر را مستند به بغی کرده است، و اما اختلافی که بشر قبل از نازل شدن شریعت داشت و باعث شد که خدا شریعت را تشریح کند، اختلاف در شئون زندگی و تفرقه در امور معاش بود که منشأ آن اختلافی بود که بشر در طبیعت و سلیقه و هدف داشت، و وسیله شد برای نزول وحی و تشریح شرع، تا آن اختلافات از میان برداشته شود.

آیهٔ بعدی نکتهٔ دیگری را مطرح می سازد و آن اینکه چرا خداوند این جوامع را

نابود نمی کند؟

می فرماید:

« اگر نبود که خدا از سابق این قضا را رانده بود که بنی آدم هر یک چقدر در زمین بماند و تا چه مدت و به چه مقدار از زندگی در زمین بهره مند شود، هر آینه بین آنان حکم می کرد! »

یعنی به دنبال اختلافی که در دین خدا کردند و از راه خدا منحرف شدند، حکم می نمود و همه را بمقتضای این جرم بزرگ هلاک می فرمود.

سؤال دیگر این است که پس اقوامی که قرآن از نابودی آنها حکایت کرده چگونه هلاک شدند؟

پاسخ این است که هلاکت و قضاهائی که درباره اقوام گذشته در قرآن کریم آمده است راجع به هلاکت آنان در زمان پیامبرانشان بوده است، و فلان قوم وقتی دعوت پیغمبر خود را نپذیرفتند در عصر همان پیامبر مبتلا به عذاب شدند و هلاک گردیدند، مانند قوم نوح و هود و صالح که همه در زمان پیامبرشان هلاک شدند ولی آیه مورد بحث راجع به اختلافی است که امت ها بعد از درگذشت پیغمبرشان در دین خود راه انداختند.

نسلهای اول و مؤسسین تفرقه که با داشتن علم و اطلاع اینگونه اختلاف هارا باب کردند، آنچه را کردند از در بغی کردند و نسل های بعد هم کتاب را از آنها به ارث بردند در شکی مریب، شکی که آنها را به ریب انداخت، قرار گرفتند.

خداوند به رسول گرامی خود می فرماید:

- حال که نسلهای اولیه با علم و اطلاع، و از راه حسد، در دین اختلاف انداختند ، و نسلهای بعد در تحیر و شک ماندند، به همین جهت خدای تعالی تمامی آنچه را که در سابق تشریح کرده بود برای شما تشریح کرد، پس تو ای پیامبر مردم را دعوت کن ! و چون آنها دو دسته شدند یکی مبتلا به حسد و دیگری مبتلا به شک ؛ پس تو استقامت بورز، و به آنچه مأمور شده ای پایداری کن، و هواهای مردم را پیروی مکن !

- در تصدیق و ایمان به کتب آسمانی مساوات را اعلام کن !

- و همه مردم را به طور مساوی دعوت کن تا همگی متوجه شرعی که نازل شده بشوند.

مستند: آیه ۲۱۳ سوره بقره

المیزان ۳ ص ۱۷۴ و ۱۸۵

" وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ نِعْمًا نَبِيًّا...!"

علمای دین، عاملین تفرقه اختلاف و تفرقه ای که در امر دین بروز کرد به واسطه تجاوزات و بی قانونی های افرادی بود که به ظاهر حاملین دین یعنی علمای دین بودند. قرآن صراحت دارد براینکه :

« بعد از نزول کتاب آسمانی در مواد دینی اختلافاتی بین مردم پدید آمد.

این اختلافات از ناحیه کسانی که حامل و عالم دین بودند و بر کتاب خدا

احاطه کامل داشتند، از روی تجاوز و سرکشی، بوجود آمد. »

اختلاف در دین مقتضای فطرت نبود بلکه مستند به بغی و تعدی از حدود و

مقررات فطرت بود.

خدای متعال در آیه فوق در قرآن منشأ اختلافاتی را که در دین ها ظاهر شده ، روشن می سازد و آن را کلاً از ناحیه علمای دین می داند که این حاملین کتاب دانسته و فهمیده از روی سرکشی و بغی در کتاب خدا و نوامیس پروردگار ایجاد اختلاف کردند. با توجه به اینکه خداوند متعال در قرآن اصل دین را امر فطری می داند و در فطرت هم اختلاف نمی تواند باشد لذا در آیه فوق مشخصاً می فرماید که منشأ اختلاف فطرت نبوده بلکه "بغی و سرکشی و تعدی علما" بوده است.

منظور آیه اشاره به " اصل ظهور اختلاف در کتاب آسمانی " است نه اینکه

هرکس از راه راست منحرف شود تا متدین به دین الهی نشود انحرافش از روی بغی و سرکشی است، زیرا چه بسا اشخاصی که به دین حق راه نیافته اند امر برایشان مشتبه شده و راه راست را تشخیص نداده اند و معذورند، ولی کسی که از روی تعدی و سرکشی از جاده حق و حقیقت منحرف شود هیچگاه معذور نخواهد بود.

خداوند متعال در آیه فوق در وهله اول فرستادن پیغمبران و کتاب را برای رفع

اختلاف در شئون زندگی مردم اعلام می کند و در ادامه آیه هدایت مؤمنین را مربوط به "حقی" می داند که به لحاظ سرکشی و تعدی علمای دین و حاملین کتاب در آن حق

اختلاف افتاده است، و می فرماید:

« فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ...! »

- خدا مؤمنین را به حقی که مورد اختلاف بود به اذن خود هدایت فرمود...!

و این حق همان است که کتاب با آن نازل شده است و راهنمائی پروردگار در

اینجا هر دو اختلاف را شامل می شود - هم اختلاف در شئون حیاتی وهم اختلاف در معارف الهی - که عامل اصلی اش بغی حاملین کتاب می باشد.

مستند: آیه ۱۷ سوره حج " إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَأَلَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَ...! " المیزان ج ۲۸ ص ۲۲۴

زمان و مقام قضاوت در اختلاف ادیان
خداوند متعال اختلاف ادیان و قضاوت در حق و ناحق بودن ادعای پیشوایان آنان را در آیه فوق به روز قیامت موکول کرده و می فرماید:

« کسانی که ایمان آورده اند (مسلمانان) و آنانکه یهودی شدند و صابئیه و نصاری و مجوس، و کسانی که شرک آورده اند؛ خدا در روز رستاخیز میانشان امتیاز می نهد و از هم جدایشان می کند! »

در آیات قبلی این سوره، قرآن مجید اختلاف مردم و خصومت آنان را درباره خدای سبحان نقل کرده که یکی تابع پیشوائی گمراه کننده است و دیگری پیشوائی است گمراه کننده که بدون علم درباره خدا جدال می کند، یکی دیگر مذذب و سرگردانی است که خدای را در یک صورت می پرستد و در سایر صور به شرک قبلی خود برمی گردد و یکی به خدای سبحان ایمان دارد و عمل صالح می کند.

اینک در این آیات می فرماید که خدا علیه ایشان شهادت می دهد و بزودی در روز قیامت بین آنان داوری می کند در حالی که همه خاضع و مقهور اویند.
در اینجا منظور از " کسانی که ایمان آورده اند " همانا مسلمانانی هستند که به حضرت محمد بن عبدالله " ص " و کتاب قرآن ایمان آورده اند، و این قرآن بدون کوچکترین دست خوردگی مانده است.

منظور از " یهودی شدگان " گروندگان به موسی " ع " و پیامبران قبل از موسی است که در موسی متوقف شده اند و کتابشان تورات است که بخت النصر پادشاه بابل وقتی برآنان مستولی شد (در اواسط قرن هفتم قبل از مسیح) آنرا سوزانید و مدتها بطور کلی نابود شد تا آنکه " عزرای کاهن " در اوایل قرن ششم قبل از میلاد مسیح، در روزگاری که کوروش پادشاه ایران بابل را فتح نمود و بنی اسرائیل را از اسارت نجات داد و بسرزمین مقدس برگردانید، آنرا به رشته تحریر در آورد.

مراد به " صابئین " پرستندگان کواکب نیست به دلیل خود آیه که میان صابئین و مشرکین مقابله انداخته است بلکه عبارتند از معتقدین به کیشی که حد وسط

میان یهودیت و مجوسیت است و کتابی دارند که آنرا به حضرت یحیی بن زکریاء پیغمبر نسبت داده اند، و امروز عامه مردم آنها را " صبیئ " گویند.

منظور از " نصاری " گروندگان به مسیح ، عیسی بن مریم علیه السلام، و پیامبران قبل از او، و کتب مقدسه انجیل های چهارگانه - لوقا، مرقس، متی، و یوحنا - و کتب عهد قدیم است؛ البته آن مقدار از کتب عهد قدیم که کلیسا آن را مقدس می داند، لکن قرآن کریم می فرماید که کتاب مسیحیان تنها آن انجیلی است که به عیسی نازل شد.

مراد به " مجوس " قوم معروفی هستند که به " زرتشت " گرویده اند و کتاب مقدس آنان " اوستا " می باشد. چیزی که هست تاریخ حیات زرتشت، و زمان ظهور او بسیار مبهم است، بطوریکه می توان گفت به کلی منقطع است. این قوم کتاب مقدس خود را در داستان استیلای اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، و حتی یک نسخه از آن ندارند، تا آنکه در زمان ملوک ساسانی مجدداً به رشته تحریر درآمد. بهمین جهت ممکن نیست بر واقعیت مذهب ایشان وقوف یافت. آنچه مسلم است، مجوسیت معتقد هستند که برای تدبیر عالم دو مبدأ هست : یکی مبدأ خیر و دیگری مبدأ شر، اولی نامش یزدان و دومی اهریمن، یا اولی نور و دومی ظلمت است. و نیز مسلم است که ایشان ملائکه را مقدس می دانند و بدون اینکه مانند بت پرستان برای آنها بتی درست کنند، به آنها توسل و تقرب می جویند. و نیز مسلم است که عناصر بسیط، مخصوصاً آتش را مقدس می دارند. در قدیم الایام مجوسیان در ایران و چین و هند و غیر آنها آتشکده ها داشتند. آنها وجود همه عالم را مستند به "اهورامزدا" دانسته و او را ایجاد کننده همه می دانند.

مراد به " شرک آورندگان " و مشرکین همان " وثنی " ها هستند که اصنام را می پرستیدند. اصول مذهب آنها سه تاست: یکی مذهب وثنیت صائبه، دیگری وثنیت برهمنیه، و آخری بودائیه. البته این سه مذهب اصول مذاهب مشرکین است و گر نه اقوام دیگری هستند که از اصنام هرچه به خواهند و به هرنحوی که بخواهند می پرستند بدون اینکه پرستش خود را بر اصل منظمی استوار سازند، مانند: بت پرستان حجاز و طوائفی در اطراف معموره جهان.

مقصود از بیان و شرح مختصر فوق اشاره به تاریخچه ازهم گسسته و نامعتبر شدن تدریجی کتاب و معتقدات آنهاست که اصول حقیقی آن را خداوند متعال در قرآن

مجید بیان کرده است، ولی صاحبان این مذاهب در طول قرن ها و سالها در آن اختلاف کرده و آنرا به نسل های بعدی منتقل نموده اند.

در این آیه خدای سبحان بعد از شمردن اسامی آنها بعنوان نگاه دارندگان اختلافات مذهبی می فرماید:

« پروردگار تو روز قیامت بین آنها حکم به حق و فصل قضا خواهد کرد، تا محق آنها از مبطل جدا شود، آنچنان که هیچ چیز مبهم در میان نماند و هیچ حاجبی جلو آن حکم به حق را نگیرد، و
 - إِنَّ اللَّهَ عَلِيٌّ كُلِّ نَبِيٍّ شَهِيدٌ! -

فصل سوم

تأثیر انبیاء در تکامل بشریت

مستند: تحلیل علمی

المیزان ج ۱۴ ص ۱۷

پیامبران و تمدن تمدن و اصلاح حال دنیا و همچنین عبادت و اصلاح حال آخرت را وحی الهی به انبیای سلف و امت های آنان آموخته است. این وحی الهی بود که آنان را به انواع عبادات و وضع قوانین کلی، که عقل سلیم نیز آنها را درک می کند، مانند دستورات راجع به همزیستی صالح و اجتناب از ظلم و اسراف و اعانت ظالم و از این قبیل خیرات و شرور؛ هدایت کرده است.

ریشه تمامی تجهیزات و وسایل تمدن امروز همین وحی است که به انبیای سلف می شد و انبیاء علیهم السلام بودند که مردم را به اجتماع و تشکیل جامعه دعوت نموده اند. انبیاء انسانها را به خیر و صلاح و اجتناب از شر و فحشاء و فساد واداشته اند. در این مسئله عادل بودن و یا ستمگر بودن زمامداران آن روز جوامع بشری هیچ تاثیری نداشته است.

مستند: آیه ۹۱ سوره انعام

" وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آيَاكُمْ ...! "

المیزان ج ۱۴ ص ۱۰۲

تأثیر انبیاء در علوم انسانی تمامی احکام و قوانین صالحه که در میان مردم جاری بوده و هست، همه به وسیله انبیاء علیهم السلام در بین آنان جریان یافته است. البته عواطف و افکار بشر ممکن است او را به غذا و مسکن و نکاح و لباس صالح برای زندگی و به جلب منافع و دفع مضار هدایت کند ولی معارف الهی و اخلاق فاضله و شرایی که عمل به آن حافظ آن معارف و آن اخلاقیات است اموری نیست که بتوان آن را از رشحات افکار بشر دانست، هرچند بشر نابغه و دارای افکار عالی اجتماعی هم بوده

باشد.

شعور اجتماعی کجا می تواند بچنین معارف و حقایقی دست یابد؟

فکر اجتماعی بیش از این نیست که انسان را وادار به استخدام وسایل ممکنه ای کند که با آن وسایل، نیازمندیهای زندگی مادی از خوراک و پوشاک و نکاح و لباس و شئون مربوط به آنها فراهم می شود. همین فکر است که در صورت فراهم دیدن زمینه تاخت و تاز دستور می دهد به اینکه انسان در راه تمتع از مادیات هر قدرتی را که مانع و جلوگیری خود دید در هم شکسته و از بین ببرد، و اگر چنین زمینه ای را فراهم ندید آدمی را وادار می کند به اینکه با سایر قدرت ها رویهم بریزد و آنان را در تمتع از منافع و دفع مضار شریک خود سازد و منافع را عادلانه در میان خود تقسیم کند.

لذا خدای متعال در آیه فوق به دو چیز استدلال می نماید و ثابت می کند که لازمه مقام الوهیت هدایت انسان به سوی صراط مستقیم و سعادت اوست به وسیله کتاب آسمانی و پیامبران؛ و آن دو چیز عبارتند از: ۱- وجود کتاب های آسمانی
۲- تعالیم الهی که در میان مردم جریان دارد و این تعالیم زائیده افکار بشری نیست!

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۵ ص ۲۷۲

تأثیر پیامبران در افکار اجتماعی و اصلاح حکومتها جای هیچگونه تردیدی نیست که " نبوت " از قدیم ترین زمانها که در میان بشر ظاهر شده ، مردم را به عدل و دادگستری دعوت، و از ظلم و ستمگری نهی کرده است؛ و از طرفی تمام افراد را به پرستش خدای یگانه خوانده، و از جانب دیگر آنان را از اطاعت و پیروی فراعنه و گردنکشان جمعیت که بر مردم تسلط پیدا کرده بودند، منزجر ساخته است. این دعوت از طرف صاحبانش همیشه در میان بشر پشت در پشت ادامه داشته است. گرچه ادیان به واسطه اختلاف امت ها و زمان ها، از نظر تعلیمات توسعه و ضیق داشته اند، لیکن مطلب مسلم آنکه همگی همان دعوت ها را دنبال می کردند. چگونه متصور است که عاملی بدین عظمت قرون متمادی در میان بشر باشد لکن جماعت را در راه پیشرفت های اجتماعی کمک نکند؟

قرآن شریف از وحی هائی که در این باره به پیغمبران قبلی شده است

قسمتهای زیادی را شرح می دهد:

نوح گفت:

« رَبِّ إِنَّمَنْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا! » (نوح/ ۲۳)

- پروردگارا این قوم مرا مخالفت کردند و پیرو کسی شدند که او خود مال و فرزندش هم جز بر زیانش نیفزود. بر ضد من بزرگترین مکر و حيله را به کار بردند و به یکدیگر گفتند خدایان خود را هرگز رها مکنید!

هود گفت:

« أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَ...! » (شعرا/ ۱۳۰)

- ای قوم آیا به هر زمین مرتفعی عمارت و کاخی بنا می کنید برای اینکه به بازی عالم سرگرم شوید و عمارتهای محکم به امید زندگی جاودان می سازید؟ و چون به شمشیردست می برید کمال خشم و قساوت را به کار می بندید؟

صالح گفت:

« فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا وَلَا تُطِيعُوا أُمْرًا مُسْرِفِينَ...! » (شعرا/ ۱۵۲)

- ای قوم از خدا بپرهیزید و اطاعت مرا پیشه سازید، و از ستمگرانی که کارشان جز فساد در زمین چیز دیگری نیست پیروی مکنید!

موسی به دفاع از بنی اسرائیل برخاست و به معارضة فرعون، به دلیل سیره ظالمانه اش قیام نمود.

ابراهیم با نمرود مبارزه کرد.

عیسی و سایر انبیاء بنی اسرائیل هرکدام با ملوک ستمکار عصر خود و تقبیح اخلاق ناشایست آنها طرف شدند و مردم را به دوری از اطاعت آنان وادار ساختند.

دعوتی که خود قرآن شریف علیه این ستمگری ها نموده و مردم را از اطاعت کردن آن ظالمان بازداشته، و هم عواقب وخیم " ظلم، فساد، دشمنی و طغیان " را شرح داده است؛ جای هیچگونه تردید نیست.

این قرآن است که عاقبت ستمکاران را اینگونه شرح می دهد:

« أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ،

إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ،

الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ،

وَ.... « (فجر/۱۴)

- آیا ندیدی که پروردگار تو با عاد - قوم هود - چه کرد؟
و به اهالی شهر ارم که صاحب قدرت بودند، چگونه کیفر داد؟
در صورتیکه مثل آن شهر در اقطار عالم نبود .
و به قوم ثمود، که سنگ را شکافته و کاخها برای خود می ساختند، چه کرد؟
و فرعون را که صاحب میخ ها بود، چگونه معذب ساخت ؟
اینان کسانی بودند که طغیان و سرکشی کردند و در زمین فتنه و فساد نمودند،
پروردگار تو هم تازیانه عذاب را بر سر آنان کوبید - زیرا پروردگار تو در کمین است !

در سیره رسول اکرم (ص) و اولاد طاهرینش می بینیم که تا فرصتی به دست می آوردند علیه ستمگران و جباران یورش می بردند و بساط فسادشان را درهم می ریختند، و در مقابل طغیان و سرکشی و استکبارشان به معارضه بر می خاستند.

مستند: آیه ۲۱۳ سوره بقره " ... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُدْشِرِينَ وَ مُنْذِرِينَ ...! "
المیزان ج ۳ ص ۱۸۲

نقش پیامبران در بیداری انسانها

نکته این که از فرستادن پیغمبر تعبیر به " بعث " شده نه " ارسال " این است که انسان اولی گروه واحد و ساده ای بود و در حال خمود و آرامش می زیست، پیغمبران که آمدند ندای توحید سر دادند و بشر را از این سکوت خفقان آور برانگیختند و او را متوجه سعادت و کمال خود ساختند و در شاهراه هدایت به راه انداختند.

این معنی با " بعث " که معنایش " بیدار کردن از خواب و نظیر آن، " است مناسبتر است و شاید همین نکته موجب شده که از فرستادگان هم تعبیر به " نبی " یعنی صاحب خبر شده نه رسول .

بعلاوه، حقیقت بعث و فرستادن کتاب متوجه کردن بشر است به حقیقت وجود و حیات خود، و اینکه آفریده خداست، همان خدای یکتائی که جز او خدائی نیست و بشر پیوسته به طرف او سیر می کند و در روز با عظمتی به سوی او بازگشت خواهد کرد، و

اکنون در یکی از منازل راه است که حقیقت آن جز بازی و فریب نیست، پس باید این معانی را در زندگی رعایت کرد و همیشه در اندیشه این بود که از کجا و در کجا و به سوی کجاست؟ اینها مطالبی است که پیامبران به مردم گوشزد می کنند، لذا تعبیر " نبی " که معنایش " صاحب خبر " است مناسبتر می باشد.

اما طبقه متوسط مردم که اکثریت اجتماع را تشکیل می دهند هدف فعالیتشان امید نفع و دفع ضرر است، لذا انبیاء نیز آنها را بوسیله مژده بهشت و ترس از دوزخ به ایمان و عمل صالح وادار می کردند. در آیه شریفه عبارت " مبشرین و منذرین " به همین جهت آورده شده است ولی بندگان صالح خدا و اولیاء الله نظری به ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ ندارند و تنها توجه شان به پروردگارشان می باشد.

فضایی هم که درملتهای زنده و جمعیت های متمدن جهان امروز دیده می شود از آثار نبوت و دین است که بحکم وراثت یا در اثر تقلید از امتهای دیندار به ایشان رسیده است. به دلیل این که دین همیشه در جامعه انسانی طرفداران قابل ملاحظه ای داشته و جمعیت های مهمی از آن پیروی میکرده اند و تنها چیزی که دعوت به ایمان و تقوا و فضیلت و اخلاق فاضله و صلاح و عدالت می کرده، دین بوده است.

مستند: آیه ۲۵ سوره حدید "لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ!"

المیزان ج ۳۷ ص ۳۵۶

گسترش عدالت، اولین هدف رسالت در این آیات غرض الهی از فرستادن رسولان و نازل کردن کتاب و میزان به همراه ایشان را بیان کرده و می فرماید: « غرض از این ارسال رسل و انزال کتب این بود که انبیاء مردم را به عدالت عادت دهند، تا در مجتمعی عادل زندگی کنند، و آهن را نازل کرد تا بندگان خود را در دفاع از مجتمع صالح خود و بسط کلمه حق در زمین بیازمایند، علاوه بر منافع دیگری که آهن دارد و مردم از آن بهره مند می شوند.»

آنگاه فرمود: نوح و ابراهیم علیهما السلام را فرستاد و نبوت و کتاب را در ذریه آن دو بزرگوار قرار داد و یکی پس از دیگری رسولانی گسیل داشت. و این سنت همچنان در تمامی امت ها استمرار یافت و نتیجه کار همواره این بود که عده ای از مردم راه حق را یافتند، و اکثریتی از ایشان فاسق شدند.

منظور از کتاب وحیی است که صلاحیت آن را دارد که نوشته شود و به

صورت کتاب درآید (نه اینکه کتابی جلد شده از آسمان بفرستد، بلکه دستوراتی است که می شود آن را نوشت، دستوراتی که مشتمل است بر معارف دینی از قبیل عقاید حقه و اعمال صالح.

این کتابهای آسمانی که معنایش معلوم شد، عبارتند از پنج کتاب: کتاب نوح، کتاب ابراهیم، کتاب موسی (تورات)، کتاب عیسی (انجیل) و کتاب قرآن.

میزان چیست؟ تفسیری که احتمالاً برای میزان می شود کرد (و خدا دانتر است!) این است که: میزان همان دین است.

چون دین عبارت است از چیزی که عقاید و اعمال اشخاص با آن سنجیده می شود. و این سنجش مایه قوام زندگی سعیده انسان اجتماعی و انفرادی است.

مستند: آیه ۵۲ تا ۵۴ سوره انعام " وَ لَا تَطْرُدُ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ! " المیزان ج ۱۳ ص ۱۵۷

گسترش مساوات و مبارزه با اختلاف طبقاتی مشرکین معاصر رسول الله

از آنجناب توقع داشتند و پیشنهاد می کردند که: « این یک مشت فقیر و بیچاره ای را که دور خود جمع کرده ای متفرق ساز! »

سایر امت ها هم از انبیاء خود از اینگونه خواهش های بیجا داشتند که چرا امتیازی برای اغنیاء نسبت به فقراء قائل نمی شوند؟ و از روی نخوت و غرور انتظار داشتند پیغمبرانشان اغنیاء را دور خود جمع کنند و فقرا و بینوایان را باینکه از صمیم دل ایمان آورده اند از دور خود دور سازند!

در قرآن مجید از قوم نوح نیز حکایت شده که چنین خواهش های بیجا از پیغمبر خود می کرده اند. خدای متعال در آیه فوق می فرماید:

« ... و کسانی را که در هر صبح و شام پروردگار خود را می خوانند و جز رضای او منظوری ندارند از خود طرد مکن !

و بدان که از حساب ایشان چیزی بر تو و از حساب تو چیزی برایشان نیست

که آنان را از خود برانی ، و در نتیجه از زیانکاران بشوی ! »

در این آیه وصف مؤمنین را که همان دعای صبح و شام و یا نماز صبح و شامشان است ذکر فرموده تا بفهماند ارتباط و دوستی آنان نسبت به خدای تعالی در امری است که جز خدا کسی در آن مداخله ندارد.

در ادامه آیه می فرماید:

« این چنین بعضی از آنان را به دست بعضی دیگر آزمودیم تا در قیامت از خود بپرسند آیا اینان بودند آن گروهی که خداوند از میان همه بر آنان نعمت داد ...؟ »

معلوم است که گویندگان این سخن کسانی را که مسخره کرده اند اشخاصی بودند که به نظر آنان حقیر و فاقد ارزش اجتماعی می رسیدند زیرا اقویا و زورمندان آن روز برای فقرا و زیردستان قدر و قیمتی قائل نبودند، و خدای سبحان پیامبر خود را چنین خبر می دهد که :

« این تفاوت و فاصله ای که بین طبقات مردم است امتحانی است الهی، که اشخاص با آن محک و آزمایش می شوند و افراد ناسپاس از شکرگزاران متمایز می شوند. آنان که اهل کفران نعمت و اهل استکبارند درباره فقرای باایمان می گویند:

– آیا خداوند از میان همه مردم بر این تهی دستان بینوا نعمت داد؟! »

دلیل این امر یک سنت اجتماعی است که بین مردم مادی معمول است و معمولاً میزان ارزش یک عمل یا سخن را به مقدار وزن اجتماعی صاحب عمل می شناسند، مثلاً سخنی را که یک برده و خدمتکار یا اسیر بگوید هرچه قدر هم صحیح باشد بی ارزش می پندارند !

از همین جهت بود که وقتی اغنیاء و گردنکشان دیدند که دور و بر رسول الله «ص» را یک مشت مردم فقیر و عمله و برده گرفته و به دین او گرویده اند و رسول الله «ص» هم چنین کسانی را مورد عنایت خود قرار داده و بخود نزدیک ساخته است همین معنی را دلیل قطعی بر بیمقداری دین وی دانستند و به همین معنا استدلال کردند بر اینکه این دین آنقدر قابل اعتنا نیست که اشراف و اعیان بآن اعتنا و التفاتی بکنند !

روایتی از " خباب " نقل کرده اند که گفت: « اقرع ابن حابس تمیمی، و عینیة بن حصین فزاری شرفیاب حضور رسول الله "ص" شدند و دیدند که آنجناب با بلال و صهیب و عمار و (خباب) و عده ای دیگر از مؤمنین تهی دست نشسته است. وقتی نامبردگان را دیدند تحقیر و بی اعتنائی نمودند و از رسول خدا "ص" تقاضای خلوت

کردند.

در خلوت عرض کردند: " آرزو داریم برای ما سرشناسان عرب مجلس مخصوصی قرار داده و بدین وسیله مارا بر سایر عرب برتری دهی! چه همه روزه از اطراف و اکناف عربستان جمعیت هائی شرفیاب می شوند و مارا می بینند که با این فقرا و بردگان همنشین شده ایم، این خود مایه شرمندگی ماست. استدعای ما این است که دستور دهید هر وقت ما وارد مجلس شدیم آنان از مجلس خارج شوند، و وقتی ما فارغ شدیم برگشتیم آنوقت اگر خواستید با آنان همنشین شوید!

حضرت فرمود: بسیار خوب! عرض کردند:

حالا که تقاضای مارا پذیرفتی مرحمتی کن و همین قرارداد را در سندی

برایمان بنویس!

حضرت دستور داد تا کاغذ آوردند و علی "ع" را برای نوشتن احضار فرمود.

خباب می گوید در تمام این گفت و شنودها ما در گوشه ای خزیده بودیم که

ناگاه حالت وحی به آن جناب دست داد و جبرئیل این آیه را نازل کرد:

" کسانی را که در هر صبح و شام پروردگار خود را می خوانند و جز

رضای او منظوری ندارند از خود طرد مکن ...! (تا آنجا که می فرماید): -

بگو سلام بر شما! پروردگارتان رحمت را بر خود واجب کرده است!"

وقتی آیه نازل شد رسول خدا "ص" کاغذ را از دست خود انداخت و ما را نزدیک

خود خواند و درحالی که می گفت: « سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَي نَفْسِهِ رَحْمَةً! »

از آن پس همیشه درخدمتش می نشستیم و از آن جناب جدا نمی شدیم مگر

این که ایشان برخاسته و تشریف می بردند.

« وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...! »

خباب سپس گفت: رسول خدا "ص" از آن پس با ما می نشست و لکن ما وقتی

احساس می کردیم که موقع برخاستن آنجناب شده بر می خاستیم و می رفتیم و

آنجناب هم برخاسته و تشریف می برد. « (نقل از درمنثور)

تحلیل روایت : حال بر می گردیم به تحلیل روایت:

روایاتی که دلالت می کنند بر اینکه سوره انعام یکدفعه به رسول الله «ص» نازل

شده بسیار زیاد و مستفیض اند، و همچنین با تأمل و دقت در سیاق آیات تردیدی در این باقی

نمی ماند که در این روایت " تطبیق" به کاررفته است.

توضیح اینکه اصحاب رسول الله «ص» چون بعضی از آیات را قابل انطباق با بعضی

از داستانه‌ها و وقایع دوران زندگی آن جناب می‌دیدند همان حادثه را سبب نزول آیه می‌شمردند. البته منظورشان این نبوده که بگویند فلان آیه تنها به خاطر فلان حادثه نازل شد و با ذکر آن داستان شهباتی را که عارض بر آیه شده است رفع نمایند، بلکه منظورشان این بوده که اگر شهبه ای در حدوث فلان حادثه و یا اشباه و نظایر آن هست با ذکر آیه آن شهبه برطرف شود.

روایات مشابه این چند روایت است که يك موضوع را چندگونه نقل می‌کند، معلوم می‌شود که اشراف مکه و قریش در چند نوبت ضعفاي مؤمنین را نزد آنجناب دیده و این درخواستهای بیجا را کرده اند که در خود آیه هم به این درخواستها اشاره شده است. آیه مزبور نظر خاص به آن حوادث ندارد و شأن نزول آیه آن روز و اتفاق بخصوص نیست بلکه آیه با آن تطبیق دارد!

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۲۰ ص ۱۰۲

لزوم نبوت جهانی

نبوت به واسطه نیاز واقعی که بدان وجود داشته است و رابطه حقیقی که بین مردم و پروردگارشان وجود دارد، در اجتماع انسانی پدید آمده است، و متکی به یک حقیقت تکوینی است نه اعتباری و گزاف.

یکی از قوانینی که در نظام کون حاکم است این است که همه "انواع" رو به "کمال" می‌روند و به سوی "هدف وجودی" خود رهنمون می‌شوند. خداوند متعال در آیات زیر آنرا مشخص می‌سازد:

« همانکه خَلقت کرد و پرداخت، همانکه توان داد و هدایت کرد! » (۳/اعلی)

« همانکه عطا فرمود به کل شیء خلقت آنرا و سپس هدایتش کرد! » (۵۱/طه)

هر نوع از انواع در عالم هستی از ابتدائی که به وجود می‌آید به سوی کمال وجود و هدف خلقت خود که خیر و سعادتش در آن است متوجه است. نوع انسان نیز که یکی از این انواع است و از آنها مستثنی نیست، "کمال" و "سعادت" دارد که افراد آدمی به صورت فردی یا به صورت دسته جمعی به سوی آن متوجهند.

این کمالات برای یک انسان به تنهایی فراهم نمی‌شود، چون نیازهای زندگی یک فرد فراوان است و اعمالی که باید برای رفع احتیاجات خود انجام دهد زیاد است. پس عقل عملی که آدم را برمی‌انگیزد تا از هرچیزی که می‌توان از آن استفاده کرد، استفاده کند، و در راه منافع خود جمادات و اقسام مختلف نباتات و حیوانات

رااستخدام نماید؛ او را و می دارد تا از کارهای بنی نوع دیگرش نیز بهره مند گردد. ولی چون افراد آدمی همانند هستند و هر فردی مانند افراد دیگر دارای عقل عملی و شعور خاص انسانی است، و عقل عملی که در هر شخصی وجود دارد او را وادار می کند که مثل دیگران درصدد نفع خویش باشد، این جریان افراد را ناچار می سازد که اجتماع تعاونی تشکیل دهند، یعنی همه برای همه کار کنند؛ و هر فردی به همان اندازه از کار دیگران بهره مند شود که دیگران از کار او بهره مند می گردند، و هرکس به همان اندازه که دیگران را تسخیر می کند به تسخیر آنان درآید.

خدای تعالی در قرآن مجید می فرماید:

« نَحْنُ قَسَمْنَا بِيَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ ... - ما وسیله زندگی را درحیات دنیا بین آنان تقسیم کردیم و بعضی را به درجات بالاتر از دیگران قرار دادیم که یکدیگر را به تسخیر هم درآورند! » (زخرف/۳۲)

اجتماع تعاونی که بنای زندگی آدمیان است یک مسئله ضروری است که نیاز زندگی و زورمندی رقبای دیگر، آدمیان را بدان و می دارد، پس در حقیقت انسان به طبع ثانوی خود "مدنی" و "تعاونی" است و گرنه طبع اولی او این است که از هرچه امکان دارد، حتی از کار بنی نوع خود بهره برداری کند. و لذا هرگاه انسان نیرومند شود و از دیگران بی نیاز گردد و دیگران را ناتوان ببیند نسبت به آنان تجاوز می کند و برده شان می سازد و بلاعوض استثمارشان می کند.

خدای تعالی می فرماید:

« إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفَارٌ! » (ابراهیم - ۳۴)

« إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفَارٌ! » - آدمی که خود را بی نیاز ببیند طغیان می کند. راستی که بازگشت همگان به سوی پروردگار توست! « (علق - ۸)

این مسئله نیز ضروری است که اجتماع تعاونی در بین افراد انجام نمی یابد مگر به وسیله قوانینی که در بین آنان حکومت کند، و عده ای نیز حافظ و برپا دارنده قانون باشند. این شیوه مستمر نوع آدمی بوده است زیرا هیچ اجتماعی از مجتمعات انسانی اعم از کامل و ناقص، مترقی یا منحط، وجود نداشته و ندارد مگر آنکه یک سلسله رسوم و سنن به طور کلی و یا به طور غالب در بین آنان جریان داشته است. تاریخ و تجربه و مشاهده بهترین شاهد این حقیقت است.

این رسوم و سنن - که می توانید آنها را "قوانین" بنامید - مواد و قضایای

فکری است که کارهای مردم به طور کلی یا اکثراً بر آنها منطبق است و به سعادت قطعی

یا احتمالی شان منتج می شود.

پس "قوانین" اموری هستند فاصل بین کمال و نقص آدمی و واسطه ای بین انسان ابتدائی و انسانی که زندگانی اش تکامل یافته و در اجتماع زیست می کند. انسان به وسیله قانون به هدف وجودی خویش رهنمون می شود!

این مطلب نیز ثابت شده که لازمه عنایت الهی این است که آدمی را به سعادت حیات و کمال وجودی اش رهبری کند همانگونه که سایر انواع را نیز به کمال لایق خودشان هدایت می کند.

خدا از طریق خلقت و فطرت، آدمی را به موجبات خیر و سعادت رهبری می کند و خیر و سعادت آدمی همان است که نظام کون و تجهيزات خلقت، فطرت انسان را به طرف آن برمی انگیزد و خود آدمی است که چیزهائی را که نفعش در آن است می فهمد و خوبی را از بدی و سعادت را از شقاوت باز می شناسد.
خدای سبحان می فرماید:

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا . فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ... - قسم به جان. و آنکه درستش کرد، و بدکاری و پرهیزکاری را بدو الهام کرد؛ هرکس آن را پاک کند رستگار شود، و هرکس به نافرمانی اش وادارد زیان بیند! »

(۸۷/شمس)

و نیز خداوند با عنایت ضروری خود بشر را به یک سلسله اصول اعتقادی و قوانین عملی هدایت می کند تا با تطبیق شئون زندگی خود بر این اصول و قوانین، کمال و سعادت خود را به اتمام رساند، زیرا عنایت الهی برای به کمال رساندن "انواع" گوناگون به وسائلی که با نوع وجودی آنان تناسب دارد، همانگونه که موجب هدایت تکوین محض است، این نوع هدایت را (که هدایت تشریحی است،) نیز ایجاب می کند.

در این نوع هدایت مجهز بودن انسان به عقل (عقل عملی) کافی نیست زیرا به طوری که ملاحظه فرمودید این عقل افراد را به استخدام می کشد و به اختلاف فرا می خواند و محال است که قوای فعاله دو کار متضاد کنند و دو اثر متناقض داشته باشند. (یعنی عقل عملی که کارش استخدام و دعوت به اختلاف است نمی تواند در عین حال خودش رفع اختلاف کند،) علاوه بر این اشخاصی که از قانون تخلف می کنند و مجرمینی که انواع جرایم را مرتکب می شوند و جامعه را فاسد می کنند همگی از عقل بهره مند و بدان مجهزند.

پس معلوم شد که در اینجا راه دیگری غیر از راه تفکر و تعقل وجود دارد که به آدمی راه حق و طریقه کمال و سعادت را می آموزد، و آن " وحی " است.

" وحی " عبارت است از یک نوع سخن الهی که به انسان چیزهایی می آموزد که با اعتقاد و بکار بستن آنها در زندگی دنیا و آخرت به کامیابی می رسد! با توجه به حقایق بالا در آیه زیر تدبر کنید!

« إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ... - ما به تو وحی کردیم همانگونه که به نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم، و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سبط های او، و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی فرستادیم، و به داود زبور دادیم؛ و رسولانی که داستانشان را برای تو نگفتیم، و خدا با موسی سخن گفت . فرستادگانی نوید دهنده و بیم رسان که مردم پس از این رسولان در برابر خدا دلیلی نداشته باشند، و خدا با عزت و حکمت است ! » (نساء - ۱۶۵)

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۲۰ ص ۱۰۷

جهانی بودن نبوت

با توجه به مطالب بالا یکی از لوازم عنایت الهی این است که برای اجتماع انسانی دین و شریعتی نازل کند که بدان بگروند و در حیات اجتماعی خود بدان عمل کنند. و این نباید اختصاص به قوم خاصی داشته باشد که دیگران بیهوده و بی توجه، به خود واگذاشته شوند. لازمه ضروری این مسئله این است که اولین شریعت که برای اجتماع انسانی نازل شده است شریعت عمومی باشد. خدا در آیه زیر از این شریعت چنین خبر داده است:

« كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً ... - مردم همگی يك امت بودند، پس خدا پیغمبران را نوید دهنده و بیم رسان مبعوث کرد، و به آنان به حق کتاب فرستاد تا در میان مردم در مواردی که باهم اختلاف دارند حکم کند! » (۲۱۳/بقره)

این آیه بیان می کند که مردم در اولین مراحل پیدایش و افزایش، دارای فطرت ساده ای بودند که هیچ اثری از اختلافات و منازعات زندگی در بین آنان ظاهر نبود و بعداً میانشان اختلاف پدید آمد. و آنگاه خداوند پیغمبران را با شریعت و کتاب فرستاد تا در مواردی که با یکدیگر اختلاف دارند میان آنان حکم کنند و ماده دشمنی و نزاع را برکنند.

خدای سبحان در آیه زیر شرایع را مشخص می سازد:

« شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ... - خدا برای شما آنچه را که دینی تشریح کرد که نوح را بدان سفارش کرده بود و آنچه به تو وحی کردیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را بدان توصیه کردیم! »

(۱۳/شوری)

آیه فوق که در مقام امتنان بر حضرت محمد(ص) است این مطلب را می رساند

که:

اولاً - شرایع الهی که بر بشر نازل شده شریعت های جهانی و عمومی نامبرده است ولا غیر!

ثانیاً - اولین شریعتی که ذکر شده شریعت نوح است که در زمان خود جهانی و عمومی بوده است. در هیچ جای کلام الهی نیامده که در زمان نوح پیغمبر صاحب شریعت دیگری وجود داشته است و نه در زمان سایر پیامبران اولوالعزم صاحب کتاب و شریعت !

در روایات اسلامی از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: « انبیاء اولوالعزم پنج تن بودند که همگی شریعت و کتاب داشتند و نبوت آنان نسبت به غیر خودشان اعم از پیغمبر و غیر پیغمبر عمومی بوده است ! »

فصل چهارم

انساب و اسامی پیامبران الهی

مستند: آیات و روایات مندرج در متن المیزان ج ۳ ص ۲۰۳

اسامی پیامبران در قرآن قرآن شریف تصریح می کند به اینکه شماره پیغمبران زیاد است، و متعرض داستان همه آنان نشده است. در آیه ۷۸ سوره مؤمن (غافر) می فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ - و پیش از تو پیغمبرانی را فرستادیم، از ایشان کسانی هستند که سرگذشتش را برای تو نقل کردیم و از ایشان کسانی هستند که سرگذشتش را برای تو نقل نکردیم!»

قرآن مجید از میان پیامبران نام بیست و شش نفرشان را ذکر می فرماید:

- آدم، نوح، ادریس، هود، صالح،
- ابراهیم، لوط، اسماعیل، الیسع، ذالکفل،
- الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف،
- شعیب، موسی، هارون، داود، سلیمان،
- ایوب، زکریا، یحیی، اسماعیل (صادق الوعد)، عیسی،
- و محمد (صلوات الله و سلامه علیه و آله و علیهم اجمعین !)

پیامبران بدون اسامی

اسامی تعداد دیگری از پیامبران را خداوند در قرآن مجید به طور کنایه و اشاره

ذکر میکند :

« - مگر ننگری به آن گروه بني اسرائيل که به پیغمبر خود گفتند: پادشاهی برای ما برانگیز! » (بقره ۲۴۶)

« - یا مانند آنکس که بر آبادی گذشت که ویران شده و ستونها فرو خوابیده و ساختمانها خالی بود. » (بقره ۲۵۹)

« - هنگامی که دو تن به سویشان فرستادیم که تکذیبشان کردند پس آن دورا با سومی نیرو بخشیدیم. » (یس ۱۴)

« - پس موسی و رفیقش، بنده ای از بندگان ما را یافتند که از نزد خویش دانشی به او داده بودیم. » (کهف ۶۶)

در چند مورد، قرآن مجید از " اسباط " به طور اجمال نام می برد ولی اسامی آنها را به تفصیل ذکر نمی کند.

و نیز قرآن مجید ذکر اشخاصی را به میان می آورد که پیغمبر بودنشان ثابت نشده است: مانند جوانی که رفیق و همراه حضرت موسی بوده و در آیه ۶۱ سوره کهف به او اشاره شده است، و یا مانند " ذی القرنین " و یا " عمران پدر مریم . "

تعداد و نژاد پیامبران

عدد پیامبران در قرآن شریف تعیین نشده است و روایات متواتری هم در این باب نرسیده است. تنها روایات آحاد و مختلفی نقل شده که مشهورترین آنها روایت " ابوذر غفاری " از نبی اکرم «ص» است، بدین مضمون که عدد انبیاء یکصد و بیست و چهار هزار نفر است. از این تعداد، سیصد و سیزده نفر مرسل بوده اند. متن روایت بشرح زیر است:

« از ابوذر رحمة الله روایت شده که گفت:

به رسول الله "ص" عرض کردم: - پیامبران چند نفرند؟

فرمود: - یکصد و بیست و چهار هزار نفر،

گفتم: - چند تن از ایشان مرسلند؟

فرمود: - گروهی انبوه! سیصد و سیزده نفر،

گفتم: - اولین پیغمبر کیست؟

فرمود: - آدم،

گفتم: - آیا آدم از پیغمبران مرسل است؟

فرمود: - آری! خدا او را به دست خود آفرید و از روحش در او دمید.

بعد فرمود: - ای ابوذر! چهار نفر از پیامبران سریانی هستند: آدم، شیث، اخنوخ (که ادريس نامیده می شود و او اول کسی است که قلم در دست گرفت و به نوشتن پرداخت،) و نوح .

چهار نفر از آنان عرب هستند:

هود، صالح، شعيب، و محمد پیغمبر تو! "ص"

فرمود: - اولین پیامبر بنی اسرائیل موسی بود و آخرین آنها عیسی، و ششصد نفر دیگر نیز از بنی اسرائیل بودند.

گفتم: - ای رسول خدا! چند کتاب از آسمان نازل شده ؟

فرمود: - یکصد و چهار کتاب:

- پنجاه صحیفه بر شیث، سی صحیفه بر ادريس، بیست صحیفه بر ابراهیم، تورات، انجیل، زبور و فرقان! « (نقل از معانی الاخبار و خصال)

در تفسیر صافی از مجمع البیان نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: « خدا پیغمبر سیاه پوستی را مبعوث فرموده ولی داستان را برای ما نقل نکرده است.»

مستند: آیه ۸۴ تا ۹۰ سوره انعام " وَهَبْنَا لَهُ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَبْنَا وَ نُوْحًا هَدَبْنَا مِنْ قَبْلُ وَ ...! "
المیزان ج ۱۴ ص ۵۹

اسامی پیامبران از نسل نوح و ابراهیم قرآن مجید اسامی پیامبران از نسل

نوح و ابراهیم علیهما السلام را در آیات خود چنین ثبت کرده است:

« و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم،

همه را هدایت کردیم؛

و نوح را از قبل هدایت کرده بودیم،

و از نژاد او داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون،

و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم؛

و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را،

همگی از شایستگان بودند؛

و اسماعیل، یسع، یونس و لوط را،

همگی بر اهل زمانه برتری داده بودیم؛

و بعض پدران و نوادگان و برادرانشان را،
برگزیدیمشان و هدایتشان کردیم براه راست؛
... آنان کسانی بودند که کتاب و حکم و نبوت به ایشان داده
بودیم،

... ایشان کسانی بودند که خدا هدایتشان کرده بود،

پس به هدایت آنان اقتدا کن ...!

سیاق این آیات بیان توحید فطری است و نیز این معنا را می رساند که عقیده توحیدی در قرون گذشته در میان مردم محفوظ بوده است و عنایت خاص الهی و هدایت او نگذاشته است که این مطلب در یک جا از سلسله متصله بشریت به طور کلی از بین برود.

عنایتی که پروردگار عالم به دین خود دارد، این دین را از این که یکباره دستخوش هواهای شیطانی شیطان صفتان گردد و بکلی از بین برود و در نتیجه غرض و هدف خلقت عالم باطل شود، حفظ فرموده است.

در آیات فوق نخست، اسحاق فرزند ابراهیم و یعقوب فرزند اسحاق را ذکر کرد و فرمود: " كُلاًّ هَدَيْنَا، " خواسته است این نکته را برساند که هدایت الهی هریک از نامبردگان را مستقلاً شامل شده است نه به طفیل پدرشان ابراهیم!

آنجا که فرمود: " وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلِ، " خواسته برساند که هدایت در سلسله آباء و ابناء بشر هیچوقت منقطع نشده است، و این طور نبود که از ابراهیم شروع شده باشد و قبل از آن جناب هدایتی در عالم نبوده است.

آیات فوق داود و سلیمان را از ذریه نوح ذکر می کند و نیز لوط و الیاس را که از ذریه ابراهیم نیستند.

نکته قابل توجه قرار گرفتن نام عیسی در عبارت " وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ! " است که قرآن کریم عیسی را در بین نامبردگان از ذریه نوح می شمارد، و می توان بدست آورد که قرآن کریم دخترزادگان را هم اولاد و ذریه حقیقی می داند، چون اگر غیر این بود عیسی را که از طرف مادر به نوح متصل می شود ذریه نوح نمی خواند.

مراد از " اسماعیل " در آیات فوق همان فرزند ابراهیم و برادر اسحاق است.

" یسع " نیز یکی از انبیاء بنی اسرائیل است.

قرآن کریم در این آیات و همچنین در آیه ۴۸ سوره "ص" نام یسع را همراه

نام اسماعیل ذکر فرموده است. آنجا که می فرماید: " وَادْكُرْ اِسْمَاعِيْلَ وَ اَلْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلِّ مِّنَ الْاٰخِيَارِ! " ولی این که این پیامبر در چه زمانی می زیسته و خاطرات زندگی اش چه بوده است؟ قرآن مجید چیزی از آن را بیان نکرده است.

این نکته لازم به تذکر است که در ذکر اسماء انبیاء هفده گانه در این سه آیه رعایت ترتیب نشده است، نه از جهت زمان، و نه از جهت مقام و منزلت، برای اینکه می بینیم انبیاء بعد از اسماعیل را قبل از وی ذکر کرده و همچنین عده ای از انبیاء را بر نوح و موسی و عیسی که به نص قرآن کریم افضل از آنهاست مقدم داشته است.

اگر بخواهیم انبیاء فوق الذکر را ترتیبی دهیم باید بگوئیم :

۱- شش نفر از آنها، انبیائی هستند که از جهت داشتن ملک و ریاست توأم با رسالت مشترکند.

۲- چهار تن از آنها، انبیائی هستند که در داشتن زهد و اعراض از زخارف دنیا مشترکند.

۳- چهارتن دیگر، انبیائی هستند که خصوصیت مشترکی ندارند ولیکن هرکدام امتحان بزرگی مخصوص بخود داشته اند.

مستند : آیه ۲۶ تا ۲۸ سوره حدید " وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا وَ اِبْرٰهِيْمَ . . .! "

المیزان ج ۳۷ ص ۳۶۰

توالی رسولان از ذریه نوح قرآن مجید می فرماید:

« و با اینکه نوح و ابراهیم را فرستادیم، و نبوت و کتاب را در ذریه آنان قرار دادیم، در عین حال بعضی از آنان راه یافتند و بسیاری از ایشان فاسق شدند.

بدنبال آن رسولان خود را گسیل داشتیم،

و عیسی بن مریم را فرستادیم،

و به او انجیل دادیم ...! »

وقتی صحبت از رسولانی می کند که رسولان دیگر بدنبال آنان آمدند، اشاره به نوح و ابراهیم علیهماالسلام و سابقین از ذریه آن دو بزرگوار است. به دلیل اینکه بعد از نوح هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر آنکه از ذریه آن جناب بود، چون نسل بعد از نوح نسل خود آن جناب بود، به شهادت این که عیسی بن مریم با اینکه از ذریه ابراهیم علیه

السلام است معذالک خدای تعالی درباره نوح «ع» فرموده: " تنها ذریه او را باقی مانده قرار دادیم!" باز فرموده: " و از ذریه نوح، داود و سلیمان است ... و یکی هم عیسی است!"

پس معلوم می شود منظور از جمله " رسولان دیگر به دنبال آنان آمدند،" در پی آوردن لاحقین از ذریه آن دو بزرگوار است بعد از آن دو، که سابقین ذریه آن دو بودند، و در عبارت " به دنبال آنان،" اشاره ای است به این که طریقه ای که بشر باید در پیش بگیرد یک طریقه است که آیندگان باید آن را به دنبال گذشتگان پیش بگیرند!

المیزان ج ۳ ص ۲۰۳

مستند: آیات و روایات مندرج در متن

پیامبران اولوالعزم

یک دسته از انبیاء که از حیث رتبه و مقام بر دیگران مقدمند "اولوالعزم" نامیده می شوند. جهت نامیده شدن آنها به این عنوان این است که آنها بر عهدی که از ایشان گرفته شده ثبات و استقامت ورزیدند و ابداً فراموش نکردند. منظور از این عهد همان پیمانی است که خداوند می فرماید:

« و هنگامی که از پیغمبران پیمان شان را گرفتیم،

و از تو،

و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم نیز،

و از ایشان پیمانی سخت گرفتیم! »

در مقابل ایشان سایر پیامبرانند که در ثبات و استقامت به پایه اینها

نمی رسند. مثلاً درباره حضرت آدم علیه السلام می فرماید:

« و همانا از پیش به آدم سفارش کردیم،

پس فراموش کرد،

و عزم و ثباتی در او نیافتیم! »

تعداد پیامبران اولوالعزم همان پنج نفری هستند که در آیه اخیرالذکر بیان

گردید:

- نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی ، و محمد صلوات الله و سلامه علیه و آله و علیهم اجمعین.

هریک از این پنج نفر دارای شریعت و کتاب هستند.

در آیه ۱۶۲ سوره نساء می فرماید:

« و آتینا داود زبوراً - و به داود زبور را دادیم! »

مفادش این است که بر حضرت داود هم " زبور " نازل شده است. روایاتی هست که میگوید: - بر آدم و شیث و ادريس هم صحیفه هائی نازل شده است. اما منظور از این که تنها پیامبران اولوالعزم صاحب کتاب بوده اند، این است که کتابی که دارای احکام و شرایع باشد منحصر به ایشان بوده است.

در کتاب « عیون اخبار الرضا » از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که

فرمود:

« علت اینکه پیامبران اولوالعزم به این نام نامیده شده اند این است که ایشان صاحب عزیمت و شریعت بودند. اول ایشان نوح "ع" بود و بعد از او تا زمان ابراهیم خلیل "ع" پیغمبران دیگر تابع شریعت و آئین و کتاب او بودند. هر پیغمبری که در زمان ابراهیم یا بعد از آن بود تابع شریعت و آئین و کتاب او بود تا زمان موسی علیه السلام. هر پیغمبری هم که در زمان موسی یا بعد از آن بود پیرو شریعت و آئین و کتاب وی بود تا زمان عیسی علیه السلام.

هر پیغمبری که در زمان عیسی یا بعد از آن بود از شریعت و آئین و کتاب او پیروی می کرد تا زمان پیغمبر ما، محمد صل الله علیه و آله وسلم.

اینان پیغمبران اولوالعزم هستند و از همه انبیاء و رسل افضلند.

از این پس دیگر شریعت محمد "ص" نسخ نخواهد شد، و بعد از او تا روز قیامت پیغمبری نخواهد آمد. پس اگر کسی ادعای پیغمبری کند یا بعد از قرآن، کتابی بیاورد، خونسش برای کسی که ادعایش را بشنود مباح است!»

***** بخش دوم *****

کلیات شریعت و کتاب پیامبران

فصل اول

شریعت و کتاب پیامبران

مستند: آیه ۴۸ سوره مائده " ... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ ...! "

المیزان ج ۱۰ ص ۲۲۳

شریعت، دین و ملت معنای شریعت راه است. دین و ملت هم راهی است که انتخاب شده است. ولی ظاهر قرآن این است که شریعت را به معنایی اخص و کوتاهتر از دین بکار می برد.

گویا " شریعت " راهی است که برای هر یک از ملت ها و یا پیامبرانی که بدان مبعوث شده اند آماده شده است، مانند: شریعت نوح، شریعت ابراهیم، و شرع موسی و شرع عیسی علیهم السلام و شرع محمد صل الله علیه وآله وسلم!

ولی " دین " یک قانون و راه الهی عمومی برای تمام امت هاست و از این روی شریعت نسخ می پذیرد ولی دین به معنای وسیع خود نسخ نمی پذیرد.

قرآن مجید در آیه زیر می فرماید:

« برای شما (مسلمانان) شرعی از دین را قرار داد که آنرا به نوح سفارش نمود، و آنچه که به تو وحی کردیم، و آنچه که ابراهیم و موسی و عیسی "ع" را بدان سفارش کردیم. »

این آیه می رساند که شریعت محمد "ص" که برای امت آن حضرت تشریح شده است، مجموعه ای از وصایای خداوند به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی "ع" به اضافه وحیی است که به محمد صل الله علیه وآله وسلم فرستاده است. این کنایه از این است که اسلام تمام مزایای شریعت های سابق را داشته و

بیشتر هم دارد. و نیز کنایه از این است که تمام شریعت ها از نظر ریشه همه یک حقیقت دارند گرچه به حسب اختلاف استعداد امت ها اختلافی دارند. نسبت شریعت های خاص به دین مانند نسبت احکام جزئی اسلام به اصل دین است، که اصل دین یکی است ولی در شریعت ها و احکام جزئی ناسخ و منسوخ وجود دارد.

خداوند بندگان خود را جز به یک دین که همان اسلام و تسلیم

در برابر اوست مکلف نساخته است ولی آنان را برای رسیدن به آن هدف به راههای گوناگون انداخته و طبق استعدادهای متنوعشان سنت های مختلفی برایشان درست کرده است که همان شریعت های نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صل الله علیه وآله وسلم است.

چنانکه خداوند چه بسا در یک شریعت روی منقضی شدن مصلحت حکم پیشین و پیدایش مصلحت حکم تازه، پاره ای از احکام را نسخ کند.

اما "ملت"، گویا منظور از ملت روش حیاتی معمول میان مردم است. ملت یک راه است که از دیگری گرفته شده است. البته ریشه معنایش خیلی روشن نیست ولی به نظر می رسد مترادف شریعت باشد، بدین معنی که لفظ "ملت" هم چون لفظ "شریعت" و برخلاف لفظ "دین" یک راه خاص را افاده می کند، گرچه از جهتی هم میان ملت و شریعت فرق است.

"شریعت" به این عنایت گفته می شود که راهی است که خداوند برای رفتن مردم به سوی او آماده نموده است و "ملت" به این ملاحظه گفته می شود که با پیروی در عمل از دیگری گرفته شده است.

شاید به همین دلیل است که گفته می شود "دین خدا و شریعت خدا،" ولی گفته نمی شود "ملت خدا".

کلمه "ملت" به پیامبر اضافه می شود از این نظر که روش و سنت اوست، و به امت هم اضافه می شود از این نظر که آنان به آن راه رفته و آن روش را گرفته اند - مانند "ملت ابراهیم حنیفاً".

خلاصه این شد که "دین" در اصطلاح قرآن اعم از شریعت و ملت است.

دلیل اختلاف شریعت ها و قوانین ادیان

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«... هر گروه از شما را آئین و روشی مقرر کرده ایم،

و اگر خدا می خواست شما را یک امت می ساخت،

ولی تا شما را در آنچه به شما عطا کرده و نعمت داده، بیازماید...!»

این آیه بیان علت اختلاف شریعت هاست، و منظور از یک امت قراردادن، یک جعل و قرار تکوینی و طبیعی نیست که همه را یک نوع موجود قرار دهد، مردم خود افراد یک نوع هستند و بر یک روش زندگی می کنند، بلکه منظور این است که ایشان را در اعتبار یک امت و بر یک سطح استعدادی و آمادگی حساب کنیم و در نتیجه به جهت نزدیکی درجاتی که برایشان در نظر گرفته شده یک شریعت قرار دهیم.

عطیه هائی که در آیه فوق ذکر شده به حسب امت ها فرق می کند. البته این اختلافها به حساب مسکن ها و رنگ ها و زبان ها نیست، خداوند هرگز دو شرع و یا بیشتر را در یک زمان قرار نداده است بلکه این اختلافها به حسب گذشت زمان و ترقی بشر در مراتب استعداد و آمادگی می باشد و تکلیف های الهی و احکام شرعی هم برای بشر چیزی جز یک آزمایش الهی در مواقع گوناگون زندگی نیست. اینها بشر را در دو طرف " سعادت " و " شقاوت " از قوه به فعل می رسانند و به معنی دیگر **حزب خدا** را از حزب شیطان جدا می سازند.

بهر حال، نظر به اینکه استعدادها و آمادگی ها که عطیه های الهی به نوع انسان هستند مختلف می باشند، و از طرف دیگر شرع و قانون الهی که آزمایش های الهی هستند و باید برای تکمیل سعادت حیات آنها میان آنها اجرا شود نیز به حسب اختلاف مراتب استعدادشان متفاوت است؛ به دست می آوریم که باید شریعت ها مختلف باشند، و روی همین حساب است که خداوند آن اختلاف شرع و دین را به این معنی علت می آورد که : " خدا خواسته شما را در نعمت هائی که به شما داده امتحان و آزمایش کند! "

مستند: آیه ۴۸ سوره مائده " اَنَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ نَعْدِهِ وَ...!"
المیزان ج ۹ ص ۲۱۸

همگونی وحی در پیامبران

قرآن شریف در مورد نزول وحی به پیامبر اسلام

و پیامبران پیشین می فرماید:

« ما به "تو" وحی کردیم همانطور که به "نوح" »

و پیغمبران بعد از او وحی کردیم،

و به "ابراهیم" و "اسماعیل" و "اسحاق" و "یعقوب" و "اسباط" و "عیسی" و "

ایوب" و "یونس" و "سلیمان" وحی کردیم؛

و به "داود" زبور دادیم؛

و رسولانی که برای تو داستانشان را قبلاً گفتیم؛

و رسولانی که داستانشان را برای تو نگفتیم؛

و خدا با "موسی" تکلم فرمود؛

پیغمبرانی که بشارت دهنده و اندازکننده بودند؛

برای اینکه بعد از این پیامبران، مردم را بر خدا حجتی نماند؛

و خدا عزیز و حکیم است!»

قرآن شریف علت ایمان آوردن گروهی از یهودیان به پیامبر اسلام را در آیات سوره نساء مورد بحث قرار داده و از آنها به عنوان "الراسخون فی العلم"، یاد کرده و فرموده است که این عده و همچنین مؤمنین به آنچه بر تو نازل شده ایمان می آورند زیرا ما به تو یک چیز تازه ای که از نظر ادعا و جهات مختلف با آنچه به انبیاء سابق داده ایم فرق داشته باشد، ندادیم بلکه جریان بدون هیچ اختلاف بر یک نهج است:

«ما همانطور که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، به تو هم وحی کردیم!»

و نوح اولین پیغمبری بوده که کتاب و شریعت آورده است، وحی به تو هم

همانند وحی به ابراهیم و آل او است که بعد از او بوده اند، و اهل کتاب هم اینان را می

شناسند و هم کیفیت بعثت و دعوتشان را می دانند. به بعضی کتابی داده شده

است مثل داود، که به او "زبور" دادند، و این وحی نبوی است، و به موسی "تکلیم"

داده شد که اینهم وحی نبوی است. و غیر از این دو نفر هم مثل اسماعیل و اسحاق و

یعقوب بدون آنکه کتابی داشته باشند فرستاده شده بودند، و این رسالت نیز ناشی از وحی

نبوی است.

و جامع همه این است که اینان فرستادگانی بودند که بشارت به ثواب خدا می

دادند و از عذاب خدا انذار می کردند، و خدا آنها را به منظور اتمام حجت فرستاد تا آنچه در دنیا و آخرت برایشان مفید و یا مضر است بیان دارند تا بعد از این رسولان برای مردم دلیلی در برابر خدا نماند.

(" اسباط " که اسم آنها در این سوره آمده است، به طوری که در آیات سوره آل عمران هم آمده، مراد پیغمبران از ذریه یعقوب یا از سبط های بنی اسرائیلند.)

مستند: آیه ۸۹ سوره انعام " ... أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ...! "

المیزان ج ۱۴ ص ۲۱۸

مفهوم کتاب و حکم انبیاء مقصود از " کتاب " در هر جای قرآن که به انبیاء علیهم السلام نسبت داده شده است، صحفی است که شرایع دینی در آن نوشته شده است، و انبیاء علیهم السلام با آن شرایع در بین مردم و در موارد اختلاف آنان حکم می کرده اند؛ مانند:

کتابی که بر نوح نازل شده: « وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ! » (بقره ۲۱۳)

کتابی که بر ابراهیم و موسی نازل شده: « صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى! » (اعلی ۱۹)

کتاب انجیل: « وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ! » (مائده ۵۱)

و کتاب محمد صل الله علیه وآله وسلم: « تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ! » (حجرات ۱)

مقصود از " حکم " هرکجا از قرآن که به انبیاء علیهم السلام نسبت داده شده است معنای " قضا " را که یکی از مناصب الهی است و خداوند انبیاء خود را به آن منصب تشریف و اکرام کرده است، افاده می کند؛ مانند: « فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ - در میان آنان بدانچه که خدا نازل کرده حکم کن! » (مائده ۵۳)

مستند: آیه ۳۵ سوره احقاف " فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...! "

المیزان ج ۳۶ ص ۳۸

پیامبران صاحب حکم و شریعت « - پس تو ای پیامبر در برابر تکذیب

قومت صبر کن! آنچنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند...! »

در این آیه شریفه خدای سبحان پیامبرگرمیش را دستور می دهد صبر کند همچنانکه پیامبران اولوالعزم صبر کردند. این اشاره است باین معنا که پیامبرگرمی اسلام «ص» نیز از اولوالعزم است، پس باید مانند آنها صبر کند.

معنای عزم در اینجا یا صبر است همچنانکه بعضی از مفسرین گفته اند و به آیه

زیر استشهاد کرده اند:

« وَ لَمَنْ صَبَّرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ! » (شوری ۴۳)

یا به معنای عزم بر وفای به عهد است، عهدی که از انبیاء گرفته شده، به

استشهاد آیه زیر:

« ما به آدم از پیش عهد بستیم ولی عزمی در او ندیدیم ! » (طه ۱۱۴)

یا به معنای عزیمت یعنی حکم و شریعت است.

بنا به معنای سوم که (حق هم همان است) و در روایات ائمه اهل بیت هم به

این معنا تفسیر شده است، صاحبان حکم و شریعت پنج نفرند:

نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی و محمد صل الله علیه وآله وسلم و علمهم اجمعین

برای اینکه قرآن صاحبان شریعت را همین پنج نفر دانسته و در سوره شوری آیه

۱۳ به آن تصریح کرده است.

پنج نفر بودن انبیاء اولوالعزم از جمله مطالبی است که روایات آن از ائمه اهل

بیت بسیار زیاد است، که هم از رسول خدا «ص» نقل شده و هم از امام باقر و امام صادق

و امام رضا علیهم السلام به طرق بسیار.

در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«- سادات انبیاء و مرسلین پنج نفرند که اولوا العزم رسولان و محور گردونهء

شریعتند :

نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد صل الله علیه وآله و علی جمیع الانبیاء !»

همچنین از امام ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

« - رسول خدا فرموده: اولین کسی که در روی زمین وصی پیغمبر شد، هبة الله

فرزند و وصی آدم بود. هیچ يك از انبیاء گذشته بدون وصی نبوده اند.

عدد انبیاء صد و بیست هزار نفر است که از آنان پنج نفر اولوالعزمند:

نوح، ابراهیم ، موسی ، عیسی ، و محمد صل الله علیه و آله و علمهم!»

مستند: روایات تحت آیه ۱۸ و ۱۹ سوره اعلی " إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى ! "

المیزان ج ۴۰ ص ۱۹۸

تعداد کتب آسمانی

در روایات اسلامی، در مجمع البیان، از ابی ذر روایت شده

که گفت :

- به رسول الله صل الله علیه وآله وسلم عرض کردم:

« - یا رسول الله انبیاء چند تن بودند؟

- فرمود: - صد و بیست و چهار هزار تن.
- عرض داشتم: - مرسلین از آنان چند تن بودند؟
- فرمود: - سیصد و سیزده تن بودند، و بقیة آنان انبیاء بودند.
- پرسیدم: - آدم نبی بود؟
- فرمود: - آری! کلمة الله بود که خدا او را به دست قدرت خود بیافرید.
- باز فرمود: - ای اباذر! چهارتن از انبیاء عرب بودند:
- هود، صالح، شعیب، و پیامبر خودت.
- عرض داشتم: - یا رسول الله! خدای تعالی چند کتاب نازل کرده است؟
- فرمود: - صد و چهار کتاب، که ده صحیفه از آن بر آدم، پنجاه صحیفه بر شیت، سی صحیفه بر اخنوخ (ادیس) که او اولین کسی است که با قلم خط نوشت؛ و ده صحیفه بر ابراهیم، و چهار صحیفه باقی - تورات و انجیل و زبور و فرقان (قرآن) است.»

مطالب مشترك در قرآن و صحف ابراهیم و موسی

در کتاب خصال از ابی ذر روایت شده که در ضمن حدیثی گفت از رسول خدا "ص" پرسیدم:

« - یا رسول الله! از آنچه خدای تعالی درباره دنیا بر تو نازل کرده

کدامش در صحف ابراهیم و موسی بوده است؟

فرمود: ای اباذر بخوان!

" قَدْ أفلَحَ مَنْ تَزَكَّى ، وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

بَلْ تُؤثِرُونَ الْحَيَوَةَ الدُّنْيَا ، وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى! " (اعلي ۱۹-۱۴)

و خلاصه آنچه در صحف ابراهیم و موسی بوده است مضمون همین چهارآیه فوق بوده است، که می فرماید:

" هرکس زکات دهد و نماز بخواند، رستگار شده است!

ولی شما مردم زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهید،

با اینکه آخرت بهتر و باقی تر است!"

صحف به صورت الواح

در کتاب بصائر از ابی بصیر روایت شده که گفت امام صادق «ع» فرمود:

" - آن صحفی که خدای تعالی در آیه - صحف ابراهیم و موسی - نام

می برد نزد ماست !

پرسیدم: صحف نامبرده به صورت الواح است؟

فرمود: آری !

ظاهراً مراد از الواح بودن صحف این باشد که صحف نامبرده همان تورات است که قرآن کریم در چند جا از آن تعبیر به الواح کرده است ، مانند :

« برای موسی در الواح از هر چیزی مقداری نوشتیم. » (اعراف ۱۴۵)

« و الی الالواح ! » (اعراف ۱۵۰)

« اخذ الالواح ! » (اعراف ۱۵۴)

مستند : بررسی علمی و آیات و روایات مندرج در متن المیزان ج ۶ ص ۱۸۹

اهل کتاب و کتابهای مقدس آنان قرآن شریف هر جا که ذکرى از "اهل کتاب" نموده، مرادش "یهود و نصاری" بوده است که برآنان کتاب آسمانی نازل شده است.

روایات اسلامی "مجوس یا زرتشتی ها" را از اهل کتاب شمرده اند که در این صورت باید یا خودشان دارای کتاب خاصی باشند و یا به یکی از کتابهای پیشین مذکور در قرآن مجید، مانند "کتاب نوح ، صحف ابراهیم ، تورات موسی ، انجیل عیسی ، و زبور داود" منسوب شوند.

قرآن شریف وضع آنان را روشن نکرده است و کتابی را برایشان تعیین و مشخص ننموده است. از طرف دیگر کتاب "اوستا" که بین آنان شهرت دارد، در قرآن از آن ذکرى به میان نیامده است و نزد آنان نیز کتاب دیگری غیر از "اوستا" معروف نیست.

کتاب مقدس یهود

کتاب مقدسه ای که اکنون در میان یهود شهرت دارد ۳۵ کتاب است به شرح

زیر:

۱: تورات موسی:

مشمول بر پنج سفر (کتاب):

سفر تکوین، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد، سفر توراة مثنی

۲: کتاب مورّخین:

مشمول بر ۱۲ کتاب:

کتاب یوشع بن نون، کتاب قضاات بنی اسرائیل، کتاب روث، کتاب اول شموئیل، کتاب دوم شموئیل، کتاب اول ملوک، کتاب دوم ملوک، کتاب اول تواریخ ایّام، کتاب دوم تواریخ ایّام، کتاب عزرا، کتاب نحمیاه، و کتاب استیر.

۳: کتاب ایّوب:

شامل یک کتاب

۴: زبور داود:

شامل یک کتاب

۵: کتابهای سلیمان:

مشمول بر ۳ کتاب:

کتاب امثال سلیمان، کتاب مواعظ سلیمان، و کتاب سرودهای سلیمان

۶: کتابهای نبوت ها:

مشمول بر ۱۷ کتاب:

کتاب اشعیا، کتاب یرمیا، کتاب نیاحات یرمیا، کتاب حزقیل، کتاب دانیال، کتاب هوشیع، کتاب یوئیل، کتاب عاموص، کتاب عوبدیا، کتاب یونا، کتاب میکاه، کتاب ناحوم، کتاب حبقوق، کتاب صفنیاه، کتاب حکمی، کتاب زکریا، و کتاب ملاکی.

قرآن مجید از این ۳۵ کتاب مذکور در بالا فقط " تورات موسی " و " زبور

داود " را نام برده است.

قرآن با این وصف اشعار دارد که قسمتی از " تورات حقیقی " در کتب

مقدسه فعلی یهود موجود است: « وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ

!... « (مائده ۴۸)

کتاب مقدس مسیحیان

کتابهای مقدسی که بین مسیحیان موجود است به شرح زیر است:

۱- انجیل های چهارگانه :

مشمول بر ۴ کتاب بشرح زیر:

انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، و انجیل یوحنا.

۲- کتاب اعمال حواریون:

شامل یک کتاب.

۳- نامه ها:

مشمول بر ۲۱ نامه:

۱۴ نامه پولس، ۱ نامه یعقوب، ۲ نامه پطرس، ۳ نامه یوحنا و ۱ نامه

یهودا

۴- رؤیای یوحنا:

شامل یک کتاب.

قرآن شریف هیچ یک از کتابهای مخصوص مسیحیان را نام نبرده است، و تنها متذکر شده که کتاب آسمانی نازل بر عیسی بن مریم «ع» "انجیل" است، و آن هم یک انجیل بیشتر نبوده است.

مسیحیان گرچه انجیل نازل شده بر عیسی «ع» را با خصوصیات نامبرده نمی شناسند و اعتراف به وجودش نمی کنند، لکن در کلمات رؤسایشان جملاتی یافت می شود که متضمن اعتراف به این حقیقت است.

قرآن با این وصف اشعار دارد که قسمتی از انجیل حقیقی در کتب مقدس فعلی مسیحیان موجود است: « وَ مِنْ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارِي أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...! » (مائده ۱۸)

مستند : روایات اسلامی

المیزان ج ۱۸ ص ۹۶

اهل کتاب بودن مجوس در روایات اسلامی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که شخصی از آن امام پرسید: « آیا مجوسیان اهل کتابند؟ فرمود: آری ! مگر نامه رسول خدا به اهل مکه را نشنیده ای که به ایشان نوشت: یا اسلام بیاورید، و یا آنکه به جنگ با شما بر می خیزم. مردم مکه در جواب آن حضرت نوشتند:

- از ما جزیه بگیر و مارا به بت پرستی خود واگذار!

رسول خدا «ص» نوشت:

- من جزیه نمی گیرم مگر از اهل کتاب!

مردم مکه مجدداً (و به منظور تکذیب آن حضرت نوشتند:) چطور میگوئی
 جزیه نمی گیرم مگر از اهل کتاب، و حال آنکه از مجوسیان هجر جزیه گرفته ای؟
 رسول خدا «ص» در پاسخ آنها نوشت:
 - مجوسیان پیغمبری داشتند و او را کشتند، و کتابی داشتند که آتشش زدند.
 آری پیغمبر ایشان کتابی برای آنان آورد که در پوست دوازده هزار گاو
 نوشته می شد. « (نقل از کافی)

چگونگی ازبین رفتن دین مجوس

روایت دیگری از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده که شخصی از
 آن حضرت پرسید: « جزیه گرفتن از مجوس چطور است؟ حضرت فرمود:
 - بخدا سوگند امروز در روی زمین احدی نیست که در این باره از من دانایتر باشد!
 مجوسیان اهل کتابی بودند که در میان آنان معروف و شناخته شده بود، و علمی داشتند که
 آنرا درس می دادند. لکن روزی امیر آنها شراب خورد و مست شد و درحال مستی با خواهر خود
 درآویخت، و عده ای از متدینین به آن دین این عمل را از او دیدند. وقتی صبح شد خواهرش به او گفت:
 تو دیشب با من چنین و چنان کردی و عده ای از معتقدین هم در مجلس بودند و این عمل تورا دیدند،
 و آنان به طور مسلم این مطلب را فاش خواهند کرد!
 امیر مستی مردمان طمع کار را که در نظر داشت احضار نمود و گفت: شما همه می دانید
 که آدم دخترانش را با پسرانش وصلت داد. گفتند: آری! گفت: پس در اینجا باشید تا هرکس با این
 حکم مخالفت کرد او را بکشید!
 اتفاقاً ناظرانی که روز قبل آن عمل را از وی دیده بودند وارد شدند و از در نکوهش گفتند:
 - وای بر دورترین مردم از خدا و از راه راست! حَتَّ خَدَائِيْ بِهْ گِرَدَنْتْ آمده که باید درباره ات
 اجرا شود!

طمع کارانی که حق و حساب گرفته بودند از جای جستند و همه آنها را کشتند...
 از آن به بعد امیر به جان مجوسیان افتاد و کتاب دینی شان را هر جا که دید از بین برد و
 حتی یک نسخه هم باقی نگذاشت. « (نقل از درّ منثور از منصف عبدالرزاق)

مستند: آیه ۴ سوره بقره " وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ...!"

المیزان ج ۱ ص ۸۱

التزام ایمان به کلیه کتب آسمانی « ... و آنهایی که ایمان آورده اند بدانچه بر
 تو نازل شده و بدانچه قبل از تو نازل شده است، و به آخرت ایمان دارند! »
 قسمت عمده آیات سوره بقره از یک غرض واحد و چشمگیر خبر می دهد، و آن

عبارت است از بیان این حقیقت که - عبادت حقیقی خدای سبحان به این است که بنده او به تمامی کتابهائی که او به منظور هدایت وی به وسیله انبیائش نازل کرده است ایمان داشته باشد، و میان این وحی و آن وحی، میان این کتاب و آن کتاب، و میان این رسول و آن رسول فرقی نگذارد.

مستند: آیه ۱۵۱ تا ۱۵۷ سوره انعام " قُلْ تَعَالُوا أَتُلُّ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ ...! "

المیزان ج ۱۴ ص ۲۵۴

محرمات و منهیات مشترک ادیان
ادیان الهی در مواردی مشترکند، و آن محرمات و منهیاتی است که اختصاص به شریعت معینی از شرایع الهی ندارد، و آن محرمات عبارتند از:

- شرک به خدا
- ترک احسان به پدر و مادر
- ارتکاب فواحش
- قتل نفس محترم بدون حق (مانند کشتن فرزندان از ترس روزی)
- نزدیک شدن به مال یتیم (مگر به طریق نیکوتر)
- کم فروشی
- ظلم در گفتار
- وفا نکردن به عهد خدا
- پیروی کردن از راه غیر خدا، واختلاف انداختن در دین خدا از این طریق .

اینها محرماتی هستند که قرآن کریم همانها را از پیامبران گرامی خود نقل می کند که در خطاب به امتهای خود از آنها نهی می کردند، مانند خطابهائی که از نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب و موسی و عیسی علیهم السلام نقل کرده است. اگر مسئله را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که ادیان الهی هرچه هم از جهت اجمال و تفصیل با یکدیگر اختلاف داشته باشند، هیچیک از آنها بدون تحریم اینگونه محرمات معقول نیست تشریح شود و به عبارت ساده تر:

معقول نیست دینی خدائی باشد و در آن این گونه امور تحریم نشده باشد، حتی آن دینی که برای ساده ترین و ابتدائی ترین نسل بشر

تشریح شده باشد.

خدای تعالی در قرآن مجید تذکر می دهد که پس از آن که احکام نامبرده را به طور اجمال برای همه انبیاء تشریح فرموده است، به حسب اقتضای مصلحت برای موسی علیه السلام در کتابی که به سوی او نازل کرده، تفصیل داده است و پس از آن برای رسول گرامی خود محمد صل الله علیه وآله وسلّم در کتاب مبارکی که نازل فرموده، مفصلاً بیان نموده است.

فصل دوم

امتیازات، ابتلائات و درجات پیامبران الهی

مستند: آیه ۴۸ تا ۹۲ سوره انبیاء " وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ... " المیزان ج ۲۸ ص ۱۳۸

امتیازات هفده پیامبر الهی
در این سلسله آیات به داستانهای جمعی از انبیاء گرامی که خداوند به سوی امت ها گسیل داشته و به حکمت و شریعت تأیید فرموده و از شر ستمکاران نجات داده است، اشاره می فرماید:
از جمله این انبیاء موسی و هارون، ابراهیم، لوط، اسحاق، یعقوب، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادريس، ذالکفل، ذالنون، زکریا، یحیی و عیسی علیهم السلام را که هفده نفرند، نام برده است. این هفده نفر را در این آیات نام می برد و اسامی بقیه را در آیات بعدی می آورد.
در این آیات نخست موسی و هارون را و سپس ابراهیم و اسحاق و یعقوب و لوط را که قبل از موسی و هارون زندگی می کرده اند، نام برده است و آنگاه داستان نوح را ذکر کرده که وی از آن چهار نفر هم جلوتر می زیسته است.

آنچه به موسی و هارون داده شد ؟

« وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءَ وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ - به موسی و هارون فرقان، ضیاء و ذکر برای متقین دادیم! »
منظور از فرقان و ضیاء و ذکر همان تورات است که خداوند آن را به موسی و برادرش هارون که شریک در نبوت او بود، بداد.
اگر تورات را " **فرقان** " خوانده برای این است که تورات فرق گذارنده بین حق و

باطل است و یا وسیلهٔ فرق میان حق و باطل در اعمال و اعتقادات است. اگر تورات را " ضیاء " خوانده بدین جهت است که مسیر بنی اسرائیل را به سوی سعادت و رستگاری دنیا و آخرت روشن می کرد. و اگر تورات را " ذکر " نامیده بدین جهت است که تورات مشتمل بر مطالبی از حکمت ها و موعظه ها و عبرت هاست که خدای را به یاد آدمی می اندازد. تورات فرقان برای همه است ولی ضیاء و ذکر برای خصوص متقین است و غیر از متقین کسی از نور و ذکر آن بهره مند نمی شود. قرآن مجید در جای دیگر تورات را " نور " و " ذکر " هم نامیده است.

قرآن، ذکر مبارک

« وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ - و این ذکر مبارک که نازلش کردیم ... ! »

این آیه اشاره است به " قرآن " و اگر آن را " ذکر مبارک " خواند بدین جهت بود که قرآن ذکری است ثابت و دائم و کثیرالبرکات، که مؤمن از آن بهره مند می شود، و آن آسایش کافر را در جامعهٔ بشری تأمین نموده است، و همهٔ اهل دنیا از آن منتفع می شوند، چه آن را قبول داشته باشند و چه نداشته باشند، چه بر حقانیت آن اقرار داشته باشند و چه منکر آن باشند.

دلیل بر این معنا تجزیه و تحلیل آثار رشد و صلاحی است که همین امروز در مجتمع بشری مشاهده می کنیم، چه اگر به عقب برگردیم و تا به عصر نزول قرآن و ما قبل آن پیش برویم می فهمیم که در اثر قرآن بشر از کجا به کجا رسید و چه بود و چه شد، آنوقت می فهمیم که " قرآن ذکری است مبارک! " که همهٔ افراد بشر بوسیلهٔ آن رشد یافتند. هرچند منکرین حق قرآن را زیر پا گذارند و نعمت عظمای آن را کفران کنند و یا با زبان خود به حقانیت آن اقرار نمایند و یا نمایند قرآن وسیلهٔ رشد جوامع بشری بوده است. متأسفانه برخی از مسلمین نیز در امر قرآن کریم اهمال نمودند.

قرآن خود فرموده است که پیامبر خدا در قیامت می گوید: « پروردگارا امت من این قرآن را متروک گذاشتند ! » این چنین مسلمین هم در انکار منکرین و کفران آنان بی دخالت نبوده اند.

آنچه به ابراهیم داده شد ؟

« **وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ - سوگند می خورم که ما قبل از موسی و هارون این رشد را به ابراهیم داده بودیم !** »
 خداوند بدین وسیله نشان می دهد که دادن تورات به موسی و هارون امر نوظهوری نیست. اما مقصود از دادن " رشد " رسیدن به واقع است و همان معنائی است که در مقابل گمراهی و غی قرار دارد .

رشد در ابراهیم " **اهتداء فطری** " و تام و تمام او به توحید و به سایر معارف حقه است. وقتی رشد را به ابراهیم اختصاص داده می فهماند که ابراهیم خود لایق چنان رشدی بود و خداوند نیز به خصوصیات حال او و مقدار استعدادش عالم بود.
 مراد به آنچه خدای سبحان به ابراهیم داد، همان دین توحید و سایر معارف حقه است که ابراهیم علیه السلام بدون تعلم از معلمی و یا تذکر مذکری و یا تلقین ملقنی، با صفای فطرت و نور بصیرت خود درک کرد.

و... ابراهیم چه کرد؟

« **وقتی ابراهیم به پدرش و قومش گفت: - این تماثیل چیست که به عبادت آنها کمر بسته اید؟** " پرسش آنجناب از حقیقت آنها برای این بود که از خاصیت آنها سر دربیآورد. چون این سؤال را در اولین باری که به داخل اجتماع قدم نهاد، کرده است. او وقتی وارد اجتماع شد اجتماع را اجتماع دینی یافت که سنگ و چوبهائی را می پرستیدند.

مردم به وی جواب دادند که این عمل از سنت دیرینه آباء و اجداد آنها بوده است.

ابراهیم گفت : - شما و پدرانتان هر دو در گمراهی آشکار بوده اید !

گفتند : - آیا بحق به سوی ما آمده ای یا تو نیز از بازیگرانی ؟

ابراهیم علیه السلام در جواب، مذهب مشرکین را در الوهیت از همه جهاتش رد کرد و اثبات نمود که هیچ معبودی نیست جز الله تعالی، و این همان توحید است!
 او چنین گفت:

« **نه ! بلکه پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است که ایجادتان**

کرده است و من بر این مطلب گواهی می دهم ! »

با این جواب و شهادت، او جواب از پرسش قبلی آنها را هم داد، و آن این بود که

راستی و جدی منکر بت هاست و شوخی نمی کند بلکه به آن یقین و تدین دارد.

ابراهیم با خود گفت:

« بخدا، وقتی پشت کنید و بروید درکار بتهایتان تدبیری خواهم کرد! »

وقتی شهر خالی شد، ابراهیم بت هارا قطعه قطعه کرد، مگر بت بزرگتر از همه را، که آن را خورد نکرد شاید بدو مراجعه کنند.

مردم شهر گفتند:

« چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ هرکه بوده از ستمکاران بوده

است! »

« مردم گفتند: - ما شنیدیم جوانی هست که به خدایان بد می گوید و نامش ابراهیم است و کسی که این کار را کرده باشد قطعاً اوست، چون کسی غیر از او جرأت این کار را نداشت.

گفتند: - ابراهیم را باید در محضر عموم مردم احضار کنید!

- تو ای ابراهیم! آیا این کار را کرده ای؟

ابراهیم گفت: - بلکه این بزرگشان چنین کرده است، ببینید اگر

می توانند سخن بگویند از خودشان برسید! »

ابراهیم در این جوابش شکستن بت ها را مستند به بت بزرگ کرده تا زمینه را برای ابراز این جمله مهیا کند و از مردم بپرسد که اگر این بت ها حرف می زنند بپرسید که چه کسی این کار را کرده است؟ و چون مردم اعتراف داشتند که بت حرف نمی زند آن گاه ابراهیم مطلب را به دست گیرد و آنها را متقاعد کند که بت ها نمی توانند خدائی کنند!

مردم شرمسار وقتی کلام ابراهیم علیه السلام را شنیدند و منتقل شدند به اینکه اصنام جماداتی بی شعورند که حرف نمی زنند و حجت برآنان تمام شد، هر یک از حضار در دل خود را خطاکار دانسته و حکم کردند به این که آنها ظالمند نه ابراهیم!

« سپس سر بزیر انداختند و گفتند:

- تو که می دانی اینان سخن نتوانند گفت!

گفت: - پس چرا غیر خدا چیزی را که به هیچ وجه سودتان ندهد و زیان

نرساند پرستش می کنید؟ قباحت بر شما و این بتان که غیر خدا

می پرستید! چرا درکار خود اندیشه نمی کنید؟ »

ابراهیم علیه السلام به محض اینکه از دهان آنها شنید این بتها حرف نمی زنند،

به دفاع از خود پرداخت. او از اول قصد نداشت که از خود دفاع کند بلکه از کلام آنها برای دعوت حقه خود استفاده کرد و با لازمه گفتار آنان علیه خودشان احتجاج کرد و حجت را بر آنان تمام ساخت و گفت: پس این اصنام بی زبان اله و مستحق عبادت نیستند ! گفتند:

« - اورا بسوزانید و خدایان تان را یاری دهید و امر آنها را بزرگ بدانید ،
و کسی را که به آن ها اهانت کرده است، مجازات کنید! »
در اینجا بود که فرمان و خطاب تکوینی الهی صادر شد که:
« گفتیم: - ای آتش خنک و سالم باش بر ابراهیم ! »

(این جمله حکایت خطابی است تکوینی که خدای تعالی به آتش کرد و با همین خطاب خاصیت آتش را که سوزاندن و نابود ساختن است از آن گرفت و آن را از راه معجزه برای ابراهیم خنک و سالم گردانید!)
خداوند می فرماید:

« آنها علیه ابراهیم حيله اندیشیدند تا نورش را خاموش کنند،
و حجتش را باطل و خنثی سازند،
پس ما ایشان را زیانکارتر قرار دادیم! »

مهاجرت و نجات ابراهیم و لوط

خداوند تعالی می فرماید: « او را و لوط را با مهاجرت به سرزمینی که در آنجا برای همه جهانیان برکت نهاده ایم، نجات دادیم. »
منظور از این زمین، سرزمین شام است که ابراهیم علیه السلام بدان مهاجرت کرد و " لوط " اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و با وی مهاجرت کرد:
« لوط به او ایمان آورد و گفت:

- من نیز به سوی پروردگارم هجرت خواهم کرد! »

اعطای فرزند و امامت به ابراهیم و فرزندانش

سپس خداوند اعطای فرزندان را به ابراهیم ذکر فرموده و می گوید:
« ... و اسحاق و یعقوب را اضافه به او بخشیدیم ،
و همه را شایسته گان کردیم ! »

آنگاه عطیه های خود به ابراهیم علیه السلام و فرزندانش، و قرار دادن آنها را به عنوان امام متذکر شده و می فرماید:

« و ایشان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند،
و به آنها انجام دادن کارهای نیک، و برپا داشتن نماز را،
و دادن زکات را، وحی کردیم،
و آنها پرستنده ما بودند ! »

با این آیات خدای تعالی امامت ابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیان می فرماید و اضافه می کند که آنها به امر ما هدایت می کردند.

این هدایت که خدا آن را از شئون امامت قرار داده است هدایت به معنای راهنمایی نیست، چون می دانیم که خدای تعالی ابراهیم را وقتی " امام " قرار داد که سالها دارای منصب نبوت بود. معلوم است که نبوت منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست، پس هدایتی که منصب امام است معنایی نمی تواند غیر از " رساندن به مقصد " داشته باشد! و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف راه را برای بردن دلها به سوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر را هموار می سازد.

می فهماند: هدایت به امر خدا از فیوضاتی است معنوی، و مقاومت باطنی، که مؤمنین بوسیله عمل صالح به سوی آن هدایت می شوند و به رحمت پروردگارشان ملبس می شوند.

و چون امام بوسیله " امر " هدایت می کند می فهمیم که خود امام قبل از هرکس ملبس به آن هدایت است و از او به سایر مردم منتشر می شود، و هرکس بر حسب اختلافی که در مقامات دارد و به قدر استعداد خود از آن بهره مند می شود، و از اینجا می فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان، در اخذ فیوضات ظاهری، یعنی شرایع الهی است، که از راه وحی نازل می گردد و از ناحیه پیغمبر به سایر مردم منتشر می شود.

و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتش راهنمایی می کند همچنانکه پیغمبر دلیلی است که مردم را به سوی اعتقادات حقه و اعمال صالح راه می نماید.

البته برخی از اولیاء الله تنها پیغمبر هستند، و بعضی تنها امامند، و بعضی دارای هر دو مقام هستند، مانند: ابراهیم و دو فرزندش.

عمل خیرات که از امامان صادر می شده به وحیی و دلالتی باطنی و الهی بوده که مقارن آن صورت می گرفته است. و این وحی غیر وحی مشرعی است که اولاً فعل را تشریح می کند و سپس انجام آن را بر طبق آنچه که تشریح شده برآن مترتب می سازد. امامان قبل از وحی نیز خدا را عبادت می کردند و وحی ایشان را تأیید نموده است. امامان مؤید به روح القدس و روح الطهارت، و مؤید به قوتی ربانی هستند که ایشان را به فعل خیرات و اقامه نماز و دادن زکات (انفاق مالی مخصوص به هر شریعتی، دعوت می کند.

به لوط چه داده شد؟

خداوند می فرماید:

« و لوط را حکم و علم دادیم،

و از آن دهکده که کارهای پلید همی کردند، نجاتش دادیم،

که آنان گروهی عصیان پیشه بودند! »

خداوند به لوط " حکم " عطا می کند با "علم"، که منظور از حکم یا حکمت است و فرزاندگی، یا به معنای فصل خصومت و یکطرفه ساختن دعاوی مردم و قضاوت و حکومت بین آنان است.

قریه ای را که قرآن نام می برد مردمش مرتکب خیانت می شدند نامش " سدوم " بود که لوط در مهاجرتش با ابراهیم در آنجا منزل کرد.

پذیرش دعای نوح

قرآن کریم پذیرش دعای نوح را به طور خلاصه شرح میدهد و می فرماید:

« یاد آر نوح را که پروردگار خود را در عصری قبل از ابراهیم و سایر نامبردگان، ما را ندا می کرد و می خواند و ما دعایش را مستجاب کردیم، و او را با کسانش از محنت بزرگی نجات دادیم، و در قبال قومی که آیه های ما را تکذیب می کردند، یاری کردیم که آنان قومی بد بودند و همگیشان را غرق کردیم! »

منظور از این که فرمود " او را با کسانش از محنت بزرگی نجات دادیم، " خویشاوندان اوست غیر از همسرش و پسرش که غرق شدند.

متن دعای نوح را قرآن کریم در جای دیگر حکایت کرده و فرموده :

« - پروردگارا! من مغلوب گشتم پس یاریم ده ! »

حکم و قضاوت اعطا شده به داود و سلیمان

درباره نعمتهای بزرگی که به داود و سلیمان بخشیده است، خدای متعال در قرآن چنین شرح می دهد:

« یاد آر داود و سلیمان را آن دم که در کار زراعتی ، که گوسفندان قوم شبانه در آن چریدند، داوری می کردند و ما گواه داوری شان بودیم و حکم حق را به سلیمان تفهیم کردیم، و هردو را حکم و علم داده بودیم ...! »

از سیاق استفاده می شود که آیات فوق درباره یک داستان است و واقعه ای بوده که میان دو نفر رخ داده است و آنها به شکایت و مرافعه نزد داود آمده اند. چون داود در بنی اسرائیل سمت پادشاهی داشت و خدایش در زمین خلیفه کرده بود.

اگر سلیمان هم در این قضیه مداخله ای داشته حتماً به اذن پدرش، و بخاطر یک علت بود که ممکن است آن علت این بوده که به اجتماع بفهماند فرزندش لیاقت جانشینی او را دارد، وگرنه معلوم است که در یک واقعه معنا ندارد دو تا حاکم حکم کنند و حکم هر یک مستقل از دیگری باشد. آنها درباره آن پیش آمد مشورت یا مناظره می کردند و بحث می نمودند. چون فعل آیه می رساند که حکم کردنشان تدریجی بوده است و طوری بوده که وقتی تمام می شد یک حکم صادر می شد.

مضمون حکم ظاهراً این است که صاحب گوسفند نسبت به مالی که گوسفندانش از صاحب زرع تلف کرده اند ضامن است.

(در روایات آمده که داود حکم کرد به نفع صاحب زراعت، علیه صاحب گوسفندان، به اینکه باید گوسفندان را به غرامت به صاحب زرع دهی، و سلیمان حکم کرد به اینکه چون گوسفندان منافع زمین را تلف کرده اند، صاحب گوسفند هم باید منافع آن گوسفندان یعنی شیر و پشم و متاع آنان را تا آخر سال به صاحب زراعت بدهد.)

بعید هم نیست که حکم مسئله این بوده که صاحب گوسفند آنچه را که از زراعت تلف شده ضامن است، و این ضمان از نظر قیمت با قیمت گوسفندان برابری می کرده است، لذا داود حکم کرده است که خود رقبه گوسفندان را به غرامت بدهد، و سلیمان حکم آسانتری داد، و آن این بود که صاحب زراعت به جای استیفای منافع زمینش که نمی تواند بکند، آن منافع را از گوسفندان طرف استیفاء نماید. و آن نیز از

نظر قیمت تقریباً با حکم داود برابر است، برای اینکه منفعت یکساله یک گوسفند را اگر در نظر بگیریم تقریباً برابر قیمت خود آن گوسفند خواهد بود. در آیه فوق منظور از شاهد حکم بودن خدا این است که خداوند همواره می بیند و می شنود و ایشان را به سوی صواب می کشاند.

تسبیح کوه و مرغان همصدا با داود

« و کوه ها را رام داود کردیم

که با او تسبیح می گفتند.

و پرندگان را نیز،

آری ما این چنین کردیم! »

معنای تسخیرکوهها و مرغان با داود که با او تسبیح کنند این است که کوهها و مرغان که خود فی نفسه تسبیح دارند، تسبیح آنها هماهنگ با تسبیح داود باشد. خداوند سبحان می فرماید: اینگونه مواهب و عنایات از سنت های دیرینه ما است، و امری نوظهور و بی سابقه نیست!

تعلیم علم صناعت لباس رزم به داود

خداوند متعال از جمله علومی که به داود علیه السلام تعلیم داده بود صنعت تهیه لباس رزم بود، که زره ساختن را داود علیه السلام از خدای متعال تعلیم گرفت :

« ما صنعت زره سازی را به داود تعلیم دادیم،

تا برای شما زره بسازد،

و شما با آن وسیله از شدت فرود آمدن سلاح دشمن بر بدن خود

جلوگیری کنید!»

باد در تسخیر سلیمان

قرآن کریم عطیه ای را که به سلیمان علیه السلام اعطا شده است چنین شرح می دهد:

« ما باد را هم برای سلیمان مسخر کردیم، بادهای تند را،

که به دستور او،

به سوی سرزمینی که ما مبارکش کردیم، جریان می یافت،
و ما به هر چیزی عالمیم! »

مقصود از سرزمینی که آیه بدان اشاره دارد سر زمین شام است که سلیمان در آنجا زندگی می کرد.

ممکن است مقصود از جریان باد به امر سلیمان به سوی سرزمین شام از این باب بوده است که باد به فرمان آن جناب از هر جای دنیا که بوده به شام می آمده، تا به هر جا که می خواسته ببرد، نه اینکه تنها در شام جریان یابد. به این معنا که سلیمان را بعد از آن که به دوش گرفته بوده به شام برگردانده است. و بنابراین آیه شریفه هم شامل بیرون شدن از شام می شود، هم شامل برگشتن به شام.

شیاطین در تسخیر سلیمان

از جمله نعمت ها و امتیازاتی که خدای سبحان به سلیمان نبی داده بود فرمانروائی بر شیاطین بود:

« از شیاطین افرادی را برای وی رام کردیم تا برایش غواصی و کارهای غیر آن بکنند، و ما نگهبان هایشان بودیم! »

منظور از غواصی کردن شیاطین و دیوها برای سلیمان علیه السلام بیرون آوردن لؤلؤ و سایر منافع دریاست و منظور از اعمالی که غیر از غواصی می کردند همان اعمالی است که در قرآن کریم فرموده:

« برایش هرچه می خواست درست می کردند: از محراب ها و مجسمه ها و تغارهای بزرگ و دیگ های کوه پیکر... »

و منظور از اینکه فرمود: ما شیطانها را حفظ و نگهبانی می کردیم این است که آنها را در خدمت سلیمان حفظ می کردیم، و از فرار کردن آنها، و یا از سربرافتن از انجام فرمانش، و یا از تباه کردن کارش؛ جلوگیری می کردیم.

کشف ضرّ ایوب

« ایوب را بیاد آر !

آن زمان که پروردگارش را ندا داد که:

- به محنت دچارم، و تو از هر رحیمی رحیم تری!

پس ما اجابتش کردیم و محنتی را که داشت برطرف ساختیم،

و کسانش را به او باز دادیم، در حالی که به اضافه کسانش کسان دیگری نظیر آنان با آنان بودند.

و این رحمتی از ناحیه ما، و تذکری برای همه عابدین بود! »

ایوب علیه السلام مورد هجوم انواع بلاها قرار گرفت و اموالش همه از دست بشد، و اولادش همه مردند، و مرض شدیدی بر بدنش مستولی شد و مدتها او را رنج داد تا آنکه دست به دعا شد و حال خود را به درگاه احدیت شکایت برد و خدای تعالی دعایش را مستجاب کرد و از مرضش نجات داد و اموال و اولادش را با چیزی زیادتر به او برگردانید. این اضافه شدن به اهل او نشان می دهد که وقتی اولادش همه مردند خداوند آنها را زنده کرد و بعلاوه بیشتر از آن تعداد به او اولاد داد تا هم رحمتی به او کرده باشد و هم بندگان عابد خدا متذکر شوند و بدانند که خدای تعالی اولیاء خود را به منظور آزمایش مبتلا می کند و آنگاه اجرشان را می بخشد، و او اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد!

در اینجا لازم است به نکته ای که از آیه شریفه استفاده می شود اشاره شود و آن این است که از سیاق این آیه برمی آید که فرزندان ایوب بعد از آن که خداوند به اعجاز زنده شان کرد باقی ماندند و بلافاصله بعد از زنده شدن نمردند. و این بحثی که مفسرین کرده اند که بطور کلی هر مرده ای که به اعجاز زنده شود باقی نمی ماند، صحیح نیست و ظهور این آیه خلاف آن را می رساند.

رحمت الهی بر اسماعیل، ادريس و ذوالکفل

قرآن مجید در سوره انبیاء در ردیف پیامبرانی که از نعمتهای الهی برخوردار شده اند اسم سه تن از آنها را بدین ترتیب ذکر می کند:

« و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را یاد آر،

که همه از صابران بودند،

که آنان را مشمول رحمت خود کردیم،

چون از شایستگان بودند! »

نجات یونس از شکم ماهی

از جمله این هفده پیامبری که خداوند متعال نعمت های خود را بر آنان می شمارد و یکی یاد می کند، یونس پیامبر علیه السلام است که از او در آیه ای مشهور

چنین یاد می کند:

" وَذَٰلَٰنَونَ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰى فِى الظُّلُمٰتِ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحٰنَكَ اِنِّى كُنْتُ مِنَ الظَّٰلِمِيْنَ فَسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنَجِّى الْمُؤْمِنِيْنَ !"

یونس پیامبر فرزند " متی " است که صاحب " داستان ماهی " است و از طرف پروردگار مبعوث بر اهل " نینوا " شد و ایشان را دعوت کرد ولی ایمان نیاوردند، پس نفرینشان کرد و از خدا خواست تا عذابشان کند ولی همین که نشانه های عذاب نمودار شد توبه کردند و ایمان آوردند، پس خداوند تعالی عذاب را از ایشان برداشت و یونس از میانه شان (به حالت قهر،) بیرون شد.

خداوند صحنه ای به وجود آورد که در نتیجه آن یونس به شکم یک ماهی بزرگ فرورفت و در آنجا زندانی شد تا آنکه دعای مشهورش را کرد و خدا آن بلیه را از او برداشت و دوباره به سوی قومش فرستاد. آن قسمت از آیه که می فرماید:

« ذالنون با خشم از قومش بیرون رفت،

و پنداشت که ما بر او تنگ نمی گیریم! »

ممکن است در مورد تمثیل وارد شده باشد و معنا این باشد که رفتن او و جدائی اش از قوم مانند رفتن کسی بود که از مولایش قهر کرده باشد و پنداشته باشد که مولایش بر او دست نمی یابد و او می تواند با دور شدن از چنگ وی بگریزد و مولایش نتواند او را سیاست کند.

این احتمال از این نظر قوی است که پیامبری چون یونس شأنش اجل از این است که حقیقتاً و واقعاً از مولایش قهر کند و براستی بپندارد که خدا بر او قادر نیست و او می تواند با سفر کردن از مولایش بگریزد، چون انبیاء گرامی خدا ساحتش منزّه از این پندارهاست، و به عصمت خدا معصوم از خطایند، پس آیه شریفه از باب تمثیل است نه حکایت یک واقعیت خارجی!

یونس با این عبارت که " اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ! سُبْحٰنَكَ ! " از آنچه که عملش نمایش می داد بیزارى جست، چون عملش - که راه خود را گرفته و قوم خود را به عذاب خدا سپرده و رفته بود بدون این که از ناحیه خدا دستوری داشته باشد، خودبخود ولو این که چنین قصدی نداشت - این معنا را ممثل می ساخت که غیر از خدا مرجع دیگری هست که بتوان به او پناه برد!؟

و چون عملش چنین معنائی را می داد از این معنا بیزارى جست و عرضه داشت

که: " نه، جز تو معبودی نیست! تو مزه‌ی!" و نیز چون این معنا را ممثل می کرد که ممکن است به کارهای او اعتراض نمود و بر او خشم گرفت، و نیز این را ممثل می کرد که ممکن است کسی از تحت قدرت خدا بیرون شود؛ لذا برای عذر خواهی از آن گفت: " سُبْحَانَكَ! " و سپس به ظلم خود اعتراف کرد و گفت: " من از ظالمان بودم! " چون عملی که آورده بود ظلم را ممثل می کرد هرچند که فی نفسه ظلم نبود، و خود او هم قصد ظلم و معصیت نداشت. چیزی که هست خدای تعالی در این پیش آمد پیغمبرش را تأدیب و تربیت کرد تا با گامی پاک و مبرای از تمثیل ظلم (تاچه رسد بخود ظلم،) شایسته قدم نهادن به بساط قرب گردد.

یونس علیه السلام هرچند تصریح به خواسته خود نکرد و تنها مسئله توحید و تنزیه خدا، و اعتراف به ظلم خود را اظهار نمود، لکن با این کلماتش حال درونی خود، و موقفی را که در آن قرار گرفته بود، بیان داشت که در معنا درخواست نجات و عافیت را رسانید و خدا هم درخواست او را اجابت کرد و از اندوه و کربی که به وی روی آورده بود، نجاتش داد.

سپس خداوند وعده به نجات دادن هر مؤمن مبتلا را با عبارت :

" وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ "

تأکید کرد، البته مؤمنی که مانند یونس رو به درگاه وی آورد و او را چون وی ندا

کند!

فرزندی که به زکریا داده شد؟

« وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ! »

« یاد آر زکریا را آنزمان که پروردگارش را ندا کرد،

و از او درخواست فرزندى نمود و گفت :

- پروردگارا !

مرا تنها مگذار!

که تو بهترین وارثانی!

پس اجابتش کردیم،

و " یحیی " را به او بخشیدیم،

و همسر او را شایسته کردیم،

چون آنان به کارهای نیک شتاب می کردند،

و ما را با امید و بیم همی خواندند، و در قبال ما فروتنان بودند ! »

وقتی زکریا دردعایش گفت: "خدایا مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی!" منظورش این بود که فرزندی که از او ارث ببرد داشته باشد، و چون خدای سبحان وارث حقیقی است که همه عالم را ارث می برد، لذا برای اینکه خدا را از داشتن شریک در وراثت تنزیه کرده باشد اضافه کرد که _ تو بهترین وارثانی !
آنجا که فرمود همسرش را برای او شایسته کردیم مراد این است که او را شایسته برای فرزنددار شدن کرد بعد از آنکه مدت‌ها این شایستگی را نداشت و زنی عقیم و نازا بود.

مریم و عیسی آیتی برای جهانیان

قرآن کریم پس از شمارش نعمتهای خدا بر هفده تن از پیامبران گرامی خود، آنگاه از زنی یاد می کند که عفت خویش نگهداشت و خداوند از روح خویش در او دمید و او را با پسرش برای جهانیان آیتی قرار داد:

« آن زن را به یاد آر که عفت خویش نگهداشت و...! »

منظور " مریم دختر عمران " است و این آیه مدح او به داشتن عفت و صیانت است و نیز تبریئه او از تهمتی است که یهود به وی بست .

" نفخ روح در مریم، " کنایه است از این که ولادت عیسی مستند به جریان عادی نیست که مانند سایر فرزندان نطفه ای باشد که پس از طی دوره ای روح در آن دمیده شده باشد، و وقتی نطفه ای نباشد، دیگر جز این باقی نمی ماند مگر اینکه نفخ روح باشد، و این نفخ روح همان " کلمة الله " است که فرمود:

" مثل عیسی نزد خدا، مثل آدم است که او را از خاک بیافرید و سپس بدو گفت: باش! پس هست شد!"

معنایش این است که مثل آن دو یکی است و در این که از خلق شدن از نطفه بی نیازند مثل همند.

آن گاه خداوند عیسی و مادرش را یک آیت به حساب آورد و فرمود:

« او را با پسرش آیه ای برای جهانیان قرار دادیم ! »

منظور از آیت در اینجا تولد اینچنینی است و این آیه قائم به هردو است چون مریم در اقامه این آیت مقدم بر عیسی است لذا اول نام مریم را برد و سپس نام پسرش را، و همین افتخار برای مریم بس است که در قرآن نامش در زمره و در ردیف انبیاء

علیهم السلام آمده است و حال آنکه خودش از انبیاء نبود.

امت واحده و راه توحید از طریق نبوت

پس از اتمام آیات مربوط به پیامبران هفده گانه و شرح نعمتها و مراقبتهای الهی بر آنان می فرماید:

" إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ! " (۹۲/انبیا)

برای بشر معبودی است واحد، و آن معبود واحد همان کسی است که آسمانها و زمین را خلق فرموده است، و او را باید از طریق نبوت، و پذیرفتن دعوت انبیاء، پرستید، و با پرستش او آماده حساب یوم الحساب شد!

نبوت جز به یک دین دعوت نمی کند، و آن دین توحید است، همچنان که موسی، و قبل از او ابراهیم، و قبل از او نوح، و همچنان انبیاء قبل از نوح و بعد از موسی، همه به آن دعوت می کردند، مانند: ایوب و ادريس و بقیة پیامبرانی که اسامی شان و پاره ای از انعامی که خداوند بر ایشان کرده در قرآن کریم آمده است.

پس بشر امتی است واحده، دارای ربی واحد،

و آن خدای عز اسمہ است؛

و دین واحد، که آن دین توحید است،

که در آن تنها خدا عبادت می شود.

دعوت الهیه همین است و بس!

مستند: آیه ۸۶ سوره انعام " وَ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً ...! "

المیزان ج ۱۴ ص ۶۴

ابتلائات خاص انبیاء چهار گانه در آیه فوق از چهار تن از پیامبران الهی سخن رفته که به نحو خاصی مورد ابتلاء قرار گرفته اند و آنها عبارتند از اسماعیل، یسع، یونس و لوط.

ابتلاء اسماعیل

اسماعیل در ابتلاء دست کمی از ایوب و یوسف نداشت. او به مسئله ذبح امتحان

شد و به بهترین وجهی صبر نمود، تا آنجا که خود پروردگار صبر او را ستوده و امتحان او را امتحان سختی شمرده است:

« ابراهیم را به پسری بردبار مژده دادیم،
چون با او به مقام " سعی " رسید، ابراهیم گفت:
- ای پسرک من!

من در خواب دیدم که ترا سر می برم،

پس بنگر تا چه می بینی؟

گفت:- ای پدر من!

هرچه ترا فرمایند بکن!

که اگر خدا بخواهد مرا بر آن شکیبا یابی!

...

بی گمان این همان آزمایش آشکار است،

و به گوسفندی بزرگ او را فدا دادیم،

و نام نیک او را در میان آیندگان باقی گذاشتیم! « (صافات ۱۰۸)

این خود افتخاری است که خداوند تنها به اسماعیل داد و امتحان بزرگی است که او را از سایرین ممتاز نمود، و برای زنده داشتن یاد اسماعیل و جانبازی او، قربانی کردن را در حج بر همه واجب فرمود. امتیاز روشن دیگر آن جناب مسئله همکاری با پدرش ابراهیم در ساختن خانه کعبه است.

ابتلاء یونس

یونس نبی علیه السلام، او نیز امتحانی مخصوص به خود داشت که در هیچ یک از انبیاء سابقه نداشت، و آن این بود که ماهی دریا او را بلعید، و او در شکم ماهی در مناجات خود عرض میکرد:

« - لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ! »

ابتلاء لوط

امتحان و ابتلاء لوط در راه خدا در قرآن ذکر شده است. در ابتداء امر که با

ابراهیم علیه السلام بود ناملایماتی دیده و به حکم اجبار از وطن مألوف خود به اتفاق یاران و بستگان بیرون شده و به سرزمین " سدوم " که مهد فحشاء و مرکز فساد بود مهاجرت کرده بود و عمری ناظر گناهی بود که در هیچ جای دنیا سابقه نداشت، تا آنکه عذاب الهی همه آنان را از بین برده و در دیار " سدوم " خانه ای جز خانه لوط نماند، و حتی همسرش هم به آن عذاب در گذشت.

ابتلاء یسع

گرچه در قرآن کریم جزئیاتی از شرح حال یسع ذکر نشده است ولیکن بطوری که از بعض روایات استفاده می شود وی وصی الیاس بوده و مانند مسیح "ع" مرده را زنده می کرده و کور مادرزاد و پیسی را شفا می داده است ولی با این حال مردم زیر بارش نرفته اند و خداوند آنان را به قحطی سختی مبتلاء کرده است.

مستند: آیه ۲۵۳ سوره بقره " تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...! "

المیزان ج ۴ ص ۱۷۷

درجات برتری پیامبران نسبت به یکدیگر خدای سبحان انبیاء را در یک درجه قرار نداده بلکه بین آنها برتری نهاده است. بعضی برتر از بعض دیگرند، و بعضی پائین تر از بعض دیگر؛ ولی همه آنها مشمول فضل الهی هستند، زیرا رسالت فی نفسه فضیلتی است که در همه هست!

پس در بین انبیاء اختلاف مقام و تفاضل درجات وجود دارد، در عین اینکه همه آنان در اصل فضل رسالت مشترکند، و در مجمع کمالات که همان توحید است سهیمند، برخلاف اختلافاتی که در میان امت های آنان بعد از آنان پیدا می شود. چون این اختلاف امت ها به ایمان و کفر و نفی و اثبات است، و معلوم است که میان این دو جامع نیست.

به همین جهات است که خدای تعالی در آیات مورد نظر از این دو جور اختلاف دو جور تعبیر آورده است، یعنی اختلاف انبیاء را تفضیل خوانده و این تفضیل را به خودش نسبت داده و فرموده است: " ما بین آنها اختلاف درجه قرار دادیم! " ولی اختلاف امت ها را اختلاف خوانده و آن را به خود امت ها نسبت داده است. در آیات زیر می فرماید:

« این پیامبران، پاره ای از ایشان را بر پاره ای برتری دادیم. بعضی از آنان کسی بود که خدا با وی سخن گفت و بعضی از آنان را مرتبه ها بالا برد، و عیسی بن مریم را آیات بینات دادیم، و او را به روح القدس تأیید و تقویت کردیم. اگر خدا می خواست کسانی که پس از پیغمبران بودند با وجود حجت ها که به سویشان آمده بود، با هم جنگ نمی کردند، ولی مختلف شدند. از آنان کسانی بودند که ایمان داشتند، و کسانی بودند که کافر شدند و اگر خدا می خواست با هم کارزار نمی کردند ولی خدا هر چه بخواهد می کند...!»
(بقره/۲۵۳)

فضیلت های انبیاء دو قسم اند: یک فضیلت هست که نام آن به خودی خود دلالت بر فضیلت می کند، مانند: " آیات بینات " و " یا " تأیید بروح القدس، " که درباره عیسی بن مریم ذکر کرد، چون این خصال و صفات به خودی خود صفاتی برجسته و ارجمندند.

بعضی دیگر به خودی خود فضیلت نیستند، و وقتی فضیلت می شوند که به مقام والائی بستگی و ارتباط پیدا بکنند و از آن مقام کسب فضیلت و ارزش کنند، مانند سخن گفتن که به خودی خود از فضایل نیست ولی وقتی به خدا منسوب شده آن وقت از فضایل گشته است. یا مانند رفع درجات که اگر یک آدم ظالم به آدم درجه بدهد فضیلت شمرده نمی شود ولی وقتی خدا درجه آدم را بالا می برد فضیلت حساب می شود.

اگر در میان همه انبیاء نام حضرت عیسی "ع" را ذکر کرده است علتش این است که هر چند آنچه از جهات فضیلت در اینجا برای عیسی "ع" ذکر کرده یعنی " دادن بینات و تأیید به روح القدس، " اموری است که اختصاص به عیسی بن مریم "ع" ندارد بلکه مشترک میان همه رسولان است ولیکن در خصوص عیسی "ع" به نحوی خاص است، چون تمامی آیات بینات آن جناب از قبیل مرده زنده کردن، با نفخه مرغ آفریدن، بهبود دادن پیسی و کور و خبر دادن از غیب اموری بوده است متکی بر حیات و ترشخی بوده است از روح.

از همین جهت فوق الذکر بود که آنرا بخصوص به عیسی "ع" نسبت داد و به نام آن جناب تصریح کرد، چون اگر تصریح نمی کرد معلوم نمی شد که این آیات فضیلت خاص اوست.

علاوه بر این در اسم عیسی "ع" خصوصیت دیگری هست، و در آن آیتی روشن وجود دارد، و آن این است که وی پسر مریم علیهاالسلام است، که بدون پدر از او متولد

شده است. نبودن پدر برای عیسی "ع" و نبودن همسر برای مریم را آیتی برای **عالمیان** دانسته است.

پس مجموع پسر و مادر آیت الهی روشن و فضیلت اختصاصی دیگری است!

مستند: آیه ۳۳ و ۳۴ سوره آل عمران " إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ
!" المیزان ج ۵ ص ۲۹۸

برگزیده شدگان « خدا، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برجهانیان برگزید. آنان فرزندان هستند که برخی با برخی دیگر در صفات پسندیده مشابه می باشند، آری خدا شنوا و بیناست! »
" برگزیدن بر جهانیان، " یک نوع اختیار نمودن و مقدم داشتن افراد نامبرده در یک امر یا اموری است که دیگران در آن شرکتی نداشته باشند.

دلایل برگزیده شدن آدم "ع"

اصطفاء و اختیار نمودن آدم سه جهت دارد:

اول اینکه آن جناب اولین " خلیفه الهی " از میان نوع انسان است. خداوند در سوره بقره آیه ۳۰ می فرماید:

« إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - من در زمین جانشین و خلیفه ای خواهم گماشت! »

دوم این که افتتاح باب توبه از او آغاز گشته است .

خداوند در سوره طه آیه ۱۲۲ می فرماید:

« ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ - سپس خدا او را اختیار کرد و توبه او را

پذیرفت، و او هدایت یافت! »

سوم این که خداوند برای اولین بار دین را برای او تشریح فرموده است. خداوند

در سوره طه آیه ۱۲۳ می فرماید :

« فَأَمَّا يَا أَيُّكُمْ مَنِّي هُدِيَّ - پس چون از جانب من برای شما هدایت آید، هر که از

آن پیروی کند نه گمراه شود و نه شقی و بدبخت گردد! »

اینها جهاتی هستند که کسی در آنها با حضرت آدم "ع" شرکت ندارد ... و چه

بزرگ منقبت هائی است !

دلایل برگزیده شدن نوح "ع"

اختصاصات حضرت نوح چند چیز است:

اول این که او اولین پیغمبر اولوالعزم است که دارای کتاب و شریعت می باشد.

خداوند در سوره بقره آیه ۲۱۳ می فرماید:

« كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ - مردم يك گروه بودند، پس خدا پیغمبران را نوید دهنده و بیم دهنده برانگیخت و با ایشان کتاب بحق فرستاد تا میان مردم در آنچه اختلاف کرده اند حکم کند...! »

دوم اینکه حضرت نوح " پدر ثانی " نوع انسان محسوب می شود.

خداوند در سوره صافات آیه ۷۷ تا ۷۹ می فرماید:

« وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ - تنها نسل و اولاد او را در روی زمین باقی گذاشتیم، و در میان آیندگان نام نیکویش نهادیم، سلام و تحیت بر نوح باد! »

برگزیده شدن آل ابراهیم و آل عمران

خدای متعال بعد از ذکر آدم و نوح و برگزیده شدن آنها، " آل ابراهیم " و

آل عمران را که از جمله برگزیده شدگان هستند، یادآوری کرده است. مراد از آل ابراهیم و آل عمران مخصوصین آن دو از اهل و ملحقین به آنان می باشند.

منظور از " آل ابراهیم " ذریه طاهرین او از طریق " اسماعیل " اند که در

آن سیدشان « پیغمبر اسلام و آل طاهرینش، » داخلند.

منظور از « آل عمران » مریم و عیسی "ع" یا آن دو با زوجه عمران خواهد

بود.

سایر برگزیده شدگان

در قرآن کریم موضوع برگزیده شدگان تکراراً ذکر شده است لذا آیه مورد بحث در

مقام انحصار دادن برگزیده شدن به گروه های فوق الذکر نیست.

بین آیه فوق که متعرض برگزیده شدن خود ابراهیم و موسی "ع" نشده است و

آیات زیادی که در اثبات برگزیدگی آنان و بیان مناقب و بزرگی مقامشان وارد شده است،

منافاتی نیست.

آیه فوق منافاتی با آیه ای که می فرماید بنی اسرائیل را بر عالمیان فضیلت دادیم، ندارد. فضیلت دادن آنان بر جهانیان منافاتی با فضیلت دادن عده دیگر بر جهانیان ندارد، و همچنین با فضیلت دادن عده ای دیگر برایشان ندارد، زیرا فضیلت داشتن یک قوم یا اقوام مختلف بر غیر آنها، تنها مستلزم آن است که آن دسته در بعضی از فضایل دنیوی و یا اخروی بر سایر مردم تقدم داشته باشند.

چنانکه در آیه " وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ! " در سوره انعام فضیلت پیغمبران را بر جهانیان صراحتاً بیان داشته است و در آیه " وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَي بَعْضٍ، " در سوره اسراء بعضی را بر بعض دیگر برتری داده است.

برگزیدگان از عترت پیامبر اسلام

قرآن کریم در ادامه آیه فوق موضوع اصطفاء و برگزیده شدن را از آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران به ذریه ها و نسلهای آنها معطوف ساخته و می فرماید:

« ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - آنان ذریه ای هستند که در صفات فضیلتی که جهت اصلي اصطفاء آنان می باشد مشابه یکدیگرند و بعضی از بعض دیگر در ناحیه صفات و حالات افتراق ندارند. »

از امام محمد باقر علیه السلام (در تفسیر عیاشی) نقل شده است که حضرت این آیه را تلاوت فرمود و بعد گفت:

" ما هم از آنان هستیم، و ما باقیمانندگان از آن عترتیم!"

" عترت " ستون محفوظی را گویند که در افراد یک فامیل می باشد. حضرت از آیه شریفه " ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ، " ستون محفوظ از عترت را که از آدم شروع و به نوح و سپس به آل ابراهیم و بالاخره به آل عمران می رسد؛ استفاده فرموده و خودش را هم از بقیه آن عترت محسوب داشته است.

از اینجا نکته این که در آیه مبارکه نام " آدم " و " نوح " را هم ذکر نموده است، معلوم می شود زیرا آن اشاره به اتصال و پیوند بودن " سلسله اصطفاء " می باشد.

از عبارت " وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ! " این معنی برای آیه استفاد می شود که:

- خداوند این عده را بر جهانیان برگزید و موهبت اصطفاء و برگزیدن را شامل همه نمود زیرا آنان ذریه ای متشابه الافراد، و در تسلیم قلبی نسبت به خداوند و ثبات در قول حق، مانند یکدیگرند. و جهت آن که

آن نعمت را خداوند به آنان عطا فرمود، آن است که به اقوالشان شنوا و به ضمائرشان داناست و آنان را لایق آن دانسته است!

مستند: آیه ۴۴ سوره مائده ... وَ الرَّبَّانِيَّوْنَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ...!

المیزان ج ۱۰ ص ۲۴۲

درجات پیامبران، امامان و دانشمندان قرآن مجید در آیه فوق می فرماید:

« تورات را نیز ما نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود و انبیاء که دین اسلام داشتند با آن در بین یهودیان حکم می کردند، و همچنین علمای ربانی و مربی مردم و خبرگان از یهود و نصارا به مقداری که از کتاب خدا حفظ بودند و بر آن شهادت می دادند! »

ترتیبی که در آیه به کار رفته و ابتداء پیامبران را ذکر فرموده است و سپس ربانیون و احبار را، می رساند که این ها در فضیلت و کمال هم بر یکدیگر مترتبد و مقام یکی پس از آن دیگری است. ربانیون پائین تر از انبیاء و بالاتر از احبارند؛ و احبار دانشمندانی هستند که با درس و تعلم علم کتاب را فرا گرفته اند.

خداوند چگونگی دانش ربانیون را این طور بیان می کند:

« اینان حافظ کتاب خدا قرار داده شده اند و بر آن گواهند! »

علم ربانیون، حفظ و نگهبانی، و علم احبار علمی است که به آنان حمل شده است و تفاوت زیادی با علم ربانیون دارد.

این حفظ و نگهبانی و سپس شهادت و گواهی بر کتاب جز با " عصمت " که در غیر امام نیست، امکان ندارد. فقط امام است که از جانب خدا معصوم و محفوظ شده است. خداوند اجازه ای را که درباره حکم کردن بدیشان داده است بر پایه حفظ و نگهبانیشان از کتاب قرار داده و بر همین پایه هم شهادت و گواهی شان را معتبر دانسته است. و این نشدنی است که شهادتشان بر کتاب معتبر باشد و با گواهی شان کتاب از غیر کتاب تمیز داده شود، و با این حال امکان خطا و غلط داشته باشند.

بهر حال، میان دو مرتبه پیامبران و دانشمندان یک مرتبه دیگری هم هست که آن مرتبه " امامان " است، که قرآن می فرماید:

« ما از ایشان امامانی قرار دادیم که با امر ما هدایت می کنند، چون صبر می نمودند، و به آیات ما یقین می کردند!» (۲۴/ سجده)

خلاصه، ربانیون و امامان که واسطه ای میان پیامبران و دانشمندان هستند علم درستی به کتاب و گواهی درستی بر آن دارند

این در امامان بنی اسرائیل، ولی آیه شریفه می رساند که این خصوصیت آنان برای این است که تورات کتابی است که از جانب خدا نازل شده، و مشتمل بر هدایت و نور، یعنی معارف اعتقادی و عملی مورد احتیاج امت می باشد، و وقتی این معنی موجب این حفظ و شهادتی که امامان دارند، باشد، لازمه اش این است که حال هر کتابی که از جانب خداوند نازل شده و مشتمل بر معارف الهی و احکام عملی است، چنین باشد، و نتیجه ای که می خواستیم (شرط بودن علم به کتاب در امام،) بدست می آید.

بنا بر این، به اقتضای ترتیبی که در آیه آمده است، رتبه امامان پس از پیامبران است، چنانکه دانشمندان هم پائین تر از امامان هستند.

فصل سوم

ادب و آداب پیامبران الهی

مستند: بحث تحلیلی و آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۰ ص ۲۲۳

ادب الهی پیامبران

ادب الهی که خدای سبحان انبیاء و فرستادگانش را بدان مؤدب نموده است، همانا هیئت زیبای اعمال دینی است که از هدف دین حکایت می کند. چون هدف نهائی دین عبودیت و بندگی است. این عبودیت در ادیان الهی از جهت زیادی و کمی دستورات و همچنین از جهت مراتب کمال که در آن ادیان هست، فرق می کند.

هدف اسلام سر و سامان دادن به جمیع جهات زندگی انسانی است. هیچ یک از شئون انسانی، اعم از کوچک و بزرگ، از قلم نیفتاده است.

اسلام سراپای زندگانی را دارای ادب کرده است، و برای هر عملی از اعمال زندگی هیئت زیبایی ترسیم کرده است که از هدف آن حکایت می کند.

از نظر دین "اسلام" هیچ "هدفی" برای زندگی جز "توحید خدای

سبحان" در مرحله "اعتقاد" و "عمل" نیست!

اسلام "کمال انسانیت" و "هدف نهائی زندگی" را این می داند که برای انسان معبودی است که هر چیز را آفریده است و برگشت هرچیز به سوی اوست و برای او "اسماء حسنا" و "مثال های والائی" است.

وقتی چنین اعتقادی برای انسان حاصل شد در مجرای زندگی قدم نهاده است و هر عملی را که انجام می دهد یک به یک حکایت از عبودیت او می نماید.

او همه چیز را بنده خدای سبحان می داند.

بدین وسیله "توحید" پروردگار در ظاهر و باطن او سرایت می کند و "

خلوص " در بندگی و عبودیت از گفتار و کردار او و سایر جهات وجودش ظاهر می

گردد؛ ظهوری که هیچ پرده ای نتواند آن را بپوشاند.

ادب الهی و یا ادب نبوت همین عمل است که بر هیئت توحیدی انجام می شود!

توحید در اعمال پیامبران

قرآن مجید نمونه رفتار توحیدی را از پیامبر گرامی خدا ابراهیم «ع» نقل می کند که چگونه با قوم خود و مردم آن زمان احتجاج می کرد و به عنوان نتیجه این نقل تاریخ، در آیات ۸۳ تا ۹۰ سوره انعام می فرماید:

« و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش بدادیم،

ما بالا می بریم درجات آن کس را که بخواهیم،

براستی ، پروردگارت حکیم داناست .

و بخشیدیم به او اسحق و یعقوب را .

همه را راه نمودیم،

و نوح را از پیش هدایت کردیم،

و از فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را،

و این چنین نیکو کاران را پاداش می دهیم .

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را ،

که همه از نیکو کاران بودند

و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را ،

و جملگی را بر جهانیان برتری دادیم !

و از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان ،

و آنها را برگزیدیم و به راه راست هدایتشان کردیم !

این است هدایت خدا !

هر که را از بندگانش بخواهد بدان راه نماید،

و اگر شریک می گرفتند البته تباه می شد هر آنچه می کردند !

آنها کسانی هستند که به آنها کتاب و حکمت و پیامبری دادیم ،

پس اگر اینان انکارش کنند بی گمان قومی بر آنان برگماریم که آنها را

انکار نکنند .

آنها کسانی هستند که خدایشان هدایت کرد ،
 پس به " هدایت " آنها " اقتداء " کن !
 بگو ! هیچ پاداشی برای آن از شما نمی خواهم ،
 نیست آن مگر پندی برای جهانیان ! »

خدای تعالی در آیات فوق انبیاء گرامی خود را یکجا اسم برده و سپس خاطر نشان می سازد که ایشان را به هدایت الهی خود اکرام کرده است. مراد به این هدایت تنها " توحید " است، زیرا می فرماید: اگر شرک می ورزیدند اعمالشان باطل می شد! پس اگر شرک چنین اثری در عمل داشته باشد مسلماً توحید نیز اثر در عمل دارد و صورت عمل را طوری می سازد که توحید درونی را مجسم کند. یعنی اگر ممکن باشد اعتقاد درونی مجسم شود و به صورت عمل درآید، اعتقاد به توحید به صورت اینگونه اعمال در خواهد آمد. و عکس آن نیز صادق است. اگر ممکن باشد عمل برگردد و اعتقاد درونی شود، این اعمال صالح به صورت اعتقاد به توحید در خواهد آمد!

اعمال توحیدی پیامبران

خدای تعالی به پیامبرگرمی اسلام می فرماید که به "هدایت" انبیای گذشته اقتدا کند. معنی این دستور آن است که به خود آنان اقتدا نکند بلکه به هدایت آنها اقتدا بکند! چون اقتدا عبارت است از متابعت در عمل، نه در اعتقاد، که اعتقاد به تنهایی امری است غیر اختیاری و تقلید ناپذیر، بنابراین معنی دستور این می شود که عمل صالح انبیاء را که بر مبنای توحید و تأدیب عملی الهی از آنان صادر شده است، اختیار کند و مورد عمل قرار دهد!

این نوع تأدیب را در آیه دیگری چنین بیان می فرماید:

« وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ... - و قرار دادیم آنان را پیشوایانی که هدایت کنند به دین ما و به آنان وحی کردیم عمل به خیرات، اقامه نماز، دادن زکات را؛ و کار آنان عبادت ما بود! » (انبیاء ۷۳)

خداوند در آیه ۶۰ سوره مریم ادب عامی را که انبیاء علیهم السلام در همه شئون زندگی خود رعایت می کردند، و خضوعی را که قلباً و عملاً برای خدای تعالی داشتند چنین ذکر می فرماید:

« ایشان کسانی هستند که خدا به آنان نعمت داد -

از پیامبران از فرزند آدم،
و از آنان که با نوح در کشتی برداشتیم،
و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل،
و از آنان که هدایت کردیم و برگزیدیم،
چون آیات خدای بخشنده برایشان خوانده می شد،
سجده کنان و گریه کنان به رو در می افتادند ! »

این سجده و گریه کنایه است از استیلای صفت عبودیت بر دل‌های پیامبران الهی، به طوری که هر وقت به یاد آیه ای از آیات می افتاده اند اثرش در سیما و ظاهرشان معلوم می شد. آنان هیچ وقت ادب الهی را که همان جنبه بندگی است، چه در میان مردم و چه در خلوت عبادت، از دست نمی دادند!

مستند : آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۱۴

انواع ادب و آداب تعلیمی به پیامبران

خدای متعال پیامبران خود را تعلیم

ادب می داد و آنها نیز در مواقع برخورد با مردم یا در زمان دعا و درخواست از خدا آن را بکار می بستند. از آیاتی که در آنها خداوند تعالی چنین مواردی را قید می کند ما متوجه این واقعیت می شویم و برخی از آنها را به عنوان نمونه می آوریم:

ادب توبه

نخستین کسی که ادب توبه را از خود نشان داد، آدم علیه السلام بود و قرآن درباره اش فرموده:

« آدم نافرمانی پروردگار خود کرد و در نتیجه از بهشت محروم شد،
پس پروردگارش او را برای رسالت برگزید، و از نافرمانی اش درگذشت،
و توبه اش را قبول کرد، و هدایتش نمود! » (طه ۱۲۲)

ادب انجام تکالیف

درباره ادب جامع دیگری که خداوند متعال انبیاء خود را به آن مؤدب نموده است، فرموده:

« پیغمبر چنان نیست که در آنچه خدا برای او فریضه قرار داده، حرجی براو باشد،

کما اینکه سنت خدا در سایر انبیاء گذشته نیز چنین بوده است، آری، امر خداوند هم مقدر است و هم مقدر،

انبیاء کسانی هستند که رسالت‌های خدا را تبلیغ می‌کنند،

و از او می‌ترسند، و غیر از خدا از احدی نمی‌ترسند،

و بس است خداوند برای حساب!" (احزاب ۳۹)

و آن ادب جامع و سنت جاریه در انبیاء این بود که :

در آن اندازه از زندگی که نصیبشان شده، و در هیچ امری از امور،

خود را به زحمت نیندازند؛ زیرا انبیاء پایه و اساس زندگی‌شان بر فطرت است، و فطرت

انسان آدمی را جز به کارهایی که خداوند وسائل رسیدن به آن را فراهم ساخته، هدایت

نمی‌کند، و آدمی را مکلف به کارهایی که خداوند نیل به آن را دشوار کرده، نمی‌سازد.

خدای تعالی همین معنا را از پیغمبر گرامی خود چنین حکایت می‌کند:

« وما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ - من از متکلفین، یعنی کسانی که خود را به زحمت می

اندازند نیستم!»

« لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - خداوند هیچ کسی را جز به آنچه که درخور طاقت

اوست تکلیف نمی‌کند!» (بقره - ۲۸۶)

« لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - خداوند هیچ کسی را جز به مقدار قدرتی که به او

داده تکلیف نمی‌کند.» (طلاق-۷)

ادب استفاده از روزی حلال

ادب جامع دیگری که خداوند انبیاء خود را به آن مؤدب نموده استفاده از طیبات

و رزق حلال است، و در این باره فرموده:

«هان ای رسولان!

استفاده کنید از طیبات،

و عمل صالح کنید،

به درستی که من به هر کاری که می‌کنید، دانایم!

و این دستور، فرمان واحدی است برای عموم شما،

و منم پروردگار شما،

پس پرهیزید از عذاب من!» (مؤمنون ۵۲)

در این آیات، انبیاء را چنین تأدیب فرموده که اولاً از طیباتی که مواد حیاتند

استفاده و در آن تصرف کنند، و ثانیاً از خبائث یعنی هر چیزی که طبع سلیم از آن نفرت می کند، اجتناب نمایند. ثالثاً عمل را صالح انجام دهند.

اعمال صالح عبارتند از هر کاری که فطرت بشر به آن رغبت داشته و سزاوار می داند که از آدمی سربزند. خلاصه، کارهایی است که بر وفق مقتضای اسبابی باشند که خداوند در ابقاء حیات بشر مقرر فرموده است. یا عبارتند از کارهایی که لایق و صالح برای تقدیم به پیشگاه ربوبی باشند!

ادب فردی و اجتماعی

در آیه فوق ادب فردی و ادب اجتماعی هر دو ملحوظ است. وقتی ادب فردی و ادب اجتماعی دست به دست هم بدهند مجتمع واحد و بدون سروصدائی در بشر تشکیل می شود و همه به کلمه واحد پروردگار واحدی را می پرستند و مبنای فرد فردشان ادب الهی می شود، در نتیجه از کارهای زشت پرهیز می کنند و سرانجام بر اریکه سعادت قرار می گیرند.

این ادب فردی و اجتماعی را یک آیه از آیات قرآن جمع کرده است و آن آیه این است:

« خداوند برای شما از دین چیزهایی را تشریح کرده که نوح را بدان
توصیه فرموده بود،

و چیزی که ما به تو وحی کردیم،

و همچنین آن چیزی که ابراهیم و موسی و عیسی را بدان توصیه نمودیم، همانا
این بود که :

دین را بپا دارید ! و در آن متفرق نشوید ! « (شوری ۱۳)

زیرا این یک آیه هم ادب فردی، یعنی ادب نسبت به پروردگار را که همان اقامه دین است ذکر کرده است و همچنین ادب اجتماعی یعنی ادب نسبت به مردم را، و آن متفرق نشدن است.

ادب نسبت به خدا

در آیه زیر ادب نسبت به پروردگار یعنی توحید او، و انجام دادن عبادت بر مبنای توحید ذکر شده است:

« وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ -

و ما نفرستادیم قبل از تو کسی از پیغمبران را مگر اینکه به او وحی می کردیم که

معبودی جز من نیست، پس مرا عبادت کنید!» (انبیاء ۲۵)

ادب نسبت به مردم

و در آیه زیر سیره انبیاء و ادب الهی آنها را نسبت به مردم بیان فرموده است و آن عبارت بوده از آمیزش آنان با مردم، و ترک تحجّب و اختصاص و امتیاز در بین آنان:

« و گفتند: این چه پیغمبری که غذا می خورد؟
و در بازارها راه می رود؟
چرا فرشته ای به کمک او نیامد تا در کار اندازیاری اش کند؟
چرا گنجی در برابرش فرو نریخت؟
یا لا اقل باغ میوه ای که از میوه اش استفاده کند، ندارد؟
قبل از تو پیامبرانی نفرستادیم مگر اینکه آنان نیز غذا می خوردند،
و در بازارها راه می رفتند!» (فرقان ۲۰)

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۷۰

ادب پیامبران در مواقع دشوار

قرآن مجید ادب و آدابی را که پیامبران الهی در مذاکرات و محاورات خود با قوم خود مرعی می داشتند، در آیات بسیاری نقل می کند که این آداب را باید تبلیغ عملی آنها دانست که دست کمی از تبلیغ گفتاری نداشت، بلکه مؤثرتر بود. قسمتهائی از آن موارد ذیلاً نقل می شود:

ادب در گفتار نوح با قوم خود

قرآن شریف از نوح علیه السلام چنین نقل می کند:

«گفتند: - ای نوح! با ما مجادله کردی، بیش از حد،

اگر راست می گوئی بلائی را که ما را بدان می ترسانی، برسرمان بیاور!

گفت: - مطمئن بدانید اگر خدا بخواهد بر سرتان خواهد آورد،

و شما نمی توانید خدا را عاجز کنید،

و اگر خدا بخواهد شما را گمراه کند نصیحت من هم به شما سودی

نمی دهد، ولو هرچه نصیحتتان کنم،

آری اوست پروردگار شما و به سوی او باز خواهید گشت!» (هود ۳۴)

نکاتی که از لحاظ ادب در این محاوره رعایت شده بسیار است، و از آن جمله :

۱- بلا و عذابی را که آنها خیال می کردند به دست نوح است از خود نفی و به پروردگار خود نسبت داد.

۲- گفتار خود را با عبارت " إن شاء " و جمله " شما نمی توانید اورا عاجز

کنید! " ادامه داد و ادب خود را به نهایت رسانید. اضافه کرد که اگر خدا

نخواهد شما از نصیحت من منتفع نخواهید شد!

گفتار پیامبران هرچند به صورت بیان شخصی آنهاست و از خدا غایب به نظر می رسد لکن وقتی دقت شود معلوم می شود که آنها خود را در حضور خدا می دیدند و رعایت مراسم حضور و مراقبت ادب را می کردند.

در قرآن مجید محاورات بسیاری از هود و صالح و ابراهیم و موسی و شعیب و یوسف و سلیمان و عیسی و محمد صل الله علیهم اجمعین نقل شده است. و همچنین قرآن حالات مختلف پیامبران را مانند حال شدت و رخاء، حال جنگ و صلح، حال پنهان و آشکار، حال بشارت و انذار و امثال آن را نقل کرده است .

ادب توبه در گفتار موسی در حال غضب

وقتی موسی غضبناک بسوی قومش بر می گردد، با مردمش چنین صحبت

می کند:

« پس موسی پر از خشم و اسف به قوم خود بازگشت ، و گفت:

- ای مردم!

آیا نبود که پروردگارتان وعده نیکویتان داد؟

آیا مدت مفارقتم از شما طول کشید؟ یا خواستید غضبی از پروردگارتان

را به جان خود بخرید، که چنین ناروا عهد مرا شکستید؟ » (طه ۸۶)

موسی در این حال سرشار از غضب و غیظ و تأسف است ولی گفتارش پر از ادب

نسبت به پروردگار و ذکر جمیل او، و تذکر خشم الهی است برای عهدشکنان !

ادب در گفتار یوسف در خلوت زلیخا

قرآن مجید حال یوسف "ع" را در قصر زلیخا مجسم می کند و این صحنه را

چنین شرح می دهد:

« زنی که یوسف در خانه او بود او را شب و روز دنبــــال می کرد و

می خواست از او کام بگیرد، تا آنکه روزی همه درها را بر او و خودش بست و به یوسف گفت:

- بیا، که شیرین ترین آرزوها در انتظار توست!

یوسف گفت:

- پناه می برم به خدا از این دعوت که مرا می کنی!

خدا مالک من است، و در تربیت و اکرام من و ترفیع مقام احسان ها کرده است،

بدرستی که ستمکاران رستگار نمی شوند! « (یوسف ۲۳)

این روشن ترین وجه ادب پیامبری است که در چنین مکان و زمان و حالی یک لحظه پروردگارش را غایب نمی داند و بیانش ذکر جمیل او و شناساندن خداوندی است که مالک او و رب جلیل اوست!

هیچ گفتاری نمی تواند بر این صحنه و این بیان قرآن چیزی بیفزاید!

ادب درگفتار یوسف با برادران

قرآن مجید حال و بیان یوسف را در پایان سالهای هجران پدر و برادران، آنگاه که برادرانش او را شناختند و از کرده خود شرمسار شدند، چنین توصیف کرده است:

« برادران گفتند: - بخدا سوگند هر آینه خداوند تو را بر ما برتری داد!

و ما در کاری که کردیم جز گناه اقدامی ننمودیم!

یوسف گفت: - امروز دیگر بر شما جرمی نیست،

من از خدا برایتان طلب مغفرت می کنم،

و خدا شما را می بخشد،

و او ارحم الراحمین است! « (یوسف ۹۲)

ملاحظه می شود که یوسف درباره خود حرفی نمی زند بلکه فقط ذکر رحمت و

مغفرت خدایش را بیان می کند!

ادب درگفتار سلیمان با ملکه سبأ

قرآن مجید حال سلیمان "ع" را در موقع احضار تخت ملکه سبأ و اظهار قدرت

نمائی او نقل می کند و ادب بیان و رعایت مراسم حضور پروردگارش را چنین شرح

می دهد:

«... چون سلیمان تخت (بلقیس) را پیش خود حاضر دید،

گفت: - این از فضل پروردگار من است!

تا مرا بیازماید که آیا شکر می گذارم یا ناسپاسم؟

و هرکس شکر کرد، جز این نیست که برای خود شکر کرد،

و هرکس ناسپاسی کند، بی گمان پروردگار من بی نیاز و ستوده است!»

(نمل ۴۰)

این آیات راجع به سلیمانی است که ملک عظیمی به او داده شده، و امرش نافذ گشته و صاحب قدرتی شده که وقتی دستور احضار تخت بلقیس ملکه سبأ را از سبأ به فلسطین صادر می کند در کوتاه ترین چشم بهم زدن پیش رویش نصب شده می یابد، ولی در عین حال تکبر و نخوت عارضش نمی شود و پروردگارش را از یاد نمی برد و بدون هیچ مکشی در حضور کرسی نشینان دربارش به بهترین وجهی بر پروردگار خود ثنا می گوید!

ادب در گفتار رسول الله "ص" در غار

قرآن مجید درباره لحظات سخت زندگی و مهاجرت رسول گرامی اسلام و بیان

ادب حضور او در آیه زیر چنین می فرماید:

«... خداوند یاری اش کرد در آن روزی که وی در غار یکی از دو نفر بود،

زمانی که به رفیق خود گفت:

- غم مخور، به درستیکه خدا با ماست! « (توبه ۴۰)

در آن روز دشواری امر و شدت هول او را برآن نداشت که خدای خود را از یاد

ببرد و از این که خدا با اوست، غفلت کند!

ادب در گفتار رسول الله "ص" در خلوت

قرآن مجید زمانی را یاد آور می شود که رسول الله «ص» یکی از اسرارخود را به

بعضی از زوجات خود سپرد، و پس از آن که آن زن سر آن جناب را فاش نمود و رسول

خدا «ص» از بعضی که رنجیده بودند رفع سوء تفاهم کرد و عین داستان را برایش گفت، و

از بعض دیگر که سرش را فاش کرده بودند اعراض فرمود.

و همین زن پرسید:

« - از کجا دانستی که من سرت را فاش ساختم؟

فرمود: - دانای خبیر خبرم داد! » (تحریم ۳)

آیه فوق نشان می دهد که آن جناب در سپردن سر خود به بعضی از زوجات خود در خلوت هم رعایت ادب را نسبت به پروردگار خود بعمل آورد!

مستند : آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۷۴

ادب پیامبران در مقابله با قوم خود

قرآن مجید در تاریخ زندگی پیامبران

الهی، برخورد آنها را با مردم عصر خود، و ادبی را که در دعوت و مذاکره و محاوره با قوم و امت خود داشتند، بیان می کند، و صحنه هائی را تجسم می بخشد که می توان از آنها پی به اخلاق و ادب این بزرگمردان و رسالت آنان برد.

وقتی برخورد آنها و بیاناتشان را در مقابل سرکشان و جهّال بررسی می کنیم حتی یک جا پیدا نمی کنیم که در بیان آنها ناسزا یا اهانتی وجود داشته باشد. در مقابل آن همه مخالفت ها و ناسزاها و استهزاء و تحقیر که از طرف دشمنان و نادانان قوم می دیدند و می شنیدند همواره بهترین بیان و خیرخواهانه ترین وعظ را در پاسخ ایراد می کردند و جز به سلام از آنان جدا نمی شدند.

دستور الهی و رفتار آنان، در قرآن کریم در آیه زیر کاملاً تبلور یافته است:

« ... وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ! » (۶۳/فرقان)

نوح در برابر قوم

« گروهی که از بزرگان قوم نوح کافر شدند، گفتند:

- ما تو را جز بشری عادی و مثل خود نمی بینیم،

و نمی بینیم کسی از اشراف پیرویت کرده باشد،

و جز اراذل و تهی دستان ما تبعیت تو را نکرده اند،

و ما برای شما فضیلتی در قبال خود نمی بینیم،

بلکه برعکس شماها را دروغگویانی می پنداریم!

نوح فرمود:

ای قوم! آیا خیال می کنید به فرضی هم که من از ناحیه پروردگارم

دارای حجت و معجزه ای باشم، و خداوند از ناحیه خود مرا نبوتی داده

باشد، و این امر در اثر کم فکری شما بر شما پوشیده باشد، آیا می توانم شما را به معرفت آن وادار کنم، با اینکه شما از آن کراهت دارید؟ «
(هود ۲۸)

هود در برابر قوم خود

هود علیه السلام پیغمبری است که بر قوم " عاد " مبعوث شده است. قرآن کریم محاوره و گفتگویی را که این پیامبر الهی با قوم خود داشته، چنین شرح می دهد:
« قوم او گفتند:

- ما درباره تو جز این قضاوت نمی کنیم که بعضی از بت ها و خدایان ما تو را آسیب زده و عقل ترا تباه کرده اند!
هود گفت:

- من جداً خدای را شاهد می گیرم، شما نیز شاهد باشید،
که من از چیزی که شما برای خدا شریک گرفته اید، بیزارم! «(هود ۵۵)

ابراهیم در برابر آزر

« آزر گفت: - آیا تو ای ابراهیم!
از خاندان من روی گردان هستی؟
مطمئن باش که اگر از این کار دست برداری تو را سنگسار خواهیم کرد!
برو ! و برای همیشه از نظر من دور شو!
ابراهیم گفت: - سلام بر تو!
بزودی از پروردگار خود برای تو طلب مغفرت می کنم،
زیرا او به من مهربان است ! « (مریم ۴۷)

موسی در برابر فرعون

« فرعون گفت : رب العالمین چیست؟

موسی گفت:

- رب العالمین پرورش دهنده آسمانها و زمین است،
و هرچه میان آن دو است ... !

فرعون به اطرافیان خود گفت:

- رسولی که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است!

موسی گفت:

- رب العالمین همان پرورش دهندهٔ مشرق و مغرب عالم است و آنچه

میان آنهاست! اگر بخود آئید و عقل خود را به کار ببندید! « (شعرا ۲۸)

موسی و هارون در برابر فرعون

این تعلیم الهی بود که به موسی و هارون القاء می کرد تا در برابر فرعون چه کار

بکنند:

«- به سوی فرعون بروید! که او طغیان کرده است.

و به زبان نرم دعوتش کنید، بلکه متذکر شود یا بترسد! « (طه ۴۴)

مریم در برابر مردم

«گفتند: - ای مریم! کار زشتی کردی! ای خواهر هارون!

نه پدرت مردی بد بود و نه مادرت زناکار؟

تو چرا چنین شدی؟ و بدون شوهر فرزند آوردی؟

مریم اشاره به عیسی نمود،

یعنی از این کودک بپرسید!

گفتند:

- چگونه حرف بزنییم با کسی که نوزاد است و در گهواره؟!

عیسی لب به سخن گشود و گفت:

به درستی که من بندهٔ خدایم!

خداوند کتاب به من داده،

و مرا پیغمبر کرده است! « (مریم ۳۰)

رسول الله "ص" در برابر مشرکین

وقتی کفار و مشرکین مکه نسبت دیوانگی و کهانت و شاعری به رسول الله «ص»

دادند، خدای متعال با وحی خود در قرآن مجید او را چنین راهنمایی کرد:

« هر چه آنان آزارت کنند، تو بیشتر پندشان بده !
چه به نعمت پروردگارت قسم که تو نه کاهنی و نه دیوانه !
بلکه می گویند :
شاعری است که پس از مرگش حوادث روزگار یادش را از دلها می برد،
و ما منتظر مرگ اوئیم !
بگو !

- حال که چنین است، منتظر باشید !
من هم با شما از منتظرانم ! « (طور ۳۱)

رسول الله "ص" در برابر ظالمین

« ستمگران گفتند: - پیروی نمی کنید مگر مردی جادو شده را !
بین چگونه برایت مثالها زدند، و در نتیجه گمراه شدند،
و دیگر نمی توانند به راه آیند ! « (فرقان ۹)

قرآن مجید مملو است از آیاتی که در آنها پیامبران الهی را انواع زخم زبان ها و
تهمت ها زدند و اهانت کردند ولی در هیچ جای قرآن اشاره ای پیدا نمی کنید که انبیاء
الهی در برابر این رفتار قوم و آزار و خشونت آنها عکس العمل بد و خشن یا بد زبانی نشان
دهند، بلکه همواره با ادب الهی و با گفتار صواب و منطق شیوا و خلق خوش با آنها روبرو
شدند.

این بزرگواران کسانی بودند که خدایشان بهترین گفتار و زیباترین ادب را
تلقین شان می کرد و از چنین شیوه تعلیم و تربیت الهی بهره مند بودند.

رسول الله "ص" در برابر گستاخی پیروان

« اگر کسانی که تو را دستور دادیم به این که حق شان را بدهی،
نزد تو آمدند و بی حیائی کردند،
و تو خواستی تا چندی که از خدایت طلب فضل و گشایش نکرده ای
از آنان اعراض کنی،
با ایشان به نرمی سخن گو و وعده نیک بده ! « (۲۸ / اسری)

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۷۷

نحوه گفتار و بیان پیامبران

قرآن مجید با نقل گفتگوهائی که پیامبران الهی با مردم داشته اند، نشان می دهد پیامبران همواره خود را جزو مردم و یکی از آنها حساب می کردند. آنها با هر طبقه از مردم که صحبت می کردند به زبان آنان و به قدر فهم آنان صحبت می کردند. چنانکه رسول گرامی اسلام «ص» فرمود:

« ما گروه پیامبران، اساس کارمان بر این است که با مردم به قدر عقولشان صحبت کنیم.»

انبیاء علیهم السلام خودشان در دعوت به حق، مجهز به حق و برکنار از باطل بودند، و از هر چیزی که مایه گمراهی است پرهیز می کردند، چه موافق میل مردم باشد و چه نباشد. پیامبران در راه امتثال اوامر حق تعالی جز او از احدی نمی ترسیدند، و در راه اظهار حق هیچ چیزی را مانع نمی دیدند. خداوند متعال نیز آنها را یاری می فرمود:

« إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا - هر آینه ما یاری خواهیم کرد رسولان خود را! » (مؤمن ۵۱)

از زبان نوح «ع» خطاب به قومش در قرآن آمده است که فرمود:

« - و لكن من شما را مردمی نادان می بینم! » (هود ۲۹)

از زبان هود «ع» می فرماید:

« - شما جز دروغگویان و مفتریان نیستید! » (هود ۵۰)

« - اینک واجب شد که عذاب و غضب پروردگارتان بر شما نازل شود،

آیا با من درباره بتهایی که خودتان و پدرانتان تراشیده اید مجادله

و سرسختی می کنید؟

با اینکه خدا هیچ حجتی بر اعتبار آنها نفرستاده است؟! » (اعراف ۷۱)

از قول لوط «ع» می فرماید:

« - بلکه شما مردمی هستید که ظلم را از حد گذرانیده اید! » (اعراف ۸۱)

از قول ابراهیم «ع» می فرماید:

« - تفو بر شما ای قوم، و بر آن چه که غیر خدا می پرستید! تا کی تعقل

نخواهید کرد! » (انبیاء ۶۷)

از موسی «ع» حکایت می کند که در پاسخ فرعون گفت:

« - تو خود می دانی که این معجزات مرا جز پروردگار آسمانها و زمین

کسی نازل نکرده است، اوست که چنین براهینی برای نبوت من نازل فرموده است، و من ای فرعون، تو را نمی بینم مگر مردی هالک و محروم از ایمان و رانده درگاه خدا! « (اسراء ۱۰۲)

ادب پیامبران در اظهار حق

هیچ مطلوب و محبوبی عزیز تر از حق برای پیامبران الهی نبوده است! گرچه در پاره ای موارد از طرف پیامبران در مواقع اظهار حق، مطالبی نقل می شود که از نظر مردم منافی با ادبی است که در میان آنان دایراست، ولیکن این گونه مطالب را نباید بی ادبی دانست، زیرا مردمی که شالوده زندگی آنها بر اساس هوی و هوس و مدهنه اهل باطل و تملق در برابر مفسدین و اهل عیش و نوش ریخته شده و زندگی شان از راه باطل تأمین می شود، نظرشان قابل اعتماد نمی تواند باشد. " ادب " تنها در گفتار پسندیده و جایز، و در عمل صالح محقق می شود.

تشخیص اینکه چه گفتار و چه عملی پسندیده است در مسلک های مختلف زندگی و آراء و عقاید مختلفی که جوامع مختلف بشری از آنها تشکیل شده است، مختلف می شود، ولیکن در جامعه دینی قهراً حق اظهار می شود و پیروی می گردد. وقتی مجتمع دینی پیرو حق باشد، ادب هم در آن عبارت از این خواهد بود که اگر سلوک طریق حق راههای متعدد داشته باشد، بهترین آن سلوک شود. مثلاً اگر ممکن باشد که هم به نرمی صحبت شود و هم به خشونت، البته به نرمی صحبت می شود.

اگر در کار نیک هم ممکن باشد عجله کرد و هم عجله نکرد، البته عجله در کار نیک ترجیح داده می شود.

دستورات زیر در قرآن مجید این معنی را روشن می سازد:

« ما برای موسی در الواح از هر چیزی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نوشتیم و گفتیم:

- این دستورات را با قوت قلب بگیر!

- و با قوت هم دستور بده!

- تا آن را به بهترین وجهی که ممکن است به کار بندند! « (اعراف ۱۴۵)

خدا به رسول گرامی خود می فرماید:

« - پس بشارت ده بندگانم را،

آنان را که گفتار را می شنوند،

و از بهترین و احسن آن پیروی می کنند،
 آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده،
 و آنان صاحبان خرد هستند! « (زمر ۱۸)

در امر الهی این نکته روشن است که :

هیچگاه در باطل ، و یا در حق آمیخته با باطل ، ادب وجود ندارد!
 هر چیزی که حق محض نباشد ضلالت است!
 و خدا ولیّ حق است!
 و باطل را نمی پسندد!

" و از حق که بگذری جز ضلالت چیزی نیست! " (یونس ۳۲)

پیامبران الهی در رفتار و معاشرت با مردم، احترام نسبت به اقویا و ضعفا را بطور یکسان رعایت می کردند، و فرقی بین توانگر و فقیر، کوچک و بزرگ و زن و مرد قائل نبودند. مزایای اجتماعی کاذبی که اقویا و زورمندان برای خود قائل بودند در نظر انبیاء باطل و بی اعتبار بود.

قرآن می فرماید:

" - هان ای مردم ! ما همه شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم، و شمارا تیره و تیره و قبیله و قبیله کردیم تا یکدیگر را به آسانی بشناسید، نه که بیکدیگر برتری بفروشید!

البته گرامی ترین شما نزد خدا پارساترین شماست! « (حجرات ۱۳)

در این منطق آن استکباری که اقویاء به قوت خود و اغنیاء به ثروت خود می کردند، جای خود را به تواضع و سبقت از یکدیگر به سوی مغفرت و رحمت و مسابقه در خیرات و جهاد در راه خدا و طلب مرضات او داد، و در نتیجه همانطور که اغنیاء احترام می شدند فقرا نیز احترام شدند، بلکه فقرا و ضعفا به احترام بیشتر و رعایت ادب زیادتری اختصاص یافتند:

« - ای پیامبر گرامی ما !

- وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...! »

- نفس خود را چنان تربیت کن که معاشرت و آمیزش با کسانی را که صبح تا شام پروردگارشان را می خوانند و رضای او را می طلبند، تحمل کند!

- به طمع زینت حیات دنیا چشم از ایشان بر مگردان!

- و به همین منظور اقویائی که ما دلشان را از یاد خود غافل

کرده ایم، و در نتیجه، هوای نفس خود را از حد بیرون پیروی می کنند، اطاعت مکن ! « (کهف ۲۸)

در سوره انعام همین نحوه تأدیب الهی را چنین متذکر می شود:

« - و کسانی را که پروردگار خود را در صبح و شام می خوانند و رضای او را می جویند، از خود طرد مکن !
و بدان که از حساب آنان چیزی بر تو نیست،
و از حساب تو نیز چیزی بر آنان نیست،
تا بدین منظور مؤمنین را از خود برانی ،
و آنان را به خود راه ندهی،
و در نتیجه از ظالمین باشی !!؟ « (انعام ۵۲)

در سوره حجر می فرماید:

« - چشمان خود را در نعمت هائی که بدین گروه ناچیز داده ایم
مچران! و در این باره غم مخور!
و با مؤمنین به نرمی و تواضع رفتار کن !
و بگو ! - من نذیری هستم که موافق خطرناک را اعلام،
و رسالت ها را بیان می کنم! « (حجر ۸۹)

نوح علیه السلام به اشراف قوم خود گفت:

« - من آن نیستم که کسانی را که ایمان آورده اند (هرچند فقیر و ناچیزند)، از خود برانم،
چه آنان به دیدار پروردگار خود خواهند رفت،
و لکن من شما را مردمی جاهل می بینم که چنین فقرا و ضعفا را تحقیر می کنید !
ای مردم ! بمن بگوئید که اگر اینان را از خود طرد کنم و اینها نزد خدا با من مخاصمه کنند، چه کسی مرا در دفع عذاب خدا یاری خواهد کرد؟
چرا فکر نمی کنید ؟

... به آنان که ایمان آورده اند و شما به چشم حقارت می نگرید
نمی گویم که خدا در ازای عمل نیکشان پاداش نمی دهد !

خدا بهتر می داند که چه خلوصی در دل‌های ایشان هست و چه هدف هائی از خیر و سعادت دارند،
چه اگر اینها را بگویم از ظالمین خواهم بود! « (هود ۳۰)

نظیر این گفتگو در نفی امتیازات طبقاتی، گفتار شعیب است باقوم خود، که قرآن شریف آن را چنین نقل می کند:
« - ای قوم!

من نمی خواهم از چیزی که شما را نهی کرده ام، مخالفت ورزیده و خود مرتکب شوم! من غرضی جز اصلاح امور شما به قدر طاقتم ندارم، امیدوارم که به امثال آنچه شما را بدان امر می کنم، و اجتناب از آنچه شما را از آن نهی می کنم، موفق شوم!
و این توفیق من جز به دست خدای تعالی نیست!
بر او توکل می کنم! و به سوی او بازگشت می نمایم! « (هود ۸۸)

خدای تعالی در معرفی رسول گرامی خود برای مردم می فرماید:
« - به سوی شما آمد رسولی مهربان،
از جنس خود شما،
رسولی است که ضرر شما بر او گران و ناگوار است،
و بر هدایت شما حریص، و نسبت به مؤمنین رئوف و رحیم است! «
(توبه ۱۲۸)

«... رسول الله ایمان می آورد به خدا،
و پیام هایش را قبول می کند،
و ایمان می آورد به مؤمنین، و گفتارشان را می پذیرد،
و رحمتی است برای آنانکه از بین شما به او ایمان آورده اند! « (توبه ۶۱)
« - إِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ!

- تو هر آینه متخلق به خلق عظیم هستی! « (قلم ۴)

« - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ!

- و من ترا نفرستادم مگر به منظور اینکه برای جهانیان رحمتی باشی!

(انبیاء ۱۰۷)

فصل چهارم

سنت های الهی در رسالت پیامبران

مستند: آیات و روایات مندرج در متن المیزان ج ۳ ص ۲۰۱

تعریف نبوت و رسالت در قرآن شریف حقیقت نبوت (یعنی ارشاد مردم بوسیله وحی، مکرر در مکرر ذکر شده است، و از مردان آن، دو تعبیر مختلف به عمل آمده است یا به عبارتی به دو قسم تقسیم شده اند: **نبی و رسول** در آیه زیر می فرماید:

" **وَضَعَ الْكِتَابُ وَ جِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ !** " (زمر ۶۹)

و نیز می فرماید:

" **يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ !** " (مائده ۱۰۹)

معنای " رسول " پیام بر است، و شرافت وساطت و سفارت از طرف خدا به سوی مردم را دارد.

معنای " نبی " صاحب خبر است، و شرافت اطلاع از خدا و عالم غیب را دارد.

" **نبوت** " مقام بیان معارف دینی برای مردم است تا دنیا و آخرت و معاش و معادشان بواسطه آنها اصلاح شود، و به مقتضای عنایت پروردگار به شاهراه سعادت رهنمون گردند.

" **رسالت** " یک سفارت مخصوصی است که بواسطه آن حجت بر مردم تمام می شود، و از آن پس کارشان یکسره می گردد، یا سعادت دنیا و آخرت، یا عذاب دو جهان. یعنی " رسول " فرستاده مخصوصی است که برای اصلاح همه جانبه کار مردم مبعوث می شود بطوری که اگر او را تکذیب کردند و پیام هایش را نپذیرفتند مورد عقوبت پروردگار واقع می شوند. در آیه زیر می فرماید:

« و عذاب کننده نبودیم تا رسولی را برانگیزیم ! »

در روایات اسلامی در کتاب کافی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

« نبی کسی است که خواب می بیند و صدا می شنود، ولی ملک را مشاهده نمی کند، و رسول کسی است که صدا را می شنود، خواب می بیند، و ملک را مشاهده می کند.»

روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است:

منظور این نیست که رسول کسی است که ملک وحی به سوی او فرستاده شده است، بلکه منظور این است که نبوت و رسالت دو مقام الهی هستند. علامت نبوت خواب دیدن و علامت رسالت مشاهده ملک وحی است.

برخی از پیغمبران دارای هردو مقام بوده اند و لذا هر دو علامت در ایشان موجود بوده است. بنابراین، نبی و رسول از حیث مصداق اعم و اخص است، نه از حیث مفهوم. نبوت از لحاظ افراد اعم از رسالت است، بنابراین کسی که خاتم الانبیاء شد، چون رسولان هم دسته ای از ایشان هستند خاتم رسولان هم خواهد بود.

و ایشان به رحمن کفر می ورزند،

بگو! پروردگار من اوست که خدائی جز او نیست!

من به او توکل می کنم،

و رجوع من به سوی اوست!

آغاز این آیه اشاره است به سنت جاری از دعوت امم به دین توحید، و اینکه گمراه کردن هر که را بخواهد، و هدایت هر که را بخواهد، خود بر طبق نظامی است که در رجوع به خدا و ایمان به او و اطمینان قلب به یاد او، و عدم رجوع به او، جریان دارد. می فرماید: تو را در امتی فرستادیم که قبل از ایشان امتهای دیگری بودند و گذشتند، و این ارسال، نظیر همان ارسال و بر طبق سنتی است که همواره در عالم جریان داشته است، و ارسال تو نیز بدین منظور بوده است که بر امت تلاوت کنی آنچه را که به سوی وحی می کنیم، و ایشان را که به "رحمن" کفر می ورزند به مضامین این کتاب تبلیغ نمائی!

ذکر اسم "رحمن" بدان جهت بود که اشاره کند به اینکه نپذیرفتن وحی ای که رسول الله «ص» بر ایشان می خواند که همان قرآن باشد، و اعتنا نکردنشان به امر آن، و اعتراضشان به این که چرا آیتی و معجزه ای از ناحیه پروردگارش بر او نازل نشده است، در حقیقت کفران "رحمت عمومی الهی" است، رحمتی که اگر آن را بپذیرند و

بدان عمل کنند متضمن سعادت دنیا و آخرت آنان است.

در عبارت آخر آیه به رسول گرامی خود صلوات الله علیه وآله و سلم دستور می دهد به اینکه مسئله توحید را به صراحت به ایشان گوشزد نماید و بگوید: او تنها پروردگار من است بدون اینکه شریکی با او باشد، (برخلاف آنچه شما پنداشته اید!) و تنها او برای من ربوبیت دارد، من نیز تنها او را قائم به جمیع امور خود می دانم، و حواجم را تنها به درگاه او عرضه می دارم - او وکیل من است، و من به سوی او باز می گردم!

مستند: آیه ۷ سورة رعد

" ... وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ...! "

المیزان ج ۲۲ ص ۱۹۰

هر قومی را هدایت کننده ای هست! از این آیه شریفه بر می آید که زمین هیچ وقت از یک هادی که مردم را به سوی حق هدایت کند، خالی نمی شود، یا باید پیغمبری باشد و یا هادی دیگری که به امر خدا هدایت کند.

" کسانی که کافر شدند گویند:

چرا از پروردگارش آیتی به او نازل نمی شود؟

تو فقط بیم رسانی!

و هر گروهی را هدایت کننده ای هست!" (۷ / رعد)

خداوند به رسول گرامی خود می فرماید:

- کافران با این که قرآن که بزرگترین و بهترین معجزات است و در اختیار ایشان است، از تو معجزه ای بر طبق دلخواه خود می خواهند، تو درباره معجزه هیچکاره ای، تو تنها هدایت کننده ای هستی که ایشان را از راه انذار هدایت می کنی!
چون سنت خدا در بندگانش بر این جریان یافته که در هر مردمی یک نفر هادی و راهنما مبعوث کند تا ایشان را هدایت نماید.

در روایات اسلامی، در کافی از ابی بصیر روایت کند که گفت:

« به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنای این آیه چیست؟

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ!

فرمود: - رسول خدا در تفسیر آن فرموده: من منذر م و علی هادی است!

حال بنظر تو ای ابامحمد! آیا در امروز هادی ای وجود دارد؟

عرض کردم: - فدایت شوم، همواره از شما هادیانی یکی پس از دیگری وجود داشته

است تا نوبت به شخص شما رسیده است؟
 فرمود: - خدا رحمت کند ای ابا محمد! اگر این چنین بود که وقتی آیه ای که در حق مردی (امامی) نازل شده با مردن آن مرد می مُرد، قرآن می مُرد! ولی قرآن کریم در بازماندگان جاری است، چنانکه در گذشتگان جاری بود! «
 مقصود این است که این آیه که در حق علی علیه السلام نازل شده است بر باقی ائمه علیهم السلام نیز جریان می یابد.

مستند: آیه ۳۶ سوره نحل «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ!»
 المیزان ج ۲۴ ص ۹۶

در هر ملتی پیغمبری مبعوث شده! آیه فوق اشاره به این حقیقت است که مسئله بعثت رسول امری است که اختصاص به امتی ندارد بلکه سنتی است که در تمامی مردم و همه اقوام جریان می یابد، و ملاکش هم احتیاج است؛ و خدا به حاجت بندگان خویش واقف است.

و اینکه فرمود: **« برای اینکه خدا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید،»** بیان دلیل بعثت رسول است. حقیقت بعثت رسول جز این نیست که بندگان خدای را به عبادت خدا و اجتناب از طاغوت دعوت کند.

خداوند متعال در ادامه آیات فوق می فرماید:

« بعضی را خدا هدایت کرد، و بعض دیگر ضلالت بر ایشان مقرر گشت،

در زمین بگردید و بنگرید عاقبت تکذیب کنندگان چسان بوده است!»

تمامی امت ها، مانند این امت، منقسم به دو طایفه بودند:

- یک طایفه آنهایی که خدا هدایتشان کرده است و به عبادت او و اجتناب از طاغوت موفق شدند.

- طایفه دوم از امت ها آنهایی هستند که ضلالت بر آنان ثابت و لازم شده است. این همان ضلالتی است که خود انسان به سوء اختیارش درست می کند، نه آن ضلالتی که خدا به عنوان مجازات آدمی را بدان مبتلا می سازد.

آن گاه خدای سبحان کیفیت وجودی پیامبران را بیان می کند و می فرماید: رسولان افراد عادی هستند که به آنها وحی می شود. این بیان در قبال ادعای مشرکین است که می پنداشتند اگر خداوند بشری را فرستاده خود کند نظام طبیعت را نقض می کند، و اختیار و استطاعت را از بین می برد.

هیچ یک از فرستادگان خدا و در هیچ یک از کتب نازله از ناحیه خدا ادعا نشده که دعوت دینی ظهور قدرت غیبی است که هر چیزی را مقهور می سازد و اراده تکوینی است که می تواند نظام عالم را برهم زند، و سنت اختیار را باطل و مردم را مجبور به قبول نماید!

مستند : آیه ۴ سوره ابراهیم " وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِبَلْسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...!"

المیزان ج ۲۳ ص ۲۵

هرملتی را رسولی همزبان خود آمده! « ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر

به زبان مردمش و به لغت و واژه ایشان تا بتواند احکام را برای آنان بیان کند!» مقصود از ارسال رسل به زبان قوم خود، این است که رسولانی که فرستاده ایم هر یک از اهل همان زبانی بوده اند که مأمور به ارشاد اهل آن شده اند، حال چه اینکه خودش از اهل همان محل، و از نژاد همان مردم باشد، و یا آنکه مانند حضرت لوط از اهالی سرزمین دیگر باشد ولی به زبان قوم لوط با ایشان سخن بگوید. همچنانکه قرآن کریم از یک طرف او را در میانه قوم لوط غریب خوانده - من بسوی پروردگارم هجرت می کنم! - و از طرف دیگر همان مردم بیگانه را قوم لوط خوانده و مکرر فرموده است: " و قوم لوط! "

حال آیا پیغمبرانی که به بیش از یک امت مبعوث شده اند یعنی پیغمبران اولوالعزمی که بر همگی اقوام بشری مبعوث می شدند چه وضعی داشته اند؟ آیا همه آنان زبان همه اهل عالم را می دانسته اند و با اهل هر ملتی به زبان ایشان سخن می گفته اند یا نه؟

داستانهای زیر دلالت می کند بر این که اینها اقوامی را که اهل زبان خود نبوده اند دعوت می کردند:

مثلاً حضرت ابراهیم خلیل «ع» با این که خود سریانی بود، عرب حجاز را به عمل حج دعوت نمود. موسی «ع» با این که عبری بود، فرعون و قوم او را که قبطی بودند به ایمان به خدا دعوت فرمود. پیغمبر بزرگوار اسلام «ص» یهود عبری زبان و نصاری رومی زبان و غیر ایشان را دعوت فرمود، و هرکه از ایشان که ایمان می آورد ایمانش را می پذیرفت. همچنین دعوت نوح «ع» که از قرآن کریم عمومیت دعوت او و نامبردگان دیگر استفاده می شود.

این که خداوند فرمود که هر رسولی را به زبان قوم خود فرستاده دلیلش این است که خدای تعالی مسئلهٔ ارسال رسل و دعوت دینی را بر اساس معجزه و یک امر غیر عادی بنا ن گذاشته است و چیزی هم از قدرت و اختیارات خود را در این باره به انبیاء خود واگذار ننموده است بلکه ایشان را فرستاده تا به زبان عادی که با همان زبان در میان خود گفتگو می کنند و مقاصد خود را به دیگران می فهمانند، با قوم خود صحبت کنند و مقاصد وحی را نیز به ایشان برسانند. انبیاء غیر از بیان وظیفهٔ دیگری ندارند، و مسئلهٔ هدایت و ضلالت افراد ربطی به انبیاء علیهم السلام و غیر ایشان ندارد، و این کار، کار خود خدای تعالی است.

مستند: آیه ۳۸ سوره رعد " وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً...!"

المیزان ج ۲۲ ص ۲۹۳

ارسال رسل از جنس بشر در این آیه خداوند متعال حقیقتی را به رسول خدا «ص» تذکر می دهد و آن حقیقت این است که سنت خدا بر این جریان یافته که انبیاء علیهم السلام از جنس خود بشر باشند، و اصولاً مسئلهٔ ارسال رسل از طریق متعارف و مألوف صورت گیرد، نه این که انبیاء مالک غیب عالم و اختیاردار چیزی از مختصات آن باشند. مثلاً دارای یک قوهٔ غیبی باشند که با داشتن آن هر چه بخواهند بکنند و قادر علی الاطلاق باشند و در نتیجه هر آیتی و معجزه ای که بخواهند و یا از ایشان طلب کنند، بیاورند، بلکه ایشان مانند سایرین بشری بیش نیستند و هیچ اختیاری از خود ندارند، و همهٔ امور به دست خداست.

خدا اگر بخواهد آیتی یا معجزه ای می فرستد، البته وقتی می فرستد که حکمت الهیه او اقتضا بکند. و این طور نیست که همه اوقات در مصلحت و حکمت برابر باشند و گرنه حکمت باطل می شود و نظام خلقت مختل می گردد، بلکه برای هر زمانی حکمتی است مناسب آن، و حکمی است مساعد آن، و به همین جهت برای هر وقتی یک آیت مناسب هست.

ادامهٔ آیه اشاره دارد به این که انبیاء علیهم السلام قدرت غیبی ندارند و در آنچه که می خواهند مستقل نیستند، تنها کاری که می توانند بکنند که اذن خداوند یاورشان باشد. معنای آیه این است که:

« پیش از تو نیز پیغمبرانی را فرستادیم که همسران و فرزندان داشتند،

و هیچ پیغمبری حق نداشت جز با اجازهٔ خدا معجزه ای بیاورد،

که هر مدتی را مکتوبی است!

پس خدای سبحان است که هر چه بخواهد نازل می کند، و به هر چه بخواهد اذن می دهد، و لکن همو در هر وقت و هر آیتی را نازل نمی کند و بدان اذن نمی دهد، زیرا برای هر وقتی کتابی است، که او نوشته، و بجز آنچه در آن نوشته واقع نمی شود.

مستند: آیه ۹ سوره انعام "وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلْنَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْتَسُونَ!"

المیزان ج ۱۳ ص ۲۹

لزوم انسان بودن پیامبران

« و گفتند: چرا فرشته ای بر محمد نازل نشد؟ اگر فرشته ای نازل می کردیم کار یکسره می شد و دیگر مهلت داده نمی شدند، و ما اگر رسول را فرشته ای قرار می دادیم ناگزیر او را هم به صورت مردی می فرستادیم، و هر آینه بر آنها مشتبه می کردیم چیزی را که بر خود و مردم مشتبه می کنند!»

غرض کفار از درخواست نزول ملائکه این بوده که به جای یک فرد بشر، ملائکه کار رسالت و دعوت به سوی خدا را انجام دهند، و یا لاقلاً فرشته ای با این پیغمبر همکار شده و شاهد صدق او باشد.

زبان حال کفار در این آیه این است که مناسب شان یک نفر رسول از جانب خدا نیست که با مردم در امور عادی شان از قبیل خوردن و برای تحصیل روزی به بازار رفتن شرکت کند، بلکه شان چنین کسی اقتضا می کند که زندگیش آسمانی و ملکوتی باشد و محتاج به کار و کوشش نبوده، در امرار معاش دچار ناملایماتی که در راه تلاش روزی هست، نشود و یا لاقلاً اگر این بار به دوش بشری گذاشته شد فرشته ای هم همراه او باشد و با او به کار اندازد بپردازد تا مردم در حقانیت دعوت و واقعیت رسالت او شک نکنند.

جوابشان در آیه فوق این طور داده شده که: « اگر رسول را فرشته ای قرار

می دادیم ناگزیر او را هم به صورت مردی می فرستادیم! »

خلاصه جواب این است که دنیا دار اختیار است و در این دنیا سعادت حقیقی آدمی جز از راه اختیار بدست نمی آید. خود انسان باید موجبات سعادت یا زیان خود را فراهم آورد و هر یک از این دو راه را که اختیار کند خدا هم همان را امضا می کند.

کوتاه سخن آن که امر دعوت الهی جز به این راست نمی گردد که با اختیار بندگان و بدون اجبار آنان صورت گیرد. بنابراین چاره ای جز این نیست که رسول و حامل رسالت پروردگار یکی از همین مردم باشد و با آنان به زبان خودشان حرف بزند تا سعادت را با اطاعت، و یا شقاوت را با مخالفت، اختیار نماید، نه اینکه با فرستادن آیتی

آسمانی آنان را مجبور به قبول دعوت خود نماید.

اگر خدای تعالی تقاضای کفار را می پذیرفت و فرشته ای به عنوان رسالت بر آنان نازل می فرمود باز هم حکمت اقتضا می کرد که همان فرشته را به صورت بشری مثل خودشان نازل فرماید، تا کسانی از این معامله سود ببرند و زیانکاران خاسر شوند، و حق و باطل را بر خود و اتباع خود مشتبه کنند، همچنان که با رسول همجنس خود می کردند و خدا هم این اختیارشان را امضا می کرد و کار را بر آنان مشتبه می نمود همان طوری که خود می کردند.

پس فرستادن ملائکه بعنوان رسالت اثر بیشتری از فرستادن رسول بشری ندارد.

مستند: آیه ۳۸ سوره یوسف " وَأَتَّبَعْتُ مَلَأَةَ آيَاتِي إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ...!"

المیزان ج ۲۱ ص ۲۷۷

پیامبران و امامان برای همه ادوار قرآن مجید از زبان یوسف علیه السلام می فرماید: «خدای سبحان برای ما اهل بیت راهی بسوی شرک نگذاشته، و ما را منع از آن کرده است. این منع خود از فضل و نعمت خداست بر ما اهل بیت، و بر همه مردم، اما بیشتر مردم شکر این نعمت بجای نمی آورند!»

در اینجا دو نکته جداگانه مطرح است:

۱- فضل خدا بر اهل بیت نبوت

این بدان جهت است که خداوند ایشان را تأیید نموده و به سلوک راه حق توفیق داده است. و این خود بالاترین فضل است. مردم هم می توانند و در وسع و طاقتشان هست که به آنان مراجعه کنند و به پیروی ایشان رستگار و به هدایت ایشان مهتدی شوند.

۲- فضل خدا بر مردم

همین هدایتی که در بالا گفته شد فضل بر مردم هم هست، و اما اینکه بیشتر مردم قدر نمی دانند، بخاطر این است که این نعمت را یعنی " **نعمت نبوت و رسالت** " را کفران می کنند، و در نتیجه اعتنائی بدان نمی کنند، و حاملین آن را پیروی نمی کنند و یا اصولاً بخاطر این است که نعمت توحید را کفران کرده و از ملائکه و یا جن و انس شریک برای خدا می گیرند و آنها را بجای خدا می پرستند!

عنایت خدا نسبت به بندگانش ایجاب کرده که بشر را هم از راه الهام و ارتکاز عقلی مجهز به درک خیر و شر و تقوا و فجور نماید و هم مجهز به درک احکام دینی و قوانین شرعی کند.

همچنین، عنایت او واجب می کند که افرادی از این نوع بشر را به نفوسی طیب و طاهر و دلپهای سلیم و مستقیم مجهز نماید تا ملازم فطرت اصلی بوده و لحظه ای از راه توحید به سوی شرک منحرف نگردند و در نتیجه اصل توحید در تمامی ادوار و اعصار در میان این نوع باقی بماند، و قرن به قرن روح سعادت همچنان زنده بماند، و بکلی از بین نرود.

دلیل این معنی همان ادله ای است که نبوت و وحی را لازم و ضروری می کند. چه فرض شرک و نسیان توحید از افراد عادی انسان ممتنع نیست، و بلکه ممکن و جایز است، و وقتی یک امر نسبت به یک فرد جایز و ممکن شد نسبت به همه افراد هم جایز و ممکن است، و فرض مشرک شدن همه افراد و فراموش کردن توحید مساوی با فرض فساد این نوع و بطلان غرضی است که خداوند از خلقت این نوع داشته است. و به همین جهت بر او واجب است که در میان این نوع افرادی داشته باشد که همواره دارای اخلاص در توحید باشند، و امر توحید را زنده نگهدارند، و از آن دفاع کنند، و مردم را از خواب غفلت و جهالت بیدار کنند، و برای آنان ادله توحید را اقامه کنند و شواهد و معجزات آن را ارائه نمایند و این رابطه که در حقیقت رابطه تعلیم و تعلم است نه سوق (از ناحیه انبیاء) و متابعت (از ناحیه مردم) همواره برقرار باشد.

و اگر کسی قانع شد که حتماً چنین نفوسی باید در هر عصری میان مردم باشند درحقیقت مسئله نبوت انبیاء و امامت ائمه را قبول کرده است، و پذیرفته است که وجود انبیاء علیهم السلام فضل و نعمتی است از ناحیه خدای متعال، هم بر خود آن حضرات که هستی شان داده و به تربیت ربوبی خود توحید را تعلیمشان داده و مبعوثشان کرده است، و هم بر همه مردم که چنین افرادی را برای آنان منصوب فرموده تا حق را بیادشان بیاورند و فطرت خواب آلودشان را بیدار کنند، و در برابر غفلت و ضلالتشان از حق دفاع نمایند.

اشتغال مردم به امور و اعمال مادی ایشان را به سوی لذات جلب می کند و به پستی وادار می سازد، و اگر در هر دوره و عصری مردانی خدا شناس و خدا پرست، و افرادی که خدا با توجه خالص به قیامت، پاک و خالصشان کرده، نبوده باشند، گمراهی و کوری سراسر زمین را احاطه کرده و واسطه فیض بین زمین و آسمان قطع شده و غایت خلقت باطل گشته و زمین اهل خود را فرو می برد.

از همین جا معلوم می شود که در معنای آیه شریفه حق این است که آیه را بر همین حقیقت حمل نموده و آن را چنین معنا کنیم:

« خداوند با تأیید خود ما را چنان مؤید کرده که دیگر راهی به سوی شرک برای ما باقی نگذاشته است! و این مصون بودنمان از شرک از فضلی است که خدا بر ما کرده است (و از این بالاتر نعمتی نیست)، زیرا نهایت درجه سعادت آدمی و رستگاری بزرگش به داشتن چنین هدایتی است.

و نیز فضلی است که خداوند بر همه مردم کرده است زیرا با بودن ما انبیاء، مردم بعد از نسیان متذکر می شوند، و پس از غفلت از فطریات خود متنبه می گردند، و با تعلیم ما از خطر جهل رهائی یافته و بعد از اعوجاج، مستقیم می شوند؛ و لکن بیشتر مردم شکر این نعمت بجا نمی آورند، و این فضل خدا را کفران می کنند و بدان اعتنائی نمی کنند، و بجای اینکه با اغوش باز بپذیرند از آن روی می گردانند! »

مستند: آیه ۷ سوره احزاب "وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ...!"
المیزان ج ۳۲ ص ۱۲۷

میثاق پیامبران
میثاق پیامبران میثاقی است که با صفت نبوت آنان ارتباط دارد و میثاق خاص ایشان است و غیر آن میثاقی است که از عموم بشر گرفته شد. در این زمینه خدای سبحان می فرماید:

« چون پروردگارت از بنی آدم از پشتشان ذریه شان را بگرفت، و گواه علیه خودشان کرد که:

- آیا من پروردگار شما نیستم؟
- گفتند: بلی! »

مسئله میثاق گرفتن از انبیاء در جای دیگر قرآن چنین آمده است:

« و چون خدا میثاق انبیاء از ایشان بگرفت،
که وقتی که کتابی و حکمتی به شما دادم،
و رسولی دیگر آن را که نزد شماست تصدیق کرد،
باید بدان ایمان بیاورید و آنرا یاری کنید! و آنگاه پرسید:
- آیا اقرار کردید و تحمل این تکلیف را پذیرفتید؟ گفتند:

– آری ! اقرار داریم ! » (آل عمران ۸۱)

آیه مورد بحث هرچند بیان نکرده که آن عهد و میثاقی که از انبیاء گرفته شده چیست، و تنها اشاره ای دارد به این که عهد نامبرده چیزی است که مربوط به پست و مقام نبوت می شود، لکن از آیه ممکن است استفاده کرد که آن میثاق عبارت است از وحدت کلمه در دین، و اختلاف نکردن در آن !

در آیات مختلف این مطلب را خداوند چنین تذکر داده است:

« این است دین شما، که دینی است واحد، و منم پروردگار شما !

پس مرا پیروستید ! » (انبیاء ۹۲)

« برای شما از دین همان را تشریح کرد که نوح را بدان سفارش فرمود، و

آنچه بتو وحی کردیم،

و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم،

این است که :

– دین را بپا دارید !

و در آن اختلاف مکنید ! " (شوری ۱۳)

در آیه مورد بحث " نبیین " را به لفظ عام آورده تا شامل همه شود و آنگاه از بین همه آنها پنج نفر را به اسم ذکر کرده و به عموم انبیاء عطف کرده و فرموده : " از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم ، " و معنای عطف این پنج نفر به عموم انبیاء این است که ایشان را بخاطر خصوصیتی که دارند از بین انبیاء بیرون کند... گویا فرموده: و چون از شما، و پنج نفر از سایر انبیاء میثاق گرفتیم و چنین و چنان شد.

اگر به این شکل این پنج نفر را اختصاص به ذکر داد، تنها به منظور تعظیم و احترام از ایشان بود، چون شأنی عظیم و مقامی رفیع داشتند، برای این که اولوالعزم و صاحب شریعت و دارای کتاب بودند و به همین ملاک بود که چهار نفر از ایشان را به ترتیب عصرشان ذکر کرد ولی رسول الله «ص» را بر آنان مقدم داشت، با اینکه آنجناب از لحاظ عصر آخرین ایشان بود، برای اینکه آنجناب برتری و شرافت و تقدم بر همه داشت.

" پیمان " نامبرده بسیار غلط و محکم بود

- وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا !

آنگاه خدای متعال می فرماید:

« تا از راستگویان بخواهم که صدق باطنی خود را اظهار کنند.

و خدای برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است! »

مراد از سؤال از صادقان از صدق آنان این می شود که تکلیف های دینی را طوری متوجه ایشان سازد که با مقتضای میثاق سازگار و منطبق باشد تا در نتیجه آن صدق که در بطون دلها نهفته است، در گفتار و کردار ظهور و جلوه کند.

البته معلوم است که جای این ظهور دنیاست نه آخرت، و نیز معلوم می شود:

اخذ میثاق در دنیا نبوده بلکه قبل از دنیا بوده است! و همچنین آیات " ذر " نیز بر آن دلالت دارد و می فهماند که خدای تعالی قبل از آنکه انسانها را به نشئه دنیا بیاورد، پیمانهای از ایشان بگرفت.

دو آیه مورد بحث نیز از آیاتی است که از " **عالم ذر** " خبر می دهند. چیزی که هست، اخذ میثاق از انبیاء، و ترتب شأن آنان و اعمالشان را بر طبق میثاق، در ضمن ترتب صدق هر صادقی بر میثاقی که از وی گرفته اند، بیان می کند، چون در آیه دوم خصوص انبیاء علیهم السلام مورد گفتار قرار نگرفته اند بلکه عنوانی کلی یعنی " **صادقان** " مورد کلام واقع شده اند، لذا سرانجام کفار را هم با اینکه از انبیاء نیستند بیان فرمود.

پس گویا فرموده: ما از انبیاء میثاقی غلیظ گرفتیم مبنی بر این که بر دین واحد متفق الکلمه باشند و همان را تبلیغ کنند تا در نتیجه خدای تعالی از صادقان بخواهد که عمل و گفتارشان نمایانگر آن میثاق باشد و با تکلیف و هدایت خود از ایشان صدق در اعتقاد و عمل را مطالبه کند.

انبیاء هم این کار را کردند، و خداوند پاداشی برای آنان مقرر فرمود، و برای کافران عذابی دردناک آماده کرد.

در روایات اسلامی آمده که شخصی از رسول الله «ص» پرسید:

- چه وقت از تو پیمان گرفتند؟ فرمود:

- آن وقت که آدم بین روح و جسد بود!

مستند: آیه ۸۱ تا ۸۵ سوره آل عمران
المیزان ج ۶ ص ۲۲۳

تعهد پیامبران برای معرفی پیامبر بعدی خدای متعال در قرآن شریف توضیح داده که اهل کتاب پیوسته در معلومات دینی خود راه ستم را پیمودند و کلمات کتاب آسمانی را تحریف کردند. آنها دین حق و واقعی را به مردم اشتباه نشان دادند و بین پیغمبران خدا تفرقه و جدائی انداختند تا بالاخره نبوت پیغمبر آخرالزمان را انکار کردند. همچنین قرآن شریف فرموده :

« هیچ پیغمبری مردم را به پرستش شخص خود دعوت نکرد، و به مردم نگفت که ملائکه و پیامبران دیگر را ارباب خود قرار دهند! »

درحالی که صریح قول مسیحیان و ظاهر قول یهودیان متأسفانه چنین است ! اینک در این آیات اهل کتاب را مجدداً مورد انکار قرار داده و می فرماید:

- چگونه ممکن است میان پیامبران تفرقه و جدائی تصورکرد، با اینکه خدای متعال از آنان پیمان گرفته که هر یک به دیگری ایمان آورد و او را هم یاری کند. ایمان به یکدیگر و یاری کردنشان آن است که هر یک، پیغمبر سابق را تصدیق و به پیغمبر لاحق بشارت دهد - مانند تصدیق نمودن عیسی پیغمبری موسی و بشارت دادنش به پیغمبر آخرالزمان - همچنین از آنان پیمان گرفت تا از امت ها و تابعین خود برای همان قسمت عهد و پیمان گرفته و شاهد و گواه بر آنان شوند.

سپس توضیح می دهد که این همان اسلامی است که حکمش شامل تمام ساکنین آسمانها و زمین است. در انتها به پیغمبرش دستور می دهد تا روی همین حساب، میثاق الهی را گردن بگیرد، یعنی به خدا و آنچه بر انبیائش نازل شده، بدون تفرقه، ایمان بیاورد، و به خدا تسلیم شود، و از جانب خود و امتش این پیمان را قبول کند. معنی " گرفتن پیمان " از خودش بلاواسطه، و از امتش به واسطه او همین است ! آیات مبارکه چنین ادامه پیدا می کند:

« ای رسول ما ! بگو :

به خدای عالم، و شریعت و کتابی که به خود ما نازل شده،

و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزنداناش نازل شده،

و آنچه به موسی و عیسی و پیغمبران دیگر از جانب پروردگار آمد،

به همه ایمان آورده ایم !

فرقی میان هیچ یک از پیغمبران خدا نیست،
 ما تسلیم و مطیع فرمان اوئیم!
 کسی که غیر "اسلام" دین دیگری بجوید،
 هرگز از او پذیرفته نخواهد شد،
 و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود!

در آخر آیه نقطه مقابل میثاق را نفی کرده و فرموده است که کسی که
 غیر "اسلام" دین دیگری جستجو و طلب کند مورد قبول حق واقع نخواهد شد!
 و با نفی کردن نقطه مقابل، پیمودن راه میثاق و پیمان را تأکید کرده است.

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۶ ص ۹۷

مبارزه پیامبران با طاغیان و مستکبران

قرآن شریف در آیاتی که سخنان

انبیاء گذشته - مانند نوح، هود، صالح، ابراهیم، شعیب، موسی و عیسی علیهم السلام - را
 با امت های خود نقل کرده است، مکالمات و مبارزات آنها را نیز با قومشان شرح داده
 است.

نوح «ع» عرض کرد:

- پروردگارا! این قوم راه عصیان و مخالفت با مرا در پیش گرفتند و
 پیرو کسی شدند که او خود، مال و فرزندش، جز به زیانش نیفزود! (نوح - ۲۱)

هود «ع» به قوم خود گفت:

- آیا به هر زمین مرتفعی عمارت و کاخی بنا می کنید تا به بازی دنیا
 سرگرم شوید؟ عمارتهای محکم بنا می کنید به امید این که در آنها عمر
 ابدی پیدا کنید؟ و چون به ظلم و بیداد خلق دست گشائید کمال
 قساوت و خشم بکار می بندید؟! (شعراء ۱۳۰)

صالح «ع» به قوم خود گفت:

- از رفتار رؤسای مسرف و ستمگر پیروی مکنید! (شعراء ۱۵۱)

ابراهیم «ع» به عم و قومش گفت:

- این مجسمه های بیروح و بت های بی اثر چیست که برآن عمری

معتکفید؟ گفتند:

- ما پدران خود را بر پرستش آنها یافته ایم! ابراهیم گفت:
- شما و پدرانتان همگی سخت در گمراهی بوده و هستید! (انبیاء ۵۴)

موسی و هارون «ع» چنین از خدا دستور دریافت می دارند:

- به رسالت به سوی فرعون روید که او سخت به راه طغیان رفته است ... هر دو به جانب فرعون بروید و بگوئید: ما دو رسول پروردگار توئیم! اکنون دست از شکنجه و عذاب بنی اسرائیل بازدار و آنان را با ما روانه کن! (طه ۴۷)

عیسی «ع» به قومش گفت:

- من آمده ام تا بعض احکامی که در آن اختلاف دارید برای شما بیان سازم، پس پرهیزکار شوید و مرا اطاعت کنید! (زخرف ۶۳)
- از آیات فوق روشن می شود که دین فطری دینی است که از ظلم و فساد جلوگیری کند و از تسلط های ناحقی که بنیان کن اساس سعادت و مخرب پایه حقیقت است ممانعت نماید!

چنانکه رسول خدا «ص» در حجة الوداع فرمود:

- امروز زمان مانند روزی دور می زند که خدا آسمانها و زمین را آفرید!

رسول خدا «ص» به این معنی اشاره فرمود که به واسطه استقرار پیدا کردن سیره اسلامی، مردم به حکم فطرت رجوع کرده اند!

مستند: آیه ۵۲ تا ۶۰ سوره ذاریات " كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ...!

المیزان ج ۳۶ ص ۲۹۶

سنت مقاومت رسولان در برابر طاغیان « این چنین بود که هیچ رسولی به سراغ کفار، قبل از این کفار قریش، نیامد مگر این که گفتند یا ساحر است یا مجنون! مثل این که کفار در همه قرون به یکدیگر سفارش کرده اند که یک جور عکس العمل نشان دهند،

- نه، مسئله سفارش نیست بلکه همه اینان طاغی و سرکشند!

- پس تو هم از آنان روی بگردان که هیچ سرزنشی بر تو نیست،
- و تذکر بده! که تذکر به حال مؤمنین سودمند است!

...

- بدرستی آنهائی که در این امت ستم کردند همان نصیبی را دارند که هم مسلکان آنان در امت های پیشین داشتند، پس خیلی به عجله وادار مکنید!

- پس وای بر کسانی که کفر ورزیدند از آن روزی که وعده اش به ایشان داده شده است! «

خداوند متعال در این آیات به رسول خود «ص» چنین سفارش می کند که حال که وضع چنین است و مردم دعوت تو را اجابت نمی کنند مگر به مثل همان اجابتی که امت های گذشته کردند و پیغمبر خود را ساحر و یا مجنون خواندند و اگر دعوت تو بیش از عناد در آنان اثر نگذاشت، روی از آنان برگردان و سربه سرشان مگذار، که حق را به آنان بقبولانی، که اگر چنین کنی سرزنش نمی شوی، برای این که تو معجزه را به ایشان نشان دادی و حجت را بر آنان تمام کردی!

پس از صدور این دستور و نهی از تذکر کفار، مجدداً وظیفه تذکر دادن پیامبر را خاطر نشان می سازد ولی نه به کفار بلکه به مؤمنان، و می فرماید:

« تو دست از تذکر دادن خود بر ندار، همچنانکه تا کنون ایشان را با مواظت تذکر می دادی بده، چون تذکر مفید به حال مؤمنین است و ربطی به استدلال و جدال با آن طاغیان ندارد. استدلال و جدال در آنان بجز زیادتر شدن طغیان و کفر اثری دیگر ندارد! »

در روایات اسلامی در مجمع البیان از مجاهد با سند روایت شده که گفت:

" روزی علی بن ابیطالب علیه السلام با عمامه بیرون آمد در حالی که پیراهن را به خود پیچیده بود، فرمود: وقتی آیه: «... پس تو هم از آنان روی بگردان که هیچ سرزنشی بر تو نیست!» نازل شد، احدی از ما نماند مگر آنکه یقین کردند که عذاب خواهد آمد، چون رسول الله «ص» مأمور شده بود از بین امت بیرون شود، ولی همین که این آیه بعدی نازل شد که: «تذکر بده که تذکر تو به حال مؤمنین سودمند است!» دل‌هایمان آرام گرفت، چون معنای آیه این است که با قرآن کسانی را که از بین قومت به تو ایمان آورده اند موعظه کن، که موعظه به حال مؤمنین سود می بخشد!"

(نقل از کلبی)

مستند: آیه ۱۱۰ سوره یوسف " حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا...!"

المیزان ج ۲۲ ص ۱۵۳

سنت یاسی رسولان و هلاکت اقوام و جوامع فاسد در قرآن مجید، خداوند از تکرار حوادث و تکرار برخورد مردم با پیامبران، و تکرار سنت الهی در چنین مواردی سخن بسیار فرموده است. آیه فوق در پایان سوره یوسف نمونه ای از این آیات است.

خداوند خطاب به رسول گرامی اسلام «ص» می فرماید:

« این رسولان که گفتیم، مردانی بودند مانند تو، از اهل قریه ها،

و گفتیم که قریه های ایشان است که بکلی نابود شده است،

این رسولان، قوم خود را همچنان دعوت می کردند،

و مردم هم همچنان لجاجت می کردند،

پیامبران آنها را به عذاب خدا اندازشان می کردند، و اینان نمی پذیرفتند،

تا آنکه رسولان از ایمان آوردن قوم خود مأیوس شدند، و

مردم گمان کردند که آن کس که به پیغمبر آنها وحی کرده که عذابی چنین و چنان

دارد، دروغ گفته است!

در این موقع بود که یاری ما انبیاء را دریافت،

پس هر که را خواستیم نجات دادیم،

و آنها همان مؤمنین بودند،

و عذاب سخت ما از قوم مجرمان در نگذشت،

و همه را فرا گرفت ! »

خداوند متعال تکرار موضوع مأیوس شدن پیامبران، و ظن دروغگوئی نسبت به

آنان، نتیجه یاری مؤمنین، و عذاب مشرکین را در جا به جای قرآن آورده که خلاصه ای

از آن ذیلاً نقل می شود:

تکرار یاسی پیامبران

در داستان نوح خداوند می فرماید: « به نوح وحی شد که از قوم تو دیگر

کسی ایمان نمی آورد مگر همان ها که ایمان آورده اند! » (هود-۳۶)

از قول نوح علیه السلام چنین نقل می کند:

« پروردگارا !

بر زمین احدی از کفار را باقی مگذار !

چه اگر باقی شان بگذاری بندگان را گمراه خواهند کرد،

و جز فاجر و کافر نمی زاینند! « (نوح - ۲۶ و ۲۷)

و نظیر آن در داستان هود و صالح و شعیب و موسی و عیسی علیهماالسلام نیز دیده می شود.

تکرار اتهام دروغگوئی به پیامبران

قرآن مجید اشعار دارد که امت های پیامبران گذشته چنین پنداشتند که انبیاء شان دروغ گفته اند. اولین مورد آن در تاریخ نوح «ع» آمده که قوم نوح گفتند:

« بلکه ما شما را دروغگو می پنداریم ! « (هود - ۲۷)

همچنین در داستان هود و صالح آورده، و در داستان موسی و فرعون فرموده است:

« فرعون به موسی گفت:

من ای موسی ! تو را مردی جادو شده می پندارم ! « (اسرا-۱۰۱)

تکرار نجات مؤمنین

قرآن مجید اشعار دارد که نتیجه ایمان مؤمنین باعث یاری آنان شد. خداوند می فرماید:

« همواره یاری مؤمنین حقی بوده است بر ما ! « (روم - ۴۷)

همچنین در ضمن داستان هلاکت پاره ای از امت ها این معنا را آورده است، از آن جمله در داستان قوم هود فرموده:

« ما هود را با آنان که با وی ایمان آوردند نجات دادیم ! « (هود - ۶۶)

در داستان قوم صالح فرموده:

« ما صالح را با آنان که با وی ایمان آوردند، نجات دادیم ! « (هود-۶۶)

و در داستان قوم شعیب فرمود:

« شعیب و کسانی را که با وی ایمان آوردند، نجات دادیم ! « (هود۹۴)

و همچنین در داستانهای دیگر...!

تکرار عذاب و هلاکت مجرمین

در آیه فوق در قرآن مجید فرموده که یأس و عذاب ما از مجرمین نمی گذرد. تکرار این مطلب در آیات بسیاری بطور عمومی و خصوصی ذکر شده است، در آیه:

« و برای هر امتی رسولی است،

پس چون رسولشان بیامد،

بین آنها به حق و عدالت داوری شد،

و ایشان ستم نمی شوند.» (یونس-۴۷)

همچنین در آیه زیر این مطلب تکرار شده است:

« و چون خداوند برای قومی بدی بخواهد،

کسی را از آن گریز نیست،

و جز خدا و لئی نخواهند داشت.» (رعد-۱۲)

همچنین در آیات دیگر این مطلب ذکر شده است.

مستند : آیه ۲۱ سوره مجادله

" كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي ...!"

المیزان ج ۳۸ ص ۴۴

تکرار سنت پیروزی رسولان

خدای تعالی چنین تقدیر کرده که:

« من و رسولانم سرانجام پیروز خواهیم شد،

آری، خدا قوی و عزیز است! »

ظاهر مطلق بودن " غلبه " و بدون قید و شرط بودن آن، این است که خدا از هر

جهت غالب است، هم از جهت استدلال و هم از جهت تأیید غیبی، و هم از جهت

طبیعت ایمان بخدا و رسول:

غلبه در استدلال

درک حق و خضوع در برابر آن فطری انسان است. اگر حق را برای انسان بیان

کنند و مخصوصاً از راهی که با آن مانوس است، روشن سازند، بدون درنگ آنرا می فهمد، و

وقتی فهمید فطرتش بآن اعتراف می کند، و خمیره اش در برابر آن خاضع می

گردد، هرچند که عملاً خاضع نشود، و پیروی هوی و هوس و یا هر مانع دیگر از خضوع

عملی اش جلوگیری شود.

غلبه از طریق تأیید غیبی

غلبه از حیث تأیید غیبی، و به نفع حق و به ضرر باطل قضا راندن، بهترین نمونه اش انواع عذابهایی است که خدای تعالی بر سر امت های گذشته که دعوت انبیاء را تکذیب کردند، آورد. مانند: قوم نوح که همه را غرق کرد، و قوم هود که زنده زنده در زیر سنگ و خاک مدفونشان کرد، و قوم صالح و لوط و شعیب و آل فرعون و دیگران که هریک را به عذابی دچار فرمود، و در کلام مجیدش درباره همین نوع تأیید فرموده است:

« سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم،

هر رسولی که به سوی امتی آمد، تکذیبش کردند،

و ما یکی پس از دیگری هلاکشان ساختیم،

و برای آیندگان سرگذشت و مایه عبرت کردیم و گفتیم:

- دور باشند مردمی که ایمان نمی آورند! « (مومنون - ۴۴)

سنت الهی بهمین روال جریان یافت، و در این باره فرمود:

« برای هر امتی رسولی است، همینکه رسولشان بیامد،

خدای تعالی در بین آنان به عدالت حکم راند و ستمی ندیدند! «

(یونس - ۴۷)

غلبه از لحاظ ماهیت ایمان

و اما " غلبه " از حیث طبیعت و ماهیتی که ایمان به خدا و رسول دارد، دلیلش این است که ایمان مؤمن او را به دفاع از حق و قیام در برابر باطل دعوت می کند، و بطور مطلق و بدون هیچ قیدی دعوت می کند.

چنین کسی معتقد است به اینکه اگر کشته شود رستگار می گردد، و اگر هم بکشد رستگار می شود، و ثبات و مقاومت او در دفاع از حق مقید به هیچ قیدی، و محدود به هیچ حدی نیست، به خلاف کسی که اگر از حق دفاع می کند نه بدان جهت است که حق است، بلکه بدان جهت است که هدفی از اهداف دنیائی او را تأمین می کند! چنین کسی در حقیقت از خودش دفاع کرده است، و به همین دلیل اگر ببیند که مشرف به هلاکت شده، و یا نزدیک است گرفتار خطری شود پا به فرار می گذارد. پس دفاع او از حق شرط و حدی دارد، و آن " شرط " سلامتی نفس و آن " حد " تأمین منافع خودش است.

و این واضح است که عزیمت بی قید و شرط بر چنین عزیمتی مقید و مشروط

غالب می شود.

یکی از شواهد آن جنگهای پیامبر اسلام است که مسلمانان در عین نداشتن عِدّه و عُدّه همواره غلبه می کردند، و جنگها جز به پیشرفت مسلمانان خاتمه نمی یافت.

این غلبه و فتوحات اسلامی متوقف نشد و جمعیت مسلمین به تفرقه مبدل نگشت مگر وقتی که نیاتشان فاسد و سیرت تقوی و اخلاصشان در گسترش دین حق، به قدرت طلبی و گسترش و توسعه مملکت (و در نتیجه حکمرانی بر انسانهایی بیشتر و به دست آوردن اموال زیادت،) مبدل شد، و در نتیجه آن فتوحات متوقف گردید...!

« خدای تعالی هرگز نعمتی را که به مردمی داده تغییر نمی دهد،

مگر وقتی که مردم نیاتشان را تغییر دهند ! » (انفال-۵۳)

خدای تعالی در آن روزی که دین مسلمانان را تکمیل نمود و از شر دشمنان ایمن ساخت با آنان شرط کرد که تنها از او بترسند:

« امروز دیگر کفار از دین شما مأیوس گشتند،

پس از ایشان مترسید،

و از من بترسید ! » (مائده-۳)

و در مسلم بودن این پیروزی کافی است که در سوره آل عمران مؤمنین را

خطاب فرموده:

« سست مشوید ! اندوهگین نگردید ! که شما بالاترین هستید مادام که

مؤمن باشید ! » (آل عمران - ۱۳۹)

در ادامه آیات می فرماید:

« هیچ قومی نخواهی یافت که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و در عین حال

با کسانی که دشمنی خدا و رسولش را می کنند، دوستی کنند، هرچند دشمن خدا

و رسول پدران و یا فرزندان و یا برادرانشان و یا قوم و قبیله شان باشند؛ برای این

که خداوند در دلهایشان ایمان را نگاشته، و بر وحی از خودش تأییدشان کرده است

و در جناتی که نهرها در زیر درختانش جاری است، داخلشان می کند تا جاودانه در

آن باشند؛ خدا از ایشان راضی شد و ایشان از خدا راضی شدند،

اینان حزب الله اند !

آگاه باش حزب الله تنها رستگارانند ! » (مجادله - ۲۲)

بخش سوم

انحراف در ادیان و انقراض امت ها

فصل اول

انقراض جوامع تاریخی

و

امت های منقرض شده

مستند: آیه ۹ تا ۴۲ سوره قمر " كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ ...! "

المیزان ج ۳۷ ص ۱۳۲

سرنوشت اقوام منقرض شده در آیات زیر به پاره ای از حوادث گذشته که در آن مزدجر و اندرز هست اشاره شده است و از میان این دسته از اخبار سرگذشت قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و آل فرعون را اختصاص به ذکر داده و مشرکین عرب را با یاد آن اقوام تذکر داده است تا بدانند در اثر تکذیبشان به آیات خدا و فرستادگان او چه عذاب الم انگیز و عقاب هائلی در پی دارند.

به منظور اینکه تقریر داستانها و نتیجه گیری از آنها را تأکید کرده باشد و شنوندگان بیشتر تحت تأثیر قرار گیرند و این اندرزها بیشتر در دلها جایگیر شود، دنبال هر یک از قصه ها این جمله را تکرار کرده که -

- فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ!

و همین تأکید را با ذکر غرض از انذار و تخویف دو برابر نموده و فرموده:

- وَ لَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ!

سرنوشت قوم نوح

« قبل از ایشان قوم نوح به تکذیب پرداختند،

و بنده ما نوح را تکذیب کردند و گفتند: جن زده و مجنون است!

تا جایی که پروردگار خود را خواند، و عرضه داشت:

- پروردگارا! من مغلوب و شکست خورده ام! از تو یاری می طلبم!

ما نیز درهای آسمان را به آبی رگبار و تند گشودیم،
و زمین را به صورت چشمه هائی جوشان بشکافتیم،
و این دو آب به منظور اجرای فرمانی که رانده بودیم بهم برخوردند،
و ما نوح را بر مرکبی چوبی که در کشتی به کار رفته بود، سوار کردیم،
و این کشتی زیر نظر ما به حرکت در آمد،
و بقیه غرق شدند،
و جزای یک عمر کیفر خود را بدیدند،
ما آن کشتی را حفظ کردیم تا آیتی باشد!
حال، آیا عبرت گیرنده ای هست؟
عذاب و انذار من چگونه است؟
با اینکه ما قرآن را برای تذکر آسان کردیم،
آیا کسی هست که متذکر شود؟

محفوظ ماندن کشتی نوح تا عصر پیامبر اسلام

خدای تعالی در آیات بالا سوگند می خورد که کشتی و نوح و مؤمنین همراه نوح را نجات داده است، و کشتی را همچنان نگهداشته و آن را آیتی کرده است مایه عبرت، و سپس می فرماید: آیا متذکری هست که از آن عبرت گیرد و به وحدانیت خدای تعالی پی ببرد، و بفهمد که دعوت انبیاء حق است، و اینکه عذاب او دردناک است؟ لازمه این آیات آن است که کشتی نوح تا ایامی که این آیات نازل می شد محفوظ مانده باشد، تا علامتی باشد که بر وقوع طوفان دلالت کند و آنرا یادآور شود. اتفاقاً بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند: خدای سبحان کشتی نوح را بر فراز کوه "جودی" محفوظ داشته بود، حتی مردم دسته اول این امت آن را دیده بودند.

این جریان را درمنثور از عبدالرزاق، عبدبن حمید، ابن جریر، ابن منذر، از قتاده روایت کرده است.

و ما در تفسیر سوره هود در آخر بحثهایی که پیرامون داستان کشتی نوح داشتیم خبری را نقل کردیم که راوی می گفت: ما در بعضی از قله های کوه آرارات که نامش "جودی" است قطعاتی از تخته های کشتی نوح را دیدیم که متلاشی شده بود.

انقراض قوم عاد

« عاد هم تکذیب کرد،

ببین که عذاب و انذار من درباره آنان چگونه بود ؟

- ما بادی سخت طوفانی در روزی نحس مستمری بر آنان گسیل داشتیم، بادی که مردم را مانند نخلی که از ریشه در آید، از زمین برکند.

ببین که عذاب و انذار من چگونه بود ؟

و با اینکه ما قرآن را برای تذکر آسان کرده ایم،

آیا کسی هست که متذکر شود ؟ »

از اینجا داستانی دیگر از داستانهای که در آن ازدجار و انذار هست، آغاز می شود. چیزی که در این آیات القاء می کند کیفیت عذاب هولناکی است که بیانش را با " ما گسیل داشتیم! " آغاز می کند.

با این که مردمان عاد آدمهای بسیار قوی هیکل بودند ولی آیات فوق نشان می دهد که این باد آنها را مانند تنه های درخت خرما از جای می کند.

معنای فرستادن باد در روزی نحس مستمر این است که خدای تعالی آن باد را در روزی فرستاد که نسبت بایشان نحس و شوم، و نحوستش مستمر بود، چون دیگر امید خیر و نجاتی برایشان نبود.

مراد از " روز نحس " قطعه ای از زمان است نه یک روز خاص هفته، که قرآن در این زمینه در سوره های دیگر بیشتر توضیح داده است. در سوره سجده آیه ۱۶ می فرماید: « ما در روزهای نحس بادی تند بر آنان روانه کردیم. » و همین تعریف را در سوره الحاقه آیه ۷ مشخص تر کرده و فرموده است: « آن باد را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان گماشت. »

نحوست روز یا مقداری از زمان به این معنی است که در آن زمان به غیر از شر و بدی حادثه ای رخ ندهد، و اعمال آدمی و یا حداقل نوع مخصوصی از اعمال برای صاحب عمل برکت و نتیجه خوبی نداشته باشد، و سعادت روز درست برخلاف این است.

از نظر خود زمان فرقی بین این روز یا آن روز نیست تا یکی را سعد و دیگری را نحس بدانیم، هرچند از سیاق داستان قوم عاد استفاده می شود که نحوست و شامت مربوط به خود آن زمانی است که در آن زمان باد به عنوان عذاب بر قوم عاد وزید، و آن

زمان هفت شب و هشت روز پشت سرهم بود که عذاب بطور مستمر بر آنان نازل می شد، اما بر نمی آید که این تأثیر و دخالت زمان به نحوی بوده که با گردش هفته ها دوباره آن زمان نحس برگردد.

انقراض قوم ثمود

سومین قومی که قرآن مجید از انقراض آن خبر می دهد قوم ثمود است:

« ثمود هم پیامبران را تکذیب کردند،

گفتند: آیا یک بشر را که از خود ماست، پیروی کنیم؟

در این صورت خیلی گمراه و دیوانه ایم!

چطور شده که از میان ما همه فقط ذکر بر او نازل شده؟

نه، بلکه او دروغ پردازی است جاه طلب!

- فردا بزودی خواهند فهمید که دروغ پرداز جاه طلب کیست؟

ما ماده شتری را برای آزمایش آنان خواهیم فرستاد،

صبر کن و منتظر باش!

و به ایشان خبر بده که آب محل بین آنان و شتر تقسیم شده است،

هر روز صاحب قسمت حاضر شود!

مردم داوطلب کشتن شتر را صدا زدند،

و او متصدی کشتن ناقه شد.

پس ببین که عذاب و انذار من دربارهٔ آنان چگونه بود؟

- ما فقط یک صیحه بر آنان فرستادیم،

همگی چون هیزم خشک که باغبان جمع می کند، رویهم انباشته شدند!

با اینکه ما قرآن را برای تذکر آسان کرده ایم،

آیا کسی هست که متذکر شود؟»

از استدلال قوم ثمود درباره پیروی نکردن از یک فرد امثال خود برمی آید که قوم نامبرده عادت کرده بودند از کسی پیروی کنند که مانند ملوک و اعظم قوم دارای نیرو و جمعیت باشد، و صالح "ع" که یک نفر بی عده و عده بود و ایشان را دعوت می کرد باین که او را اطاعت کنند و اطاعت عظمی و بزرگان خود را رها سازند. این امر

برایشان گران می‌آمد.

خدای سبحان برطریقۀ اعجاز و به عنوان امتحان ماده شتری را که درخواست کرده بودند برای آنها فرستاد و به صالح فرمود که به قوم خبر دهد که بعد از آنکه ناقه را فرستاد آب محل باید بین قوم و بین ناقه تقسیم شود و هر یک از دو طرف از سهم خودش بهره گیرد. مردم در هنگام شرب خود بر سر آب حاضر شوند و ناقه هم در هنگام شرب خودش حاضر شود.

در جای دیگر قرآن (در سوره شعرا آیه ۱۵۵) در این زمینه چنین می فرماید:

« گفت : اینک ناقه ای است که برای او شربی، و برای شما شرب روزی است که باید معین شود! »

قوم ثمود فردی را که در این آیات بعنوان " صاحب خودشان " معرفی می شود احضار کردند و او دست بکار شد و ناقه را پی کرد و کشت. آنگاه خداوند می فرماید:

« و ما فقط یک صیحه بر آنان فرستادیم و همگی مانند چوب خشک رویهم ریختند! »

انقراض قوم لوط

چهارمین گروه از اقوام منقرض شده قوم لوط است که قرآن مجید شرح آن را چنین بیان می کند:

« قوم لوط هم انذار را تکذیب کردند،
و ما بادی سنگبار بر آنان فرستادیم،
و بجز خاندان لوط، که در سحرگاهان نجاتشان دادیم،
همه را هلاک کردیم! و نجات این خاندان نعمتی بود از جانب ما ،
تا همه بدانند که بندگان شکرگزار را این چنین جزا می دهیم!
با اینکه لوط آنها را از عذاب ما انذار کرده بود،
ولی همچنان در جدال خود اصرار ورزیدند،
و نسبت به مهمانان او قصد سوء و منافی عفت کردند،
ما چشم هایشان را کور کردیم ،
و گفتیم : بچشید عذاب و انذار مرا !

سحرگاهی عذاب پیوسته به ایشان رسید،
و گفتیم: بچشید عذاب و انذار مرا!
و ما با اینکه قرآن را برای تذکر آسان کرده ایم،
آیا کسی هست که متذکر شود؟»

انقراض آل فرعون

پنجمین قومی که خداوند در قرآن مجید از انقراض و نابودی آنها خبر داده آل فرعون است، که می فرماید:

«ما برای آل فرعون هم بیم رسان فرستادیم،
اما همه آیات ما را تکذیب کردند،
پس به اخذ گیرنده ای عزیز و مقتدر آنان را بگرفتیم!»

مستند: آیه ۳۷ تا ۵۶ سوره ذاریات "وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ...!"

المیزان ج ۳۶ ص ۲۸۷

آیات ربوبیت الهی در هلاکت اقوام گذشته
قرآن مجید در سوره ذاریات اشاره به تاریخچه مختصری از پیامبران خدا می کند و آیت و نشانه ای را که در هلاکت قوم آنها بجای گذاشته گوشزد می نماید:

آیت بجا مانده از هلاکت قوم لوط

نخست از قوم لوط شروع می کند و می فرماید:

«و ما در سرزمین ایشان، با زیر و رو کردن آن سرزمین،
و نابود کردن مردم،

یک آیت و نشانه از ربوبیت خود، و از بطلان شرکاء، باقی گذاشتیم،
یک آیت برای مردمی که از عذاب الیم بیمناکند،
آیتی که ایشان را بر ربوبیت ما رهنمون می شود!»

آیت ربوبیت الهی در غرق فرعون و لشکریانش

قرآن مجید مطلب را چنین ادامه می دهد:

« و نیز در داستان موسی هم آیتی است،
 که ما اورا از نظر ظاهر با دست خالی به سراغ فرعون فرستادیم،
 اما با سلطانی آشکار و برهانی قاطع و معجزات خیره کننده!
 فرعون با لشکریانش از موسی روی بگرداندند و دعوتش را نپذیرفتند.
 فرعون یکبار گفت: موسی مجنون است، باردیگر گفت: وی ساحر است
 !»

خدای سبحان پایان کار فرعون را چنین بیان می فرماید:
 « ما اورا و لشکریانش را که تکیه گاه و مایه اعتماد او بودند، گرفتیم و
 بدریا ریختیم،
 این بعد از آن بود که وی از کفر و لجبازی و طغیان به مرحله ای رسیده
 بود که مستحق ملامت بود. »

(اگر تنها فرعون را ملامت کرده است با اینکه تمامی لشکریانش شریک با او
 بودند بدین جهت بود که فرعون امام و قائد آنان به سوی هلاکت بود.)
 در این آیه اشاره ای هم به عظمت قدرت و هول انگیزی عذاب خدا شده
 که می فهماند که چگونه فرعون و لشکریانش را خوار کرد.

آیت ربوبیت الهی در نابودی قوم عاد

آیتی را که از هلاکت قوم عاد برجای مانده، قرآن مجید چنین بیان می دارد:
 « در داستان قوم عاد هم آیتی است!
 ما بادی عقیم به سوی آنان رها کردیم،
 هیچ چیزی را رها نمی کند مگر آنکه چون استخوان پوسیده آرد سازد »
 باد عقیم آن بادی است که از آوردن فایده ای که در وزش بادها مطلوب است،
 مانند حرکت دادن ابرها، تلقیح گیاهان و درختان، باد دادن خرمنها، پرورش حیوانات،
 تصفیة هوا؛ امتناع دارد و از آن عقیم است و چنین بادی تنها اثرش هلاک کردن مردم
 است، چنانکه در آیه فرمود: هیچ چیزی را رها نمی کند مگر آنکه آن را چون
 استخوان پوسیده آرد سازد!

آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم ثمود

قرآن مجید چنین آیتی را در هلاکت قوم ثمود نیز خاطر نشان می سازد و می فرماید:

« در ثمود هم آیتی است ! آن زمان که بایشان گفته شد تنها چند روز دیگر مهلت خوشگذرانی دارید، و در آن چند روز هم به سوی پروردگار خود برنگشتند و همچنان از امر پروردگارشان سر پیچی و طغیان نمودند، پس صاعقه ایشان را بگرفت، در حالی که خود نظاره می کردند ! حتی نتوانستند از آنجا که نشسته بودند برخیزند، و کسی را هم نیافتند که به یاری خویش بطلبند ! »

گوینده ای که آنها را تهدید کرد همان پیغمبرشان صالح علیه السلام بود که گفت: تا چند روزی خوش باشید که این وعده ای است تکذیب ناشدنی ! این تهدید را وقتی به ایشان گفت که ماده شتری را که به معجزه از شکم کوه بیرون شده بود کشتند و صالح علیه السلام سه روز مهلتشان داد تا در این سه روز از کفر و طغیان خود برگردند، ولی این مهلت سودشان نبخشید، و کلمه عذاب بر آنان حتمی شد !

اینجا عذاب قوم ثمود را صاعقه خوانده و در سوره هود آن را صیحه دانسته است. این دو البته منافاتی باهم ندارند برای اینکه ممکن است در عذاب آنان هم صاعقه دخیل بود وهم صیحه .

آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم نوح

قرآن مجید مطلب را به قوم نوح ختم می کند و می فرماید:

« و در قوم نوح هم که قبل از همه اقوام مزبور بودند ، آیتی است،
و آنان مردمی فاسق بودند ! »

یعنی ما قبل از قوم عاد و ثمود، قوم نوح را هلاک کردیم که مردمی فاسق و روی گردان از امر خدا بودند.

معلوم می شود در زمان نوح هم امر ونهی از ناحیه خدای سبحان به مردم شده است و مردم مکلف بودند دستورات خدا را که پروردگار ایشان و پروردگار هر موجودی

است، اطاعت کنند.

خداوند مردم هر عصری را به زبان پیامبر آن عصر به سوی این حق دعوت میکرده است. پس آنچه انبیاء گفته اند حق و از ناحیه خداست، و یکی از گفته های آنان مسئله وعده و وعید و پاداش و کیفر قیامت، و اصل قیامت است.

مستند: آیه ۴ تا ۱۲ سوره الحاقه "كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌ بِالْقَارِعَةِ...!"

المیزان ج ۳۹ ص ۹۵

عوامل و دلایل انقراض امتهای پیشین

سوره الحاقه مسئله "حاقه" یعنی قیامت را بیاد می آورد. در این سوره قیامت را "حاقه" نامیده است و در جای دیگر آن را "قارعه" و "واقعه" نیز خوانده است.

در این آیات سخن را در سه فراز سوق داده که اولین آنها اجمالی است از سرانجام امتهایی که منکر قیامت بودند و خدای تعالی آنه را به اخذ رابیه یعنی عقوبت شدید، بگرفت.

در اولین گروه از قوم عاد و ثمود نام می برد که ظاهراً از نخستین اقوام بشری بودند که گرفتار شرک و کفر گشتند و به سزای اعمال خود رسیدند.

از آیه ۴ تا ۱۲ هرچند در صدد بیان اجمالی از داستان نوح و عاد و ثمود و فرعون و طاغوتهای قبل از او و مؤتفکات و هلاکت آنان است ولیکن در حقیقت میخواهد به پاره ای از اوصاف (الحاقه - قیامت) اشاره کند و بفرماید: خدای تعالی امتهای بسیاری را بخاطر تکذیب قیامت هلاک کرد!

« قیامت، همان کوبنده ای است که ثمود و عاد و فرعون و قبل از او

مؤتفکات و قوم نوح تکذیبش کردند، و خدا به اخذی شدید آنان را

بگرفت و به عذاب انقراض هلاکشان کرد! »

- كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌ بِالْقَارِعَةِ!

- فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ!

این آیه اثر تکذیب ثمود را بطور مفصل بیان می کند.

در اینکه مراد از طاغیه چیست؟ و آیا صیحه آسمانی یا زلزله و یا صاعقه است؟

آیات قرآن مختلف است:

در سوره هود سبب هلاکت آنها را "صیحه" دانسته است و در سوره اعراف

"زلزله" و در سوره حم سجده "صاعقه". پس طاغیه صفت عذاب آنهاست.

- وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ !

صرصر که بمعنای بادی سرد و بسیار تند است بر قوم عاد تسلط پیدا می کند و خداوند این باد صرصر را بمدت هفت شب و هشت روز پیایی بر آنان مسلط کرد، بطوری که اگر آن مردم را می دیدی مانند تنه های پوسیده درخت خرما به زمین افتاده بودند. عذاب طوری همه آنان را فراگرفت که حتی یک نفر را نمی دیدی که زنده مانده باشد!

- وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ !

سپس فرعون زمان موسی علیه السلام و امت های قبل از او را که خدا را تکذیب کردند و در طریق عبودیت راه خطا پیمودند، ذکر می کند و از دهاتی های قوم لوط که خاطئه آوردند و راه خطا پیمودند، سخن به میان می آورد. (مؤتفکات دهات قوم لوط و اهالی آن قریه هاست).

- فَعَصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَاَخَذَهُمْ اَخَذَةً رَابِيَةً !

آنهائی که علیه رسول زمان خود عصیان ورزیدند و به اخذ رابیه (شدیدترین عقوبت) گرفتار شدند.

- اِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ !

از اینجا به موضوع طوفان نوح و کشتی سواران همراه نوح برمی گردد و می فرماید:

« این ما بودیم که آن زمان که آب طغیان کرد، شمارا سوار کشتی کردیم و از غرق نجات دادیم! »

در این آیه خطاب را متوجه افرادی کرده که در کشتی نوح سوار بودند ولی در حقیقت خطاب به عموم بشر است که نیاکانشان همانها بودند که بوسیله کشتی نوح از غرق نجات یافتند، چون این اخلاف و آن اسلاف یک نوعند و می توان حال بعضی از آنان را به همه نسبت داد.

- لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِبَاءً اُذُنًا وَاَعِيَةً !

این آیه بیان می کند که چرا آنها را در کشتی نجات سوار کرد. و خود این حمل رفتاری است از خدا با بشر، که می فرماید:

« اگر ما این رفتار را با شما کردیم برای این بود که این رفتار خود را

تذکره ای برای شما قرار دهیم تا از آن عبرت بگیرید و اندرز یابید! »

تا مردم داستان حمل کشتی نوح را در دل خود جای دهند و از یاد نبرند تا اثر و

فایده اش که همان تذکر و اندرز گرفتن است، مترتب شود.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً...!

یکی از سنت های الهی این است که بشر را از راه ارائه طریق به سوی سعادتش هدایت کند. آیه مربوط به " تذکره قرار دادن " به همین معنا اشاره می کند، چون تذکره به معنای این است که راه سعادت کسی را به یادش بیاورند. و این مستلزم آن نیست که آدمی تذکر هم پیدا بکند و حتماً راه سعادت را پیش بگیرد، زیرا ممکن است تذکر در او اثر بکند یا ممکن است نکند.

یکی دیگر از سنتهای الهی این است که همه موجودات را به سوی کمالشان هدایت کند و به سوی آن نقطه به حرکتشان در بیاورد و به آن نقطه برساند. عبارت " وَ تَعِيماً أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ ! " به همین معنا اشاره دارد.

در روایات اسلامی در درمنثور از ابن جریر روایت کرده که این " تذکره " برای امت محمد "ص" است، و چه بسیار کشتی ها که در گذشته در دریا غرق شده بود و آثاری که از بین رفته بود. یعنی بعد از قرنهای امت محمد "ص" تخته پاره هایش را جستند و مثلاً آثار کشتی نوح را در کوه جودی یافتند.

در درمنثور از سلسله روایات زیادی نقل شده که چون آیه " وَ تَعِيماً أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ! " نازل شد رسول خدا "ص" فرمود:

- من از پروردگارم خواستم این " أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ " را " علی بن ابیطالب " قرار دهد.
راوی می گوید بعد از این دعای رسول الله "ص" علی بن ابیطالب علیه السلام بارها می گفت:

- هیچ نشد چیزی از رسول الله "ص" بشنوم و فراموشش کنم.
در روایت دیگری آمده که رسول خدا "ص" به علی علیه السلام می گفت:
- تو ای علی " أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ " گوش فراگیرنده علم من هستی!

مستند: آیه ۱۲ تا ۱۴ سوره ق " كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ ...! "

المیزان ج ۳۶ ص ۲۲۶

عاقبت تکذیب کنندگان « قبل از این کفار (قریش) قوم نوح و اصحاب رس و ثمود تکذیب کردند، و همچنین عاد و فرعون و مردم لوط، و اصحاب ایکه و قوم تبع، که همه آنان رسولان را تکذیب کردند، و تهدید خدا درباره شان محقق گشت! »

این آیه تهدید و اندازی است برای کفار به خاطر اینکه حق را بعد از اینکه در

دسترسشان قرار گرفت و آنرا شناختند، از در عناد و لجاجت انکار کردند. قبلاً هم سرگذشت اقوامی که نامبرده شد در جابجای قرآن کریم در سوره های فرقان، حجر، شعراء ص و دخان نقل شده است. اینک فرمود: «كُلُّ كَذَّبِ الرُّسُلِ فَحَقَّ وَعَيْدٍ!» اشاره ای است به اینکه اصولاً وعید و تهدید به هلاکت همیشه هست ولی وقتی درباره قومى منجز و حتمی می شود که رسولان را تکذیب کنند، یعنی این سرنوشت، سرنوشتی است عمومی و هر قومى چنین باشد، چنین سرنوشتی دارد:

« در زمین سیر کنید و بنگرید که

عاقبت تکذیب کنندگان چگونه است؟! » (نحل ۳۶)

مستند: آیه ۹۴ تا ۱۰۲ سوره اعراف " وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ ...! "

المیزان ج ۱۶ ص ۱۰

سنت امتحان و سنت استدراج و مکر الهی خداوند در قرآن کریم بعد از نقل تاریخ قوم نوح و اقوام عاد و ثمود و قوم لوط و قوم شعیب، آنها را خلاصه کرده و درباره همه آنها می فرماید:

این امت ها از این جهت منقرض شدند که بیشتر افرادشان فاسق و از زی عبودیت بیرون بودند، و به عهد الهی و آن میثاقی که در روز نخست خلقت از آنان گرفته شده بود وفا نکردند و در نتیجه سنت های الهی یکی پس از دیگری درباره آنان جریان یافت و منتهی به انقراضشان گردید.

خدای سبحان هر پیغمبری را که به سوی امتی از آن امت ها می فرستاد به دنبال او آن امت را با ابتلاء به ناملایمات و محنت ها آزمایش می کرد تا به سویس راه یافته و به درگاهش تضرع کنند، و وقتی معلوم می شد که این مردم به این وسیله که خود یکی از سنت های نامبرده در بالاست متنه نمی شوند سنت دیگری را به جای آن سنت بنام سنت مکر جاری می ساخت. و آن این بود که دلهای آنان را بوسیله قساوت و اعراض از حق و علاقمند شدن به شهوات مادی و شیفتگی در برابر زیبائیهای دنیوی مهر می نهاد.

بعد از اجرای این سنت، سنت سومی خود یعنی استدراج را جاری می نمود، و آن این بود که انواع گرفتاریها و ناراحتیهای آنان را برطرف می ساخت و زندگی شان را از هر جهت مرفه می نمود و بدین وسیله روز به روز بلکه ساعت به ساعت به عذاب خود نزدیکترشان می ساخت، تا وقتی که همه شان را به طور ناگهانی و بدون اینکه احتمالش

را بدهند به دیار نیستی می فرستاد در حالی که در مهد امن و سلامت غنوده و به علمی که داشتند و وسایل دفاعی که در اختیارشان بود غره گشته و از این که پیش آمدی کار آنها را به هلاکت و زوال بکشاند غافل و خاطر جمع بودند. خدای تعالی در این آیات علاوه بر خلاصه گیری از تاریخ امم گذشته یک حقیقت خالی از هر شائبه را هم خاطر نشان ساخته که آن حقیقت یگانه چیزی است که معیار نزول نعمت و نعمت بر آدمیان است و آن عبارت است از: ایمان و تقوا!

« اگر مردم قریه ها ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند

برکت هائی از آسمان و زمین به روی ایشان می گشودیم،

ولی تکذیب کردند،

و ما نیز ایشان را به اعمالی که می کردند مؤاخذه کردیم! »

- تِلْكَ الْقَرْيَةُ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا !

- این قریه هاست که ما از اخبار آنها بر تو می خوانیم!

پیغمبرانشان با حجت ها سویشان آمدند،

ولکن آنها ایمان نیاوردند و دلیل ایمان نیاوردنشان این بود که قبلا پیامبران

خود را تکذیب کرده بودند و دیگر نمی توانستند ایمان بیاورند!...

- و این همان مهر نهادن خدا بر دلهای آنان است!

مستند: آیه ۴۲ سوره انعام "وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ...!"

المیزان ج ۱۳ ص ۱۴۰

فراوانی نعمت قبل از نزول بلاء در این آیه و آیات بعدی آن خدای سبحان

برای پیامبر گرامی اش رفتار خود را با امتهایی که قبل از وی می زیسته اند ذکر می کند و بیان می فرماید که آن امت ها بعد از دیدن معجزات چه عکس العملی از خود نشان می دادند.

و حاصل مضمون آیه این است که خدای تعالی انبیائی در آن امم مبعوث نمود، و هر کدام از آنان امت خود را به توحید خدای سبحان و تضرع در درگاه او و توبه خالص متذکر می ساختند، و خدا امت های نامبرده را تا آنجا که پای جبر درکار نیاید و مجبور به تضرع و التماس و اظهار مسکنت نشوند به انواع شدت ها و محنت ها امتحان می نمود، و به اقسام باسء و ضراء مبتلا می کرد، باشد که با حسن اختیار به درگاه خدا سر تعظیم فرود آورند و دلپایشان نرم شود، و از خوردن فریب جلوه های شیطانی و از اتکاء به

اسباب ظاهری اعراض نمایند؛ ولی زحمات انبیاء به جایی نرسید، و امت ها در برابر پروردگار سر فرود نیاوردند، بلکه اشتغال به مال دنیا دل‌هایشان را سنگین نمود، و شیطان هم عمل زشتشان را در نظرشان جلوه داد و یاد خدا را از دل‌هایشان ببرد.

وقتی کارشان بدینجا رسید، خدای تعالی هم درهای همه نعمت‌ها را برویشان گشود و چنان به انواع نعمتها متنعمشان کرد که از شدت خوشحالی به آنچه که از نعمتها در اختیار داشتند غره شدند و خود را از احتیاج به پروردگار متعال بی نیاز و مستقل دانستند، و آن وقت بود که بطور ناگهانی و از جایی که احتمالش را نمی دادند عذاب را بر آنان نازل کرد تا یکوقت بخود آمدند که دیگر کار از کار گذشته بود و امیدی به نجات برایشان نمانده بود و به چشم خود دیدند که چگونه از جمیع وسایل زندگی ساقط می شوند.

این همان سنت استدراج و مکرری است که خدای تعالی در آیه ۱۸۲ سوره اعراف خلاصه کرده است:

« و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند از جایی که خودشان نفهمند

استدراجشان می کنیم

و مهلتشان می دهیم، بدرستی که کید و گرفتن من سخت و محکم

است! »

در جمیع بلاهائی که بر سر کفار آمده تا جایی که مستأصل و منقرضشان ساخته تقصیر با خودشان بوده است، چون مردمی ستمگر بوده اند، و هیچ ملامتی بر خدای تعالی نیست، بلکه او سزاوار مدح و ثناست زیرا درباره آنان جز به مقتضای حکمت بالغه اش رفتار نکرده و در راهی که منتهی به هلاکتشان شد جز به سوی چیزی که خودشان اختیار کردند سوقشان نداده است.

مستند: آیه ۲۳ سوره زخرف " وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا...! "

المیزان ج ۳۵ ص ۱۵۰

لجاجت توانگران مترف در همه ادوار قرآن مجید می فرماید که مشرکین هیچ

دلیلی برحقانیت بت پرستی خود ندارند، نه عقلی و نه نقلی، بلکه می گفتند ما پدران خود را بر دینی یافتیم و ما با پیروی آثار ایشان هدایت می یابیم. خلاصه دلیلشان تنها

تقلید کورانه از پدران است و بس!

خداوند در آیه فوق می فرماید:

« تمسک به تقلید اختصاص به مشرکین عصر پیامبر ندارد بلکه این عادت دیرینه امت های گذشته شرک نیز بوده است، و ما قبل از تو به هیچ قریه ای رسول نذیری یعنی پیامبری نفرستادیم مگر آنکه توانگران اهل قریه هم به همین تقلید تشبث جستند و گفتند:

- ما اسلاف و نیاکان خود را بردینی یافتیم و همان دین را پیروی می کنیم و از آثار پدران دست بر نمی داریم و با آن مخالفت نمی کنیم! »

اگر در آیه مورد بحث این کلام را تنها از توانگران متنعّم اهل قریه ها نقل کرده برای این است که اشاره کرده باشد به اینکه طبع تنعم و نازپروردگی همین است که وادار می کند انسان از بار سنگین تحقیق شانه خالی کند و دست به دامن تقلید شود. اینجا خداوند قوم رسول خدا "ص" را تهدید می کند و می فرماید: از آن لجبازهای متنعّم که از تقلید کورانه پدران دست نکشیدند و پیامبران را تکذیب کردند، انتقام کشیدیم، پس بنگر که عاقبت پیشینیان اهل قریه ها چه بوده است؟

مستند: آیه ۹ سوره ابراهیم " قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ!..."

المیزان ج ۲۳ ص ۳۷

اقوامی که تاریخ آنها را نمی شناسد! قرآن مجید درباره اقوامی که بعد از نوح و عاد و ثمود در دنیا زیسته و بعذاب الهی گرفتار شده اند اما در تاریخ ذکری از آنها نرفته است، در آیه فوق چنین می فرماید:

« مگر خبر کسانی که پیش از شما بوده اند: قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بوده اند، که جز خدا کسی آنها را نمی شناسد، بشما رسیده است؟

وقتی پیغمبرانشان با دلیل ها به سویشان آمدند، دستهایشان را از حیرت به دهان بردند و گفتند:

- ما آئینی را که به ابلاغ آن فرستاده شده اید منکریم و درباره آن چیزها که مارا بدان می خوانید به سختی به شک اندریم! پیغمبرانشان گفتند:

« مگر در خدای یکتای ایجاد کننده آسمانها و زمین شکی هست...؟! »

عبارت " لا يعلمهم الا الله! " یعنی " جز خدا کسی ایشان را نمی شناسد و وضع

ایشان را نمی‌داند، " اشاره به اقوامی است پس از قوم نوح و عاد و ثمود که کسی حقیقت حال ایشان و جزئیات تاریخ زندگی آنها را نمی‌داند. در روایات اسلامی در درمنثور روایتی است که اشاره به این موضوع دارد و می‌گوید:

مردی خدمت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام عرض کرد:

- من داناترین مردم به انساب هستم! حضرت فرمود:
 - تو نمی‌توانی همه مردم را به دودمانی نسبت دهی! عرض کرد:
 - چرا نمی‌توانم؟ فرمود:
 - بگو به بینم در آیه " و عادا و ثمود و قرونا بین ذالک کثیرا، " می‌دانی این قرون بسیار چه کسانی هستند؟ عرض کرد:
 - بله من همه آنها را نسبت می‌دهم (و می‌گویم کدام پسر کدام و نوه کدام بود!) فرمود:
 - مگر آیه " الم یأتکم نبؤالذین من قبلکم - آیا نشنیده‌اید داستان امت هائی که پیش از شما بودند، قوم نوح و عاد و ثمود و اقوامی که بعد از ایشان بودند که کسی جز خدا آنها را نمی‌شناسد، " را نخوانده‌ای؟
- آن مرد ساکت شد، (زیرا آیه شریفه صریحاً می‌فرماید که انسابی هستند که جز خدا کسی آنها را نمی‌داند!)

مستند: آیه ۱۰۰ سوره هود " ذالک من أنباء القرى نقصه علیک منها قائم و حصید! "

المیزان ج ۲۱ ص ۱۰

امت های منقرض شده و آثار بجا مانده قرآن مجید تاریخ امتهای و جوامع منقرض شده را در سوره هود بیان کرده و در پایان سوره به داستانهای قبل بازگشت نموده و نظری اجمالی و کلی در آن نموده و سنت خدا را در بندگانش، خلاصه کرده است، و آثار شومی را که شرک به خدا برای امم گذشته به بار آورده و آنان را به هلاکت در دنیا و عذاب جاودانه آخرت مبتلاء نموده است، برمی‌شمارد تا عبرت گیران عبرت گیرند.

اشاره ای که به داستانهای قبل شده معنی آیه فوق را چنین روشن می‌کند که: این داستانها که برای آوردیم، پاره ای از داستان های شهرها و دهکده ها یا اهل آنهاست که ما برایت شرح دادیم، (نه همه آنها)!

داستانهای امم گذشته را به زراعت تشبیه کرده که گاهی ایستاده و گاهی درو شده است. برخی از دهکده ها که داستانش بیان شده دهکده هائی هستند که بکلی از بین نرفته و هنوز آثارشان باقی است، مانند دهکده قوم لوط که هنوز - در عصر نزول قرآن - آثارش باقی بوده است و بیننده را به یاد آن قوم می انداخت:

« و ما از آن قوم اثری باقی گذاشتیم برای مردمی که عبرت می گیرند! »

(عنکبوت ۳۵)

« و شما صبحگاهان و شبانگاهان بر آن قوم گذر می کنید،

چرا عبرت نمی گیرید؟ » (صافات ۱۳۸)

از این آیات بر می آید که در عصر نزول قرآن آثاری از قوم لوط برجای بوده است

اگر مراد از قراء، اهل قراء باشد معنای آیه چنین میشود:

- از این امم و اقوام بعضی هنوز برجایند و بکلی منقرض نشده اند، مانند امت نوح و صالح، و برخی دیگر بکلی منقرض شده اند، مانند قوم لوط که احدی از ایشان بغیر از خانواده لوط (که از ایشان نبودند)، نجات نیافت و همه از بین رفتند.

- وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ ...!

آیات چنین ادامه می یابد:

« همچنانکه اخذ خدای سبحان، این اقوام ستمگر یعنی قوم نوح و هود و صالح و شعیب و قوم فرعون را اخذی الیم و شدید بود، چنین هر قوم ستمگر دیگر را که اخذ کند، اخذش الیم و شدید است، پس همه عبرت گیران عبرت گیرند ! همین خود آیتی است برای کسی که از عذاب حیات آخرت بیمناک است، و علامتی است که نشان می دهد خداوند بزودی در آخرت، مجرمین را بجرمشان اخذ خواهد نمود و اخذش الیم و شدید خواهد بود! » (هود-۱۰۲)

خداوند پس از آنکه داستانهای امم گذشته و سرانجام شرک و فسق و لجبازی و انکار آیات خدا و استکبارشان را از قبول حق که انبیائشان بدان دعوت می کردند، برای پیغمبر گرامی اش تفصیل داده و خاطر نشان ساخت که چگونه رفتارشان ایشان را در دنیا به هلاکت و عذاب استیصال و در آخرت و روزی که اولین و آخرین یکجا جمع می شوند، بعذاب دائمی دوزخ مبتلاء ساخت، و پس از آنکه در آخر سوره، آن تفصیلات را خلاصه کرد، اینک در آیات زیر به پیامبرش دستور می دهد که او و هرکه پیرو اوست از

آن داستانها عبرت گیرند و برای خود کسب یقین کنند که شرک و فساد در زمین آدمی را جز به سوی هلاکت و انقراض رهنمون نمی شود و لاجرم می بایستی دست از طریق عبودیت بردارند و خویشتننداری و نماز را شعار خود سازند و بر ستمکاران رکون و اعتماد نکنند، که اگر چنین کنند آتش آنان را خواهد گرفت، و دیگر جز خدا یآوری نخواهند داشت و کسی به کمکشان نخواهد شتافت.

باید بدانند که همیشه برد با خداست، و منطق کفار همیشه منکوب و خوار است، هرچند خدا چند صباحی مهلتشان دهد!

« پس در باره خدایانی که اینان می پرستند در تردید مباش!

که پرستش جز به طریقی که پدرانشان از پیش می کرده اند، نمی کنند،

و ما نصیب آنان را تمام و بدون کم و کسر به آنها می دهیم!» (هود-۱۰۹)

در آیه فوق قرآن مجید نسل معاصر پیامبر اسلام را در نظر گرفته و به پیامبر گرامی خود می فرماید: - حال که داستان اولین و گذشتگان را شنیدی و فهمیدی که چگونه خدایانی غیر از خدای تعالی را می پرستیدند و چگونه آیات خدا را تکذیب می کردند، و دستگیری شد که سنت خدای تعالی در میان آنان چه بود؟ و چگونه خدا در دنیا هلاک و در آخرت به آتش جاودان مبتلا ساخت، پس دیگر در عبادت قوم خویش شک و تردید نداشته باش، زیرا که بت پرستی آنان همان رسم دیرینه پدران ایشان است و جز تقلید از آنان هیچ دلیلی ندارند، و مطمئن بدان که ما بزودی بهره ای را که از کیفر اعمالشان عایدشان می شود به ایشان می دهیم، بدون اینکه بوسیله شفاعت یا عفوی از آن بکاهیم!

ممکن هم هست که مقصود از " پدران " پدران بلافضل نباشد بلکه امتهای گذشته ای باشد که به کیفر بت پرستی منقرض شده اند، و حتی ممکن است مقصود پدران و نیاکان عرب بعد از اسماعیل علیه السلام هم نباشد بلکه مطلق امت های گذشته باشد - آبائهم الاولین!

آن امت ها را پدران کفار معاصر رسول خدا "ص" خوانده است و معنی آیه با این امکان مناسب تر است که می فرماید: - تو درباره بت پرستی قومت تردید نداشته باش، چه اینان نمی پرستند مگر همان هائی را که آن امت های منقرض شده که پدران اینان حساب می شوند، پرستش می کردند، و شکی نیست که ما جزاء و کیفر اینان را بدون کم و کاست به آنها خواهیم داد، همچنانکه درباره آن امت ها همین رفتار را کردیم!

فصل دوم

بت پرستی و ادیان باستانی

مستند: آیه ۱۴ سوره انعام " قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ...!"
المیزان ج ۱۳ ص ۴۵

پیدایش آئین های بت پرستی آنچه که از تاریخ وثنیت و بت پرستی بر می آید این است که باعث پیدایش این مرام یعنی خضوع در برابر بت و پرستش آلهه، یکی از دو غریزه زیر بوده است:

- ۱- غریزه جلب منفعت،
- ۲- غریزه دفع ضرر

پرستش با غریزه جلب منفعت

انسان هائی دور از معارف دینی به نظر ساده خود احساس می کرده اند که در ادامه زندگی محتاج به اسباب و لوازم زیادی از قبیل طعام، لباس، مسکن، همسر، اولاد، خویشاوندان و امثال آن هستند. از این میان از همه مهمتر غذاست که نیاز انسان به آن بیش از نیاز وی به غیر آن است. و معتقد شده بودند که هر صنفی از این حوائج بستگی به سببی دارد که آن سبب آن حاجت را برای آنان فراهم می کند.

مثلاً باران سببی است که آب را از آسمان فرو فرستاده و چمنزارها را سرسبز و خرم می سازد و در نتیجه آذوقه آنان و علوفه چهارپایانشان را تأمین می کند. سبب دیگری هست که بین دو نفر علاقه و محبت می افکند. یا سببی دیگر وجود دارد که اداره دریاها و کشتی هارا عهده دار است.

چون می دیدند که خودشان به تنهایی نیروی تسلط بر همه این حوائج و حتی بر

حوادث ضروری را ندارند از این رو برای دستیابی بهر حاجتی خود را ناچار می دیدند که در برابر سبب مربوط بآن حاجت خضوع نمایند و او را پرستش کنند.

پرستش با غریزه دفع ضرر

انسان ها چون می دیدند از هر سو هدف تیر حوادث و ناملايمات و محصور بلايای عمومی و بیماریها و فقر و سقوط و بی کسی و یا دشمنی دشمنان و حسادت حسودان و امثال آن هستند، لذا پیش خود باین خیال می افتادند که لابد اسباب قاهره ای در کار است که این گرفتاری های خردکننده را برای انسان فراهم می آورد و لابد این اسباب موجوداتی هستند آسمانی نظیر ارباب انواع و ارواح کواکب...؟

از این جهت از ترس اینکه مبادا دچار خشم آنها شوند سر تسلیم در برابرشان فرود آوردند و آنها را معبود خود گرفتند تا از ضررهائی که از ناحیه آنان نازل میشود مصون مانند.

این است آن چیزی که از تاریخ ها راجع به پیدایش مسلک بت پرستی و منطق بت پرستان و ستاره پرستان استفاده می شود.

با در نظر گرفتن این نکته تاریخی بخوبی معلوم می شود که خدای تعالی در آیه بالا و همچنین در آیات بعدی آن از این راه احتجاج می کند که برهان خود آنان را بر پرستش اجرام آسمانی از آنان گرفته و به خودشان بر می گرداند. بدین معنی که اصل آن دو حجت را در اینکه حجت صحیح اند قبول می کند و سپس اضافه می نماید که لازمه این حجت یگانه پرستی و نفی هرگون شریکی از خدای سبحان است، نه بت پرستی و شرک!

مستند: آیه ۲۵۸ سوره بقره و بحث تاریخی " أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ ...!"

المیزان ۴ ص ۲۵۶

شروع بت پرستی انسان انسان اولیه یعنی انسانهای ساده عصر حجر، از آنجا که هر چیزی را با وضع خود مقایسه می کردند، و از سوی دیگر افعال مختلف خود را می دیدند که مستند به قوا و اعضای مختلفشان است، و نیز می دیدند که افعال مختلف اجتماعی هم مستند به اشخاص مختلف اجتماع است، و همچنین حوادث مختلف مستند به علل مختلف نزدیک به هر حادثه است، هرچند که علت العلل و سرخ همه آن حوادث نزد صانعی است که مجموع عالم وجود مستند به اوست، لاجرم برای انواع مختلف حوادث اربابی مختلف قائل شدند که چون خدا خدائی می کنند.

در معرفی این خدایان، یک وقت آنها را به نام ارباب انواع اثبات و معرفی کردند، از قبیل: رب زمین، رب دریاها، رب آتش، رب هوا و باد و امثال آن، و یکبار دیگر به نام کواکب و مخصوصاً ستارگان سیار، اثبات نمودند و طبق اختلافاتی که در آنها تشخیص دادند آثار مختلفی در عالم عناصر و موالید برای آنها قائل شدند، همچنانکه از صابئین این معنا نقل شده است.

آنگاه برای آن ارباب، صورتهای و مجسمه‌هایی می‌ساختند تا چون دسترسی به خود ارباب ندارند این مجسمه‌ها را بعنوان نمایشگر ارباب بپرستند. و این مجسمه‌ها شفاعتشان را نزد صاحبان خود بکنند، و صاحب بت هم شفاعتشان را نزد خدای بزرگ بکند و یا بوسیله او سعادت زندگی و مرگ خود را تأمین نماید.

بهمین جهت است که می‌بینیم بت‌ها بر حسب اختلاف امت‌ها و مردم هر قرن مختلف شده است، زیرا آراء آنها در تشخیص انواع مختلف بوده است، و هر قومی شکل بت‌ها را طوری ساخته که مطابق شکلی باشد که در مخیله خود از ارباب آن بت‌ها داشته است. و ای بسا که در این مجسمه‌سازیه‌ها غیر از آن صورتهای خیالی، هوی و هوس و امیال شخصی هم دخالت داشته است. و ای بسا که رفته رفته رب النوع و حتی رب الارباب که همان خدای سبحان باشد بکلی فراموش می‌شده و یکسره دست به دامن خود بت‌ها می‌شدند، و در اثر آرایشگریهایی که خیال و حس در بت‌ها می‌شده غیر بت را فراموش نموده و همه به یاد بت می‌بودند، و این باعث می‌شد که جانب بت بر جانب خدای سبحان غلبه کند.

همه اینها از آن اقوام بدین جهت سر می‌زد که خیال می‌کردند ارباب این بت‌ها یعنی آنهایی که در تدبیر زمین و دریا و آتش و امثال آن به ایشان واگذار شده تأثیری در شئون زندگی آنان دارد، بطوری که اراده آن ارباب بر اراده خود آنان غالب است، و تدابیر آنها بر تدبیر خود ایشان مسلط است.

چه بسا می‌شده که بعضی از سلاطین خودکامه و دیکتاتور از این اعتقادات عوام سوء استفاده می‌کردند، و اوامر ملوکانه خود را از این راه به خورد مردم می‌دادند و در شئون مختلف زندگی مردم تصرفاتی می‌نمودند، و رفته رفته به طمع بدست آوردن مقام الوهیت می‌افتادند. همچنانکه تاریخ این معنار از فرعون و نمرود و غیر آن دو نقل کرده است. در نتیجه با اینکه خودشان مانند مردمشان بت می‌پرستیدند، در عین حال خود را در سلک ارباب جا می‌زدند.

این جریان هرچند در ابتداء امر چنین سیری داشت، لکن از آنجائی که مردم اوامر ملوکانه آنان را نافذتر از دخالت ارباب می‌دیدند، اگر دخالت ارباب در زندگی شان

خیالی بود، دخالت اوامر ملوکانه بر ایشان محسوس بود، لذا نفوذ بیشتر و محسوس بودن نفوذ باعث می شد که این خدایان بشری از خدایان خیالی خداتر باشند، و مردم آنان را بیشتر پرستند.

قرآن کریم در آیه ۲۴ سوره نازعات از قول فرعون حکایت فرموده که گفت:

- انا ربکم الاعلی، یعنی من رب اعلاي شما هستم!

ملاحظه می کنید که فرعون خود را رب بزرگتر دانسته است با اینکه خود فرعون بت می پرستیده است، چنانکه قرآن از اشراف قوم او حکایت کرده که گفتند:

- ینذک و آلهتک! یعنی آیا به موسی اجازه می دهی که خدائی تو و خدائی

خدایانت را هیچ کند؟

و همچنین این ادعارا از نمرود حکایت کرده، آنجا که گفته است:

- من نیز زنده می کنم و می میرانم! و نشان می دهد که چنین ادعائی داشته

است.

قوم نمرود نیز همین اعتقاد را داشتند. همه داستانهای ابراهیم علیه السلام که در قرآن آمده نشان می دهد که نمرود هم مانند قومش برای خدا الوهیت قائل بود. چیزی که هست قائل به خدایانی دیگر نیز بود لکن با این حال خود را هم اله می دانست و بلکه بالاترین آلهه می پنداشت.

خورشید نیز در نظر نمرود و نمرودیان و یا حداقل نزد بعضی از آنها یکی از خدایان است لکن در عین حال خود آنان قبول دارند که خورشید و ملحقاتش یعنی طلوع و غروبش مستند به خداست که در نظر آنان رب الارباب است.

با کمی دقت در سیاق آیات قرآنی که داستان نمرود را حکایت می کند، می توان حدس زد که انحطاط فکری مردم آن روز درباره معارف دینی و معنویات چقدر بوده است؟ و این انحطاط در معنویات منافاتی با پیشرفتگی در تمدن ندارد.

اگر چه آثار باستانی قوم بابل و مصر قدیم از تمدن آنان خبر می دهد، نباید پنداشت که در معارف معنوی هم پیشرفته بوده اند. و تقدم و ترقی در مادیات متمدنین عصر حاضر، و انحطاطشان در اخلاق و معارف دینی، بهترین دلیل بر سقوط این قیاس است.

منشأ و چگونگی پیدایش بت پرستی انسان همواره در این لغزشگاه است که امور معنوی را تجسم کند و حقایق نامحسوس را در قالب محسوس بریزد. این کار را بوسیله

ساختن مجسمه و رسم تصویر انجام می دهد. از طرف دیگر فطرت انسان طوری است که در برابر هر قدرت برتر و قهرآمیز خاضع است و توجه خود را بدان معطوف می دارد. از مجموع این دو معجون روح شرک و بت پرستی سربلند می کند که در اجتماع انسانی بقدری جاری و ساری بوده که حتی در اجتماعات مترقی امروز و اجتماعاتی که براساس بیدینی ساختمان شده قابل اجتناب نیست. معمولاً آرم و پرچم و مجسمه شخصیت ها بحدی مورد احترام قرار می گیرد که بت پرستی عهدهای اولیه و بشر نخستین را مجسم می کند. بعلاوه همین امروز بر پشت این کره خاکی صدها میلیون نفر بت پرست وجود دارد که در شرق و غرب عالم اقامت گزیده اند.

از اینجا به لحاظ اعتبار عقلی این مسئله قوت می گیرد که بت پرستی در بین مردم بدین نحو شروع شده که مجسمه یا تصویر مردان بزرگ را مخصوصاً پس از مرگ و به منظور یادبود آنان سرپا نگه می داشتند.

(در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز مؤید این سخن وارد شده است.)

از حضرت صادق علیه السلام (در تفسیر قمی) نقل شده که فرمود:

« مردم سابق خداپرست بودند. پس از چندی مردند و بستگان آنان به شیون پرداختند و مصیبت بر آنان سخت شد، پس شیطان - که لعنت خدا بر او باد - به نزدشان آمد و بدیشان گفت که من برای شما بصورت مردگان بت می سازم تا بدانها بنگرید و انس بگیریید و خدارا عبادت کنید.

آنگاه برای آنان به صورت مردگان بت ساخت و از آن پس خدارا می پرستیدند و به بتها نظر می کردند. چون زمستان شد و باران آمد بت هارا داخل خانه ها بردند. این نسل به عبادت خدا ادامه می دادند منقرض شدند و اولادشان رشد کردند و گفتند - پدران ما اینها را می پرستیدند! و بجای خدا شروع به پرستش بتها کردند...»

مطابق نقل تاریخ در روم و یونان باستان سرپرست خانه را در خانواده پرستش می کردند و موقعی که می مرد بتی بجای او می ساختند و اهالی خانه آن را می پرستیدند. بسیاری از پادشاهان و بزرگان نیز در بین قوم خود پرستش می شدند. قرآن کریم از این عده، نمرود پادشاه معاصر ابراهیم "ع" و فرعون معاصر موسی "ع" را ذکر کرده است.

امروز نیز در بتکده ها و آثار عتیقه ای که از آنان باقی مانده مجسمه های بسیاری از رجال بزرگ دینی یافت می شود مانند مجسمه بودا و مجسمه هائی از برهمن ها و امثال آنها.

پرستش مردگان در روزگار قدیم شاهد بر آن است که پیشینیان معتقد بودند

مردگان با مرگ از بین نمی روند و ارواحشان بعد از مرگ باقی می ماند و همان توجه و اثری را که در حال حیات دارا بوده ، دارد و حتی بعد از مرگ از آن رو که از شائبه ماده خلاص شده و از تأثرات جسمانی و انفعالات مادی رهائی یافته، وجودی قوی تر و اراده ای نافذتر و تأثیری شدیدتر پیدا میکنند.

فرعون معاصر موسی "ع" با اینکه در بین قوم خود به عنوان خدائی پرستش می شد و طبق گفته قرآن خود اونیز بت پرست بود. (اعراف ۱۲۷)

نقش مجسمه سازی در بت پرستی

ظاهراً ساختن مجسمه انسان مردم را به فکر انداخت که برای خدایان نیز بت بسازند، ولی سابقه ندارد که برای خدای واحد - که از احاطه و دسترس وهم بالاتر است - بتی ساخته باشند. و گویا همین مسئله (که خدا بالاتر از وهم و حد است) آنان را از تهیه صنم برای خدای متعال منصرف کرده است، و بلکه بجای آنکه بت خدارا درست کنند هر دسته به راهی رفتند و هرکس یکی از جنبه های تدبیر عینی عالم را که در نظرش مهم می نمود گرفت و با پرستش خدائی که به خیال خودش موکل بر تدبیر جنبه مورد توجه او بود به پرستش خدا پرداخت.

بدین سان ساکنین سواحل دریا به پرستش " خدای دریا" پرداختند که از دریا به آنها منفعت برساند و از طوفان و طغیان دریا سالم بمانند. ساکنین صحرا نیز "خدای صحرا" و جنگجویان " خدای جنگ" را پرستیدند و بهمین ترتیب ...

دیری نپائید که هر دسته از مردم به پرستش خدای خاصی در صورت و شکل خیالی خود و در قالب فلزی یا چوبی یا سنگی و یا قالبهای دیگری که برای آن انتخاب کرده بودند پرداختند تا بدانجا که طبق روایت، طایفه " بنی حنیفه" در یمامه خدائی از کشک ساختند و پس از مدتی که دچار خشکسالی و گرسنگی همه گیر شدند برآن هجوم بردند و آنرا خوردند.

و حتی ممکن بود مردمی درخت یا سنگ خوبی ببینند و بپسندند و مشغول پرستش آن شوند و بعداً وقتی گوسفند یا شتری می کشتند آن سنگ یا درخت را به خون آن آغشته می کردند، و وقتی چارپایانشان دردمند می شدند آنها را به سوی آن سنگ یا درخت می آوردند و بآن می مالیدند. بسیاری از درختان را به عنوان ارباب می گرفتند و بدان تبرک می جستند و آنرا قطع نمی کردند و نمی شکستند و برای تقرب بدان قربانی ها می کردند و نذورات و هدیه ها می آوردند.

این هرج و مرج، مردم را بدان کشانید که درکار بتها به راههای پراکنده ای روند

که به هیچ وجه تحت ضابطه ای در نمی آمد و قابل احصاء نیست، ولی آنچه بطور اغلب در معتقدات آنان وجود داشت این بود که بت ها را به سوی خدا شفیع قرار می دادند تا خدا خیر را به طرف آنان جلب و شر را دفع نماید، و احياناً پاره ای از بت پرستان عامی، خود بت را به عنوان معبودی مستقل می پرستیدند نه به عنوان شفاعت، و گاهی نیز آنها را بعنوان شفیع می شناختند ولی آنها را بر خدا مقدم می داشتند یا ترجیح می دادند. بعضی هم ملائکه را می پرستیدند و بعض دیگر جن را، و قومی ستارگان ثابت مثل ستاره " شعری" را، و طایفه ای پاره ای از سیارات را - که به همه اینها در کتاب الهی اشاره شده است - و همه این پرستشها به طمع خیر یا از ترس شر انجام می گرفت.

کم اتفاق می افتاد که معبودی جز خدا بیپرستند و بتی برای آن معبود نگیرند تا در عبادات خود رو به سوی او آورند و بلکه عادت داشتند که وقتی یک شیء را به عنوان " اله " و " شفیع " می شناختند برای او بتی از چوب یا سنگ یا فلز می ساختند و صورتی از حیات تصویری خود را به وسیله او مجسم می کردند و مثلاً به صورت انسان یا حیوان می ساختند با اینکه شکل صاحب بت غیراز آن بود که در بت مجسم کرده بودند مثل ثوابت و سیارات و خدای علم و دوستی و رزق و جنگ و امثال آن.

دلیل اینکه بت پرستان برای شرکای خدا بت درست می کردند این بود که می گفتند: عده ای از خدایان مانند ارباب انواع و سایر خدایان غیرمادی بالاتر از صورت محسوس مادی هستند و گروهی دیگر حالت ظهور ثابتی ندارند مثل ستارگان که از طلوع به غروب می روند و مشکل است هر موقع خواستیم به آنها روی آوریم، و بنا براین لازم است که برای هر خدائی بتی بسازیم که صفات و خصوصیات او را مجسم کند و هر وقت خواستیم به وسیله بت به سوی خدا رویم .

مستند: آیه ۷۴ سوره انعام " اَتَّخَذُ اصْنَامًا آلِهَةً ...!"

المیزان ج ۱۳ ص ۲۸۳

خدایان مؤنث بت پرستان همان طور که خدایان مذکر داشتند و آن را " اله " میخواندند، خدایان مؤنثی هم اثبات می کردند که آنان را " الالهه " یا " ربه " یا " دختر خدا " و " یا " همسر خدا " می نامیدند. مشرکین مؤنث بودن را از نواقصی که تنزیه معبود از آن واجب باشد، نمی دانستند.

اهل بابل به خدایانی مؤنث قائل بودند که از آن جمله بود:

" الالهة نینو " که معتقد بودند مادر خدایان است.

"الاهة نین کاراشا" که میگفتند دختر خدا "آنو" است.
 "الاهة مالکات" که میگفتند همسر خدا "شاماش" است.
 "الاهة زاربانیت" که میگفتند خدای رضاع است.
 "الاهة آنوناکی"

طایفه ای از مشرکین عرب هم ملائکه را به عنوان دختران خدا می پرستیدند. در تفسیر آیه ۱۱۷ سوره نساء (إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا)، روایت شده که بطور کلی عرب بت های خود را مادگان می نامیدند، مثلاً می گفتند: ماده بنی فلان - و مقصودشان بت مورد پرستش آن قبیله بود.

مستند: بحث تاریخی

المیزان ج ۲۰ ص ۱۳۰

بت پرستی در ادیان باستانی

بت پرستی تقریباً به یک ریشه برمی گردد و آن عبارت است از شفیع گرفتن به سوی خدا و پرستش بت ها و تمثال های آنها، و احتمالاً این عقیده چندین بار بر زمین مسلط شده و همه عالم بشری را فراگرفته است، بطوری که قرآن کریم از امم معاصر نوح و ابراهیم و موسی علیهم السلام حکایت می کند. ولی مع الوصف تشنت و هواپرستی و خرافات دارندگان این عقیده به اندازه ای گوناگون بوده که بشمار آوردن مذاهبی که دربت پرستی پدید آمده اند محال می نماید و بیشتر این عقیده ها بر اصول ثابت و قواعد منظم و هماهنگی استوار نیست. آنچه از میان مذاهب منظم شده اند و موجودیتی پیدا کرده اند مذهب صابئین و بت پرستی برهمنائی و بودائی است:

بت پرستی صابئیان

بت پرستی صابئیان بر اساس روابط کون و فساد و ارتباط حوادث ارضی عالم به اجرام علوی مثل خورشید و ماه و عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل مبتنی است. این مذهب عقیده دارد که این اجرام با عوالم روحانی وابسته بخود، سررشته دار نظام عینی جهانند و هرکدام از آنها حوادث مربوط به خود را که در احکام نجوم توصیف شده تدبیر می کنند و با تکرار گردش این اجرام، گردش زمان بی توقف و بی نهایت تکرار می گردد.

پس این اجرام وسایطی هستند بین خدا و این عالم مشهود که پرستش آنها آدمی را به خدا نزدیک می کند و باید برای آنها بت و مجسمه ساخت و با عبادت بتها و مجسمه ها به آنان تقرب جست. مورخین گفته اند کسی که این آئین را پی ریزی کرد و اصول و فروع آنرا مهذب ساخت "یداسف" منجم بود که در زمان "طهمورث" پادشاه ایران ظهور کرد و مردم را به مذهب صابئیه دعوت

کرد و خلق کثیری از او پیروی کردند و مذاهب او در اقطار زمین مانند روم و یونان و بابل و سایر کشورها شیوع پیدا کرد و هیكل ها و معابدی مشتمل بر بت های ستارگان بنا گردید.

این فرقه دارای احکام و قوانین و ذبیحه ها و قربانیهایی هستند که به سرپرستی کاهنان خود انجام می دهند و ذبح انسان را به آنها نسبت می دهند که به عنوان تقرب به بت صورت می گرفت.

این فرقه خدارا در جنبه خدائی و نه در مقام عبادت یگانه می دانند. اینان خدارا از نقایص و زشتی ها منزّه می دانند و برای او صفات سلبيه قائلند نه ثبوتیه. مثلاً می گویند - خدا عاجز نیست، جاهل نیست، نمی میرد و ظلم و جور نمی کند و اینهارا مجازاً " اسماء حسنی " می نامند و اسم حقیقی برای خدا قائل نیستند!

بت پرستی برهمنائی

برهمنائی نیز یکی از مذاهب اصیل بت پرستی است و شاید قدیمی ترین مذهب بت پرستی در بین مردم باشد زیرا تمدن هند یکی از قدیمی ترین تمدنهای انسانی است که ابتدای تاریخی آن بطور دقیق ضبط نشده است.

نخستین تاریخ پیدایش بت پرستی هند نیز معلوم نیست جز آنکه بعضی از مورخین مثل مسعودی و دیگران ذکر کرده اند که " برهمن " نام اولین پادشاه هند است که شهرهای این مملکت را آباد و زیربنای مدنیت را در این کشور به وجود آورد و عدل و داد را در بین آنان بسط داد.

احتمالاً کیش برهمنائی بعد از او پیدا شده و بنام او نامیده شده است، زیرا بسیاری از امتهای گذشته پادشاهان و بزرگان قوم خود را می پرستیدند، چون معتقد بودند که آنان دارای سلطه غیبی هستند و " لاهوت " به نوعی در آنان ظهور کرده است. و ظاهر " ویدا " کتاب مقدس آنان نیز مؤید همین مطلب است، زیرا ظاهراً این کتاب مجموعه ای از رسائل و مقالات پراکنده ای بوده که هر قسمت آنرا عده ای از رجال دینی در ازمئه مختلف نوشته و برای نسل بعدی به ارث گذاشته اند و بعداً این نوشته ها گردآوری شده و بصورت کتابی درآمده که به دینی منظم اشاره دارد و دانشمندان سانسکریت تصریح بدان دارند. لازمه این سخن این است که برهمنائی مانند سایر مذاهب بت پرستی از افکار عامی بی ارزش ناشی شده و در مراحل تکامل تطور یافته و به درجه کمال رسیده است.

عقاید برهمنائی

از نظر براهمه " برهم " نخستین و بزرگترین معبود هندی هاست. هندیان عقیده داشتند که " برهم " اصل همه موجودات است، موجودی است تغییر ناپذیر و غیرقابل ادراک، ازلی و مطلق و سابق بر تمامی مخلوقات. همه عالم را تنها با یک اراده و یک دفعه با کلمه " اوم " یعنی " باش " آفریده است.

حکایت " برهم " از هرجهت شبیه حکایت " ای بوذه " است و جز در اسم و صفات باهم فرق ندارند و بسیاری خود " برهم " را نام " اقانیم ثلاثه " ای قرار داده اند که " ثالث " هندی ها از آنها ترکیب شده است و آنها عبارتند از " برهما "، " ویشنو " و " شیوا " و به پرستندگان " برهم " میگویند: " برهمیون " یا " براهمه "....

برهمنائی ها به چهار طبقه تقسیم می شوند:

براهمه یا علمای مذهب، جنگجویان، کشاورزان، و تجار. سایر مردم غیر از این چهار دسته از قبیل زنان و بردگان مورد اعتنا نیستند. (جهت مطالعه بیشتر معتقدات براهمه به صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۶ جلد ۲۰ تفسیر المیزان (۴۰ جلدی) مراجعه شود.)

بت پرستی بودائی

بت پرستی برهمنائی به وسیله مذهب بودائی اصلاح شد. این مذهب منسوب است به بودا (سقیامونی) که بر طبق نقل "تاریخ سیلانی" در سنه ۵۴۳ قبل از میلاد درگذشته است. در تاریخ فوت او اختلاف زیاد است و برخی تا دوهزارسال گفته اند، و از همین رو بعضی خیال کرده اند که وی شخص واقعی نبوده و حقیقت نداشته است ولی آثاریکه در حفریات اخیر در "عایا" و "بطنه" پیدا شده دلالت بر صحت وجود بودا دارد. از این حفریات آثار دیگری از حیات و تعالیم بودا که به شاگردان خود القاء می کرده، بدست آمده است.

بودا از یک خانواده سلطنتی و پسر پادشاهی بود بنام "سوذودانا". وی به دنیا و شهوات دنیا بی اعتنا بود. در جوانی از مردم دوری گزید و چندسال از عمر خودرا در جنگلهای وحشت انگیز گذرانید و پیوسته به زهد و ریاضت پرداخت تا جان او به معرفت روشن شد و بطوری که گفته اند در سن ۳۶ سالگی به سوی مردم رفت و آنان را به خلاصی از شقاوت و آلام و رستگاری و آسایش بزرگ و زندگی آسمانی ابدی و سرمدی فراخواند، و آنان را مؤظله کرد و ترغیب نمود که با دارا شدن اخلاق کریمه و دورانداختن شهوات و اجتناب از رذایل، به شریعت او عمل کنند.

بودا - به طوریکه نقل می کنند - بی آنکه دچار تکبر برهمنائی شود درباره خودش می گفت:

«من دچار فریبم،

و بجز يك قانون براي همه يافت نمي شود،

و آن عقاب شديد مجرمان و ثواب عظيم صالحان است ،

شریعت من شریعت به عزت است برای همه،

این شریعت همچون آسمان جای همه مردان و زنان و پسران و دختران و اغنیاء و فقراست،

ولی پیمودن این راه برای ثروتمندان سخت است!»

بودا با این سخن نظام طبقاتی برهمنائی را که معتقد به تفاوت مردم در تشرف به سعادت دینی بود و عده ای را مثل زنان و بچه ها از سعادت محروم می کرد، نسخ می کند.

تعلیمات بودا به طوری که در میان بودائیان رواج دارد این است که :

«- طبیعت تهی، خیالی و فریبکاراست،

و عدم در هر مکان و زمان یافت می شود و پراز غش و فریب است،

و خود همین عدم همه موانعی که بین اصناف و نژادها و حالات دنیوی مردم وجود دارد از بین می برد و

کوچکترین کرم را برادر بودائیان می کند.»

بودائیان معتقدند آخرین عبارتی که "سقیامونی" گفته این است:

«- هر موجود مرکبی فانی است.»

هدف نهائی بودائیان نجات نفس از هر درد و غرور و دور تناسخ که نهایت ندارد، با منع نفس از تولد ثانی پایان می یابد و قطع می شود و برای رسیدن به این مقصد باید نفس را حتی از رغبت به

وجود تطهیر کرد.

اینها زیر بناهای اساسی بودائیگری است که صریحاً در قدیمی ترین تعلیمات این آئین که در "اریانی ستیانس" درج شده، وجود دارد، و مجموعه آنها چهار حقیقت عالی است که به "سقیامونی" نسبت می دهند. بودا این چهار حقیقت را در اولین مؤعظه خود که در جنگلی معروف به "جنگل آهو" در نزدیکی "بنارس" ایراد کرد، ذکر نمود.

این حقایق چهارگانه مربوط است به رنج، ریشه رنج، ازبین بردن رنج. رنج عبارت است از ولادت و سالخوردگی و بیماری و مرگ و برخورد با حوادث نامطلوب و جدائی از چیزهای دوست داشتنی و ناتوانی از انجام مقصود. و علل رنج نیز شهوات نفسانی و جسمانی و هواهای نفسانی است.

حقیقت سوم متلاشی شدن همه این اسباب و علل است و راه آن هشت چیز است: نظر صحیح، حس صحیح، نطق صحیح، فعل صحیح، تمرکز صحیح، جدیت صحیح، ذکر صحیح، و تأمل صحیح.

و این است صورت ایمان نزد بودائیان که در حفاریهای فراوان دیده شده و در کتب زیادی تدوین گشته است.

خلاصه آداب بودائیان، اجتناب از چیزهای ناپسند و انجام دادن همه کارهای شایسته و تهذیب عقل است.

اینها تعلیماتی است که از بودا مسلم می دانند و چیزهای دیگر از قبیل عبادات و قربانیها و غیبگوئیها و فلسفه و اسرار، اموری است که با گذشت زمان بدان افزوده شده است و مشتمل بر سخنانی نادرست و آرائی عجیب در خلقت و نظم عالم و امثال آن است.

گاهی گفته می شود که بودا از خدا سخن نگفته و تعلیم وی از خدا خالی است ولی این مطلب از این راه بوده که وی تمام مساعی خود را صرف می کرد که مردم را پارسائی یاد دهد و از این جهان فریبنده بیزار کند نه اینکه از خدا روگردان بوده و اعتقاد نداشته باشد.

بت پرستی در عرب جاهلیت

اعراب اولین قومی هستند که اسلام با آنان به معارضه پرداخته و ایشان را از بت پرستی به توحید فراخوانده است. قسمت اعظم اعراب در عهد جاهلیت صحرائین بودند و متمدنین آنها مانند یمنی ها نیز صحرا نشینی داشتند و یک سلسله آداب و رسوم مختلط و مختلف که از همسایگان نیرومند خود مثل فارس و روم و مصر و حبشه و هند گرفته بودند و مقداری از آن آداب دینی بود که دربین آنان حاکم بود.

اسلام و پیشینیان اعراب یعنی اعراب اصلی و از جمله قوم "عاد" در "ارم" و قوم "ثمود" بت پرست بودند. بطوریکه خداوند در کتاب خود از قوم هود و صالح و اصحاب مدین و اهل سبا در قصه سلیمان و هدهد حکایت کرده است، تا بالاخره ابراهیم پسر خود اسماعیل و مادر وی هاجر را به سرزمین مکه که بیابانی بی آب و علف بود و قبیله "جرهم" در آنجا مسکن داشتند آورد و در آنجا ساکن ساخت. کم کم اسماعیل رشد کرد و شهر مکه ساخته شد و ابراهیم علیه السلام کعبه - بیت الحرام - را ساخت و مردم را به دین حنیف خود که اسلام بود دعوت کرد و دعوتش در حجاز و اطراف

آن پذیرفته شد و حج را برای مردم تشریح کرد که آیه زیر در ضمن نقل خطاب خدا به ابراهیم بطور مجمل آنرا نقل می کند:

« وَ اَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ . . . در بین مردم اعلام حج کن که پیاده آیند و بر اسبان لاغر

اندازی که از درّه های عمیق می آیند. » (حج ۲۷)

بعداً عده ای از اعراب بر اثر معاشرتی که با یهودیان مقیم حجاز داشتند یهودی شدند و نصرانیت به پاره ای از اقطار جزیره العرب و مجوسیت نیز به نقاط دیگر آن سرایت کرد. آنگاه اتفاقاتی بین آل اسماعیل و جرهم در مکه روی داد که سرانجام به پیروزی آل اسماعیل و بیرون کردن جرهم از مکه و تسلط " عمرو بن لحنی " بر مکه و حومه آن منتهی شد. پس از چندی عمرو بن لحنی مریض شد و بدو گفتند که در " بلقاء " در سرزمین شام چشمه آب گرمی است که اگر در آن استحمام کنی بهبود خواهی یافت. وی عازم آنجا شد و در آن آب استحمام کرد و بهبود یافت. عمرو در آنجا قومی را دید که بت می پرستیدند و از آنها در این باره سؤال کرد، به او گفتند که اینها معبودانی هستند که ما به شکل هیاکل علوی و افراد بشری در آورده ایم و از آنها یاری می طلبیم و یاریمان می کنند و نیز طلب باران می کنیم و باران می بارد. این عمرو را به شگفت آورد و یکی از بتهای آنها را طلبید و ایشان نیز بت " هبل " را به وی دادند و او در مراجعت به مکه، هبل را روی کعبه نهاد. عمرو دو بت دیگر نیز بنام " اساف " و " نائله " که به نقل کتاب " الملل و النحل " به شکل دو زوج و به نقل دیگران به شکل دو جوان بودند، به همراه آورد و مردم را به پرستش بت ها دعوت کرد و بت پرستی را بین آنان رواج داد. مردم نیز پس از مسلمانی دوره خاندان ابراهیم "ع" به بت پرستی برگشتند. اینان را چون پیرو ملت ابراهیم بودند " حُنَفَاء " می نامیدند و این اسم روی آنها ماند و معنای خود را از دست داد و " حنفا " اسم اعراب بت پرست گردید. (و شاید به همین علت قرآن اصرار دارد که ابراهیم را به حنیف و اسلام را به حنیفه وصف کند.)

از عواملی که اعراب را به بت پرستی نزدیک می کرد این بود که یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان همگی (کعبه معظمه) را بزرگ می شمردند و لذا هرکس از مکه کوچ می کرد با علاقه فراوان مقداری از سنگهای حرم را برای تبرک با خود می برد و هرکجا اقامت می گزید روی زمین قرار می داد و برای تیمن و تبرک و به لحاظ دوستی کعبه و حرم دور آن طواف می کرد. روی این علل و اسباب بود که بت پرستی در بین اعراب اصیل و غیر اصیل شایع شد و از اهل توحید کسی مابین آنان نماند مگر معدودی که قابل ذکر نبودند.

بت های معروف بین اعراب عبارت بودند از: " هبل "، " اساف "، " نائله " که عمرو بن لحنی آورد و مردم را به پرستش آنها دعوت کرد و " لات ، عزی ، منات، ود، سواع، یغوث، یعوق، و نسر ". نام این هشت بت در قرآن ذکر شده است و پنج تای آخری به قوم نوح نسبت داده شده است. در روایات اسلامی (در کافی) از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که - " یغوث " روبروی کعبه گذاشته شده بود و " یعوق " طرف راست و " نسر " طرف چپ. در روایتی نیز آمده که " هبل " بالای کعبه و " اساف " و " نائله " روی صفا و مروه بودند. در بت پرستی اعراب آثاری از بت پرستی صابئیان از قبیل غسل جنابت و غیره، آثاری از برهمنی مانند عقیده به " انواع " و عقیده به " دهر " وجود داشت، بطوری که در بت پرستی بودائی گذشت. در آئین بت پرستی اعراب، اندکی از آداب دین حنیف یعنی اسلام ابراهیم "ع" نیز مثل ختنه

و حج وجود داشت ولی اعراب این کارها را با سنن بت پرستی مخلوط کرده بودند. مثلاً به بت‌های که دور کعبه بودند دست می‌مالیدند و برهنه طواف می‌کردند و با شیوه خود تلبیه می‌گفتند. بت پرستان عرب چیزهای دیگری نیز داشتند که از پیش خود درآورده بودند مثل اعتقاد به " بحیره، سائبه، وصیله و حام" و همچنین عقیده به " صدی، هام، انصاب و ازلام" و امور دیگری که در تاریخ ذکر شده است.

مستند: بحث تحلیلی و تطبیقی

المیزان ج ۲۰ ص ۱۴۶

مطالعه تطبیقی بین تعالیم قرآن و آئین‌ها و ادیان دیگر در یک بحث تحلیلی کلی بین تعلیمات قرآن مجید با تعلیمات کتابهای دینی سایر ادیان و کتابهای " ویدا" و " اوستا" در موارد زیر در تفسیر المیزان مطالعه ای تطبیقی بعمل آمده که برای علاقمندان این مباحث قابل توجه خواهد بود:

ادیان معتقد به تناسخ

یکی از اصول اولیه ای که آئین برهمنی و بودائی و صابئی برآن استوار است " تناسخ" می باشد. " تناسخ" عبارت از این است که عالم پیوسته محکوم است به کون و فساد یعنی " بوجود آمدن و از بین رفتن ". پس این عالمی که ما مشاهده می‌کنیم و همچنین اجزائی که در آن است از عالم دیگری مثل همین عالم که قبلاً وجود داشته بوجود آمده است و از این عالم نیز عالم دیگری بوجود خواهد آمد و به همین ترتیب تا بی نهایت. و این عالم از بین خواهد رفت همانگونه که اجزاء آن به تدریج از بین می‌رود و عالم دیگری از آن به وجود می‌آید و همینطور الی غیرالنهاییه! آدمی در هر یک از این عوالم بر اساس آنچه در عالم گذشته بدست آورده، زندگی می‌کند، و بنابراین اگر کسی کار شایسته ای کند و ملکه نیکی به کف آورد نفس او بعد از مفارقت از بدن به بدن شخص نیکبختی تعلق می‌گیرد و با سعادت زندگی می‌کند و پاداش او همین است. ولی اگر کسی پایبند این جهان شود و از هوای نفس خود پیروی کند بعد از مرگ در بدن یک شقی زندگی خواهد کرد. در این بدن انواع عذابهارا خواهد چشید مگر کسی که " برهم" را بشناسد و با او متحد شود که چنین اشخاصی از ولادت دوم نجات می‌یابند و به صورت یک ذات ازلی و ابدی در خواهند آمد که عین بهاء و سرور و حیات و قدرت و علم است و فنا و بطلان بدان راه ندارد.

از این رو یکی از واجبات دینی آدمی این است که به " برهم" یعنی " خدا، که اصل هرچیزی است،" ایمان بیاورد و با قربانی دادن و عبادت کردن بدو تقرب جوید و به اخلاق کریمه و اعمال صالحه آراسته گردد، پس اگر جان خود را از دنیا ببرد و متخلق به اخلاق کریمه شود و با کارهای شایسته زیور یابد و بر " برهم" از طریق شناسائی خود شناسائی پیدا کند " برهمن" می‌شود و با " برهم" یکی می‌شود و خود او می‌شود. و این است سعادت بزرگ و حیات خالص، در غیر این صورت باید به " برهم" ایمان آورد و کار شایسته کند تا در حیات آینده اش که آخرت اوست به سعادت برسد. ولی از آنرو که " برهم" ذاتی مطلق و محیط بر همه چیز است و چیزی بر او احاطه ندارد پس

بالتر و اجل از آن است که انسان او را بشناسد و یا به وسیلهٔ عبادت و قربانی به او برسد و تنها می تواند به نوعی، از او نفی نقص کند، و بنابراین بر ما واجب است که با عبادت، به اولیاء و مخلوقات نیرومند او نزدیک شویم تا از ما پیش " برهم " شفاعت کنند. اینها خدایان برهمنیان هستند که با پرستش بتها آنها را می پرستیدند.

این خدایان فراوان یا ملائکه بودند یا جن و یا ارواح برهنه‌های به کمال رسیده که جن ها را از ترس شرشان می پرستیدند، و دیگران را به طمع رحمت و از ترس غضبشان، و عده ای از این معبودان نیز همسران و پسران و دختران خدا بودند.

این بود اجمالی از محتویات آئین برهمنی و تعلیمات علمای مذهب براهمه.

تفاوت تعالیم ویدا با تعالیم براهمه

آنچه از " اوپانیشاد " که بخش چهارم کتاب " ویدا " می مقدس است، بدست می آید، با آنچه درباره کلیات عقاید ایشان گذشت سازگار نیست، هرچند علمای مذهب براهمه آن را تأویل می کنند. (" اوپانیشاد " در حکم خاتمه کتاب " ویدا " می مقدس است و عبارت از رساله های مترقی است که از بزرگان رجال دینی، یعنی عرفای بسیار قدیمی آنان رسیده است و محتوی خلاصهٔ معارف الهی است که آن بزرگان به وسیلهٔ کشف بدست آورده اند و براهمه آنرا وحی آسمانی می دانند). کسی که در این باره به بحث و نقد پردازد ملاحظه می کند که " اوپانیشاد " که معارف الهی را تعلیم می دهد برای عالم الوهی و شئون متعلق به آن اعم از اسماء و صفات یا افعال، یعنی آغاز کردن و بانجام بردن و آفریدن و روزی دادن و زنده کردن و میراندن و امثال آن صفاتی ذکر می کند از قبیل پذیرش تقسیم و تبعیض و سکون و حرکت و انتقال و حلول و اتحاد و بزرگی و کوچکی و سایر احوال جسمانی مادی که صفات امور جسمانی است.

ولی باین وجود، در جاهای متعددی در اغلب فصلهای کتاب " اوپانیشاد " تصریح می کند که " برهم " ذاتی است مطلق و بالاتر از آنکه به احاطهٔ حدی درآید. وی دارای اسماء حسنی و صفات علیای از قبیل: حیات، علم، قدرت، و منزه از اوصاف نقص و اعراض ماده و جسم است، و چیزی مثل او نیست.

" اوپانیشاد " تصریح می کند که خدای متعال " احدی الذات " است، از چیزی زاده نشده و چیزی نزاده است، و همتا و مثل ندارد. (اوپانیشاد شیت استر، ادھیای ششم آیه ۸ " سر اکبر "). و نیز تصریح می کند که حق آن است که چیزی جز او پرستش نشود و با قربانی دادن به دیگران تقرب نجویند بلکه تنها او شایستهٔ عبادت است و شریک ندارد.

و تصریحات فراوانی به قیامت دارد، و قیامت را پایان زمانی می داند که خلقت بدان منتهی می شود و نیز ثواب و عقاب اعمال بعدازمرگ را طوری توصیف می کند که بی انطباق به " برزخ " نیست و نمی توان منحصرأ حمل بر " تناسخ " کرد.

در این بحث های الهی که در " اوپانیشاد " آمده از بت و پرستش و قربانی کردن برای آن خبری نیست.

مطالبی که ما از " اوپانیشاد " نقل کردیم - که نسبت به آنچه نقل نکردیم بسیار اندک است - یک سلسله حقایق بلند پایه و معارف حقه ای است که فطرت سلیم انسانی بدان اطمینان می یابد. به

طوریکه ملاحظه می شود، همه اصول بت پرستی را که در اول بحث آوردیم نفی می کند. یک نظر عمیق، مارا بدین حقیقت رهنمون می گردد که این مطالب یک سلسله حقایق عالی بوده که افرادی از اهل ولایت الهی کشف کرده و دریافتهای خود را به پاره ای از شاگردان خود که از ایشان مطالبی اخذ می کردند بازگو کرده اند ولی غالباً با رمز سخن گفته و در تعلیمات خود امثال بکار برده اند.

بعداً آنچه از این افراد اخذ شده به صورت پایه و اساسی درآمده که سنت حیات یعنی دین که عموم مردم گرد آن آمده اند، روی آن استوار گشته است.

اینها معارفی است دقیق که جز افرادی بسیار معدود از اهل معرفت کسی تاب دریافت آن را ندارد زیرا سطح آن از خیال و حس که یک ادراک عمومی است بالاتر و فهم آن برای عقل های ابتدائی که در معارف حقه تمرین ندارند مشکل است.

اولین محذور این است که رسیدن به این معارف که یک دین انسانی است اختصاص به گروه بسیار کمی از مردم دارد و اکثریت مردم از آن محرومند زیرا دستگاه خلقت، دنیای انسانی را با غریزه اجتماع مدنی آفریده است و اگر در سنت حیات یعنی دین از یکدیگر جدا شوند سنت فطرت و طریقه خلقت الغاء شده است.

محذور دیگر اینکه، این شیوه عقل را ترک گفته است، درحالیکه ما برای رسیدن به حقیقت سه طریق (وحی، کشف و عقل) را داریم. عقل از نظر زندگی دنیوی انسان همه جانبه تر و مهمتر از طریقه های دیگر است، زیرا جز انبیاء مکرم الهی که اهل عصمتند کسی به وحی دسترس ندارد و جز افراد معدودی از اهل اخلاص و یقین به کرامت کشف نایل نمی شوند، و مردم حتی اهل وحی و کشف نیز در تمامی شئون حیات دنیوی احتیاج مبرمی به بکارگیری دلایل عقلی دارند و به هیچوجه از آن بی نیاز نیستند.

اگر طریقه عقل نادیده گرفته شود، به اجبار تقلید بر کلیه شئون زندگی مجتمع اعم از اعتقادات و اخلاق و اعمال مسلط می شود و انسانیت سقوط می کند.

محذور دیگر اینکه با این شیوه سنت بردگی در جامعه بشری رواج می یابد. تجارب تاریخی ممتد در احوال امتهائی که در دین بت پرستی زیسته اند و بر اثر پرستش معبودانی به جز خدا سنت بردگی در بین آنان رواج داشته، شاهد این حقیقت است.

تسری شرك در عبادت به سایر ادیان

ادیان جهانی دیگر با وصف اینکه همگی قائل به خدای واحد هستند ولی با این وجود از شرک در عبادت مصون نمانده اند، و همین مسئله آنان را بدانجا کشید که عین گرفتاری بت پرستی برهمائی و محذورات آن را - که به سه قسمت مهم آن در بالا اشاره کردیم - پیدا کردند. این مسئله در بین بودائیان و صابئین روشن است و تاریخ بدان شهادت می دهد.

شرك در زرتشتیان

مجوس (زرتشتیان) اهورامزدا را خدای واحد می دانند و در عین حال در

برابر "یزدان" و "اهریمن" و ملائکه موکل بر شئون ربوبی و خورشید و آتش و چیزهای دیگری خضوع می کنند.

تاریخ نقل می کند که سنت برده گیری و اختلافات طبقاتی در بین آنان جریان داشت و تدبیر و اعتبار عقلی حکم می کند که همه اینها از ناحیه تحریف دین اصیل در بین آنان سرایت کرده است. درباره مجوسیان از پیغمبر اکرم "ص" روایت شده که فرمود:

« آنها پیغمبری داشتند و اورا کشتند و کتاب خود را سوزانیدند. »

شرك در يهود

درباره یهودیان قرآن کریم داستانهای زیادی نقل می کند که کتاب خدا را تحریف کردند و علما را به جای خدا ارباب گرفتند و خدا نیز آنان را به دگرگونی فطرت و پست سلیقه مبتلا ساخت.

شرك در مسيحيت

درباره انحرافات عقیدتی و عملی مسیحیان مطالب و مباحث این کتاب را در فصلهای مربوط مطالعه خواهید فرمود. و اگر مایل باشید می توانید آیات اول انجیل یوحنا و رساله های پولس را با سایر انجیلها تطبیق دهید و با مراجعه به تاریخ کلیسا این تطبیق را تکمیل کنید - که سخن در این زمینه بسیار است.

نتیجه بحث عمیق در همه این مطالب این است که مصایب عمومی که در اجتماعات دینی در عالم انسانی پدید آمده است از موارث بت پرستی ابتدائی است که معارف الهی و حقایق عالی را بی پرده و عریان اخذ کرد و اساس سنت های دین قرار داد و بر فهم های عمومی مردم که جز به حس و محسوس انس ندارد، تحمیل کرد و همان شد که شد!

(یعنی عده ای از اولیاء خدا این حقایق را بدان صورت گرفتند ولی چون در معرض افهام نارس گذاشتند، بت پرستی به وجود آمد.)

تعاليم عالي اسلام و اصلاح مفاسد شرك در عبادت

اسلام این مفاسد را اصلاح کرد زیرا این معارف عالی را در قالب بیان ساده ای ریخت که برای فهم های ساده و عقل های عادی مردم قابل هضم باشد و بدین ترتیب فهم و عقل عادی مردم از پشت پرده و به صورت فشرده و در بسته این حقایق را لمس می کند و بدان می رسد، و این چیزی است که به صلاح حال عموم است.

ولی خواص بی پرده و روشن با همان زیبایی دلپذیر و حسن بدیعی که این حقایق دارند بدان نایل می شوند و حالت امن و اطمینان پیدا می کنند و از کسانی بشمار می روند که خدا بر آنان نعمت ارزانی داشته است، یعنی در زمره پیامبران و صدیقین و

شهدا و صالحین که رفقای خوبی هستند، قرار می گیرند:
« به کتاب مبینی سوگند ! ما آنرا قرآن عربی قرار دادیم شاید شما به عقل آئید، و
قرآن در کتاب اصلی که پیش ماست بلند پایه و محکم است! » (زخرف ۴)
« این قرآن کریم است در کتابی نهفته که جز پاک شدگان بدان نرسند ! » (واقعه
۷۸)

و پیغمبر گرامی اسلام "ص" فرمود:

« ما گروه انبیاء مأمور شده ایم که بامردم به قدر عقل آنها سخن بگوئیم! »

اسلام غائله شرک و بت پرستی را بدین ترتیب علاج کرد که استقلال هر چیز را
در ذات و صفات نفی نمود و به جز خدا که تنها او علت قوام "قیوم" همه چیز است.
اسلام فهم مردم را در شناسائی خدا مابین "تشبیه" و "تنزیه" قرار داده است.
یعنی خدا را اینطور وصف کرده که حیات دارد ولی نه مثل حیات ما، علم دارد نه مثل علم
ما، قدرت دارد نه مثل قدرت ما، شنوائی دارد نه مثل شنوائی ما، بینائی دارد نه مثل
بینائی ما، و خلاصه - هیچ چیز مثل او نیست، و او بزرگتر از آن است که وصف شود؛
با این وجود به مردم دستور داده که در این زمینه چیزی جز با علم نگویند و به اعتقادی
گرایش نیابند جز از راه دلیل عقلی که فهم ها و عقلشان آنرا هضم کند.
اسلام بدین ترتیب موفق شد که :

- اولاً، دین را به طور یکنواخت بر عوام و خواص عرضه دارد،
- ثانیاً، عقل سلیم را به کار گیرد و نگذارد این موهبت الهی بیهوده و بیفایده، به
حال خود بماند،
- ثالثاً، بین طبقات مختلف اجتماع انسانی تا آخرین حد ممکن نزدیکی برقرار
کند نه آنکه به یکی نعمت دهد و دیگری را محروم سازد، یا یکی را مقدم و
دیگری را مؤخر دارد.

خدا می فرماید:

« این امت شماسست که يك امت واحده است و من پروردگار شمايم، پس مرا

پرستید! » (انبیاء- ۹۲)

« ای مردم ! ما شما را از يك زن و مرد آفریدیم و به صورت ملت ها و قبیله ها
درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید، و گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماسست! »
(حجرات - ۱۳)

تفاوت شفاعت در اسلام با بت پرستی

بعضی پنداشته اند دعاهائی که در زمینه شفیع قراردادن پیغمبر و آل معصومین او "صلوات الله علیهم" وارد شده، و همچنین درخواست از خدا به حق ایشان و زیارت قبور و بوسیدن آن و تبرک یافتن به تربت آنان و تعظیم آثار این بزرگان در شمار شرک بوده و نهی شده است، یعنی شرک بت پرستانه است!؟

دلیل اینان این است که این توجه به عنوان عبادت، تأثیر ربوبی دادن به غیر خداست، و این شرک است. و بت پرستان نیز از آن رو مشرک شدند که درباره بت‌هایشان می گفتند: «اینان شفیعان ما در نزد خدایند،» و می گفتند:

"ما از آن جهت آنها را عبادت می کنیم که ما را به خدا نزدیک کنند."

و در پرستش غیرخدا فرقی نیست بین آنکه این "غیر" پیغمبر یا ولی خدا باشد یا ستمگری از ستمگران یا کسان دیگر... که همه اینها شرک بشمار می روند و مورد نهی قرار گرفته است.

ولی از نظر اینان نادیده مانده است که:

ثبوت تأثیر:

ثبوت تأثیر، اعم از مادی و غیرمادی، در مورد غیرخدا ضروری است، و راهی برای انکار آن وجود ندارد و خدا در کلام خود کلیه انواع تأثیر را به غیر خود نسبت داده است، و اساساً نفی مطلق تأثیر از غیرخدا مستلزم ابطال قانون عمومی "علت و معلول" آن که رکن همه ادله توحید است، خواهد بود، و بنیان توحید را منهدم خواهد کرد.

آنچه در زمینه تأثیر، از غیر خدا نفی شده، استقلال در تأثیر است که هیچ کس درباره آن حرفی ندارد و اما نفی مطلق تأثیر، انکار حکم بدیهی عقل و خروج از فطرت انسانی است.

خدا درباره اهل شفاعت در آیاتی نظیر دو آیه زیر می فرماید:

«کسانی را که غیر از خدا می خوانند مالک شفاعت نیستند،

مگر کسانی که بدانند و بحق شهادت دهند.» (زخرف ۸۶)

«و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا بپسندد.» (انبیاء ۲۸)

و نیز برای اهل شفاعت در آیاتی نظیر دو آیه زیر حقی قرار داده است:

«کلمه ما برای بندگان فرستاده شده ما از پیش صادر شده که قطعاً

یاری می شوند، و لشکر ما حتماً پیروز است!» (صافات ۱۷۲)
 « ما حتماً رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند یاری می کنیم! »
 (مؤمن ۵۱)
 باز خدا می فرماید:

« هر کس شعائر خدا را بزرگ شمارد، این از تقوای دلهاست ! » (حج ۳۲)

حال اگر کسی به اهل شفاعت که در آیه اولیه ذکر شد، شفاعت جوید و خدارا به جاه آنان بخواند و به حقی که در آیات بعدی برای آنان قرارداده قسم دهد، و یا با تمسک به آیه اخیر و آیه " قُربى " و یا مطالب دیگری که در کتاب و سنت آمده است، آنان را بدین عنوان که آیات و شعائر خدایند بزرگ شمارد و قبورشان را زیارت کند و ببوسد و به تربت آنها تبرک جوید ... در همه این موارد، آنان را وسیله جستجوی خدا قرار داده است و خدا می فرماید که :

« يا ايهاالذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة ... ! »

« اي کسانی که ایمان آورده اید از خدا پرهیزید و بسوی او وسیله بجوئید! » (مائده ۳۵)

و بنابراین چنین شخصی با کارهای خود به جستجوی وسیله پرداخته و آنان را از آن رو که خدا محبت و بزرگداشت و تعظیم شان را مشروع کرده، وسیله هائی به سوی خدا قرار داده است.

و این معنی ندارد که دوستی و تعظیم چیزی را واجب کنند ولی آثار آن را حرام نمایند؟!

بنابراین مانعی ندارد کسی ایشان را دوست بدارد و امرشان را بزرگ شمارد و آثاری هم از دوستی و بزرگداشت او ظهور کند و با همه اینها بخواهد بخدا تقرب جوید، البته در صورتی که این کارها به صورت توسل و شفاعت جستن باشد نه آنکه آنان را مستقل در تأثیر شمارد و پرستش کند .

تفاوت شفاعت با شرك در عبادت :

و این مطلب هم از نظرشان ناپدید مانده که فرق است بین اینکه کسی غیر خدارا بپرستد به امید آنکه نزد خدا از او شفاعت و یا او را به خدا نزدیک کند یا کسی که خدای واحد را بپرستد و در ضمن، غیرخدارا پیش خدا شفیع قرار دهد و به وسیله او به خدا تقرب جوید ...!

در صورت اول به غیر خدا استقلال داده و به طورخاص او را پرستیده است، و این

شرک در بندگی و پرستش است، ولی در صورت دوم استقلال محض خدا و عبادت ویژه آن واحد بی شریک است!

و خدا مشرکین را از آن جهت مذمت کرده که می گفتند:

« ما نعبدهم ليقربونا الي الله زلفي! » (۳/زمر)

که به خدایان استقلال می دادند و عبادت را به نیت آنها انجام می دادند نه خدا، و اگر می گفتند: « ما فقط خدا را می پرستیم، ولی با وجود این امیدواریم که ملائکه یا رسولان و اولیای خدا برای ما شفاعت کنند و یا با تعظیم شعائر و دوستی اولیاء خود به او متوسل می شویم، » کافر نمی شدند، و بلکه شریکان ایشان مثل کعبه بود در اسلام که عنوان قبله و سمت توجه (وجهه) دارد و نه معبود، و با توجه بدان خدا را می پرستند.

راستی! معلوم نیست که اینان درباره "حجرالاسود" که اسلام لمس کردن و بوسیدن آن را تشریح کرده و همچنین در مورد کعبه چه می گویند؟؟؟
و آیا اینها همه شرک است؟ ولی از حکم حرمت مستثنی است؟؟
در صورتی که حکم حرمت شرک، یک حکم ضروری عقلی است و قابل تخصص و استثنا نیست - و یا منحصرأ عبادت خداست و حجرالاسود تنها حکم طریقه و جهت را دارد. و اگر چنین است، پس در صورتی که تعظیم در برابر غیرخدا به عنوان استقلال و اخلاص عبادت برای آنها نباشد، چه فرقی است بین "حجرالاسود" و یا غیر آن؟!
در حالی که دلایل مطلق ما راجع به تعظیم شعائر خدا و بزرگداشت و دوستی و مؤدت پیغمبر و خاندان او و غیر ذلک به جای خود باقی است!

فصل سوم

تاریخ ستاره پرستی و ادیان صابئی و زرتشتی

مستند: آیه ۶۲ سوره بقره و بحث تاریخی " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ ..."

المیزان ج ۱ ص ۳۵۸

تاریخ و دین صابئیان

قرآن کریم در آیه فوق نام " صابئین " را جزو مذاهب برده است، که البته منظور آیه این است که این نامگذاری ها که دارید، از قبیل مؤمنین، یهودیان، مسیحیان و صابئیان اینها نزد خدا هیچ ارزشی ندارد، نه شمارا مستحق پاداشی میکند و نه از عذاب او ایمن می سازد. سعادت و کرامت هرکس فقط بستگی به عبودیت او دارد نه نام گذارینها ! بنابراین چگونگی مذهب صابئی از آیه مشخص نمی شود که جزو ادیان الهی باشد، لذا بحث تاریخی در این زمینه از مورخین و مفسرین به نوشته ابوریحان بیرونی به ترتیب ذیل نقل می شود:

(البته در بحث تاریخی زیر ملاحظه می شود که بعضی از مفسرین " صابئیه " را بمذهبی مرکب از مجوسیت، یهودیت و مقداری از حرانیت تفسیر کرده اند که بنظر ما هم با آیه مورد بحث سازگارتر است، زیرا در آیه شریفه، سیاق شمردن ملتها و اقوام دیندار است.)
ابوریحان بیرونی در کتاب " آثار باقیه " چنین می نویسد:

۱- « اولین کسی که در تاریخ از مدعیان نبوت نامش آمده " یوذاسف " است، که یکسال بعد از سلطنت " طهمورث " در سرزمین هند ظهور کرد، و دستور زبان فارسی را بیاورد و مردم را به کیش صابئیان دعوت کرد. خُلُق بسیار پیروی اش کردند .
سلاطین " پیشدادی " و بعضی از " کیانیها " که در " بلخ " توطن کرده بودند، دو " نیر " یعنی آفتاب و ماه، و " کلیات عناصر " را تعظیم و تقدیس می کردند. این بود تا آنکه وقت ظهور

"زرتشت" رسید - یعنی سی سال بعد از تاج گذاری "بشتاسب" - در آن ایام بقیه آن صابئی مذهب ها در "حران" بودند، و آنها را بنام شهرستان شان می نامیدند، یعنی به آنها می گفتند "حرائی ها".

۲- البته بعضی ها هم گفته اند: "حرائی" منسوب به "هاران" پسر نوح برادر ابراهیم "ع" است، زیرا او در بین رؤسای "حرائی ها" متعصب تر بدین خود بود.

۳- عبدالمسیح بن اسحاق کندی حکایت می کند: "حرائیان" معروفند به قربانی دادن از جنس بشر، ولیکن امروز نمی توانند این عمل را علناً انجام دهند، ولی ما از این طایفه جز این سراغ نداریم که مردمی "یکتاپرست" هستند، و خدای تعالی را از هر کار زشتی منزه می دارند، و او را همواره با "سلب" وصف می کنند، نه با "ایجاب". بدین معنی که نمی گویند خدا عالم و قادر و حیّ است بلکه می گویند - خدا محدود نیست، دیده نمی شود، ظلم نمی کند؛ و اگر اسماء حسنائی برای خدا قائلند، بعنوان مجاز قائلند نه حقیقت، چون در نظر آنان صفتی حقیقی وجود ندارد.

- و نیز تدبیر بعضی نواحی عالم را به فلک و اجرام فلکی نسبت می دهند،
 - درباره فلک قائل به حیات و نطق و شنوائی و بینائی هستند،
 - از جمله عقاید آنها این است که "انوار" را بطور کلی احترام می گذارند،
 - از جمله آثار باستانی صابئین، گنبد بالای محرابی است که در مقصوره جامع دمشق قرار دارد. این قبه نمازخانه صابئین بوده است. یونانی ها و رومی ها به دین ایشان بوده اند.
 - بعدها این قبه و جامع بدست یهودیان افتاد و آنجا را "کنیسه" کردند،
 - بعد مسیحیان بر یهودیان غالب شدند و آنجا کلیسای خود کردند،
 - تا آنکه اسلام آمد و مردم دمشق مسلمان شدند و آن بنا را مسجد خود کردند.
- ۴- ابو معشر بلخی در کتابش درباره "معابد روی زمین" می نویسد:

- صابئی ها، هیکل ها و بت هائی داشتند به نامهای "آفتاب"، وهریک از آن بتها شکل خاصی داشته اند مانند: "هیکل بعلبک" که "بت آفتاب" و "هیکل قران" که "بت ماه" بوده است، و ساختمانش را به شکل "طیلسان" (نوعی از لباس) کرده اند.
- در نزدیکی دهی است بنام "سلمسین" که نام قدیمش "صنم مسین" یعنی "بت قمر" بوده است،
- و نیز دهی دیگر است بنام "ترع عوز" یعنی "دروازه زهره" که می گویند: کعبه و بتهای آنجا نیز از آن صابئی ها بوده است، و بت پرستان آن ناحیه از صابئین بوده اند،
- "لات" که یکی از بتهای کعبه بوده، بنام "زحل" بوده است،
- "عزی" که بت دیگر بوده است بمعنای "زهره" است.
- صابئین انبیای بسیاری داشته اند که بیشترشان فلاسفه یونان بوده اند، مانند: "هرمس مصری" و "اغاذیمون" و "والیس" و "فیثاغورث" و "باباسوار" (جد مادری افلاطون) و امثال آنها.

بعضی دیگر از طوائف صابئی کسانی بوده اند که ماهی را حرام می دانسته اند، از ترس اینکه مبادا کف باشد، و نیز جوجه را، چون همیشه حالت بت دارد، و نیز سیر را حرام می دانستند، برای اینکه صداع می آورد، و خون را می سوزاند، ویا منی را می سوزاند با اینکه قوام عالم به منی است. باقلا را هم حرام می دانستند برای اینکه به ذهن غلظت می دهد و فاسدش

- می کند. دیگر اینکه اولین بار که باقلا روئیده شد در جمجمهٔ یک انسان مرده بود.
- صابئین ۳ تا نماز واجب دارند:
 - اولش ۸ رکعت در هنگام طلوع آفتاب،
 - دومش ۵ رکعت در هنگام عبور آفتاب از وسط آسمان، که هنگام ظهر است.
 - در هر رکعت از نمازهایشان سه سجده است. - البته این نماز واجب است، وگرنه در ساعت دوم از روز هم نماز مستحبی دارند، و همچنین در ساعت ۹ از روز.
 - سومش نمازی است که در ۳ ساعت از شب گذشته می خوانند.
 - صابئی ها نماز را با طهارت و وضوء بجای می آورند،
 - از جنابت غسل می کنند،
 - ولی ختنه را واجب نمی دانند، چون معتقدند چنین دستوری نرسیده است.
 - بیشتر احکامشان در مسئلهٔ ازدواج و حدود مانند احکام مسلمین است.
 - در مسئلهٔ مس میت و امثال آن احکامی نظیر احکام تورات دارند.
 - صابئین قربانیانی برای ستارگان و بت ها و هیکلهای آنها دارند.
 - ذبیحهٔ آنان را باید " کاهنان " و " فاتنان " ایشان سرببرند، که از این عمل تفرقی دارند و می گویند : کاهن بدین وسیله می تواند جواب سئوالهای خود را بگیرد، و علم به دستورالعملهایی که ممکن است مقرب خدا باشد دست یابد.
- ۵- بعضی گفته اند: " ادیس " که تورات او را " اخنوخ " نامیده است، همان " هرمس " است، و بعضی گفته اند او همان " یوداسف " است.
- ۶- بعضی گفته اند: " حرانی ها " در حقیقت " صابئی " نیستند، بلکه آن طایفه اند که در کتب بنام " حنفا " و " وثنی " نامیده شده اند، برای اینکه صابئی ها همان طایفه ای هستند که در میان " اسباط " و با آنان در ایام " کوروش " در بابل قیام کردند و در آن ایام، و در ایام " ارطحشت " به بیت المقدس رفتند و متمایل به کیش مجوس و احکام دینی آنان شدند، و به دین " بختنصر " درآمدند، و مذهبی مرکب از مجوسیت و یهودیگری برای خود درست کردند؛ نظیر " سامری های " شام . و در این عصر بیشتر آنان در " واسط " و " سواد " عراق در ناحیهٔ " جعفر " و " جامده " و دو نهر " صله " زندگی می کنند، و خود را از دودمان " انوش بن شیث " و مخالف " حرانی ها " می دانند، و مذهب " حرانی ها " را عیب گوئی می کنند و با آنها موافقت ندارند مگر در مختصری از مسائل.
- حتی این " حنفاء " در هنگام نماز متوجه قطب شمال می شوند و حال آنکه " حرانی ها " روبرو قطب جنوب نماز می خوانند.
- ۷- بعضی از اهل کتاب پنداشته اند که " متوشلخ " پسر غیرفرشته ای داشته بنام " صابی " و صابئین را بدین مناسبت " صابئی " نامیدند. و مردم قبل از آنکه ادیان و شرایع در بشر پیدا شود، و نیز قبل از خروج " یوداسف " در طرف شرقی زمین، در محلی بنام " شمنان " زندگی می کردند و همه بت پرست بوده اند. هم اکنون بقایائی از آنان درهند و چین و تغز غز باقی مانده اند که اهل خراسان آنها را " شمنان " می گویند، و آثار باستانی آنها از " بهارات " و " اصنام " و " فرخارات " در مرز خراسان و هند باقی مانده است.

اینها معتقدند به اینکه: دهر قدیم است، و هرکس بمیرد روحش به کالبد شخصی دیگر منتقل می شود. و نیز معتقدند که فلک با همه موجوداتی که در جوف آن است، در حال افتادن در فضائی لایتناهی است. و چون در حال افتادن و سقوط است، حرکت دورانی بخود می گیرد زیرا هر چیزی که گرد باشد وقتی از بالا سقوط کند حرکت دورانی بخود می گیرد. و نیز بعضی پنداشته اند که بعضی از ایشان قائل به حدوث عالمند، و پنداشته اند که یک میلیون سال از پیدایش عالم می گذرد...»

(این بود عین عبارات ابوریحان بیرونی ، آن مقدار که مورد حاجت ما بود.)

مستند: آیه ۷۷ سوره انعام و بحث تاریخی " ... قَالَ هَذَا رَبِّيَ ... " المیزان ج ۱۳ ص ۲۷۴

ستاره پرستی و بت پرستی عصر ابراهیم "ع"

حضرت ابراهیم "ع" با فرض ربوبیت ستاره و ماه و خورشید و سپس اعراض از آن فرض، می خواسته اثبات کند که برای پروردگار شریکی نیست.

این داستان مربوط به سرگذشت دوران کودکی ابراهیم "ع" است، و معلوم است که در چنین دورانی دل آدمی نسبت به مسئله توحید و سایر معارف اعتقادی مانند صفحه سفید خالی از نقش و نوشته ای از هر نقش مخالفی خالی و فارغ است. آدمی هر که باشد در این دوران وقتی شروع می کند به کسب معارف ناچار چیزهائی را اثبات و چیزهای دیگر را انکار می کند تا آنکه سرانجام به عقاید صحیح می رسد. چنین کسی در نفی و اثباتها و افکار پریشانی که دارد مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد.

وقتی ابراهیم اشاره به ستارگان کرد و گفت:

« این پروردگار من است ، » و همچنین بعد از دیدن ماه و خورشید گفت: «

هذا ربی! » این عقیده نهائی او نبوده تا العیاذ بالله شرک ورزیده باشد، بلکه صرف فرضی است که باید در اطرافش بحث شود و در ادله و مؤیداتش دقت و تأمل شود.

از سوره مریم آیه ۴۷ برمی آید که وی حقیقت امر را می دانسته و ایمان داشته که مدبر امورش، و آن کسی که بوی احسان نموده و در اکرامش از حد گذرانیده همانا خدای سبحان است. بنابراین اینکه در برابر ستاره و ماه و خورشید گفت: « هذا ربی ! » در حقیقت از باب تسلیم و به زبان خصم حرف زدن است. وی در ظاهر خود را یکی از آنان شمرده و عقاید خرافی آنان را صحیح فرض کرده و آنگاه با بیانی مستدل فساد آن

را ثابت کرده است.

بت پرستان و ستاره پرستان در مسئله خلقت شریکی برای خدا قائل نبودند بلکه تنها می گفتند: خدایان ما که خود مخلوق و مصنوع و بالاخره محتاج خدای تعالی هستند امتیازشان با سایر موجودات این است که خداوند تدبیر و اداره مخلوقات را به آنها محول کرده است. مثلاً زیبایی را به پاره ای از آن خدایان و عدالت را به پاره ای دیگر، و ارزانی و رواج بازار را به خدای دیگر تفویض نموده است.

به زعم آنها خدا بعضی از آن خدایان را تنها مسئول اداره یک " نوع " و یا یک دسته از مخلوقات خود قرار داده است مانند: اله انسان و یا اله قبله و یا الهی که مخصوص یک پادشاه یا یک خان و رئیس قبیله است.

آثار باستانی که از بت پرستان و ستاره پرستان قدیم به دست آمده و همچنین داستانها و اخباری که از آنان در کتب ضبط گردیده و نیز اخبار بت پرستان و ستاره پرستانی که هم اکنون در اطراف دنیا هستند همه و همه شاهد بر این مدعاست.

مستند : بحث تاریخی

المیزان ج ۱۴ ص ۵۲

نفوذ ستاره پرستی و بت پرستی به پارس قدیم

همانطور که در مباحث قبلی از کتاب " آثارالباقیه " ابوریحان بیرونی نقل کردیم:

"یوزاسف" پس از گذشتن یکسال از سلطنت طهمورث در سرزمین هند ظهور نمود، و کتابت پارسی را اختراع کرد، و مردم را به کیش صابئیت دعوت نمود، و گروه بسیاری هم بدو گرویدند. پادشاهان سلسله پیشدادیان و بعضی از کیانیها که در بلخ بسر می بردند آفتاب و ماه و ستارگان و همچنین کلیات عناصر را مقدس و معظم می شمردند، تا آنکه پس از گذشت سی سال از سلطنت گشتاسب " زرتشت " ظهور کرد.

(درباره تاریخ و معتقدات ستاره پرستان و هیاکل و بت های آنان در مباحث قبلی بطور مفصل بحث شد، در اینجا بیشتر به موضوع عبور مجدد این جریان از ستاره پرستی به بت پرستی و سرایت آن به کشورهای دیگر تحقیق می کنیم.)

مذهب صابئیت (به اعتقاد مسعودی مورخ مشهور) تکاملی از بت پرستی بوده است، چون مأخذ این دو کیش یکی است، و چه بسا که بسیاری از بت پرستان نیز مجسمه خورشید و ماه و ستارگان را می پرستیدند، و با پرستش آنها به اله های هریک از آنها، و بواسطه آن اله ها به الهه تقرب می جستند.

بسیاری از اهل هند و چین و طوایفی دیگر بودند که خدای عزوجل را جسم می پنداشتند و

معتقد بودند که ملائکه اجسامی هستند باندازه معین، و خدا و ملائکه در پشت آسمان پنهانند. این عقاید آنان را بر آن داشت که تمثالها و بت هائی به خیال خود به شکل خدای عزوجل و یا به شکل ملائکه بسازند. دیر زمانی براین منوال گذشت تا آنکه بعضی از حکمای ایشان آنان را به نتیجه افکار خود بدین شرح آگاه ساختند که: افلاک و کواکب نزدیکترین اجسام دیدنی است به خدای تعالی، و این اجسام دارای حیات و نفس ناطقه اند، و ملائکه در بین ستارگان و آسمان آمد و شد دارند، و هر حادثه ای که در عالم ما پیش می آید همه الگوئی از حوادث عالم بالا، و نتیجه حوادثی است که بامر خدا در کواکب پدید می آید.

از آن به بعد بشر بت پرست متوجه ستارگان گشته و قربانیها را تقدیم پیشگاه آنها می داشتند، باشد که ستارگان حوائج آنان را برآورده سازند. وقتی متوجه شدند که ستارگان در روز یا در پاره ای از شب در دسترس آنها نیستند لاجرم عقلای آنروز راه چاره را در این دیدند که بتها و پیکرهائی به تعداد ستارگان مشهور بسازند و هر صنفی از آنان ستاره ای خاص را پرستش کنند. چنین می پنداشتند که وقتی در زمین بت ستاره ای را پرستش می کنند آن ستاره در آسمان به جنب و جوش در می آید و بر وفق خواسته هایشان سیر می کند.

سفرهای یوزاسف به فارس

چون مدتی براین منوال گذشت، خود بت هارا به جای ستارگان پرستیدند و آنها را واسطه نزدیکی به خدا دانستند و پرستش ستارگان را از یاد بردند تا آنکه " یوزاسف " که مردی از اهل هند بود در سرزمین هند ظهور کرد و از هند به سند رفت و از آنجا به بلاد سیستان و زابلستان که آنروز تحت تصرف " فیروز بن کبک " بود سفر کرد، و از آنجا مجدداً به سند مراجعت کرد و از آنجا به کرمان آمد. این مرد ادعای نبوت داشت و میگفت: من از جانب خدای تعالی رسول و واسطه بین او و بندگان اویم!

یوزاسف در اوایل سلطنت طهمورث پادشاه فارس - و بقول بعضی ها در عهد سلطنت جم - به فارس آمد. این مرد اولین کسی بود که مذهب ستاره پرستی را در بین مردم ابداع نموده و انتشار داد.

یوزاسف مردم را به زهد و ترک دنیا و اشتغال به معنویات و توجه به عالم بالا که مبدأ و منتهای نفوس بشر است دعوت می نمود، و با القاء شبهاتی که داشت مردم را به پرستش بت ها و سجده در برابر آنها وامی داشت و با حيله و نیرنگ هائی که مخصوص به خودش بود این مسلک خرافی را صورت مسلک صحیح و عقلانی داد.

جم ، و شروع آتش پرستی

اهل خبره و باستان شناسان نوشته اند که اولین کسی که آتش را بزرگ شمرد و مردم را به بزرگداشت آن دعوت نمود " جم " بود.

او آتش را از این جهت تعظیم می کرد که به نور آفتاب و ماه شباهت داشت. او بطور کلی نور را بهتر از ظلمت می دانست و برای آن مراتبی قائل بود.

بعد از او پیروان او باهم اختلاف کردند و هر طائفه ای به سلیقه خود چیزی را واجب التعظیم

شمرده و آنرا برای نزدیکی به خدا تعظیم کردند.

مسعودی مورخ، سپس خانه های مقدسی را که در دنیا هرکدام مرجع طائفه مخصوصی است برشمرده و در این باره هفت خانه را نام می برد:

- ۱- خانه کعبه یا خانه زحل
- ۲- خانه ای در اصفهان بالای کوه مارس
- ۳- خانه مندوسان در بلاد هند
- ۴- خانه نوبهار بنام ماه در شهر بلخ
- ۵- خانه غمدان در شهر صنعا در یمن بنام زهره
- ۶- خانه کاوسان بنام خورشید در شهر فرغانه
- ۷- خانه نخستین علت در بلندترین بلاد چین

آنگاه میگوید:

خانه های مقدس دیگری در بلاد یونان و روم قدیم و صقلاب بوده که برخی از آنها به اسم کوبی نامیده می شد، مانند: خانه زهره در تونس ستاره پرستان که آنان را بخاطر اینکه " حرانی ها" همه صائبی بوده اند " حرا نیون" نیز گفته اند.

علاوه بر خانه های نامبرده هیكل هائی نیز داشته اند که هرکدام را بنام یکی از جواهر عقلیه و ستارگان می نامیدند، از آن جمله است:

- ۱- هیكل نخستین علت ۲- هیكل عقل
- ۳- هیكل سلسله ۴- هیكل صورت ۵- هیكل نفس

این چند هیكل همه به شکل مدور ساخته شده بودند و به خلاف سایر هیكل که هرکدام شکل مخصوصی داشتند، مثلاً: هیكل زحل شش ضلعی یا هیكل عطارد مثلث و شمس مربع و امثال آن..

البته ستاره پرستان غیر از آنچه مسعودی مورخ در این باره نوشته عقاید و اسرار و رموزی هم داشته اند که از غیرخودی پنهان می داشتند.

(مطالب بالا چکیده ای از تحقیقات مسعودی در کتاب " مروج الذهب " بود که نظیر مطالب وی را شهرستانی نیز در کتاب " ملل و نحل " خود آورده است.)
از این بیانات دو نکته بدست می آید:

۱- زمان ابراهیم

بت پرستان همانطور که بت هائی به عنوان مجسمه های خدایان و ارباب انواع می پرستیدند، همچنین بت هائی را بعنوان مجسمه ستارگان و آفتاب و ماه می پرستیدند و باسم هرکدام هیكلی ساخته بودند.

بنابراین ممکن است احتجاجی که قرآن مجید در تاریخ زندگی ابراهیم علیه السلام نقل کرده درباره ستاره و خورشید و ماه، با بت پرستانی بوده که در عین بت پرستی ستارگان را هم می پرستیده اند نه با خصوص صابئین (و ستاره پرستان.) همچنانکه ممکن است بگوئیم: بنا برپاره ای از روایات احتجاج ابراهیم "ع" با صابئین و ستاره پرستانی بوده که در آن روزها در شهر " بابل " ویا " اور " ویا "

کوثریا" می زیستند، نه با اهالی "حران" که مرکز صابئیت بوده است.

(این مطلب در رد نظریهٔ خاورشناسان می باشد که در مطلبی تحت همین عنوان آمده است.)

علاوه بر اینکه از ظاهر آیات کریمهٔ قرآن راجع به ابراهیم علیه السلام استفاده می شود که ابراهیم "ع" پس از احتجاج با پدر و قومش و پس از آنکه از هدایت آنها مأیوس شد از سرزمین آنان مستقیماً بسوی "ارض مقدس" مهاجرت نمود، نه اینکه ابتدا بسوی حران و سپس به ارض مقدس مهاجرت کرده باشد.

و اینکه کتب تواریخ نوشته اند: در آغاز به سوی حران و سپس به سوی ارض مقدس هجرت کرده مأخذ صحیحی جز همان گفتار تورات و یا اخبار دیگری که اسرائیلیات در آن دست برده است، ندارد.

از اینها گذشته "قاموس کتاب مقدس" در ماده "حران" نوشته که غیراز حرانی که مرکز صابئی ها بوده، حران دیگری نیز در نزدیکی های "بابل" بوده است. مراد تورات از "حران" همین شهر بوده است که در نزدیکیهای بابل مابین فرات و خابور قرار داشته است، نه در حران دمشق.

آری، مسعودی گوید که: « آنچه از هیكل های مقدس صابئین تاکنون (سال ۳۳۲ هجری و زمان مسعودی) باقی مانده است خانه ای است در شهر حران در دروازهٔ " رقه " معروف به "مغلیتیا" که آنرا " هیكل آزر " پدر ابراهیم می دانند و دربارهٔ آزر و ابراهیم پسرش سخنان بسیاری دارند ولی گفتهٔ آنان هیچگونه ارزشی ندارد. »

۲- اختلاط بت پرستی و ستاره پرستی

همانطور که بت پرستان گاهی آفتاب و ماه و ستاره را می پرستیدند همچنین ستاره پرستان هم هیكلهائی برای پرستش غیر کواکب و ماه و آفتاب داشته اند، مانند: هیكل علت نخستین و هیكل عقل و نفس و غیر آن؛ و مانند بت پرستان باین اشیاء (عقل و نفس و...) تقرب می جستند.

مؤید این معنا گفتهٔ هرودت (۵۰۰ قبل از میلاد) است، چه وی آنجا که معبد بابل را وصف می کند و می گوید: این معبد مشتمل بر یک برج هشت طبقه ای بوده و آخرین آنها مشتمل بر گنبدی بزرگ و فراخ بوده است و در آن گنبد فقط تختی بزرگ و در مقابل آن تخت میزی از طلا قرار داشته است، و غیر از این دو چیز در آن گنبد هیچ چیز نه مجسمه و نه تمثال و نه چیز دیگر نبوده است، و احدی جز یک زن که معتقد بودند خداوند او را برای ملازمت و حفاظت هیكل استخدام کرده است و کسی در آن گنبد نمی خوابید.

این بود گفتار هرودت. و بعید نیست این همان هیكل علت نخستین بوده که به عقیدهٔ آنان از هر شکل و هیئتی منزّه است، گویانکه خود صاحبان این عقاید، بگفتهٔ مسعودی، علت اولی را هم به اشکال مختلفی به پندار خود تصویر می کردند. و به ثبوت پیوسته که فلاسفهٔ این طایفه خدای را از هیئت و شکل جسمانی و وضع مادی منزّه دانسته و او را به صفاتی که لایق ذات اوست توصیف نموده اند، ولی جرأت اظهار عقیدهٔ خود را در بین عامهٔ مردم نداشته و از آنان تقیه می کردند. یا برای اینکه مردم ظرفیت درک آنرا نداشته اند و یا اغراض سیاسی آنها را وادار به کتمان حق نموده است.

***** بخش چهارم *****

خلقت آدم و آغاز تاریخ بشر

فصل اول

آدم، جانشین خدا در زمین

مستند: آیه ۱ سوره نساء " يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ..."

المیزان ج ۷ ص ۲۲۸

آغاز تاریخ بشر فعلی آغاز تاریخ نسل فعلی بشر را قرآن کریم در آیه فوق مشخصاً بیان می دارد. در این آیه سخن از پروردگاری رفته که همه را از یک زن و مرد آفریده است.

از ظاهر عبارت چنین استفاده می شود که مقصود از " **نفس واحده** " آدم علیه السلام، و از " **زوجها** " زن اوست:

« ای مردم! از پروردگارتان بترسید، همانکه همه شما را از یک تن آفرید، و همسرش را نیز از او پدید آورد، و از آن دو تن، مردان و زنان بسیار پراکنده ساخت...! »

این دو نفر پدر و مادر نسل انسان کنونی می باشند که ما از آنان هستیم. طبق آنچه که از ظاهر قرآن کریم استفاده می شود، انسانهای کنونی همه به آن دو نفر منتهی می شوند.

آیاتی که در قرآن کریم نشانگر این معناست در سوره های زمر، اعراف و اسری بشرح زیر می باشند:

« شما را از یک تن آفرید، و از او زنش را به وجود آورد. »

« ای فرزندان آدم! شیطان شما را فریب ندهد، همانطورکه پدر و مادر

شمارا از بهشت بیرون کرد! »

« (شیطان گفت:) - اگر مرا تا روز قیامت مهلت بدهی، جز اندکی، کلیه

اولاد آدم را به سوی هلاکت می کشانم؟!»

قرآن مجید با ظاهر عبارت " و خلق منها زوجها " می خواهد بگوید:
 - زوج این فرد هم مثل خودش از همین نوع است، و این افراد پراکنده
 همه به دو فرد همانند بر می گردند!

(مطالب و اخباری که در برخی تفاسیر ذکر شده که : " جفت این فرد از
 خودش گرفته شده و خداوند او را از جزء بدن وی آفریده است؛ " و یا اینکه: "
 خداوند زن آدم را از یکی از دنده های وی آفرید؛ " هیچ شاهی از خود آیه بر آن
 نمی توان یافت.)

در روایات اسلامی درباره اینکه آیا آدم پدر نسل کنونی بشر و همچنین افراد بشر
 فعلی تنها انسانهایی هستند که خداوند آفریده و یا اینکه قبلاً نیز این آفرینش تکرار شده
 است؟ از حضرت امام صادق علیه السلام (در کتاب توحید) نقل شده که فرمود:
 « شاید تو فکر می کنی که خداوند جز شما بشری نیافریده است؟ بلی،
 قسم به خدا که خداوند هزار هزار آدم آفریده که شما در آخر این سلسله قرار
 دارید! »

مستند: آیه ۱۷۲ سوره اعراف "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ...!"
 المیزان ج ۱۶ ص ۲۱۷

تاریخ بی زمان نسل بشر قرآن مجید برای نسل بشر زمانی را ذکر فرموده که در
 آن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار خود پیمان اخذ شده است.
 - برای خدا عهدهی است بر گردن بشر که از آن عهد بازخواست خواهد
 کرد،
 ولی بیشتر مردم با اینکه حجت برایشان تمام شده،
 به آن عهد وفا نمی کنند!؟

آیه فوق می فرماید:

« ذکر کن برای مردم موطنی را که در آن موطن،
 خداوند از بشر، از صلبهایشان ذریه شان را گرفت،

بطوری که احدی از افراد نماند مگر اینکه مستقل
و مشخص از دیگران باشد،
و همه در آن موطن جدا جدای از هم اجتماع کردند،
و خداوند ذات وابسته به پروردگارشان را به ایشان نشان داد،
و علیه خودشان گواھشان گرفت،
و ایشان در آن موطن غایب و محجوب از پروردگارشان نبوده
و پروردگارشان هم از ایشان محجوب نبود،
بلکه به معاینه دیدند که او پروردگارشان است،
همچنانکه هر موجود دیگری به فطرت خود از ناحیه ذات خود
پروردگار خود را می یابد، بدون اینکه از او محجوب باشد! »

(این خطاب و جواب از باب زبانحال نیست، بلکه خطابی است حقیقی و کلامی
است الهی!)

این آیه اشاره می کند به یک نشأت انسانی که سابق بر نشأت دنیائی اوست،
نشأتی است که خداوند در آن نشأت میان افراد نوع انسان تفرقه و تمایز قرار داده و
هریک از ایشان را بر نفس خود شاهد گرفته است که:

« - أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ؟ آیا من پروردگار شما نیستم ؟
- قَالُوا : بَلَى ! گفتند: آری ! »

تقدم "عالم ذر" بر این عالم تقدم زمانی نیست، نشأتی است که به حسب
زمان هیچ انفکاک و جدائی از نشأت دنیوی ندارد، بلکه با آن و محیط بر آن است،
و سابقتی که بر آن دارد سابقتی است که "گن" بر "فیکون" دارد.

پس: این گفت و شنود مربوط به نشأت دنیا نبوده بلکه ظرف آن سابق بر ظرف
دنیاست، و اشهاد هم معنای حقیقی اش اراده شده است. و خطاب هم زبانحال نیست
بلکه خطاب حقیقی است.

مستند: آیه ۳۰ تا ۳۳ سوره بقره " وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...!"

المیزان ج ۱ ص ۲۱۸

تاریخ اولین خلیفه در روی زمین « و چون پروردگارت به فرشتگان

گفت:- من می خواهم در زمین جانشینی قرار دهم ! »

از زمینه و سیاق کلام فوق برمی آید که منظور از خلافت نامبرده، جانشینی خدا در زمین بوده است، نه اینکه انسان جانشین ساکنان قبلی زمین شود. و این خلافت اختصاصی به شخص آدم علیه السلام ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترکند.

ملائکه از کلام خدای تعالی که فرمود: " می خواهم در زمین خلیفه بگذارم"، چنین فهمیده اند که این عمل باعث وقوع فساد و خونریزی در زمین می شود، چون می دانسته اند که موجود زمینی بخاطر اینکه مادی است، باید مرکب از قوای غضبی و شهوی باشد و چون زمین دارتراحم و محدودالجهات است و مزاحمت در آن بسیار می شود و انتظام و اصلاح آن در معرض فساد و بطلان واقع می شود، لاجرم زندگی در آن جز به صورت زندگی نوعی و اجتماعی فراهم نمی شود، و بقاء در آن به حد کمال نمی رسد جز با زندگی دسته جمعی ... و معلوم است که این نحو زندگی بالاخره به فساد و خونریزی منجر می شود.

در حالی که مقام خلافت، همانطور که از نام آن پیداست، تمام نمی شود مگر به اینکه خلیفه نمایسگر مستخلف باشد، و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند، البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که بخاطر تأمین آنها خلیفه و جانشین برای خود معین کرده است.

خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مسمای به اسماء حسنی و متصف به صفات علیائی، از صفات جمال و جلال است، و در ذاتش منزله از هر نقصی، و در فعلش مقدس از هر شر و فسادی است.

خلیفه ای که در زمین نشو و نما کند، و با آن آثاری که در بالا گفته شد، زندگی زمینی دارد، لایق مقام خلافت نیست و با هستی آمیخته با نقص و عیبش نمی تواند آئینه هستی خدائی منزله از هر عیب و نقص گردد!

البته، خدای سبحان در پاسخ ملائکه مسئله فساد در زمین و خونریزی در آنها از خلیفه زمینی نفی نکرد، بلکه مطلب دیگری عنوان نمود، و آن این بود که در این میان

مصلحتی هست که ملائکه قادر بر ایفای آن نیستند و نمی توانند آنرا تحمل نمایند ولی این خلیفه زمینی قادر بر تحمل و ایفای آن است. آری، انسان از خدا کمالاتی را نمایش می دهد، و اسراری را تحمل می کند که در وسع و طاقت ملائکه نیست:

« و خدا همه اسماء را به آدم آموخت و ...! »

آنچه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خدا به وی آموخت، حقیقت علم به اسماء بود، که فراگرفتن آن برای آدم ممکن بود و برای ملائکه ممکن نبود. آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدائی شد بخاطر همین علم به اسماء بود! آن مسمیات که برای آدم معلوم شد حقایق و موجوداتی خارجی بودند که در پس پرده غیب آسمانها و زمین نهان بودند، و عالم شدن به آن موجودات غیبی، یعنی آنطوری که هستند، از یکسو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده است، نه فرشتگان آسمانی، و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهیه دخالت داشته است.

مستند: آیه ۷۱ تا ۸۸ سوره ص " إِذ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ ...!"

المیزان ج ۳۴ ص ۳۸

قسمتی از ماجرای خلقت آدم "ع"

« به یاد آر آن زمانی را که پروردگارت به ملائکه گفت:

– من بشری از گل خواهم آفرید،

متوجه باشید که چون خلقت او تسویه و تکمیل شد،

و از روح خود در آن دمیدم،

همگی برایش به سجده بیفتید! »

این آیات کلام خدای تعالی است که به زمان گفتگو با ملائکه اشاره می کند.

دو عبارت دیگر نیز که خداوند فرمود:

« من در زمین می خواهم جانشین و خلیفه بگذارم، »

و

« من از گل بشری خلق می کنم، »

هر دو خطاب خداوند است به ملائکه، و دو جمله متقارن است که در یک زمان و یک ظرف واقع شده اند.

مبداء خلقت آدم

در قرآن کریم هر جا از انسان به " بشر " تعبیر شده منظور همان جثه و هیكل و ظاهر بدن اوست. در آیه شریفه فوق، مبداء خلقت آدمی " گل " معرفی شده است. در سوره روم مبداء خلقت او " خاک " و در سوره حجر " صلصالی از حمأ مسنون " و در سوره الرحمن " صلصالی چون فخار یعنی سفال " آمده است، که احتمال دارد همان مبداء واحد احوال مختلفی به خود گرفته است و قرآن کریم هر جا نام یکی از آن احوال را برده است، لذا این اختلاف تعبیر ضرری بجائی نمی زند.

اگر روح دمیده شده در انسان را خداوند به خود نسبت داد و فرمود: « از روح خودم در او دمیدم، » به منظور شرافت دادن به آن روح است، و خواسته همه این مطالب را به این نکته پایان دهد که حال که از روح خودم براو دمیدم پس شما ای ملائکه بر او سجده کنید!

خداوند می فرماید که همگی ملائکه برای آدم سجده کردند و احدی از آن تخلف نکرد مگر ابلیس که تکبر کرد و از سجده برای او دریغ ورزید، و او از سابق براین کافر بود. اینکه ابلیس قبل از این صحنه کافر بوده است، در سوره حجر از زبان خود او چنین نقل کرده است:

« - من از نخست حاضر نبودم برای بشری به خاک بیفتم،

که تو او را از گلی از لجن خشکیده درست کرده باشی !»

مستند: آیه ۲۶ تا ۵۰ سوره حجر " وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآ مَسْنُونٍ...! "

المیزان ج ۲۳ ص ۲۲۱

خلقت آدم، و نقش ملائکه و ابلیس
در این آیات، خدای سبحان از آغاز خلقت جن و انس، از فرمان دادنش به ملائکه و ابلیس برای سجده به آدم، از سجده ملائکه و امتناع ابلیس، از رجم او، از گمراهی بنی آدم به دست او و از به کرسی نشستن قضاء خدا در سعادت متقین و شقاوت گمراهان؛ سخن به میان آورده است.
مقصود از عبارت " به تحقیق ما انسان را خلق کردیم، " ابتداء خلقت انسان

است، به دلیل اینکه در جای دیگر قرآن دربارهٔ خلقت آدمی از گل می فرماید:

« و آغاز کرد خلقت انسان را از گل،

و آنگاه نسل او را در خلاصه ای از آبی بی مقدار قرار داد. » (الم سجده ۸)

بنابراین آیهٔ شریفه خلقت نوع انسان را بیان می کند، زیرا خلق کردن اولین موجودی که بقیهٔ افرادش از آن منشعب می شوند در حقیقت خلق کردن همهٔ آنهاست. خداوند ملائکه را مورد خطاب قرار داده و به ایشان خبر می دهد که می خواهیم آدم را خلق کنیم و شما باید بعد از آنکه روحم را در او دمیدم باو سجده کنید! منظور از دمیدن روح، ارتباط دادن و برقرار کردن علقه بین بدن و روح است، به طوریکه در آیهٔ دیگر می فرماید:

« پس او را نطفه ای در جای امنی قرار دادیم،

پس آن نطفه را علقه کردیم،

آنگاه علقه را مضغه کردیم،

مضغه را استخوانها نمودیم،

و سپس آن استخوانها را با گوشت پوشاندیم،

و در آخر او را خلقی دیگر کردیم ! »

آنگاه خداوند متعال حکایت می کند که ملائکه همه سجده کردند بطوری که حتی یکنفر هم جای نماند، و فقط از تمامی ملائکه ابلیس سجده نکرد.

البته، ملائکه مأمور شده بودند بر نوع بشر سجده کنند، نه بر شخص آدم، و خصوصیات فردی آدم دخالتی در این امر نداشته است، بلکه خصوصیات نوعی اش باعث شده، و این سجده هم صرفاً از باب تشریفات اجتماعی نبوده بلکه نتیجه ای حقیقی و واقعی باعث آن شده است، و آن عبارت است از خضوع برحسب خلقت.

پس ملائکه بر حسب غرضی که در خلقتشان بوده خاضع برای انسانند، آن هم برحسب غرضی که در خلقت انسان بوده است (یعنی نتیجهٔ خلقت بشر اشرف از نتیجهٔ خلقت ملائکه است!) ملائکه مسخر برای بشر و در راه سعادت زندگی اویند، و به عبارت دیگر انسان منزلتی از قرب و مرحله ای از کمال دارد که مافوق قرب و کمال ملائکه است.

اینکه می بینیم همهٔ ملائکه مأمور به سجده بر آدم شدند، می فهمیم همهٔ آنان مسخر در راه به کمال رساندن سعادت بشرند، و برای رستگاری او کار می کنند. مثلاً یک طایفه از ایشان مأمور حیات بخشی، طایفهٔ دیگر مأمور مرگ، طایفهٔ سوم مأمور رزق، و طایفهٔ چهارم مأمور رساندن وحی هستند. طایفه ای مُعَقَّبَاتُ، طایفه ای نویسنده، و

همچنین مابقی ملائکه هر کدام مشغول یکی از کارهای بشرند. اینجاست که برای کسانی که تفکر کنند روشن می شود که امتناع ابلیس از سجده به آدم بخاطر استنکافی بود که از خضوع در برابر نوع بشر داشت، و او نمی خواست مانند ملائکه در راه سعادت بشر قدم بردارد و او را در رسیدن به کمالش کمک کند.

(در ادامه مطلب، قرآن مجید، اشاره به دشمنی شیطان و نقشه های او علیه آدمی دارد که مشروح این مطالب قبلاً در جلد سوم این سلسله تألیفات آمده است.)

مستند: آیه ۱۰ تا ۲۵ سوره اعراف " وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ ...! "

المیزان ج ۱۵ ص ۲۴

خروج آدم از بهشت و ابتدای سکونت او در زمین

آیات زیر، از ماجرای سجده ملائکه و سرپیچی ابلیس، از فریب خوردن آدم و همسرش به وسیله شیطان، از ترک بهشت و از سایر اموری که خداوند برای آن دو مقدر کرده بود، حکایت دارند:

« ما شمارا در زمین جای دادیم،

و در آنجا برای شما وسایل زندگی قرار دادیم،

ولی، سپاسی که می دارید اندک است!

شمارا خلق کردیم، و آنگاه

نقشبندی تان نمودیم، و سپس

به فرشتگان گفتیم:

- آدم را سجده کنید!

همه سجده کردند مگر ابلیس،

که از سجده کنان نبود.

گفت: - مانعت چه بود که وقتی بتو فرمان دادم سجده نکردی؟

گفت: - من از او بهترم!

مرا از آتش آفریدی و او را از گل خلق کرده ای!

گفت: - از آسمان فرود شو!

در اینجا بزرگی کردن حق تو نیست!

برون شو، که تو از حقیرانی!

گفت: - مرا تا روزی که برانگیخته می شوند، مهلت ده!

گفت: - مهلت خواهی یافت!
گفت: - برای این ضلالت که مرا نصیب داده ای درراه راست تو برسر راه آنان کمین می نشینم،
آنگاه از جلوی رویشان، و از پشت سرشان، و از راستشان، و از چپشان بر آنان می تازم،

و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت!
گفت: - از آسمان من بیرون شو! مذموم و مطرود!
هرکه از آنان پیروی تو کند جهنم را از همه شما لبریز می کنم!
و
- ای آدم!

تو و همسرت در این بهشت آرام گیرید!
و از هر جا خواستید بخورید!
و باین درخت نزدیک مشوید!
که از ستمگران خواهید شد!

شیطان وسوسه شان کرد تا عورت هایشان را که پنهان بود،
بر آنان نمودار کند.

گفت: - پروردگارتان شمارا از این درخت منع نکرد
مگر از بیم اینکه دو فرشته شوید،
یا از زندگان جاوید گردید!؟

برایشان سوگند خورد که من خیرخواه شمایم!
پس با همین فریب سقوط شان داد،
و چون از آن درخت خوردند، عورت هایشان در نظرشان نمودار شد،
و بناکردند از برگ های بهشت به خودشان بچسبانند،

و پروردگارشان به ایشان بانگ زد:

- مگر من از این درخت منع تان نکردم!؟
و به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست!
گفتند: - پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم!
و اگر مارا نیامرزی و رحم مان نکنی از زیانکاران خواهیم بود!
گفت: - چنین که دشمن همدیگرید پائین روید!
و شمارا در زمین تا زمانی معین قرارگاه و برخوردار می هست!
گفت: - در آنجا زندگی می کنید،

و در آنجا می میرید،

و از آنجا بیرون آورده می شوید... ! »

مفهوم سجده ملائکه بر آدم

از قسمت اول آیات بر می آید که سجده ملائکه برای جمیع بنی نوع بشر و در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده است. اگر حضرت آدم "ع" قبله گاه سجده ملائکه شده از جهت خصوصیت شخصی او نبوده بلکه از این باب بوده که آدم علیه السلام نمونه کامل انسانیت بوده، و در حقیقت از طرف تمام افراد انسان به منزله نماینده بوده است، زیرا خلافتی که خداوند به آدم داده مختص به حضرت آدم نبوده بلکه در همه افراد بشر جاری است، پس سجده ملائکه هم سجده بر جمیع افراد انسان است. حقیقت دیگری نیز از آیات بالا روشن می شود این است که خلقت آدم در حقیقت خلقت جمیع بنی نوع بشر بوده است.

ابلیس در برابر انسان

قسمت بعدی آیات جریان سجده کردن تمامی فرشتگان به جز ابلیس را بیان می کند و علت سجده نکردن او را در این دانسته که وی از جنس فرشتگان نبوده بلکه از طایفه جن بوده است، لکن در ابتداء هیچ فرقی با ملائکه نداشته و در بین آنان بوده است؛ شیطان و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که می توان آن مقام را مقام قدس نامید، و امر به سجده هم متوجه این مقام بوده نه به یک فردی که در این مقام قرار داشته اند.

بنابراین معلوم می شود ابلیس قبل از تمردش فرقی با ملائکه نداشته و پس از تمرد حسابش از آنان جدا شده است. ملائکه به آنچه مقام و منزلتشان اقتضا می کرده باقی ماندند و خضوع بندگی را از دست ندادند و لکن ابلیس بدبخت از آن مقام ساقط گردید، چون از جنس جن بوده و فسق ورزید و زندگی ایرا اختیار کرد که جز خروج از کرامت الهی و اطاعت بندگی چیز دیگری نبود.

از این آیات استفاده میشود که اگر ابلیس عصیان ورزید و مستحق طرد شد به خاطر تکبرش بود و گرچه به ظاهر می خواسته بر آدم تکبر ورزد، لکن از اینکه ابلیس با سابقه ای که از داستان خلافت آدم داشت و تعبیری که از خداوند درباره خلقت آدم شنیده بود - که من او را به دو دست خود آفریده ام - مع ذلک زیر بار نرفت، برمی آید که وی در مقام استکبار بر خداوند بوده نه استکبار بر آدم!

ابلیس از خداوند مهلت می خواهد و خداوند هم به وی مهلت می دهد. البته ابلیس بطور مطلق از خدا مهلت خواسته است و لکن خداوند او را تا زمانی "معین" مهلت داده است.

(شرح کامل قرار گرفتن آدم و همسرش در بهشت و خروج آنها به دلیل وسوسه شیطان و بقیه داستان در جلد چهارم این مجلدات آمده است.)

خروج آدم از بهشت و فرود به زمین

ادامه جریان زندگی آدم در بهشت را از روایات اسلامی از امام صادق علیه السلام نقل می کنیم که حضرت فرمود:

« بهشت آدم از باغهای دنیا بوده و همین ماه و خورشیدی که به ما می تابد به آن بهشت می تابیده است. و اگر از باغهای آخرت می بود هرگز از آن اخراج نمی شد، چون آخرت خانه خلود است.

خداوند آدم را در بهشت جای داد و همه خوردنی هارا به جز یک درخت برایش مباح کرد. خلقت آدم طوری بود که بدون امر و نهی و غذا و لباس و مسکن و نکاح نمی توانست بسر ببرد و سود و زیان خود را جز به راهنمایی خداوند تشخیص نمی داد، پس ابلیس بر او برآمد و گفت که اگر تو و همسرت از این درخت بخورید فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت خواهید زیست، اگر نخورید خداوند بیرونتان خواهد کرد. آنگاه قسم خورد که خیرخواه آنان است.

آدم گفته او را پذیرفت و باتفاق همسرش از آن درخت خوردند و کارشان بدانجا کشید که خدای تعالی فرمود: «بَدَتُ لَهُمَا سَوْءَاتَهُمَا...!»
خلاصه آنکه، لباسهای بهشتی شان از تن فروریخت و ناگزیر از برگ درختان بهشتی خود را پوشاندند. خداوند خطابشان فرمود:

« آیا شما را نگفتم که از این درخت نخورید؟! »

در جواب عرض کردند:

پروردگارا ما به خودمان ظلم کردیم،

و اگر تو ما را نبخشی و ترحم نکنی،

ما از زیانکاران خواهیم شد!

خداوند در جوابشان فرمود:

- فرود شوید!

برخی از شما دشمن برخی دیگر،
و شمارا در زمین است مستقر و متاعی تا وقت معین، یعنی تا روز قیامت

!

... در آنجا زندگی می کنید،

و در آنجا می میرید،

و از آنجا بیرون آورده می شوید!

مستند: آیه ۲۸ سوره بقره " وَ كُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. "

المیزان ج ۱ ص ۲۱۳

حرکت وجودی انسان

« ... وَ بَدَأَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ...! »

آغاز کرد خلقت انسان را از گل،

سپس نسل او را از چکیده ای از آبی بیمقدار کرد،

و سپس او را انسان تمام عیار نموده،

و از روح خود در او بدمید!

این آیات دلالت می کند بر این که انسان جزئی از اجزاء کره زمین است و از آن جدا نمی شود و مباین آن نیست. چیزی که هست از همین زمین نشو نموده و شروع به تطور کرده و مراحل خود را طی می کند، تا می رسد به آنجائی که خلقتی غیرزمینی و غیرمادی می شود:

« ثُمَّ اَنْشَاْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ ! »

فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ !

سپس او را خلقتی دیگر کرد،

پس مبارك است خدا، که بهترین خالق است!

این موجود غیرمادی عیناً همان است که از زمین نشو کرد، و خلقتی دیگر شد، و به این کمال جدید تکامل یافت، آنگاه وقتی به این مرحله رسید فرشته مرگ او را از بدنش

می گیرد - و بدون کم و کاست می گیرد - و سپس این موجود به سوی خدای سبحان برمی گردد... این صراط و راه هستی انسان است!

« مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ،

وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ،

وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى

ما شمارا از زمین درست کردیم،

دوباره به زمین برمی گردانیم،

آنگاه، بار دیگر، از زمین بیرونتان می آوریم!»

انسان برای هر غرضی که دارد از هر چیزی استفاده می کند و آنرا به خدمت خود می گیرد، و لایزال گذشت زمان هم این موجود عجیب را در تکثیر تصرفات، و عمیق تر ساختن نظریه هایش تأیید می کند:

« وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ

برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مسخر کرد،

در حالی که همه اش از اوست!

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ!

سپس به آسمان پرداخت!»

از کلام الهی برمی آید که استواء خدا بر آسمان نیز برای انسان بوده است و اگر آنرا هفت آسمان قرار داد، نیز به خاطر این موجود عزیز بوده است.

این بود صراط انسان در مسیر وجودش، و این وسعت شعاع عمل انسان در تصرفاتش در عالم کون، همان است که خدای سبحان نیز آنرا بیان کرده که از کجا آغاز می شود و به کجا ختم می شود.

چیزی که هست قرآن کریم همانطور که احیاناً مبداء حیات دنیوی انسان را که از آن شروع کرده، عالم طبیعت و کون شمرده است و هستی اش را نیز مرتبط بدان معرفی می کند، در عین حال آنرا مرتبط با پروردگار متعال می داند.

« مَنْ تَوَرَّأَ مِنْهُ فَأَنْزَلْنَا مِنْهُ نِجْمًا سَاطِعًا فِي لَيْلٍ مُبَارَكَةٍ مِنَ اللَّيْلِ يَنْزِلُ فِي أَجْمَلٍ مُبَارَكَةٍ وَنُوحٍ نُوحًا مَدِينًا لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَخُذُوا حِذْرًا أَنْ تَبْذَرُوهُمْ قَدْ جَاءَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ لِقَوْمٍ يُذَكَّرُونَ »

انسان مخلوقی است تربیت یافته در گهوارهٔ تکوین، و از پستان صنع و ایجاد ارتضاع نموده، و در سیر وجودی اش تطور دارد، و سلوک او همه با طبیعت مرده مرتبط است. و از نظر فطرت و ابداع مرتبط به "امر" خدا و "ملکوت" اوست.

این از جهت آغاز خلقت بشر و پیدایشش در نشئهٔ دنیا، و اما از جهت عود و

برگشتش به سوی خدا، قرآن کریم، صراط آدمی را منشعب به دو طریق می داند: طریق سعادت، و طریق شقاوت !

طریق سعادت را نزدیکترین طریق - یعنی صراط مستقیم، دانسته که به رفیع اعلی منتهی می شود، و این طریق لایزال انسان را به سوی بلندی و رفعت بالا می برد تا او را به پروردگارش برساند.

طریق شقاوت، که آن را راهی دور، و منتهی به اسفل السافلین - پست ترین پستی ها - معرفی می کند، تا آنکه به رب العالمین منتهی شود.

... و خدا در ماوراء صاحبان این طریق ناظر و محیط بر آنان است !

مستند: آیه ۷ تا ۹ سوره سجده " الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ نَدَّأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ! "

المیزان ج ۳۲ ص ۸۱

ماده اولیه انسان خدای تعالی خلقت هر موجودی را نیکو خوانده است.

" خلقت ملازم با حسن و زیبایی است. "

و هر مخلوقی بدان جهت که مخلوق است زیباست !

خدای متعال در این آیه می فرماید:

« خدائی که خلقت همه چیز را زیبا کرده است،

و خلقت انسان را از گلی آغازید ! »

خداوند تعالی می فرماید که مبدأ پیدایش این نوع - نوع انسان - از گل بوده است. تمامی افراد این نوع از فردی پدید آمده اند که آن فرد از گل خلق شده است و فرزندان این فرد از راه تناسل و تولد از پدر و مادر پدید آمده اند.

تنها افرادی که از گل خلق شده اند آدم و حوا علیهماالسلام هستند!

قرآن مجید در ادامه این بحث طرز تولد نسل های بعدی این دو فرد را (از طریق جدا شدن به ولادت)، از چکیده ای از آبی ضعیف یا بی مقدار دانسته است.

درباره ورود روح به بدن انسان و مراحل آن می فرماید:

« **آنگاه وی را پرداخت،**

و از روح خویش در او دمید، و برای شما گوش و دیدگان و دلها آفرید...!»

آیات کریمه قرآن، ظاهر قریب به صریح است در اینکه بشر موجود در امروز که ما افرادی از ایشانیم، از طریق تناسل منتهی می شوند به یک زن و شوهر معین، که قرآن نام آن شوهر را "آدم" معرفی کرده است. و نیز صریح است در اینکه این اولین فرد بشر و همسرش از هیچ پدر و مادری متولد نشده اند بلکه از خاک یا گل یا لایه یا زمین - به اختلاف تعبیرات قرآن - خلق شده اند.

این آن معنائی است که آیات با ظهور قوی خود آنها افاده می کنند. این معنا را که نسل حاضر بشر منتهی به مردی بنام "آدم" است ممکن است از ضروریات قرآن دانست. این آدم و همسرش از پدر و مادر متولد نشده اند بلکه از زمین تکون یافته اند.

آیات قرآنی بیان نکرده اند که چگونه آدم از زمین خلق شد؟ آیا در خلقت او علل و عوامل خارق العاده دست داشته است؟ و آیا خلقتش به تکوین الهی آنی بوده و بدون اینکه مدت زمانی طول کشیده باشد، و جسد ساخته شده از گل مبدل به بدنی معمولی و عادی و دارای روح انسانی شود؟ و یا آنکه در زمانهای طولانی این دگرگونی صورت گرفته است و استعدادهایی یکی پس از دیگری درباره اش تبدیل یافته، و نیز صورتهائی یکی پس از دیگری به خود گرفته است تا آنکه استعدادش برای گرفتن روح انسانی به حد کمال رسیده و آنگاه روح در او دمیده شده است؟ و سخن کوتاه، آیا نظیر نطفه در رحم علل و شرایطی یکی پس از دیگری در او اثر کرده است؟
هیچ یک از این احتمالات در قرآن کریم نیامده است!

تنها روشن ترین آیه ای که درباره خلقت آدم در قرآن دیده می شود آیه ای است که درباره مسیح علیه السلام نازل شده و فرموده است:

« صفت عیسی مانند صفت آدم است

که خدای تعالی او را از خاک زمین خلق کرد

بدون اینکه پدری داشته باشد که از نطفه او متولد شود. »

تمامی آیات قرآنی که از خلقت آدم از تراب یا از گل یا امثال آن خبر می دهند می فهمانند که خلقت انسان آنی، و بدون گذشت زمان، و بدون پدر و مادر بوده است و خلقت آدم با خلقت سایر افراد بشر و سایر جانداران فرق داشته است.

مستند: آیه ۱۲ تا ۱۴ سوره مؤمنون " وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ ...! "

المیزان ج ۲۹ ص ۲۹

انشاء خلق آخر خداوند متعال در این آیات از زمانی صحبت می کند که پای هیچ تاریخ نویسی بدان نرسیده است. زمانی که خلق ابتدائی صورت می گیرد و در آن آدم از گل آفریده می شود و فرمان می یابد نسل او بجای خاک از چکیده آبی خوار- "سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ" - تولید شود:

« ما انسان را در آغاز از چکیده و خلاصه ای از اجزای زمین

که با آب آمیخته بود، اندازه گیری کردیم،

و سپس ما انسان را نطفه ای کردیم که در رحم متمکن باشد،

آنگاه نطفه را علقه و علقه را مضغه کردیم

و سپس آن مضغه را استخوان کردیم،

پس بر آن استخوان گوشتی پوشانیدیم،

پس از آن خلقتی دیگرش کردیم!

پس آفرین بر خدا که بهترین آفرینندگان است! »

در آخرین مرحله خداوند سیاق عبارت را از " خلقت " به " انشاء " تغییر داد تا دلالت کند بر اینکه آنچه به وجود آوردیم چیز دیگری، و حقیقت دیگری بود، غیر آنچه در مراحل قبلی بود.

مثلاً علقه هرچند از نظر اوصاف و خواص و رنگ و طعم و شکل و امثال آن با نطفه فرق داشت الا اینکه اوصافی که نطفه داشت از دست داد و اوصافی همجنس آن به خود گرفت. خلاصه اینکه اگر عین اوصاف نطفه در علقه نبود، همجنس آن بود، مثلاً اگر سفید نبود قرمز بود و هردو از یک جنسند بنام رنگ، به خلاف اوصافی که خداوند در آخر به آن داد، و آنرا انسان کرد! که نه عین آن اوصاف در مراحل قبلی بودند، نه همجنس آن، مثلاً در انشاء اخیر او را صاحب حیات و قدرت و علم کرد ...!

در این مرحله خداوند به انسان جوهره ذاتی داد (که ما از آن تعبیر می کنیم به " من ")، که نسخه آن در مراحل قبلی یعنی در نطفه و علقه و مضغه و عظام پوشیده به لحم، نبود، همچنانکه در آن مراحل اوصاف علم و قدرت و حیات نبود. پس در مرحله اخیر چیزی به وجود آمد که مسبوق به عدم بود، یعنی هیچ سابقه ای نداشت!

فصل دوم

روزهای بهشتی آدم زمینی

مستند: آیه ۳۵ تا ۳۹ سوره بقره " وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ ...! "

المیزان ج ۷ ص ۲۲۸

اقامت موقت
 آدم در اصل و در آغاز برای این خلق شده بود که در زمین زندگی کند، و نیز در زمین بمیرد، و اگر خدای تعالی او را (چندروزی) در بهشت منزل داد برای این بود که امتحان خود را پس بدهد.
 این معنارا آیه « اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً » به دست می دهد.

پس هدف و منظور از خلقت آدم این بود که در زمین سکونت کند. چیزی که هست، راه زمینی شدن آدم همین بوده که نخست در بهشت منزل گیرد.
 قرآن کریم روزهای بهشتی آدم زمینی را چنین تعریف می کند:
 « و گفتیم:

- ای آدم!

تو و همسرت در بهشت آرام گیرید،
 و از آن به فراوانی از هر جا که خواستید بخورید،
 و نزدیک این درخت مشوید که از ستمکاران خواهید شد!
 و شیطان ایشان را از نعمت بهشت بینداخت،
 و از آن زندگی آسوده که داشتند بیرونشان کرد.

گفتیم:

- با همین وضع که دشمن همدیگرید،

پائین روید،

که تا مدتی،

در زمین، قرارگاه و بهره دارید!

و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت،

و خدا او را ببخشید، که وی بخشنده و رحیم است!

گفتیم:

- همگی از بهشت پائین روید!

اگر هدایتی از من به سوی شما آمد - و البته خواهد آمد،

آنها که هدایت مرا پیروی کنند، نه بیمی دارند، و نه اندوهگین

می شوند.

و کسانی که کافر شوند، و آیه های ما را دروغ شمارند،

اهل جهنم اند،

و خود در آن جاودان اند! »

پس راه زمینی شدن آدم همین بوده که نخست در بهشت منزل گیرد، و برتری اش به ملائکه، و لیاقتش برای خلافت ثابت شود، و سپس ملائکه مأمور به سجده برای او شوند، و آنگاه در بهشت منزلش دهند، و از نزدیکی به آن درخت نهی کنند، و او به تحریک شیطان از آن بخورد، و در نتیجه عورت خود و نیز از همسرش ظاهر گردد و در آخر به زمین هبوط کنند.

گو اینکه خلقت بشری و زمینی آدم و همسرش تمام شده بود، و بعد از آن خدا آن دورا داخل بهشت کرد، ولی مدت زیادی در این بین فاصله نشد، و خلاصه آنقدر به آن دو مهلت ندادند که در همین زمین متوجه عیب خود شوند، و نیز به سایر لوازم حیات دنیوی و احتیاجات آن پی ببرند...

بلکه بلافاصله آن دو را داخل بهشت کردند...

و وقتی داخل بهشت کردند که هنوز روح ملکوتی و ادراکی که آدم از عالم ارواح و فرشتگان داشت، به زندگی دنیا آلوده نشده بود.

معلوم می شود پوشیدگی های عیب آن دو موقتی بوده است، و یکدفعه صورت گرفته است؛ چون در زندگی زمینی ممکن نیست برای مدت طولانی این عیب پوشیده بماند.

آخرین عامل و علتی که باعث زمینی شدن آن دو شد، همان مسئله ظاهر شدن

"عیب" آن دو بود!

"عیب" نامبرده هم به قرینه اینکه فرموده: «برآن شدند که از برگهای بهشت بر خود بچسبانند، همان "عورت" آن دو بوده است.

معلوم است که این دو عضو، مظهر همه تمایلات حیوانی است، چون مستلزم غذا خوردن و نمو نیز هستند.

ابلیس هم جز این هدف و کوششی نداشته که به هر وسیله که شده عیب آن دو را ظاهر سازد.

ظهور عیب در زندگی زمینی، و به وسیله خوردن از آن درخت، یکی از قضاای حتمی خدا بوده، که باید می شد، و ملاحظه می شود که خدای تعالی نیز خطیئه آنان را بعد از آنکه توبه کردند بیامرزید ولی در عین حال آنها را به بهشت برنگردانید، بلکه به سوی دنیا هبوطشان داد، تا در آنجا زندگی کنند.

اگر محکومیت زندگی کردن در زمین، با خوردن از آن درخت و هویدا گشتن "عیب" قضائی حتمی نبود، و نیز برگشت آنها به بهشت محال نبود، باید بعد از توبه و قبول آن به بهشت برمی گشتند.
پس معلوم میشود:

علت بیرون شدن از بهشت، و زمینی شدن آدم، خود آن "گناه" نبود، بلکه علت این بود که "به وسیله" آن گناه، "عیب" انسان ظاهر می شود. و این "به وسیله شیطان" صورت گرفت.

ولی اگر پدر بشر و مادرش به زمین نمی آمدند کی می توانستند متوجه فقر و ذلت و مسکنت و حاجت و قصور خود شوند؟
و چگونه بدون برخورد با تعب و زحمت و رنج زندگی، به روح و راحت در حظیره القدس و جوار رب العالمین می رسیدند؟

و برای جلوه کردن اسماء حسناى خدا، از عفو و مغفرت و رأفت و توبه و ستر و فضل و رحمت موردی یافت نمی شد چون مورد این اسماء حسناى خدا گنه کارانند، و خدا را در ایام دهر نسیم های رحمتی است، که از آن بهره مند نمی شوند مگر گنه کارانی که متعرض آن شوند، و خود را در معرض آن قرار دهند!

آدم هرچه که به خود ستم کرد، و خود را در پرتگاه هلاکت، و دوراهی سعادت و

شقاوت، که همان زندگی دنیاست، افکند، بطوری که اگر در همان مهبط خود، یعنی دنیا باقی می ماند، هلاک می شد، و اگر به سعادت اولی خود برمی گشت تازه خود را به تعب افکنده بود، پس در هر حال به نفس خود ستم کرد، الا اینکه با این عمل، خود را در مسیر سعادت و در طریق منزلی از کمال قرار داد، که اگر این عمل را نمی کرد، و به زمین نازل نمی شد، و یا بدون خطا نازل می شد، به آن سعادت نمی رسید!

واضح است که نحوه حیات آدم بعد از هبوط، با نحوه آن قبل از هبوط، فرق می کرد. حیات دنیا حقیقتش آمیخته با حقیقت زمین است، یعنی دارای گرفتاری و مستلزم سختی و بدبختی است و لازمه این نیز این است که انسان در آن تکون یابد، و دوباره با مردن جزو زمین شود، و آنگاه برای بار دیگر از زمین مبعوث گردد. در حالی که حیات بهشتی حیاتی است آسمانی، و از زمینی که محل تحول و دگرگونی است منشأ نگرفته است. از اینجا ممکن است بطور جزم گفت که -

بهشت آدم در آسمان بوده، هر چند که بهشت آخرت و جنت خلد نبوده

است، چون به جنت خلد هر کس وارد شود بیرون نمی شود!

مستند: آیه ۱۱۵ تا ۱۲۶ سوره طه " وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ... "

المیزان ج ۲۸ ص ۲۵

عوامل خروج آدم از بهشت در این آیات داستان داخل شدن آدم و همسرش در بهشت، و بیرون شدنشان به وسوسه ای از شیطان، مطرح شده و همچنین بیان حکمی که خدای تعالی در این موقع راند و دینی تشریح نمود و سعادت بنی نوع آدمی را منوط به پیروی هدایت او و شقاوت آنان را در اعراض از آن قرارداد.

این داستان در چند جای قرآن آمده است ولی در این سوره با کوتاهترین عبارات و زیباترین بیان ایراد شده است. عمده عنایت در این آیات بیان همان حکمی است که به تشریح دین و ثواب و عقاب کرده است.

این داستان، حال بنی نوع آدم را برحسب طبع زمینی اش و زندگی مادی اش تمثیل می کند و مجسم می سازد، چه خدا او را در بهترین قوام خلق کرده و در نعمتهایی بی شمار غرق ساخته و در بهشت اعتدالش منزل داده است و از تعدی و خروج به یک سوی افراط و تفریط که ناشی از پیروی هوای نفس، و تعلق به فریبهای دنیا، و در

نتیجه فراموشی جانب رب العزّة است، تهدید فرمود، تا عهد بین خود و خدارا فراموش نکند و او را نافرمانی و شیطان را در وسوسش پیروی نکند.

بعد از آنکه دل به دنیا بست و مقام پروردگارش را فراموش کرد، رفته رفته زشتی های دنیا برایش روشن می شود و آثار سوء شقاوت با نزول بلاها و خیانت روزگار و نکول اسباب و پشت کردن شیطان به او، برایش هویدا می گردد. آنگاه شروع می کند با نعمتی نعمت از دست داده ای دیگر را تلافی نماید، به عذابی روی می آورد تا از عذابی شدیدتر از آن فرار کرده باشد، و در گریز از دردی ناگوار، دردی دیگر ناگوارتر را تحمل می کند تا وقتی که به او بگویند از بهشت نعمت ها به کلی بیرون گشته و به مهبط شقاوت و بدبختی هبوط کند.

این همان صورتی از زندگی دنیا برای آدم ممثل شده است. نخست خدای تعالی او را داخل بهشت کرده و کرامت داد تا سرانجام کارش بدانجا کشید که کشید!

(از آنجائی که این واقعه قبل از تشریح دین اتفاق افتاده و بهشت آدم بهشت برزخی بوده که در یک زندگی غیر دنیوی برایش ممثل شده است، لذا نهی در آن نیز نهی دینی و مولوی نبوده است بلکه نهی ارشادی بوده که مخالفتش کار او را و سرنوشتش را به امری قهری کشانده است.)

سست عهدهی آدم

« سوگند می خورم که بتحقیق آدم را در زمانهای پیش وصیتی کردیم، ولی وصیت را ترک کرد، و ما او را نیافتیم که در حفظ آن عزم جازمی داشته باشد.»

اینکه مقصود از آن عهد چه بوده؟ به طوری که از داستان آن جناب در چند جای قرآن برمی آید، عبارت بوده از نهی خوردن از آن درخت مورد نظر، همانطور که فرموده: « ولا تقربا هذه الشجرة...! »

« به یاد آر عهدهی را که ما به آدم سپردیم،
و گفتار ما را که به ملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید،
پس همگی سجده کردند مگر ابلیس،
ما این صحنه را به وجود آوردیم تا برای خود آدم معلوم شود
که چگونه سفارش ما را فراموش کرد،

و بر حفظ آن عزم راسخی نمود!

وقتی ابلیس از سجده امتناع ورزید خدا به منظور خیرخواهی و ارشاد آدم به سوی صلاح به او گفت:

- اینکه می بینی از سجده امتناع ورزید " ابلیس " دشمن تو و همسرت می باشد، زنهار که از بهشت بیرونتان نکند!!

اگر در این آیه به جای نهی ابلیس از این کار، آدم و حوا را نهی کرد، در حقیقت کنایه از نهی او از اطاعت ابلیس و نیز نهی از غفلت کید، و دست کم گرفتن مکر اوست.

- او را اطاعت مکن و از کید و تسویلات او غفلت موزر،
تا بر شما مسلط نشود، و در بیرون کردن شما از بهشت و بدبخت کردنتان قوی نگردد!

وسوسه شیطان

ابلیس به آدم گفت: آیا می خواهی تورا به درختی راهنمایی بکنم که با خوردن میوه آن عمری جاودان و سلطنتی دائمی داشته باشی؟ در این درخت این دو خصوصیت هست، و اگر پروردگار شما، شما را از آن نهی کرده یا برای آن خصوصیت بوده یا برای این!

« از آن درخت بخوردند،

و عورت هایشان بر ایشان نمودار شد،

و بنا کردند از برگ های بهشت به خودشان بچسبانند.

آدم نافرمانی پروردگار خویش کرد و از راه برفت! »

اولین حکم تشریحی

« پس از آن پروردگارش او را برگزید، و توبه او را بپذیرفت،

و هدایتش کرد.

گفت: - همگی پائین بروید در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگر باشید!

پس اگر هدایتی از من سوی شما آمد،

هر که آنرا پیروی کند، نه گمراه می شود، و نه تیره بخت،

و هرکس که از کتاب من روی بگرداند وی را روزگاری
سخت خواهد بود،

و او را در قیامت کور محشور می کنیم! »

در این آیه قضائی از خدا حکایت شده که متفرع بر هبوط است.
داستان بهشت آدم با همه خصوصیات آن مثالی است که سرنوشت
آینده یکایک فرزندان او را تا روز قیامت ممثل می کند.

با نهدی آدم از نزدیک شدن به درخت، دعوت های دینی و هدایت الهی بعد از
آدم را ممثل کرده است، و با نافرمانی آدم که آنرا " نسیان عهد " خوانده، نافرمانی
فرزندانش را که ناشی از نسیان یاد خدا و یاد آیات اوست، ممثل فرموده است. تنها فرقی
که میان آدم و بنی آدم است این است که آزمایش آدم قبل از تشریح شرایع بود
و در نتیجه نهی که متوجه او شد ارشادی و مخالفت او ترک اولی بود، ولی آزمایش بنی
آدم بعد از تشریح دین و مخالفت با آن نافرمانی امر مولوی خداست.

مستند: آیه ۶۱ تا ۶۵ سوره اسری " وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ . . . ! " .

المیزان ج ۲۵ ص ۲۴۶

تاریخ شروع فساد در نسل انسان
قرآن مجید در این آیه شریفه تاریخی از شروع
حیات زمینی انسان را خاطرنشان می سازد که پروردگار عالم پس از آفرینش آدم، پدر
بشر کنونی، به ملائکه دستور داد تا برای آدم سجده آورند، همه سجده کردند مگر ابلیس
...

داستان ابلیس ماجرائی است که میان او و خدای سبحان اتفاق افتاد، آن موقعی
که امر خدا برای سجده به آدم را عصیان ورزید. این داستان را خدای تعالی برای رسول
گرامی "ص" خود نقل می کند تا نسبت به وضع مردم عصر خود خیلی ناراحت نشود و
بداند که جنس بشر از ازل همینطور بوده است که اوامر خدا را سبک شمرده و در برابر
حق استکبار می ورزند و اعتنائی به آیات خدا نمی کنند، و این نسل از این به بعد هم
همواره چنین خواهند بود!

فرمود: به یاد آر که چگونه ابلیس قسم خورد که گریبان ذریه آدم را بگیرد، و
خدا هم او را بر کسانیکه اطاعت او (شیطان) را بکنند مسلط فرمود، و احدی از پیروان
دعوت او و دعوت سواره گان و پیاده گان از لشکر او را استثنا نکرد، و کسانی را استثنا

کرد که از بندگان مخلص خدا باشند.

مقصود آیه شریفه بیان علل و عواملی است که باعث شد بنی آدم در ظلم و فسوق خود استمرار و دوام یابد ولی نسلش برچیده نشود.

در این باره نخست این را فرمود که اولین بشر به آیات و معجزات درخواستی خودش ایمان نیاورد و آخرین هم پیرو همان اولی اند و ایمان نخواهند آورد. در اوایل این آیات به پیغمبر خود یادآور شد که در این میانه فتنه ها در کار است که به زودی ظهور نموده و امت اسلام را در بوته امتحان داغ می کند و آنگاه داستان آدم و ابلیس را خاطرنشان ساخت که ابلیس سوگند خورد ذریه آدم را گمراه سازد و از خدا درخواست کرد که او را بر آنها مسلط نماید.

پس خیلی بعید نیست که اکثر مردم به سوی راه ضلالت گرائیده و در ظلم و طغیان و اعراض از آیات خدا غوطه ور گردند، چون از یکسو فتنه های الهی آنها را احاطه کرده و از سوی دیگر شیطان با قشون سواره و پیاده خود محاصره شان کرده است.

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۱۴

اولین دعای آدم

قرآن مجید اولین بار دعائی از اولین پیامبر الهی و اولین انسان روی زمین نقل می کند که در آن درک و آگاهی و ادب خاصی را که تعلیم این پیامبر اولین شده، نشان داده می شود.
قرآن می فرماید:

« آدم نافرمانی پروردگار خود کرد،

و در نتیجه از بهشت محروم شد،

پس پروردگارش او را به رسالت در ابناء خود برگزید،

و از نافرمانی اش درگذشت،

و هدایتش فرمود. » (طه ۱۲۲)

چه شد که آدم پس از محرومیت از بهشت به مقامی که درآیه قید شده رسید؟
دعا و توبه و انابه ای است که آدم "ع" با ادب خاصی آنرا به پیشگاه الهی عرضه کرد. در این مراسم همسر او نیز سهیم بود.
آنها گفتند:

« پروردگارا !

ما بر خود ستم کردیم !

و اگر تو مارا نبخشائی، و به ما ترحم نکنی،

مسلماً از زیانکاران خواهیم بود ! » (اعراف ۲۲)

این دعا راز و نیازی است که آن دو بزرگوار بعد از خوردن از درختی که خداوند از نزدیک شدن به آن نهی کرده بود، با خدای خود کردند.

البته آنان باینکه گناهی نکرده بودند، (چون نهی الهی نهی ارشادی بود،) در هر صورت، وقتی پای امتحان به میان آمد و بلا شامل حالشان شد و سعادت زندگی بهستی برای یک عمر با آنان وداع کرد، ولی آنها مأیوس نشدند و نومیدی رابطه شان را با پروردگار قطع نکرد بلکه با التجاء به خداوند خود و با توسل به صفت ربوبیت او جبران گذشته را کردند.

فصل سوم

هابیل و قایل

و

شروع فساد و جنایت در نسل انسان

مستند: آیه ۲۷ تا ۳۲ سوره مائده " وَ اتْلُ عَلَیْمِمْ نَبَأَ اٰیَّتِیْ اٰدَمَ بِالْحَقِّ . . . ! " المیزان ج ۱۰ ص ۱۴۷

پسران آدم
قرآن مجید خبر صادق و تاریخ واقعی انسان های اولیه و پسران آدم را چنین شرح می دهد:

« خبر دو پسر آدم را به درستی بر اینان بخوان!
آنگاه که قربانی پیش بردند،
و از یکی شان پذیرفته شد،
و از دیگری قبول نیفتاد.
گفت: - به طور حتم ترا خواهیم کشت !!
گفت: - خدا تنها از پرهیزکاران می پذیرد،
اگر دستت را به سوی من بگشائی که مرا بکشی،
من دست خویش به سوی تو باز نمی کنم که ترا بکشم،
من از خدا ، پروردگار جهانیان می ترسم !
من می خواهم که گناه من و گناه خویش را ببری،
و از آتشیان شوی،
و این است پاداش ستمگران !
دلش او را به کشتن برادر رام کرد، و او را کشت،
و از زیانکاران شد ... ! »

این آیات از قصه دو پسر آدم خبر می دهند. خداوند متعال واقعی بودن بیان این تاریخ را با کلمه " بالحق " تأکید فرموده است. این امر دلالتی دارد بر اینکه این قصه به طور تحریف شده و غیرواقعی و غیرحق در میان مردم شایع بوده است و آن قصه ای است که در فصل چهارم " سفر تکوین " تورات ذکر شده ولی جریان برانگیختن زاغ و کاویدنش در زمین بیان نشده است، و اصل قصه هم طوری بیان شده که خدا را به طور صریح جسم دانسته است؟! (تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً!)

در این آیات مشخص است که هریک از آن دو برادر چیزی را که مایه تقرب او باشد به نزد خداوند برده اند. و آن دو فهمیده بودند که قربانی یکی قبول و قربانی دیگری پذیرفته نشده است. حالا از کجا فهمیدند؟ و به چه وسیله استدلال کرده و اثبات نمودند؟ آیه از این قسمت ساکت است.

ولی در یک جای قرآن (آیه ۱۸۳ سوره آل عمران) بیان شده که در ملت های گذشته و یا خصوص بنی اسرائیل رسم بوده که قربانی مقبول را آتش بسوزاند و بخورد. قربانی تا امروز هم پیش اهل کتاب معروف است (یهود قربانیهای گوناگون دارد: کشتن حیوانات، تقدیم آرد و زیتون و سرشیر و میوه های نوبار. نصاری هم نان و شراب تقدیم می کنند و به خیال خود در عالم حقیقت تبدیل به گوشت و خون مسیح می شود!!)

ممکن است قبولی قربانی این قصه هم به همانطور بوده است، خصوصاً اینکه روی سخن با اهل کتاب که معتقد به آن روش بوده اند، می باشد. به هر حال قاتل و مقتول هر دو می دانسته اند که قربانی یکی قبول و از دیگری مردود شده است.

از سیاق آیه فهمیده می شود که گوینده - حتماً ترا می کشم - همان کسی است که قربانی اش پذیرفته نشده است، و این سخن را از روی حسد گفته است، زیرا علت دیگری در کار نبوده و مقتول پیش از این هم کاری که جرم باشد نکرده است که با این گفته روبرو شده و به قتل تهدید شود.

جوابی که خداوند از مقتول نقل می کند: « گفت خدا تنها از پرهیزکاران می پذیرد، » پاسخ گفته قاتل است که اولاً به او تذکر می دهد که جریان قبول و عدم قبول قربانی به دست او نبوده و او در این باره جرمی ندارد. جرم از قاتل است که پرهیزکاری نداشت و خداوند هم به جزایش قربانی او را نپذیرفته است.

ثانیاً تذکر داد که اگر قاتل قصد کشتن او را داشته باشد و به این منظور دست خود را به سویش دراز کند او هرگز دست به طرفش دراز نخواهد کرد زیرا از خدا پرهیزکاری داشته و می ترسد، او در این صورت میخواهد قاتل گناه خود و گناه مقتول را به دوش کشیده و از جهنمیان شود، که این است پاداش ستمگران!

پسر مقتول آدم از پرهیزکاران و صاحب معرفت درباره خدا بوده است. پرهیزکاری اش از این عبارت به دست می آید که گفت: « **همانا خداوند از پرهیزکاران قبول می کند.** » و ضمناً ادعای پرهیزکاری کرده و خدا هم که آنرا نقل نموده و رد نکرده است، ادعای او را امضاء نموده است.

معرفت او به خدا هم از این گفته اش معلوم می شود که: « **من از خدا، پروردگار جهانیان خوف و ترس دارم.** » این ادعای اونیز از طرف خدا نقل شده و امضاء گردیده است.

خداوند در سوره فاطمی فرماید: « **از میان بندگان خدا فقط علماء از او خوف و هراس دارند.** » با توجه به این آیه و نقل ادعای ترس او در قرآن و امضاء آن از طرف خدا، عملاً ملاحظه می شود که او به علم نیز توصیف شده است. و همین گفته های محکم و مستدل و مؤظه های خوبی که در خطاب به برادرش بیان کرده بهترین گواه علم و دانش اوست. او با همان طینت پاک و فطرت صاف خود درک نموده و بیان کرده است که:

به زودی عده افراد بشر زیاد می شود و آنگاه به اقتضای طبع بشری اجتماعات مختلفی پدید می آید و عده ای پرهیزکار و دسته دیگری ستمگر خواهند شد. آنها و تمام جهانیان دیگر یک پروردگار دارند که مالک آنها بوده و کارشان را تدبیر می کند. و یکی از تدبیرهای قاطع او این است که عدالت و نیکی را دوست بدارد و ستم و ظلم را مغبوض و بد بدارد؛ و لازمه این معنی این است که تقوی و ترس از خدا بر بشر فرض و واجب باشد، و این همان " دین " است.

و بنابراین طاعتها و قرب و منزلتها، و بدیها و گناهای خواهد بود، و طاعتها تنها در صورتی پذیرفته می شود که از روی تقوی و پرهیزکاری باشد. و نافرمانیها و ستم ها، گناهای است که ستمگر آنها را به دوش خود حمل می کند. و از لوازم آن این است که یک دنیای دیگر باشد که دنیای پاداش باشد، و پاداش ستمگران هم آتش خواهد بود!

و اینها - چنانکه می دانید - اصول معارف دینی و مبانی اساسی علوم مبدأ و معاد است که این بنده صالح خدا همه را برای برادر نادان خود که حتی نمی دانست

ممکن است چیزی را با دفن کردن در زمین از دیده‌ها پوشیده داشت، و آن را از زاغی آموخت، بیان کرد!

این بندهٔ صالح خدا در سخن‌های خود به برادرش نگفت که اگر تو قصد کشتن مرا داشته باشی من خودم را جلوی تو انداخته و از کشته شدن پرهیز نخواهم کرد و از خود دفاع نمی‌کنم؛ و تنها گفت: من چنین نیستم که ترا بکشم! و نگفت که من میخواهم بهر صورت به دست تو کشته شوم تا تو ستمگر شوی و از دوزخیان گردی!

سبب سازی برای گمراهی و بدبختی کسی در زندگی اش در شرع فطرت (بدون اختصاص به دین معینی)، ستم و گمراهی می‌باشد.

او گفت: - اگر تو برای کشتن من دست بگشائی منم آنرا برکشتن تو اختیار می‌کنم. او نگفت که من از خود دفاع نمی‌کنم، بلکه گفت که من تصمیم به قتل تو نمی‌گیرم! در آیهٔ شریفه هم بیان نشده که او با این که متوجه موضوع بود از خود دفاع نکرد و کشته شد.

این احتمال هست که او را غفلتاً و ناگهانی و یا پس از دفاع کامل از خودش به قتل رسانده است.

در روایات اسلامی از امام محمدباقر علیه السلام نقل شده که:

« قابیل همیشه مترصد و مراقب وقت تنهائی هابیل بود تا وقتی او را دور از آدم یافت، ناگهان براو جست و او را کشت ... »

در روایت دیگری از امام سجاد علیه السلام نقل شده که:

« قابیل دلش برای او کشتن برادرش را جلوه داد ولی نفهمید چگونه او را بکشد تا ابلیس آمد و به او یاد داد و گفت سرش را میان دو سنگ بگذار و آنگاه سرش را بشکن! »

ظاهر این روایات حاکی است که قابیل به طور ناگهانی هابیل را کشته است نه اینکه هابیل خودرا در اختیار او گذاشته باشد؟!

در روایات نام این دو فرزند آدم را "هابیل و قابیل" ذکر کرده اند ولی تورات رایج فعلی آنها را "هابیل و قائین" ضبط کرده است که البته چون تورات فعلی سندیت ندارد و دست تحریف در آن رفته، قابل استناد نیست.

مستند: آیه ۳۱ سوره مائده " فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ ..."

المیزان ج ۱۰ ص ۱۵۸

تعلیم و تعلّم در نسل های اولیه انسان قرآن مجید در ضمن بیان تاریخ زندگی نسل اولیه بشر، و چگونگی حسادت پسر آدم نسبت به برادرش، و سرآغاز اولین جنایت تاریخ بشر؛ به یک نکته بسیار علمی درباره چگونگی تعلیم و تربیت در روزهای نخستین حیات انسان، آن زمانها که انسان با یک ذهن ساده و بدون هیچ تعلیماتی به سر میبرد، اشاره کرده است.

قرآن مجید در این بیان تاریخی، به طور ضمنی ما را به این نکته می رساند که بشر اولیه قدم به قدم با تعلیمات و آموزشهایی از طرف الهی زندگی خود را می گذرانید.

این آموزش اکثراً از طریق پیامبران، که اول آنها خود حضرت آدم علیه السلام بوده است، صورت می گرفت، ولی در این داستان ما می بینیم که افراد انسانی آموخته های خود را از یک طرف به وسیله علایم و آگاهی هایی که به صورت نمایش و تجسم یا الهام از طرف خدا درباره خواص اشیاء داده می شد، دریافت می کرد؛ و از طرف دیگر با کمک حس و تحلیل ذهنی خود، چیزهایی را برای گذران زندگی خویش یاد می گرفت.

در این آیه می فرماید:

« دلش او را به کشتن برادر رام کرد و او را کشت و از زیانکاران شد،

خدا زاغی را فرستاد که در زمین می کاوید

تا به او نشان دهد که چگونه جسد برادر را بپوشاند.

گفت: - ای وای ! من از این هم درمانده ترم که چون این زاغ باشم!؟

و جسد برادرم را پنهان کنم؟

و از پشیمانان شد ! »

سیاق آیه می رساند که قاتل مدتی متحیر بوده و می ترسیده کسی از کارش مطلع شود و نمی دانسته چکار بکند که کسی جسد مقتول را پیدا نکند، تا اینکه خداوند زاغی را برانگیخته است.

اگر جریان برانگیختن زاغ و تفتیش او در زمین با جریان قتل همزمان بودند دیگر وجهی نداشت بگوید:

« - وای بر من! عاجزم که چون این زاغ باشم! »

باز از سیاق آیه به دست می آید که آن زاغ پس از کاویدنش چیزی را در زمین دفن کرده است.

ظاهر کلام این است که زاغ می خواسته راه دفن را نشان دهد نه راه کاویدن را، و صرف کاویدن و تفتیش زمین راه دفن را یاد او نمی دهد، او به قدری ذهن ساده داشته که باز هم معنای کاویدن را درک نکرد، آنگاه چگونه از کاویدن به دفن منتقل می شد، باینکه ملازمه ای بین آن دو نیست. بنابراین او از اینجا به دفن منتقل شد که دید زاغ زمین را کاوید و چیزی دفن کرد.

(معمولاً در میان پرندگان عادت کلاغ این است که قدری از چیزی را که برای خود صید می کند در زمین دفن می کند و بدین وسیله برای خود ذخیرهٔ غذائی تأمین می نماید.)

این قسمت از سرگذشت پسران آدم، یعنی کاویدن زاغ و فکر قاتل دربارهٔ آن تنها آیه ای است در قرآن که حال بشر را در بهره برداری از حواس نشان می دهد و می رساند که انسان خواص چیزها را به وسیلهٔ حس به دست می آورد و سپس با تفکر در آنها به اغراض و مقاصد حیاتی خود می رسد.

یک بشر، گرچه از نادان ترین و ناتوان ترین مردم در فکر و فهم باشد، صورتهای زیاد و ادراکات بسیاری دارد که دست شماره بدانها نرسیده و جز پروردگار جهانیان کسی نمی تواند آنها را شماره کند. با این زیادی که از حد شماره بیرون است، یک چیز مشهور و روشن است و آن اینکه این صورتهای در طول زندگی انسانی در دنیا دائماً رو به تزاید است. از آنطرف اگر به عقب برگردیم ملاحظه می کنیم که رو به تقلیل رفته و کم کم به حد صفر می رسد و بشر به جایی می رسد که هیچگونه دانشی به طور فعلیت ندارد

تأمل در حال انسان و دقت در آیات شریفهٔ قرآنی به دست می دهد که علوم نظری انسانی یعنی علم به خواص اشیاء معارف عقلی که به دنبال آن است از حس سرچشمه می گیرد و خداوند از راه خواص اشیاء خارجی به او می آموزد، همانطور که از آیه فوق یعنی "برانگیختن زاغ" استفاده می شود.

نسبت دادن برانگیختن زاغ برای نشان دادن چگونگی دفن به خداوند در حقیقت نسبت دادن آموختن چگونگی دفن به خداوند است. زاغ اگرچه نداند که خدا او را فرستاده و همچنین پسر آدم گرچه نداند که مدبری هست که کار فکر و تعلم او به دست

آن مدبراست و خیال کند که ارتباط زاغ و کاویدنش با تعلّم او همچون سایر اسباب اتفاقی که راه تدبیر معاش و معاد را به بشر یاد می دهد یک ارتباط اتفاقی است ولی در حقیقت خداست که انسان را آفریده و او را به طرف کمال دانش برای اهداف زندگی اش سوق داده است.

خداوند است که خواص اشیاء را که حواس بشری به نحوی بدان می رسد به او یاد داده است و از راه حواس به او کمک داده و آنگاه همه زمین و آسمانها را مسخر او کرده است.

مستند: آیه ۳۲ سوره مائده " مِنَ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ... "

المیزان ج ۱۰ ص ۱۷۰

اولین قانون جنایت و جزا

قرآن مجید پس از تعریف تاریخ واقعی آنچه در اولین روزهای حیات بشر بین پسران آدم رخ داده و منجر به اولین جنایت تاریخ گردیده است، شرح می دهد که چگونه وقوع این جنایت بزرگ سبب شده که بر بنی اسرائیل نوشته شود:

« به این جهت ما بر بنی اسرائیل نوشتیم که: - هر که کسی را جز به قصاص یا کیفر فسادی در زمین، بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر که کسی را زنده بدارد گوئی همه مردم را زنده داشته است! »

این نوشتن - که در آیه ذکر شده - گرچه حکم تکلیفی نیست لکن از نظر بیان واقع جرم خالی از شدت نبوده و دربرانگیختن غضب الهی در دنیا و آخرت اثر به سزائی دارد.

عبارت " مِنَ أَجْلِ ذَلِكَ! " در قضیه پسران آدم به این نکته اشاره دارد که طبیعی این بشر است که پیروی هوی و حسد (که غصه خوردن و ناراحت شدن برای مردم به چیزهای غیر اختیاری ایشان است)، باعث می شود کوچکترین چیزی ایشان را به نزاع مقام الهی و باطل ساختن غرض خلقت کشانده و برادر نوعی و بلکه جگرگوشه پدر و مادری خود را بکشند!

زیرا اشخاص بشری افراد یک نوع و اجزای یک حقیقت هستند و همان انسانیتی

که در عده زیادی هست، در یک نفر هم هست، و همانکه در یکنفر هست در همه هست. از بین بردن فردی با قتل، افساد در آفرینش و باطل کردن هدف الهی در انسانیت، که بقایش با تکثیر افراد و طریق جانیشینی یکی از دیگری است، می باشد.

از طرفی بنی اسرائیل هم - چنانکه آیات زیادی در قرآن تذکر می دهد - در حسد و تکبر و پیروی هوی و پامال کردن حق سابقه طولانی داشتند، خداوند دقیقاً حقیقت و واقع این جنایت بزرگ را شرح داده و ایشان را باخبر کرد که پیش او قتل یکنفر به منزله قتل همه و زنده داشتن یکنفر به منزله زنده داشتن همه است.

ارتباط این آیات با بنی اسرائیل از جهت این است که سرپیچی آنان از پذیرش دعوت حقه پیامبر اسلام "ص" جز از روی حسد و کینه نبود و حساب حسد این است که بشر را به کشتن برادر او می دارد و سپس او را در ندامت و حسرت ابدی قرار می دهد! ایشان از این حکایت عبرت بگیرند و اینقدر در حسد و آنگاه کفر خود اصرار نورزند.

مستند: آیات ۲۷ تا ۳۲ سوره مائده و بحث علمی و تطبیقی در ادیان

المیزان ج ۱۰ ص ۱۸۳

شرح زندگی انسان های اولیه در تورات این قسمت یک بحث علمی و تطبیقی است که تاریخ زندگی بشر اولیه را از تورات حاضر نقل می کند و سپس آنرا با آیات قرآن کریم در این باره تطبیق و تحلیل می نماید:

در اصحاب چهارم از سفر تکوین تورات چنین دارد:

« آدم با عیال خود حوا آشنا شد،

سپس او آبستن شد و قایین را زائید و گفت:

مردی را از جانب خداوند بهره بردم،

آنگاه برگشت و برادرش هابیل را زائید،

و هابیل چوپان گوسفندان بود،

و قایین در زمین کار می کرد (کشاورز بود)،

پس از چند روز قایین از میوه های زمین قربانی برای خداوند تقدیم نمود،

هابیل هم از گوسفندان جوان و فربه خود تقدیم نمود،

خداوند به هابیل و قربانی اش نظر افکند،

ولی به قایین و قربانی اش نگاه نکرد،

قایین سخت ناراحت شد و چهره اش پژمرده گشت،

خدا به قایین گفت:

- چرا غضبناک شدی؟ و چرا چهره ات پژمرده شد؟
اگر نیکی کنی آیا بالا نمی روی؟ و اگر نیکی نکنی نزد گناه مستقر و پاگیری است،
که مشتاق به تو و همه جا به دنبال توست.

قایین با برادرش هابیل سخن گفت و چنین اتفاق افتاد
که وقتی آن دو در مجلسی بودند قایین بر برادرش هابیل قیام کرد
و او را کشت.

پروردگار به قایین گفت:

- هابیل برادرت کجاست؟
گفت: - نمی دانم! مگر من نگهبان برادرم هستم؟
گفت: - چه کردی؟ صدای خون برادرت از زمین به طرف من فریاد می کند!
اکنون تو ملعون و دور از آن زمین هستی،
که برای قبول خون برادرت از دستت دهان باز کرد.
هرچه کنی زمین غذای خود را به تو نخواهد داد!

قایین به خدا گفت:

- گناه من بزرگتر از این است که حساب شود!
تو امروز مرا از روی زمین راندی، از نظر تو پنهان می شوم
و سرگردان و فراری در زمین هستم
تا در نتیجه هرکه مرا بیابد به قتل برساند.

به این جهت پروردگار به او گفت:

- هرکه قایین را بکشد هفت برابر از او انتقام می گیرم،
و پروردگار برای قایین علامتی قرار داد تا هرکه او را یافت نکشد.
سپس قایین از نزد پروردگار بیرون شد
و در زمین "نود" در خاور عدن مسکن گزید. «

این بود آنچه در تورات حاضر از روزگاران نخستین انسان قصه پرداخته است و
شما بار دیگر آیاتی که در قرآن کریم درباره این قصه آمده (و در مطالب قبلی ذکر و
تفسیر گردید،) از نظر بگذرانید تا تفاوتش خوب معلوم شود!

نخستین چیزی که از تورات در نظر می آید این است که تورات خدا را یک
موجود زمینی به صورت بشری قرار داده که با مردم معاشرت نموده و همچون یکی از
مردم در سود و یا زیان آنها حکم می کند. به او نزدیک می شوند. با او همچون خود

مردم باهم، سخن می گویند و آنگاه به وسیله غیبت نمودن و دورشدن از نظرش پنهان می شوند، و او هم اشخاص دور و غایب را نمی بیند و تنها نزدیکان حاضر را می بیند؟!

و به هر حال در تورات، خدا چون یکی از افراد بشر زمینی بوده و در هر جهت مانند اوست جز اینکه اراده خود را وقتی بخواهد نفوذ می دهد و حکم خود را چون حکم نماید می گذراند.

کلیه تعلیمات تورات و انجیل بر همین اساس است (و خداوند سبحان منزه است از این سخنان !)

لازمه قصه به طوریکه در تورات است این است که: در آن زمان بشر به طور حضوری و مقابله و همکلامی با خدا زندگی می کرده است و سپس از قایبین و یا از او و امثال او در پرده شده و اما دیگران به حال خود باقی ماندند.

ولی قرآن مجید این قصه را براساس همانند بودن افراد بیان می کند و به دنبال قصه قتل، جریان برانگیختن زاغ را تذکر می دهد و می رساند که انسان حقیقتی است که کمال تدریجی داشته و مراتب و درجات کمال حیاتی خود را براساس حس و فکر بنا نهاده است.

آنگاه قرآن جریان گفت و شنود دو برادر را متذکر می شود و به نقل از مقتول معارف فطری و انسانی و اصول و مبانی دینی گرانبھائی از توحید و نبوت و معاد را حکایت می کند و سپس حساب تقوی و ستمگری را که دو اصل فعال در تمام قوانین الهی و احکام شرعی هستند، می رسد. آنگاه عدالت الهی را در مسئله قبول و رد، و پاداش اخروی، بیان می فرماید.

سپس پشیمانی قاتل پس از کارش و زیانش در دنیا و آخرت را تذکر می دهد و پس از اینها همه بیان می کند که مسئله قتل به قدری اهمیت دارد که اگر بر یک نفر واقع شود چنان است که بر همه مردم واقع شده و اگر یکی را احیاء کند گویا همه مردم را زنده کرده است.

بخش پنجم

اولین بنای شریعت ها

فصل اول

اولین بنای شریعت ها و آغاز تمدن ادیان

مستند: آیه ۳۸ سوره بقره " فَأَمَّا يَا تَأْتِنُكُم مَّيِّ هُدًى . . . "

المیزان ج ۱ ص ۲۵۳

اولین فرمان در تشریح دین اولین حکم دین تشریح شده برای آدم را قرآن کریم چنین نقل می کند:

« گفتیم:

– همگی از بهشت هبوط کنید، و فرود شوید!

پس هرگاه از ناحیه من " دینی و هدایتی " برایتان آمد:

آن کسانی که هدایتم را پیروی کند، ترسی بر آنان نیست،

ودچار اندوهی نیز نمی شوند!

و کسانی که پیروی آن نکنند، و کفر بورزند

و آیات ما را تکذیب کنند،

آنان اصحاب آتشند و در آن جاودانه اند!»

این آیه اولین فرمانی است که در تشریح دین، برای آدم و ذریه او صادر شده است، و " دین " را در دو جمله خلاصه کرده است، که تا روز قیامت چیزی بر آن دو جمله اضافه نمی شود!

این دو آیه، کلامی است که تمامی تشریح ها، تک تک قوانینی را که خدای تعالی در دنیا از طریق ملائکه، کتابهای آسمانی، و انبیائش می فرستد، شامل است. و اولین تشریح و قانون را که خدای تعالی در دنیای آدم، و برای بشر مقرر فرموده، حکایت می کند.

به طوری که قرآن حکایت کرده، این قضیه بعد از امر دومی به هبوط واقع شده است. امر به هبوط، که امری تکوینی بوده، بعد از زندگی آدم در بهشت، و ارتکاب آن مخالفت بوده است؛ در روزی که، مخالفت آن دستور و خوردن از درخت اتفاق افتاد، هنوز دینی تشریح نشده بود. بعد از هبوط آدم، دین خدا نازل شد.

اگر در موضوع بهشت آدم، مخصوصاً شرحی که در سوره طه آمده است، دقت شود، ملاحظه می گردد که جریان امر طوری بوده که ایجاب می کرده خداوند این قضاء را درباره آدم و ذریه اش براند، و این دو فرمان را در اولین حکمش قرار بدهد.

خوردن از آن درخت ایجاب کرد تا قضاء هبوط او، و استقرارش در زمین، و زندگیش را در آن براند؛ همان زندگی شقاوتباری را که آنروز وقتی او را از آن درخت نهی می کرد از آن تحذیرش کرد و زنهارش داد.

توبه ای که آدم کرد باعث شد قضائی دیگر، و حکمی دوم درباره او براند، و او و ذریه اش را بدین وسیله احترام کند، و با هدایت آنان به سوی عبودیت خود، آب رفته را به جوی بازگرداند.

قضائی که اول رانده شد، تنها زندگی در زمین بود.

ولی توبه ای که آدم کرد خداوند همان زندگی زمینی را زندگی طیب و طاهری کرد، به اینطور که هدایت به سوی عبودیت را با آن زندگی ترکیب فرمود و یک زندگی خاصی از ترکیب دو زندگی زمینی و آسمانی فراهم آورد.

توبه آدم بین این دو فرمان صورت گرفت. این نشان می دهد که در آن زمان هنوز از بهشت جدا نشده بودند، هرچند که در بهشت هم نبودند و موقعیت قبلی را نداشتند.

مستند: آیه ۲۶ تا ۳۶ سوره اعراف " يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَآتِكُمْ وَ...! "

المیزان ج ۱۵ ص ۹۴

مشترکات ادیان در ریشه های تشریح احکامی که در آیات فوق به طور اجمال ذکر شده است شرایع الهیه ای است که بدون استثناء در جمیع ادیان الهی وجود دارد. این خطابها به عموم بنی آدم متوجه است که در ضمن بیان داستان آدم علیه السلام آمده است:

الف. حکم پوشش های انسان:

۱- حکم پوشش ظاهری

«ای فرزندان آدم!

ما بر شما لباسی فرو فرستادیم

که عورت های شما را می پوشاند،

و نیز پوششی زیبا نازل کردیم!»

وقتی پوشانیدن عورت هارا وصف برای "لباس" قرارداد است دلالت دارد بر این که لباس پوشش واجب و لازمی است که کسی از آن بی نیاز نیست، و آن پوشش عضوی است که برهنه بودنش زشت و مایهٔ رسوائی آدمی است. به خلاف "زینت" که به معنای پوشش زاید برمقدار حاجت است و باعث زینت و جمال! خدای تعالی دراین جمله منت می گذارد بر آدمیان که به پوشیدن لباس و آرایش شان هدایت کرده است.

۲- تقوا و پوشش باطنی

«وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِّنْ آيَاتِ اللَّهِ...!»

در اینجا از ذکر لباس ظاهر و پوشانیدن عورت ظاهری به ذکر لباس باطنی و چیزی که سیئات باطنی را می پوشاند، و آدمی را از شرک و گناه که باعث رسوائی اوست، باز می دارد، منتقل شده است.

آن تأثر و انفعالی که از کشف عورت به آدمی دست می دهد در عورت ظاهری و باطنی اش از یک سنخ است، با این تفاوت که تأثر از ناحیهٔ بروزمعایب باطنی بیشتر و ناگوارتر و دوامش زیادتر است، زیرا حسابگران مردم نیستند بلکه خدای تعالی است و نتیجه اش هم اعراض نیست بلکه شقاوت و بدبختی دائمی و آتشی است که به دلها سرمی زند، و به همین دلیل لباس تقوی نیز از لباس ظاهر بهتر است:

و «این از آیات خداست، شاید متذکر شوند!»

اینجا لباسی را که انسان به استفاده از آن هدایت شده، آیتی الهی شمرده شده که رذایل نفس را پوشانیده است و در صورتیکه آشکار شود باعث رسوائی است، لذا پوشاندن آن واجبتر از پوشش عیب و عورت ظاهری است. پس همانطور که برای پوشاندن معایب ظاهری لباسی است، برای پوشاندن

معایب درونی نیز لباسی است که همان لباس تقوی است که خداوند به آن امر فرموده، و به زبان انبیاء خود برای بشر بیان کرده است.

ب. حکم آگاهیهای انسان :

۳- دفاع فطری در برابر شیطان « ای فرزندان آدم!

شیطان شمارا نفریبد!

چنانکه پدر و مادر شمارا از بهشت بیرون کرد،

و لباس ایشان را از تنشان کند،

تا عورت هایشان را بایشان بنمایاند ... »

فرموده: - ای بنی آدم، بدانید که برای شما معایبی است که جز لباس تقوی چیزی آن را نمی پوشاند. و لباس تقوی همان لباسی است که ما از راه فطرت به شما پوشانده ایم. پس زنهار که شیطان فریبتان ندهد و این جامه خدادادی را از تن شما بیرون نکند، همانطور که در بهشت از تن پدر و مادرتان بیرون کرد!

از اینجا معلوم می شود آن کاری که ابلیس در بهشت با آدم و حوا کرده است - یعنی کندن لباس برای نمایاندن عورت هایشان - تمثیلی است که کندن لباس تقوی را از تن همه آدمیان به سبب فریفتن ایشان، نشان می دهد، و هرانسانی تا فریب شیطان را نخورده در بهشت است، و همینکه فریفته او شد خداوند او را از آن بیرون می کند.

۴- هوشیاری و آگاهی « شیطان و دسته او شمارا از آنجائی می بینند که شما

نمی بینید! »

خدای تعالی به انسان این آگاهی را می دهد که راه نجات از فتنه های ابلیس بسیار باریک است زیرا وی از جائی کار انسان را می سازد، و طوری به انسان نزدیک می شود و او را می فریبد که خود او نمی فهمد. آری، انسان غیر از خود کسی را سراغ ندارد که بجانب شر دعوت و به سوی شقاوت راهنمایی اش کند!

۵- مبارزه با بی ایمانی « ما شیطان را سرپرست کسانی قرار داده ایم که

ایمان نمی آورند. »

خدای تعالی به انسان می فهماند که ولایت شیطانها در آدمی تنها

ولایت و قدرت بر فریب دادن اوست، به طوری که اگر از این راه توانستند کاری بکنند به دنبالش هرکار دیگری می کنند.

از آیات قرآنی برمی آید که شیطانها بر مؤمنین و متوکلین و آنانکه خداوند ایشان را بنده خود به شمار آورده، هیچگونه ولایتی ندارند، اگرچه احیاناً به لغزششان دست یابند. تنها ولایت آنها بر کسی است که ایمان به خدا نیاورده اند، یعنی خدا و آیات او را تکذیب می کنند.

۶- مبارزه با بی عفتی « چون کار زشتی کنند گویند پدران خود را چنین یافتیم و خدایمان به آن فرمان داده است، بگو خدا به زشتی دستور نمی دهد! »

در داستان بهشت آدم اصل ثابتی بود، و آن این که باعث بیرون شدن آدم وهمسرش از بهشت همانا بروز " سؤآت - عورتها" بود، و از آن اصل ثابت نیز چنین استفاده شد که خدای تعالی به هیچ وجه راضی نیست که بنی آدم مرتکب فحشاء و عمل زشت شوند.

۷- دعوت به اعتدال و دین خالص « بگو خدایم به قسط فرمان داده است! و روی خود را نزد هر مسجدی متوجه خدا سازید و او را با اخلاص در دین بخوانید! »

در آیه قبله امر به فحشاء را نفی فرمود، و در این آیه چیزی را که خداوند به آن امر فرموده است، ذکر می کند، و معلوم است که چنین چیزی مقابل آن امر شنیعی است که در آیه قبله بود، و آن قسط (میانه روی) است، که قرار گرفتنش در برابر آن امر شنیع می فهماند که آن امر کاری بوده که از حد میانه به طرف افراط و یا تفریط منحرف بوده است.

پس معلوم است آنچه خداوند فرموده قسط و عبادت خالص است. و راه میانه در عبادت این است که مردم به سوی خدا بازگشت کنند و به جای پرستش بت ها و تقلید از بزرگان قوم، به معابد درآمد و خدای را به خلوص عبادت کنند!

ج. حکم استفاده از رزقها و زینتها :

۸- استفاده از زینت ها در عبادت « ای فرزندان آدم !

زینت و آراستگی خویش را نزد هر مسجدی اتخاذ کنید!
 و بخورید، و بیاشامید، ولی از حد نگذیرید و اسراف نکنید!
 خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد!

معنی همراه برداشتن زینت در موقع بیرون شدن به سوی مسجد، آرایش ظاهری نیست، بلکه آرایشی است معنوی که مناسب با نماز و طواف و سایر عبادات باشد. پس معنی آیه بر می گردد به امر به زینت کردن نیکو برای نماز و غیر آن، و اطلاق آن شامل نماز اعیاد و جماعات و نمازهای یومیه و سایر وجوه عبادت و ذکر می شود.

و " امر به خوردن و نوشیدن " دو امر اباحی است و " امر به اسراف نکردن " نهی تحریمی است. این امر و نهی و علتی که برای آن ذکر شده همه از متفرعات داستان بهشت آدم است ، و خطاب این آیه عمومی است و اختصاص به یک دین و یک صنف ندارد.

۹- رزق ها و زینت های پاکیزه « بگو !

چه کسی حرام کرده زینت الهی را که برای
 بندگان خود ایجاد نموده است ،
 و همچنین روزی های پاکیزه را ؟
 بگو !

آن در قیامت مخصوص کسانی است که در دنیا
 ایمان آورده اند!

خداوند سبحان در این آیه شریفه زینت هائی را سراغ می دهد که برای بندگانش ایجاد کرده، و آنان را فطرتاً به وجود آن زینت ها و به استعمال و استفاده از آنها ملهم کرده است. البته فطرت الهام نمی کند مگر به چیزهائی که وجود و بقای انسان محتاج به آن است.

امر پروردگار به ضروریات زندگی از قبیل لباس پوشیدن و خودرا آراستن از این

باب است و می خواهد تربیتش حتی در این گونه امور ساده و پیش پا افتاده رعایت شده باشد.

۱۰- تحریم فواحش ظاهری و باطنی « بگو !

خدایم کردارهای زشت را، چه آشکار و چه نهان،
حرام کرده است،

و همچنین گناه، و تجاوز بدون حق،
و این که چیزی را که خدا نیرو و سلطه ای نداده به او
شریکش کنید،

و این که به خدا نسبت دهید چیزی را که نمی دانید ! «

مراد از " فواحش " گناهایی است که حد اعلای شناعة و زشتی را داشته باشد،
مانند: زنا و لواط و امثال آن.

مراد از " اثم " گناهایی است که باعث انحطاط و ذلت و سقوط در زندگی گردد،
مانند: میگساری و شرابخواری.

مراد از " بغی " تعدی و طلب کردن چیزی است که حق طلب کردن آنرا
نداشته باشد، مانند: انواع ظلم ها و تعدیات.

در این آیه، چیزهایی که غیر طیبات هستند به طور خلاصه ذکر نموده است، که
به بیانی شامل تمامی انواع گناهان است.

محرمات دینی از دو حال خارج نیستند، یا محرمات مربوط به فعل انسانند؛ یا
مربوط به قول و عقاید انسان.

کلمات " فواحش، اثم و بغی " مربوط به افعالند که شامل حق الناس مانند
بغی، و غیر حق الناس مانند گناهان زشت و شنیع و غیر گناهان زشت مانند مفسادی
که ضررش عاید شخص می شود که جملگی " اثم " نامیده می شوند.

اما محرمات مربوط به قول و عقیده، مانند : شرک به خدا یا افترا بر خدا و امثال

آن است.

ه . حکم پیروی از انبیاء :

۱۱- شناخت طریق الهی به وسیله وحی « ای فرزندان آدم !

اگر پیامبرانی از میان خودتان مبعوث شدند تا آیات مرا بر شما بخوانند
هرکس پرهیز ورزد و به صلاح گراید،
بیمی برایشان نیست و اندوهگین نمی شوند،
وکسانی که آیات ما را تکذیب کنند، و از قبول آنها تکبر ورزند،
آنان اصحاب آتشند که در آن جاودان خواهند ماند ! »

این آیه مشتمل بر چهارمین خطاب عمومی است به فرزندان آدم که از قصهٔ بهشت آدم استخراج شده است.

این خطاب که آخرین خطاب است، تشریح عام الهی در خصوص " پیروی از انبیاء " و متابعت از طریق وحی را بیان می کند.

فصل دوم

تکثیر فرزندان آدم

و تشکیل جوامع ساده اولیه

مستند: آیه ۱ سوره نساء
المیزان ج ۷ ص ۲۳۱

کیفیت تکثیر نسل و ازدواج در انسانهای اولیه ظاهر آیه قرآن مجید در کیفیت تکثیر نسل انسانهای اولیه این است که نسل موجود انسان به آدم و زنش برمی گردد بدون آنکه در پیدایش این نسل کسی جز آن دو با آنان همراهی کرده باشد، زیرا در آیه فوق می فرماید:

« و از آن دو، مردان و زنان بسیاری منتشر ساخت، »

و فرمود که " از آن دو، و از غیر آن دو ...، " از این مطلب دو چیز استفاده می شود:

اول اینکه:

مقصود از " رجالاً کثیراً و نساءً " تمام افراد بشر می باشند که با واسطه یا بی واسطه از نسل آدم هستند،

دوم اینکه :

ازدواج در طبقه اول، بین برادران و خواهران انجام شده است.

یعنی پسران آدم با دختران وی ازدواج کردند، چه آنکه در آن موقع نر و ماده منحصر به آنان بوده است و مانعی هم ندارد زیرا این مطلب یک حکم تشریحی است که

زمام آن به دست خداوند است. خدا می تواند گاهی این امر را حلال و زمانی حرام کند.

مسلم است که اولین طبقه انسان یعنی آدم و همسرش باهم ازدواج و توالد و تناسل کردند و پسران و دخترانی آوردند که خواهر و برادر بودند، سپس این فرزندان با اینکه خواهر و برادر بودند باهم ازدواج کردند و راه دیگری در پیش نگرفتند. از ظاهر آیه می توان فهمید که نر و ماده دیگری در این ماجرای نسل انسانی غیر از آدم و همسرش شرکت نداشته است.

قرآن منشأ انتشار افراد انسان را تنها همان زوج اولی می داند و معلوم است که مبدأ نسل اگر منحصر به آدم و زنش باشد ناچار باید پسران آدم و حوا با خواهران خود ازدواج کرده باشند، در صورتی که در اسلام و سایر ادیان الهی این نوع ازدواج حرام شده است، ولی در ابتدای شروع تکثیر نسل انسان ضرورتی در کار بوده و خدا آنرا حلال کرده بود و سپس آنرا حرام فرموده است، چه آنکه دیگر ضرورتی در تشریح آن نبوده و بعلاوه باعث شیوع فحشاء و فساد در جامعه می شده است.

این نوع ازدواج و متمایل نبودن طبع انسانی به آن نه از آن جهت است که از آن تنفر دارد بلکه این عدم تمایل از آن جهت است که ازدواج خواهر و برادر را موجب اشاعه فحشاء و اعمال زشت، و از بین رفتن غریزه عفت می داند.

معلوم است که این نوع ازدواج در جامعه جهانی امروز است که عنوان فجور و فحشاء دارد ولی در جامعه آنروز که فقط چند خواهر و برادر را شامل می شده و مشیت الهی هم چنین تعلق گرفته بود که عده آنها زیاد شده و منتشر گردند، هرگز عنوان فحشاء و فجور بر آن منطبق نبوده است.

در این زمینه حضرت سجاد علیه السلام چنین استدلال فرموده است:

« مگر نه این است که خداوند زوجه آدم را از خود او آفرید و سپس
برایش حلال کرد! »

و آنچه در بعض روایات است که فرزندان آدم با حوری های بهشتی و یا اجنه هائی که فرستاده شده بودند ازدواج کردند معارض ظاهر کتاب است.

مستند: آیه ۲۱۳ سوره بقره " وَكَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَنَذِيرِينَ وَ... "

المیزان ج ۳ ص ۱۷۷

اولیه را برای ما نقل می کند که روشنگر اعصار بسیار ابتدائی تاریخ بشر است.

آیه فوق نشان می دهد که دورانی بر بشر گذشته که افراد با یکدیگر متحد و متفق بودند، و ساده و بی سر و صدا زندگی می کردند. نه در امور زندگی با یکدیگر نزاع و جنگی داشتند و نه در امور دینی و عقاید مذهبی اختلاف و تفرقه ای بین آنان بوده است.

دلیل براینکه در امور دنیوی نزاعی نداشتند این است که در آیه شریفه بعثت پیغمبران و قضاوت کتاب در موارد اختلاف، بعد از وحدت امت و در مرتبه دوم قرار داده شده است. می فرماید:

« مردم گروه واحدی بودند، پس پیغمبرانی فرستاد،

و با آنها کتاب نازل کرد تا در اختلافات ایشان حکم کند...»

بنابراین، اختلاف در امور زندگی بعد از دوران وحدت و اتحاد بوده است. دلیل براینکه در امور دینی اختلاف نداشتند این است که می فرماید:

« درباره کتاب اختلافی نکردند،

مگر کسانی که حامل آن بودند،

که از روی بغی و تعدی ایجاد اختلاف کردند. »

در آن دوران آشنائی انسان به رموز زندگی و اسرار طبیعت کمتر بوده است. انسان مسلماً فوق العاده ساده می زیسته و از شئون زندگی و مزایای حیاتی جز اندکی برخوردار نبوده است. گویا از معلومات تنها علوم بدیهی و پاره ای مطالب فکری را که برای ادامه حیات آن روزی لازم بوده، داشته است.

برای خوردن، بطور ساده از پاره ای گیاهان یا مختصری شکار جانوران استفاده می کرده، و برای سکونت به غارها یا شکاف کوه ها پناه می برده، و برای دفاع از دشمن، به سنگ و چوب متوسل می شده است.

البته، جمعیتی که زندگیش بدین منوال باشد، چندان اختلاف و فساد قابل اهمیتی در میان ایشان پیدا نمی شود، بلکه حالشان حال گله گوسفندی است که دور هم جمع می شوند و در مسکنی آرام می گیرند، و در چراگاهی چرا می کنند، و از چشمه آبی سیراب می شوند، و اگر احیاناً اختلافی در میانشان رخ دهد بسیار ناچیز خواهد بود.

ولی این اجتماع و تعاون قهری مانع از این نمی شود که "غریزه استخدام" که در نهاد بشر نهفته است بیدار نشود و به مقتضای آن، انسان در صدد غلبه بر دیگران

بر نیاید، مخصوصاً با نظر اینکه هرروز بر دانش و نیرویش افزوده شده و راههای استفاده از طبیعت را بهتر یاد می گیرد و متوجه مزایای تازه تری شده و وسایل دقیق تری برای بهره برداری پیدا می کند.

طبعاً بین افراد از حیث نیروی طبیعی و واجد بودن وسایل و سایر جهات اختلافی پدید می آید، و دسته ای نیرومندتر و صاحب زور و قدرت می شوند و از لحاظ مزایای حیاتی از دیگران جلو می افتند و دسته ای دیگر قهراً عقب می مانند و زیردست واقع می شوند و همین منشأ اختلاف فطری که مقتضای " قریحه استخدام " است می گردد، و بالاخره به مدنیت و اجتماع منتهی می شود.

تزام بین دو حکم " فطری " در صورتی که فوق آنها ثالثی باشد که بر آن دو حکومت داشته باشد و آنها را تعدیل و اصلاح کند، مانعی ندارد، چنانکه قوای انسان گاهی در فعالیت مزاحم یکدیگر می شوند و " عقل " میانشان قضاوت می کند. مثلاً جاذبه تغذی اقتضا دارد که بیش از گنجایش معده غذا خورده شود، ولی معده علیه آن فعالیت می کند، و عقل بین آن دو قضاوت می کند و فعل هریک را به طوری که مزاحم با دیگری نباشد تعدیل می کند.

منافات دو حکم فطری در مورد بحث ما نیز از همین قبیل است، یعنی سیر فطرت انسانی بطرف " مدنیت " منافات با سیر آن به سوی " اختلاف " دارد ولی خدای متعال آنها را تعدیل فرموده و اختلاف را با فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابی که حاکم بین اختلاف است، مرتفع می سازد.

مستند: آیه ۷۲ سوره نحل " وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً "

المیزان ج ۲۴ ص ۱۸۸

تشکیل خانواده انسانی « خدا برای شما از خودتان همسران قرار داد و

برای شما از همسرانتان فرزندان و نوادگان پدید آورد... »

مراد از " حفده " اعوان و خدمتکاران از فرزندان است. چون در آیه فوق حفده را مقید کرد به متولد از همسران، به همین جهت بعضی بنین و حفده را به فرزندان خردسال و بزرگسال تفسیر کرده اند و بعضی دیگر " بنین " را به فرزند بلافصل و حفده را به فرزندان با فاصله یعنی نوه تفسیر کرده اند.

معنای آیه این است که خداوند برای شما از همسرانتان فرزندان و یاورانی قرار داده که به خدمت آنان در حوایج تان استعانت بجوئید و با دست آنان مکاره و ناملاپمات را از خود دور سازید.

در پایان آیه می فرماید:

« وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ »

و به نعمت خدا کفران می ورزند. »

مقصود از " نعمت " همان است که همسرانی از جنس خود بشر برای ایشان درست کرد و فرزندان و نوه هائی از همسران پدید آورد، چه این از بزرگترین و آشکارترین نعمتهاست، زیرا یک اساس تکوینی است که ساختمان مجتمع بشری برآن بنا می شود، و اگر آن نبود مجتمعی تشکیل نمی یافت، و این تعاون و همکاری که میان افراد هست پدید نمی آمد و تشریک در عمل و سعی میسر نمی شد، و در نتیجه بشر به سعادت دنیا و آخرت خود نمی رسید.

اگر این رابطه تکوینی را که خدا به بشر انعام کرده است انسان قطع کند و این رشته پیوند را بگسلد، آنوقت به هر وسیله دیگری که فرض شود متوسل گردد، جای این رابطه تکوینی را پر نمی کند و جمعی جمع نمی شود، و با متلاشی شدن جمع بشر و پراکندگی وحدتش هلاکتش قطعی است.

مستند: آیه ۱ سوره نساء " ... وَ نَبَتْ مِنْهَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً ... "

المیزان ج ۷ ص ۲۳۷

مبداء نژادهای انسانی « و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت. »

قرآن کریم تقریباً صراحت دارد که نسل موجود بشر به یک

مرد و زن که پدر و مادر تمام افرادند، می رسد.

تورات کنونی هم بهمین نحو سخن گفته است.

قرآن می فرماید:

« و آفرینش انسان را از خاک شروع کرد

سپس نسل او را در خلاصه آب بی ارزشی قرار داد. »

همانطور که آیات دیگر قرآن نیز نشان می دهند سنت پروردگار در موضوع بقاء نسل براین قرار گرفته که از مجرای نطفه باشد، لکن بدو آفرینش او را از خاک قرار داد، چه آنکه این نسل از آدم است و خدا آدم را از خاک آفرید. بنابراین، هیچ شبهه ای نیست که این آیات ظهور دارد در اینکه این نسل به آدم و زنش بر می گردد.

افراد بشر از نظر رنگ بشره بچهار دسته تقسیم میشوند:

- ۱- سفید پوستان، که جمعیت بیشتری بوده و در سرزمینهای معتدل آسیا و اروپا زندگی می کنند.
- ۲- سیاه پوستان، که در آفریقا بسر می برند.
- ۳- زردپوستان، مانند اهالی چین و ژاپن.
- ۴- سرخ پوستان، مانند هندوان آمریکا.

مستند: آیه ۱ سوره نساء و بحث تحلیلی " ... الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ... "

المیزان ج ۷ ص ۲۳۶

عمر نوع انسان تاریخ یهود عمر نوع انسانی را بیش از هفت هزار سال نمی داند. این مطلب بی وجه هم نیست، چون اگر ما مرد و زنی را فرض کنیم که عمر متوسطی کرده و در شرایط متوسطی از نظر مزاج و امنیت و فراوانی و آسایش قرار گرفته باشند، وهمچنین سایر عواملی که در زندگی انسان مؤثر است مساعد باشد؛ و فرض کنیم که این دو باهم ازدواج نموده و در شرایط متناسب و متوسطی توالد و تناسل کنند، و همین فرض عیناً در فرزندان دختر و پسر آنها به طور متوسط باقی باشد؛ خواهیم دید که پس از یک قرن بیش از هزار نفر شده اند. یعنی هر فردی در صدسال حدود پانصد نتیجه داده است.

سپس تمام عواملی که با حیات انسان مبارزه می کنند، از قبیل: سرما، گرما، طوفان، زلزله، قحطی، وبا، طاعون، فرورفتن زمین، خرابی، کشتارهای فجیع و سایر مصایب عمومی و غیرعمومی را در نظر گرفته و آنرا در حد اعلی فرض کنیم، و آن اندازه مبالغه کنیم که نسبت افرادی را که در هر قرن در اثر آفات از بین می روند، نسبت به باقیمانده ها، نهصد و نود و نه در هزار بدانیم؛ بدین معنی که در هر قرن فقط یک فرد از هزار نفر باقی بماند، با این ترتیب پیداست که عوامل توالد و تناسل فقط می تواند عدد هردونفر را در هر صد سال یکی افزایش دهد.

سپس افزایش همان دونفری را که اول فرض کردیم به همین میزان حساب کنیم تا هفت هزار سال (۷۰ قرن) خواهیم دید که از دو میلیارد و نیم تجاوز می کند، و این همان عدد تقریبی است که آمار جهانی در سالهای نیمه دوم قرن بیستم راجع به تعداد نفوس بشری نشان می داد.

این موضوع تأیید می کند که عمر نوع انسان همان است که گفته شد. لکن دانشمندان ژئولوژی گفته اند که عمر نوع انسان از میلیون ها سال هم تجاوز می کند، و آثار فسیل هائی هم که مربوط به پیش از پانصد هزارسال قبل است، به دست آورده اند ولی این دانشمندان دلیل قانع کننده ای که ثابت کند نسل موجود، متصل و پیوسته به آن انسان هاست در دست ندارند.

احتمال می رود زمانی نوع انسان در زمین پیدا شده و سپس رو به ازدیاد گذاشته و زندگی کرده است، و بعد منقرض شده و باز پیدا شده و منقرض شده و همینطور ادواری بر او گذشته است تا نسل موجود که آخرین دوره های اوست، پدید آمده است؟!

اما قرآن صریحاً بیان نکرده است که آیا ظهور نوع انسان منحصر به همین دوره است یا اینکه قبلاً هم ادواری بر او گذشته است که ما آخرین آنها هستیم. گرچه بسا می توان از آیه زیر در سوره بقره استشمام کرد که قبل از دوره کنونی ادوار دیگری نیز بر نوع انسان گذشته باشد:

« آنگاه که پروردگارت به ملائکه گفت:

من می خواهم در زمین جانشینی قرار دهم!

ملائکه گفتند:

آیا می آفرینی کسی را که در زمین فساد نماید و خونریزی کند؟!» (بقره

۳۰)

(ظاهراً ملائکه قبلاً چنین تجربه ای از نوع آدم داشته و مشاهده کرده بودند!)

در روایات اسلامی نیز از ائمه علیهم السلام نقل شده که نوع انسان ادوار زیادی قبل از این دوره به خود دیده است.

فصل سوم

ادریس، پیامبری در نسل اولیه

و پدر علوم بشری

مستند: آیه ۵۶ و ۵۷ سوره مریم " وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ... "

المیزان ج ۷ ص ۲۳۱

ادریس پیامبر، از اجداد نوح قرآن کریم درباره ادریس پیامبر می فرماید:

« در این کتاب ادریس را یادکن، که راستی پیشه پیغمبری بود. و او را به مکانی عالی بالا بردیم ! »

مفسرین گفته اند: ادریس پیغمبر نامش " اخنوخ " بود، و او به طوریکه تورات در سفر تکوین نوشته است، یکی از اجداد نوح علیه السلام است. و اگر به ادریس معروف شده بدین جهت بوده که بسیار مشغول به تدریس و درس دادن بوده است.

« و رفعناه مکاناً علیاً... »

منظور از " بالا بردن به مکان بلند " ممکن است از سیاق داستانهائی که درباره این سوره ذکر شده و مواهب نبوت و ولایت را که از مقامات معنوی الهی است، ذکر می کنند، استفاده کرد که مراد از " مکان بلند " که خدا وی را بدان مکان رفعت داده است یکی از درجات قرب باشد؛ چه رفعت مکانی و صعود دادن به جائی بلند هرچند که بلندترین مکانهای متصور باشد، مزیتی به شمار نمی آید.

بعضی گفته اند (و حدیثی هم برآن وارد شده است) مراد این است که خداوند او را به بعضی طبقات آسمان بالا برده و همانجا قبض روح کرده است. اگر این باشد، آنگاه مقصود آیه نشان دادن یکی از آیات بالغه قدرت الهی است و همین خود مزیت بزرگ

است.

در قرآن کریم داستان ادريس جز در دو آیه از سورهٔ مريم و یک آیه از سورهٔ انبياء نیامده است. در این آیات خدا او را به ثنائی جمیل ستوده، و او را **نبی صدیق**، و از زمره صابرين و صالحين شمرده و خبر داده که او را به مکانی منیع و بلند رفعت داده است. در میان اهل تاریخ و سیره معروف است که ادريس عليه السلام اولین کسی بوده که با قلم نوشته و اولین کسی بوده که خیاطی کرده است. در تفسیر قمی آمده است که اگر ادريس را ادريس نامیده اند به خاطر کثرت دراست کتاب بوده است.

(داستانها و روایات عجیب و غریبی دربارهٔ زندگی ادريس(ع) راه انداخته اند، که به هیچ نقاد با بصیرت جای شک نمی گذارد که آنگونه روایات از اسرائیلیاتی است که دست جعالان حدیث آن را در میان روایات ما وارد کرده است، برای اینکه هیچ یک از آنها با موازین علمی و اصول مسلم سازگاری ندارند.)

ادريس دانشمند، پایه گذار دانش ها

خیلی از اخبار و احادیث راجع به ادريس همه به ماقبل تاریخ منتهی می شوند و آنطور که باید نمی شود بدان اعتماد کرد ولی چیزی که هست، همین که نام او قرنی بعد از قرن دیگر در میان فلاسفه و اهل علم زنده مانده و اسم او را به عظمت یاد می کنند و ساحتش را محترم می شمارند، و اصول هر علمی را منتهی به او می دانند؛ خود کشف می کند از اینکه او از قدیمی ترین پیشوایان علم بوده و نطفه و بذر علوم را در میان بشر افشاند و افکار بشری را با استدلال و دقت در بحث و جستجوی معارف الهی آشنا ساخته یا خود اولین مبتکر آنها بوده است.

ادريس " هاهرمس " نیز نام داشته است. وقتی " قفطی " در کتاب " اخبار العلماء باخبار الحکماء " به شرح حال ادريس می رسد، می گوید:

« حکماء در محل ولادت و منشأ و استاد قبل از نبوت او اختلاف کرده اند. گروهی گفته اند: او در مصر به دنیا آمده و او را " هرمس الهمراسه " نامند و مولودش در " منف " بوده است. و نیز گفته اند: کلمه " هرمس " عربی کلمه " ارمیس " یونانی است، و ارمیس به زبان یونانی به معنای عطارد است. و بعضی دیگر گفته اند: نام او به زبان یونانی " طرمیس " و به زبان عبری " خنوخ " بود که به کلمه " اخنوخ " تقریب شده و

خدای عزوجل در کتاب عربی مبین خود او را " ادریس " نامیده است. همین صاحب نظران گفته اند: نام معلم ادریس " غوثاذیمون " بوده است. غوثاذیمون مصری بوده ولی نگفته اند چکاره بوده است، فقط گفته اند یکی از انبیاء یونانیان و مصریان بود. و نیز او را " اورین دوم " خوانده اند، و ادریس نزد ایشان " اورین سوم " بوده است. معنی کلمه " غوثاذیمون " خوشبخت است. آنوقت گفته اند که هرمس از مصر بیرون گشته و همه زمین را گردش کرد و دوباره به مصر برگشت و خداوند در مصر او را بالا برد، و در آن روز هشتاد و دو سال از عمرش می گذشت.

فرقه دیگری گفته اند: ادریس در بابل به دنیا آمده و نشو و نماء کرده است. او در اول عمرش از " شیث بن آدم " که جد جدپدری اش بود، درس گرفت. چون ادریس پسر " یارد " و او پسر " مهلائل " و او پسر " قینان " و او پسر " انوش " و او پسر " شیث " است.

شهرستانی گفته: " غوثاذیمون " همان " شیث " است.

و چون ادریس بزرگ شد خداوند او را به افتخار نبوت مفتخر ساخت، پس به کار نهی مفسدین از بنی آدم پرداخت که با شریعت آدم و شیث مخالفت می کردند و سپس به مصر کوچ کرد.

ادریس و همراهان در مصر اقامت کردند و به امر بمعروف و نهی از منکر پرداختند. مردم زمان به هفتاد و دو زبان حرف می زدند و خداوند همگی را به ادریس تعلیم داده بود. ادریس علاوه بر تعلیم زبان، آداب و طریقه نقشه کشی برای شهرسازی را به ایشان آموخت، و از هر طرف دانش جویان دور او جمع شدند و او سیاست مدنیت و قواعد آنرا به آنها تعلیم می داد.

اولین کسی که حکمت را استخراج نمود و علم نجوم را به مردم یاد داد ادریس بود. خداوند علم افلاک و علم عدد و سنین و حساب را به او یاد داده بود.

ادریس برای هر امتی در هر اقلیمی سنتی شایسته آن امت و اقلیم به پا داشت. زمین را به چهار قسمت نمود و برای هر قسمتی پادشاهی تعیین کرد تا به سیاست و آبادانی آنها همت گمارند.

بخش ششم

نوح

اولین پیامبر صاحب شریعت

فصل اول

حضرت نوح "ع" اولین پیامبر صاحب شریعت

مستند: بحث تاریخی و قرآنی

المیزان ج ۲۰ ص ۸۷

نقل تاریخ نوح در قرآن در حدود چهل جا از آیات قرآن کریم نام حضرت نوح علیه السلام ذکر شده است. در این آیات قسمتی از تاریخ زندگی او به طور اجمال یا تفصیل بیان گردیده ولی در هیچ یک از این موارد قصه او را به طور کامل به شیوه داستان سرایی تاریخی که نسب و خاندان و تاریخ تولد و محل زندگی و نشو و نما و شغل و عمر و وفات و مدفن و سایر چیزهایی را که به زندگی شخصی او بستگی داشته باشد، نیاورده است، زیرا قرآن به عنوان یک کتاب تاریخ نازل نشده که تواریخ مردم را از نیک و بد برای ما باز گو کند.

قرآن کتاب هدایت است، و وسایل سعادت و حق صریح را برای مردم بیان و شرح می کند تا بدان عمل کنند. برای اینکه سنتهای خدا را که در بین بندگان خود جاری بوده، روشن سازد، گاهی هم به گوشه ای از داستانها و تاریخ پیغمبران و امتهای پیشین اشاره می کند و هدف از این کار اتمام حجت برای امتهای آینده و پند و عبرت برای کسانی است که مشمول عنایت الهی هستند و توفیق کرامت او را یافته اند.

قصه نوح در شش سوره قرآن بشرح زیر نقل شده است:

سوره اعراف، سوره هود، سوره مؤمنون، سوره شعرا، سوره قمر و سوره

نوح

مفصل ترین روایت آن در سوره هود است که در بیست و پنج آیه از ۲۰ تا ۴۹ ذکر شده است.

مستند: آیه ۱۳ سوره شوری و آیه ۲۱۳ سوره بقره و روایات المیزان ج ۳ ص ۱۸۴ و ۲۱۱

نوح، اولین پیامبر صاحب کتاب از قرآن مجید بر می آید که حضرت نوح اولین پیامبری بوده که کتاب بر او نازل شده است. کتاب نوح نخستین کتاب آسمانی مشتمل بر "شریعت" است، زیرا خداوند متعال در آیه زیر می فرماید:

« شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ...
شریعت و آئینی که خدا برای شما مسلمین قرارداد حقایق و احکامی است که نوح را هم بدان سفارش کرد، و بر تو نیز همان را وحی کردیم، و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آنرا سفارش کردیم که ...»

و اگر قبل از آن کتابی نازل شده بود باید شریعتی هم قبل از شریعت آن حضرت باشد و در آیه فوق ذکر شده باشد. ضمناً از آیه فوق استفاده می شود که شریعت، مخصوص پیامبرانی است که نامشان در آیه مزبور ذکر شده است، (زیرا آیه مزبور در مقام بیان این است که شریعت اسلام اضافه بر موضوعات عالیّه مخصوص به خود، جامع جمیع شرایع قبلی نیز می باشد!) و اگر شریعت دیگری نیز بود بایستی ذکر می شد. در آیه زیر می فرماید:

« مردم یک گروه بودند،

خدا رسولان را فرستاد تا نیکوکاران را بشارت دهند و بدکاران را بترسانند،

و با آنها کتاب بحق فرستاد

تا در میان مردم در آنچه اختلاف کرده اند حکم کند! »

عصری که آیه فوق بدان اشاره دارد و می فرماید " مردم یک گروه بودند، " قبل از زمان حضرت نوح است و کتاب آن حضرت در میان اهل آن عصر نازل شده و حکومت کرده است.

از این آیه برمی آید که شریعت به واسطه کتاب است، و بنابراین اولین شریعت و کتاب، شریعت و کتاب حضرت نوح علیه السلام است.

در روایات اسلامی در تفسیر عیاشی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

« آیه (كان الناس امة واحدة) مربوط به زمان قبل از حضرت نوح است. سؤال شد: آنها هدایت یافته بودند؟ فرمود: - بلکه گمراه بودند.

جریان این است که بعد از رحلت حضرت آدم و انقراض ذریه صالح او، حضرت شیث که وصی آدم بود، نمی توانست دین خدا را آشکار سازد و با تقیه و کتمان می زیست، زیرا قابیل که هابیل را به قتل رسانده بود او را نیز تهدید به قتل می کرد، و هر روز برگمراهی مردم افزوده می شد تا اینکه روی زمین جز وصی گذشتگان نمانده بود، و اوهم به جزیره ای رفت و به عبادت خدا پرداخت. بعداً بداء حاصل شد و خدا اراده کرد که پیغمبرانی را برانگیزد.

راوی می گوید. گفتم: مردم قبل از نوح گمراه بودند یا هدایت یافته بودند؟ فرمود: راه یافته نبودند، و بر فطرت الهی می زیستند، و البته تا خدا هدایتشان نکرده بود، هدایت نمی یافتند....»

این جمله از آخر روایت که می فرماید: " راه یافته نبودند و بر فطرت الهی می زیستند، " جمله دیگری را که در اول روایت بیان شده و " انسان اولی " را گمراه معرفی کرده است، تفسیر می کند.

یعنی منظور از گمراهی این است که ایشان تفصیلاً به معارف دینی هدایت نشده بودند، نه اینکه بطور کلی گمراه بودند.

در تفسیر عیاشی از ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

« بین آدم و نوح پیغمبرانی بودند که نبوت خود را مخفی نگه می داشتند، و لذا در قرآن نام ایشان مانند پیغمبرانی که آشکارا دعوت می کردند، برده نشده است.»

مستند: آیات مندرج در متن و بحث روایتی المیزان ج ۲۰ ص ۸۳ و ۸۸

اصول شریعت نوح قرآن مجید در آیات زیر راجع به دعوت نوح علیه السلام و شریعتی که آورده صحبت می کند و نکات اصلی اولین شریعت و دین نازل شده بر بشر

بعد از آدم "ع" را روشن می سازد:

- ۱- توحید خدا و دورانداختن شرکاء (که از کلیه قصص نوح در قرآن معلوم می شود).
- ۲- اسلام و تسلیم در برابر خدا (سوره نوح، یونس، و آیه ۱۹ آل عمران)
- ۳- امر به معروف و نهی از منکر (سوره هود آیه ۲۷)
- ۴- نماز (آیه ۱۰۳ نساء و آیه ۸ شوری)
- ۵- مساوات، عدالت، دوری از فواحش و منکرات، راستگویی و وفای به عهد (سوره انعام ۲-۱۵۱)

ضمناً نوح اولین کسی است که خدا از او حکایت می کند که در امور مهم کارها را به نام خدا آغاز کرده است. (هود ۴۱)

در روایات اسلامی (در کافی) درباره شریعت نوح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

« شریعت نوح پرستش و توحید خدا و دورانداختن شریکان خدا بود و این فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده اند و خدا میثاق خود را از نوح و پیغمبران دیگر گرفت که خدا را بپرستند و چیزی را شریک او نسازند. نوح مأمور به نماز، امر به معروف، نهی از منکر و حلال و حرام بود. احکام حدود، و فرایض ارث، برای او واجب نشده بود. این بود شریعت نوح، و وی نهصد و پنجاه سال در بین قوم خود بماند و علنی و نهانی ایشان را دعوت کرد.»

المیزان ج ۲۰ ص ۱۰۱

مستند: آیات مندرج در متن

عمومی بودن نبوت نوح
 علماء در این مسئله آراء مختلفی دارند که آیا دعوت حضرت نوح عمومی و جهانی بوده و یا فقط مختص به قوم خود و یک منطقه از زمین بوده است؟ آنچه نزد شیعه معروف است این است که رسالت او عمومیت داشته است و کلیه انبیاء اولوالعزم، یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم برای همه مردم مبعوث شده بودند.

بعضی از علمای اهل سنت نیز مانند شیعه معتقد به عمومیت رسالت نوح هستند

و در این زمینه آیات مربوط به عمومی بودن طوفان را گواه می آورند، مانند آیه ای که می فرماید: « پروردگارا در زمین دیتاری از کافران باقی مگذار! » بعضی دیگر از علمای اهل سنت می گویند ممکن است مراد از زمین همان سرزمین و وطن قوم نوح باشد. اما آنچه واقع مطلب را می رساند این است که قرآن در آیه ۱۳ سوره شوری می فرماید:

« از امور دین آنچه را به نوح سفارش کرده بودیم و آنچه را به تو وحی کرده ایم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم برای شما مقرر کرد که این دین را بپا دارید و در آن تفرقه نیفکنید ...! »

۱- آیه نامبرده نشان میدهد که شرایع الهی که بر بشر نازل شده شریعت های نامبرده است ولا غیر،

۲- اولین شریعتی که ذکر شده شریعت نوح است،

۳- اگر شریعت نوح نسبت به عموم بشر و مخصوصاً در زمان خود عمومیت نداشت باید در همان زمان برای اقوام دیگر پیغمبر صاحب شریعت دیگری وجود داشته باشد،

۴- چنین مطلبی نه در این آیه ذکر شده و نه در جای دیگری از کلام خدا آمده است و در غیر این صورت باید سایر مردم، غیر از قوم نوح، در زمان او و مدتی بعد از او نادیده گرفته شده باشند.

پس روشن شد که نبوت نوح عمومی بوده و کتابی مشتمل بر شریعتی که رفع اختلاف می کرده، داشته است و این که کتاب او اولین کتاب آسمانی بود.

در آیه ۲۱۳ سوره بقره می فرماید:

« مردم همگی یک امت بودند، پس خدا پیغمبران را نوید دهنده و بیم رسان مبعوث کرد و با آنان بحق کتاب فرستاد تا میان مردم درمواردیکه باهم اختلاف دارند حکم کند.»

در این آیه که می فرماید بعد از یکی بودن همه مردم کتابی فرستاده شده مراد همان کتاب نوح است و یا کتاب نوح و کتب انبیاء اولوالعزم دیگر، یعنی ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم.

پس روایاتی که دلالت بر عدم عمومیت دعوت نوح می کند مخالف قرآن است. و

صحت روایاتی که دلالت بر عمومیت دعوت نوح می کنند با نص قرآن ثابت می شود، از این جمله روایتی است از حضرت رضا علیه السلام که فرموده :

« انبیاء اولوالعزم پنج تن بودند که همگی شریعت و کتاب داشتند و نبوت آنان نسبت به غیر خودشان اعم از پیغمبر و غیرپیغمبر عمومی بوده است.»

مستند: آیات مندرج در متن و بحث روایتی و تاریخی المیزان ج ۲۰ ص ۹۲

خصوصیات و درجات حضرت نوح نوح علیه السلام اولین پیغمبر اولوالعزم، و از پیشروان انبیاست. خدا او را با کتاب و شریعت به سوی تمامی مردم فرستاد. کتاب او اولین کتاب آسمانی و مشتمل بر شرایع الهی، و شریعت او، اولین شریعت الهی است. نوح پدر دوم نسل حاضر بشر است که نسب نسل فعلی به او می رسد، و همگی ذریه اویند که خدا می فرماید: « و نژاد او را باقیمانندگان کردیم! » و نیز پدر پیغمبرانی است که در قرآن ذکر شده اند غیر از آدم و ادریس. خداوند سبحان می فرماید:

« نام او را برای آیندگان باقی گذاشتیم! »

او اولین کسی است که باب تشریح و قانون گذاری را گشود، و کتاب و شریعت آورد و با مردم با منطق عقل و طریق احتجاج صحبت کرد، و این طریقه را به طریق وحی افزود.

پس، نوح اصل دین توحید است، و دین توحید در سراسر عالم به او منتهی می شود، پس او نسبت به همه موحدین عالم نعمتی بزرگ ارزانی داشته است، و لذا خدا درود عام و همه جانبه ای به او اختصاص می دهد و کس دیگری را شریک او نمی سازد و می فرماید: « سَلَامٌ عَلٰی نُوْحٍ فِي الْعَالَمِيْنَ ! »

قرآن مجید در آیات زیر از نوح یاد می کند و خصوصیات او را بیان می دارد:

« و نیز خدا نوح را بر تمام عالمیان برگزید. » (آل عمران ۳۳)

« و او را در شمار نیکوکاران قرار داد. » (انعام ۸۴ و صافات ۸۰)

« و او را " عبد شکور " یعنی بنده بسیار شکرگزار نامید. » (اسری ۳)

(صفات ۸۱)

« و اورا از بندگان مؤمن خود شمرد. »

(تحریم ۱۰)

« و اورا بنده صالح نامید. »

آخرین دعائی که خدا از نوح نقل کرده این است :

« پروردگارا ! من، و پدر و مادرم، و هر که با ایمان داخل خانه ام شود، و مردان و زنان مؤمن را بیامرز! و ستمگران را جز تباهی میفزای ! »

المیزان ج ۲۰ ص ۸۴

مستند: بحث روایتی

در مورد تعداد پیروان نوح علیه السلام

تعداد پیروان نوح و خانواده او

در قرآن مجید آمده که:

« وَمَا أَمَّنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ! »

با توجه به این آیه حضرت باقر علیه السلام فرمود:

« تعداد گروندگان نوح هشت نفر بودند. » (نقل از معانی الاخبار)

(درباره عدد آنان اقوال دیگری نیز وجود دارد که دلیل خاصی بر آنها نیست.

گویند شش نفر، هفت نفر، ده نفر، هفتاد و دو یا هشتاد و دو نفر .)

حضرت رضا علیه السلام فرموده: « چون نوح به زمین فرود آمد، خودش با

فرزندانش و پیروانش هشتاد نفر بودند. و وقتی فرود آمد قریه ای ساخت به نام قریه

ثمانین . » (نقل از اخبار الرضا)

البته بین دو روایت فوق منافاتی وجود ندارد زیرا ممکن است به استثنای هشت

نفر، دیگران همه اهل و عیال نوح بودند زیرا وی در آن روز قریب هزار سال عمر کرده بود.

(یعنی هفتاد و دو نفر اهل خانواده او بودند و هشت نفر دیگر گروندگان وی بودند.)

المیزان ج ۲۰ ص ۱۱۷

مستند: بحث تحلیلی

قرآن کریم دلالت دارد بر این که نوح عمر درازی کرد

عمر طولانی نوح

و نهصد و پنجاه سال قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد. این مطلب را عده ای از کسانی

که در این زمینه ها بحث کرده اند بعید شمرده اند زیرا عمر آدمی غالباً از صد یا صد

و بیست سال تجاوز نمی کند. حتی پاره ای در این باره گفته اند که پیشینیان هر ماه را

یکسال حساب می کردند و بنابراین نهصد و پنجاه سال معادل هشتاد سال و ده ماه کم می شود، که سخنی است بسیار بعید!

(کسانی که عقیده فوق را اعلام کرده اند متوجه نشده اند که قرآن مجید شمارش سال و ماه را دقیقاً تعیین کرده و آن را یک امر تکوینی و از آغاز خلقت تغییر ناپذیر اعلام کرده است.)

پاره ای دیگر گفته اند: طول عمر نوح یک نوع کرامت و امر خارق العاده ای بوده است.

ثعلبی در قصص الانبیاء در خصایص نوح گوید:

« عمر نوح از همه پیامبران طولانی تر بود و به او " اکبر الانبیاء " و " شیخ المرسلین " گفته اند. معجزه او در خود او قرار داده شده بود، زیرا او هزار سال عمر کرد نه دندانش ریخت و نه نیرویش کم شد.»

ولی حق این است که تا به حال دلیلی قائم نشده که این قبیل عمرها برای انسان محال باشد و بلکه از نظر عقلی، نزدیکتر به واقع آن است که بشر اولی عمری بسیار طولانی تر از عمرهای طبیعی امروزی داشته است، چون زندگی اش ساده بود و گرفتاریها و بیماریهایی که امروز بر ما مسلط است، و همچنین سایر عللی که زندگی را نابود می کند، نداشته است. امروزه نیز اگر کسی را پیدا کنیم که صد و بیست تا صد و شصت سال عمر کرده باشد ملاحظه می کنیم که زندگی بی تکلف و گرفتاریهای اندک و فهمی ساده دارد، بنابراین بعید نیست که عمر بعضی از پیشینیان به صدها سال بالغ می شده است.

بعلاوه، اعتراض بر قرآن درباره عمر عجیب نوح عجیب است زیرا این کتاب معجزات خارق العاده زیادی درباره انبیاء نقل کرده است.

محل زندگی نوح در روایات اسلامی راجع به جزئیات زندگی نوح پیامبر "ع"

نکاتی نقل شده که از آن جمله روایتی از مفضل در کافی که روایت کرده است :

« در ایامی که حضرت امام صادق علیه السلام به کوفه آمده و بر ابوالعباس وارد

شده بود، پیش آن حضرت بودم وقتی با هم به " کناسه - خرابه " رسیدیم،

حضرت فرمود:

در اینجا عمویم زید رحمة الله را مصلوب کردند.

حضرت از آن محل گذشت تا به طاق روغن فروشها که در آخر بازار سراج ها بود رسید و در آنجا پیاده شد و فرمود:

- پیاده شو که اینجا مسجد کوفه اول است، که آدم نقشه آن را کشید. من خوشم نمیآید سواره وارد آن شوم!

گفتم: - کی نقشه آدم را تغییر داد؟

فرمود: - اولین بار در طوفان نوح بود. بعداً اطرافیان " کسری " و " نعمان " (پادشاهان ایران و یمن) تغییرش دادند و بار دیگر نیز زیاد ابن ابی سفیان دگرگونش ساخت.

گفتم: - در زمان نوح، کوفه و مسجد کوفه وجود داشت؟

فرمود: - آری مفضل! منزل نوح و قوم او در دهی واقع در یک منزلی فرات در قسمت غربی کوفه قرار داشت.

...

حضرت برخاست و نماز ظهر و عصر را خواند و آنگاه از مسجد بیرون آمد و به طرف چپ خود توجه کرد و با دست خود اشاره به موضع " دارالدارین " که جای خانه " ابن حکیم " بود و اکنون فرات است، کرد و فرمود:

- مفضل! اینجا جای نصب بتهای کافران قوم نوح یعنی " یغوث، یعوق و

نسر " است. آنگاه حضرت رفت و سوار مرکبش شد.

گفتم: - قربانت گردم، نوح در چه مدتی کشتی خود را ساخت؟

فرمود: - در دو دوره .

گفتم: - دو دوره چقدر است؟

فرمود: - هشتاد سال.

گفتم: - عامه مردم می گویند وی به مدت پانصد سال کشتی را ساخت؟

فرمود: - اینطور نیست! چطور چنین چیزی می شود و حال آنکه خدا می فرماید: "

وَ وَحِينَا ! "

مفضل گوید، گفتم: - به من بفرمائید جای تنور کجا و چگونه بود؟

فرمود: - تنور در خانه پیرزن مؤمنی بود پشت قبله راست مسجد.

گفتم: - این موضع کجاست؟

فرمود: - اکنون موضع زاویه " باب الفیل " است.

گفتم: - آیا ابتداء آب از این تنور بیرون آمد؟

فرمود: - آری ، خدا می خواست به قوم نوح آیه و علامتی نشان دهد، پس بر آنان باران بسیار تند و خروشانی فرستاد، و چشمه سارها نیز به جوش آمدند، و سرانجام خدا غرقشان کرد، و نوح و همه کسانی را که در کشتی با او بودند نجات داد... (تا آخر حدیث) «

مستند: بحث قرآنی، روایتی، تاریخی و فلسفی المیزان ج ۲۰ ص ۸۸

اوضاع اجتماعی و شرایط زمان دعوت نوح مردم پس از حضرت آدم علیه السلام به صورت یک امت و با سادگی زندگی می کردند و برحالت فطری انسانی بودند. پس از مدتی روح تکبر در بین آنها شایع شد و بدانجا کشید که تدریجاً عده ای بر دیگران برتری یافتند و مردم دیگر ایشان را بعنوان ارباب گرفتند.

این هسته اصلی بود که روئید و سبز شد و میوه داد، و میوه آن دین بت پرستی بود، همراه با اختلاف طبقاتی شدید، استخدام ضعیف بوسیله قوی، برده گیری به وسیله قدرتمندان، دوشیدن زیردستان، پیدا شدن منازعات و مشاجرات در بین مردم! بدین ترتیب در زمان نوح تباهی در روی زمین شیوع پیدا کرد و مردم از دین توحید و سنت عدالت اجتماعی اعراض کردند و به پرستش بتها روی آوردند.

این اولین تجربه تلخ بشر بلافاصله اندکی بعد از استقرار در روی زمین

بود!

اسامی بت های بت پرستان زمان نوح که در سوره نوح در قرآن ذکر شده به ترتیب زیر است: "ود"، "سواع"، "یغوث"، "یعوق"، و "نسر".

وضعیت اجتماعی زمان نوح را قرآن مجید در سوره های اعراف و هود و نوح شرح کرده که چگونه فاصله طبقاتی زیاد شد و زورمندان با اموال و اولادی که داشتند، حقوق ضعفا را پایمال کردند و زورگویان زیردستان را ضعیف شمردند و به دلخواه خود بر آنان حکومت کردند.

(ریشه اولین تجربه تلخ بشر از حکومت زورگویان و اشراف به همین اولین دوره حیات بشر برمی گردد و مبارزه اولین پیامبر صاحب شریعت الهی با آنان و تضاد دین با قلدری و سیاستمداران برخاسته از " قانون جنگل " در همین نسل اول مشاهده می شود که بالاخره منجر به نابودی کامل آنها و ایجاد یک نسل جدید شد.)

در این هنگام بود که خداوند نوح را مبعوث کرد و او را با کتاب و شریعت و قانون الهی به سوی مردم فرستاد تا آنان را با نوید و بیم به توحید الهی و دورافکندن شریکان قلبی خدا، و برقراری مساوات، فراخواند. قرآن مجید در آیه ۲۱۳ سوره بقره به این مطلب متذکر شده است.

مستند: بحث روایتی

المیزان ج ۳۹ ص ۱۸۲

چگونگی انتقال عقاید بت پرستی در روایات اسلامی از ابن عباس روایت شده که همان اصنام و اوثان که در قوم نوح خدا بودند در عرب جاهلیت هم معبود شدند، مانند: بت‌های " ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر ".

(البته، این معنا بعید است که عین آن بتها از قوم نوح به عرب منتقل شده باشند بلکه منظور راوی شاید این بوده که بت های عرب نیز همانم بت های قوم نوح بوده و آن اسامی را داشته است.)

در چگونگی به وجود آمدن این بتها و بت پرست شدن اقوام قدیم در ادامه همین روایت ابن عباس می گوید که:

« این اسماء قبلاً اسامی مردانی صالح از قوم نوح بودند، وقتی از دنیا رفتند، شیطان به بازماندگان آنها وحی کرد در مجلسی که ایشان جلسه داشتند مجسمه هائی نصب کنند و نام ایشان را بر سر آن مجسمه ها بگذارند، و مردم هم این کار را کردند ولی آن مجسمه ها را نمی پرستیدند تا آن نسل منقرض شد و نسل بعدی روی کار آمد و چون علم و اطلاعات نسل قبلی را نداشتند مجسمه هارا مورد پرستش قرار دادند.»

مستند: آیه ۲۵ تا ۳۵ سوره هود " وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ... "

المیزان ج ۲۰ ص ۱۰

دعوت دینی نوح این آیات شروع نقل تاریخ انبیاء است. در ابتداء تاریخ حیات و تبلیغات و فعالیت های حضرت نوح علیه السلام را بیان می کند و به دنبال آن از گروهی از پیغمبران بعد از نوح مانند هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب و موسی نام می برد.

در این آیات قصه نوح را به چند فصل تقسیم کرده است :

قیام نوح علیه بت پرستی

اولین فصل تاریخ نوح علیه السلام راجع به استدلالهای او با قوم خود در موضوع توحید است. به طوری که خدا در کتاب خود یادآور شده، نوح نخستین پیغمبری است که برای توحید علیه بت پرستی قیام کرد.

خدا در داستان نوح بیشتر به احتجاجات او با قوم خویش پرداخته است. وی به بهترین طرز ممکن با آنان به بحث می پردازد و مقداری مؤظه می کند و اندکی مطالب حکمت آمیز می گوید.

این رویه با طرز فکر بشر ابتدائی و انسانهای ساده قدیمی و مخصوصاً با طرز تفکر اجتماعی آنان مناسب بود زیرا در بین آنان جز افکار متراکم افرادی که دارای فهم متوسط بودند فکر دیگری بروز و ظهور نداشت.

روش تبلیغاتی نوح

نوح علیه السلام مردم را از عذاب الهی می ترسانید و بدین وسیله ایشان را به توحید خدا دعوت می کرد، و علت آنکه آنان را می ترسانید این بود که آنها از ترس غضب بتها بت پرستی می کردند. نوح نیز در مقام مقابله با آنان می گوید:

- خداست که آنان را خلق کرده و با آفرینش آسمانها و زمین و نورافشان کردن خورشید و ماه و نازل کردن باران و بارور ساختن زمین و به وجود آوردن باغها و جاری ساختن نهرها شئون زندگی و امور معاش آنها را تدبیر می کند.

(خدای تعالی این مطالب را در سوره نوح از آن حضرت حکایت کرده است.)

و چون چنین است، پس پروردگار آنها تنها خداست و کسی جز او سمت پروردگاری ندارد و بنابراین باید از عذاب او بترسند و فقط او را پرستش کنند.

این دلیل در حقیقت یک دلیل برهانی و براساس یقین است، ولی مردم این دلیل را به عنوان یک دلیل جدلی که برپایه ظن و گمان استوار است تلقی می کردند زیرا آنان بر اثر فهم های ساده خود توقع داشتند که خدا در برابر مخالفت آنان غضب کند و عذاب بفرستد. چون آنها معتقد بودند خدا سرپرست امور و مصلح شئون آنهاست و از این رو کار خدا را با کار اولیای امور و حکمرانان بشر نسبت به افراد زیردست اجتماع خود مقایسه می کردند، و با این ظن و گمان فکر می کردند با تقدیم قربانی و غیره می توانند آتش غضب خدا را مانند خدایانی که اعتقاد داشتند، خاموش سازند.

ولی مسئله نزول عذاب در قبال استنکاف از عبادت خدا و تکبر ورزیدن از تسلیم و خضوع بر آستانه ربوبیت او مسئله حقیقی و یقینی است. نوح قوم خود را دعوت می کرد که عبادت بت هارا دور افکنید و آنان را می ترسانید از روزی که خدا بر آنان عذابی الم انگیز بفرستد.

عکس العمل اشراف قوم در برابر نوح

آنهایی که به نوح پاسخ دادند سران و اشراف و بزرگان قوم او بودند که بدو کفر ورزیدند و در پاسخ خود اصلاً متعرض دلیل توحید که بدیشان القاء شده بود نشدند بلکه تنها به نفی رسالت او پرداختند و از پیروی او سرباز زدند زیرا دعوت او به رسالت خود تلویحاً لزوم پیروی از او را نیز شامل بود.

جوابی که خدا از آنان نقل کرده این است که دلیلی وجود ندارد که پیروی کردن از تو لازم باشد بلکه دلیل خلاف آن وجود دارد. این استدلال خود را به سه طریق بیان کردند و گفتند:

- ۱- ما می بینیم تو بشری مثل مائی!
- ۲- ما می بینیم کسانی از تو پیروی کرده اند که در رأی ابتدائی و پست ترین افراد مایند!
- ۳- ما می بینیم که هیچکدام از شما بر ما برتری و فضلی ندارید!

این استدلال که ذیلاً توضیح می دهیم با تمامی اجزایش بر اساس انکار ماوراء حس قرار دارد:

۱- در اولین جواب آنها هم مثل بودن نوح را با خودشان دستاویز قرار دادند. (این رسم امتهای سایر پیامبران نیز بوده است و قرآن از آنان نقل کرده است.) آنان گفتند: تو در بشر بودن مثل ما هستی و اگر از طرف خدا به سوی ما فرستاده شده بودی نباید بشر می شدی، و ما جز بشر بودن چیز دیگری از تو نمی بینیم، و چون تو مثل ما بشر هستی پس موجبی ندارد که ما از تو پیروی کنیم؟

۲- دومین استدلال قوم نوح این بود که می گفتند: ما مشاهده می کنیم که پیروان تو اراذل و مردم پست قوم هستند و اگر ما از تو پیروی کنیم با آنها مساوی می شویم، و در زمره آنان داخل می گردیم، و این با شرافت ما منافات دارد و ارزش ما را در اجتماع پائین می آورد! متأسفانه، یکی از معتقدات عامه مردم این است که اگر سخنی

حق باشد اشراف و بزرگان و صاحبان قدرت از آن پیروی می کنند!؟

۳- سومین استدلالشان این بود که شما ما را در اوضاع و شرایطی دعوت می کنید که از مزایای زندگی دنیا از قبیل مال و فرزند و علم و قدرت بهره مندیم و این دعوت در صورتی درست است که شما بر ما برتری داشته باشید، یعنی با زینت و زیور زندگی دنیا و یا با علم غیب یا نیروی ملکوتی بر ما برتری داشته باشید، و این چیزها موجب خضوع ما در برابر شما باشد، در حالی که ما هیچکدام از اینها را نزد شما نمی بینیم. پس به چه علت متابعت از شما بر ما واجب است؟ بلکه ما شمارا دروغگو می پنداریم!

استدلال های نوح

آیات کریمه قرآن در تقریر استدلال نوح در جواب قوم کافر خود، ابداع به کاربرده و استدلالات آنان را در مقام پاسخگویی فصل فصل از هم جدا کرده و از هر فصلی در دو جهت جواب داده است.

یکی رد دلایل طرف، دوم اثبات مطلب خود؛ به شرح زیر:

۱- ای قوم به من بگوئید اگر من از طرف پروردگار خود دلیل داشته باشم؟

۲- و من کسانی را که ایمان آورده اند طرد نمی کنم ...!

۳- و من نمی گویم که خزاین خدا پیش من است...!

آنگاه از هر دلیل قبلی چیزی به صورت خلاصه گرفته و آنرا با دلیل بعدی در آمیخته است. و هر دلیل با اینکه مستقل است ولی در عین حال تمامی دلیل ها باهم در آمیخته و بالاخره به صورت سه دلیل زیر پایان یافته است:

۱- ای قوم به من بگوئید اگر من از طرف پروردگارم دلیل داشته باشم؟

۲- و ای قوم من برای این کار از شما اجر و مزدی نمی خواهم ...!

۳- اگر اینها را که ایمان آورده اند طرد کنم چه کسی مرا در برابر عذاب

خدا یاری خواهد کرد!؟

در استدلال اول، نوح آنها را متوجه صدق دعوت خود می کند و معجزه ای را که از طرف خدا دارد و کتاب و علمی را که آورده بر صدق دعوت خود دلیل می آورد و نشان می دهد که هرچه یک رسول در رسالت خود لازم دارد من دارم و شما را نیز بر آن واقف ساخته ام ولی شما از سر تکبر ایمان نمی آورید و من هم حق ندارم که شما را بدان

مجبور کنم چون در دین خدا اجباری نیست.

این آیه دلالت دارد بر اینکه حکم و مسئله عدم اکراه در دین از قدیمی ترین شرایع یعنی شریعت نوح بوده و همواره به قوت خود باقی است.

استدلال دوم که در ردّ تهمت کافران در مورد طمع مال و برتری مالی بوده ، نشان می دهد که هیچگونه اجری از طرف رسول درمقابل رسالتش خواسته نمی شود، ولذا حق ندارند چنین تهمتی بزنند.

در استدلال سوم که آنها گفته بودند اراذل تورا پیروی می کنند عبارت را برگردانده به "کسانی که ایمان آورده اند،" تا شأن مؤمنان را با بزرگی یاد کند و اشاره کند آنان با پروردگار خود ارتباط دارند. و وی کسی نیست که مؤمنان را از خود براند و این مردم حسابشان با خداست و درخواست طرد کردن آنها از طرف قوم بر اثر جهالتی بود که آنها داشتند و متوقع بودند فقرا و مساکین و بیچارگان از اجتماع خیرطرد شوند و نعمت و شرافت و کرامت را از آنان سلب کنند.

استدلال نوح در مورد نداشتن خزاین غیب نشان می دهد که او ادعای برتری را که کافران توقع داشتند، رد می کند، و می گوید که چنین ادعائی نکرده است. و می گوید که شما خیال می کنید که بر یک پیغمبر لازم است مالک خزاین رحمت الهی باشد و بتواند مستقلاً فقیر را غنی کند و مریض را شفا دهد و مردگان را زنده سازد و در آسمان و زمین و سایر اجزای هستی هر تصرفی را که با هر کیفیتی می خواهد انجام دهد. شما خیال می کنید که پیغمبر باید علم غیب داشته باشد و شما خیال می کنید پیغمبر از مقام بشری به مقام فرشته برسد و از نیازهای انسانی و خورد و خوراک و زناشوئی و غیره بی نیاز باشد، ولی شما خطا کرده اید چون پیغمبر چیزی جز رسالت ندارد و من مدعی هیچ یک از اینها نیستم !

جدال کافی است ! عذاب بیاور !

کفار بعد از آنکه از درهم کوبیدن استدلال و ابطال حقیقتی که نوح بدان دعوت می کرد عاجز شدند گفتند:

« - ای نوح ! تو با ما مجادله کردی و فراوان هم مجادله کردی ،

پس اگر راست می گوئی آنچه بما وعده می کنی بیاور !

گفت :

– این تنها خداست که اگر خواهد عذاب را می آورد،

و شما عاجز کننده خدا نیستید!»

کافران این کلام را که سیاق آن برای عاجز کردن نوح است، بدو القاء کردند. کفار این کلام را موقعی گفتند که نوح مدت زیادی در بین آنها درنگ کرده بود و آنان را به سوی توحید فراخوانده بود، و با ایشان از در انواع مخاصمه و محاجه وارد شده بود و همه عذرتراشی های آنان را قطع کرده و حق را برایشان آشکار ساخته بود.

قرآن مجید می گوید: نوح در بین قوم خود هزار و پنجاه سال کم درنگ کرد. احتجاجات نوح و جوابهای قوم او که خدا در اینجا به صورت یک گفتگو درآورده عملاً در ظرف صدها سال انجام گرفته است.

در پایان این مباحثات نوح می فرماید:

« و اگر خدا خواسته باشد شمارا اغوا کند و من بخواهم نصیحتتان کنم ، نصیحت من به شما سود نخواهد داد، که او پروردگار شماست و شمارا به سوی او بازگشت می دهند.»

مستند: بحث قرآنی

المیزان ج ۲۰ ص ۸۹

تلاشهای نوح در دعوت دینی

نوح قوم خود را به ایمان به خدا و آیات او دعوت کرد و در این راه هرچه توانست تلاش نمود. شب و روز، به طور علنی و مخفی مردم را به سوی حق فراخواند ولی آنها جز با عناد و تکبرورزی به او پاسخ ندادند و بهر اندازه که نوح در دعوت آنها می افزود آنان نیز به سرکشی و کفر خود می افزودند. غیر از خانواده نوح و تعداد معدودی کس دیگری به او ایمان نیاورد تا بالاخره از ایمان آوردن قوم ناامید شد و به پروردگار خود شکایت برد و از او یاری خواست.

(این مطالب در سوره نوح و قمر و مؤمنون نقل شده است.)

مستند: آیات ۵۹ تا ۶۴ سوره اعراف

" لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ ..."

المیزان ج ۱۵ ص ۲۴۱

سه پیام اصلی نوح

نوح اولین پیغمبری است که تفصیل نهضت او در قرآن ذکر شده است. نوح سه پیام به قوم خود داشت:

اولین پیام نوح به قوم خود این بود که :

« ای قوم من! خدای یگانه را که جز او خدائی برای شما نیست

پرستید!»

دومین پیامش این بود که:

« من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم!»

سومین پیامش این بود که:

« ای قوم! در من ضلالت نیست بلکه پیغمبری از جانب پروردگار جهانیانم!»

نوح با این سه پیام به سه اصل از اصول دین اشاره می کند:

توحید، معاد، نبوت!

اشراف و بزرگان قوم او گفتند:

- ما تورا در ضلالتی آشکار می بینیم!

اگر با این تأکید شدید نسبت ضلالت به نوح داده اند برای این است که طبقه اشراف هرگز توقع نداشتند که یکنفر پیدا شود و بر بت پرستی آنان اعتراض کند و صریحاً پیشنهاد ترک خدایانشان را بدهد و از این عمل انذارشان کند.

نوح علیه السلام در جواب آنان گمراهی را از خود نفی می کند و خود را پیامبری مبعوث از جانب خدای سبحان معرفی می کند و می فرماید:

« من از آنجائی که رسولی از ناحیه پروردگار هستم به مقتضای

رسالتم پیام هائی را به شما می رسانم!»

منظور نوح از " پیام ها " نشان دادن این نکته است که او علاوه بر مبعوث شدن به توحید و معاد، احکام بسیار دیگری نیز آورده است. چون نوح علیه السلام از پیامبران اولی العزم و صاحب کتاب و شریعت بوده است.

او فرمود: « من خیر خواه شمایم، باشما نصیحت هائی دارم که شمارا به

خداوند و اطاعت او نزدیک می کند، و من چیزهائی می دانم که شما نمی دانید!»

منظورش از آن " چیزها که می دانست " معارفی است که خداوند از سنن

جاری در عالم و از آغاز و انجام آن به وی آموخته بود، مانند: وقایع قیامت، جزئیات مسئله ثواب و عقاب، اطاعت و معصیت بندگان، رضا و غضب و نعمت و عذاب الهی.

مستند: آیه ۱۰۵ سوره شعراء

"كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ...."

المیزان ج ۳۰ ص ۱۶۴

مباحثات نوح

آیات زیر اشاره می کند به اجمال آنچه بین حضرت نوح "ع" و قومش گذشته و در آخر به نجات نوح و همراهانش و غرق اکثر مردم انجامیده است.

« قوم نوح پیغمبران را دروغگو شمردند،

وقتی که برادرشان نوح به آنها گفت: - چرا نمی ترسید؟

که من پیغمبری خیرخواه شمایم .

از خدا بترسید و اطاعت کنید !

من برای پیغمبری خود از شما مزدی نمی خواهم،

که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست،

از خدا بترسید و اطاعت کنید !

گفتند: - چگونه به تو ایمان بیاوریم که فرومایگان پیروی ات کرده اند؟

گفت: - من چه می دانم که چه می کرده اند، که اگر فهم دارید ؟

حسابشان جز به عهده پروردگار من نیست !

و من این مؤمنین را دور نخواهم کرد !

که من جز بیم رسانی آشکار نیستم !

گفتند: - ای نوح ! اگر بس نکنی سنگسار می شوی !

گفت: - پروردگارا ! قوم من دروغگویم می شمارند،

بین من و آنها حکم کن !

و مرا با مؤمنانی که همراه منند نجات بخش ! »

مقصود مردم از اینکه به نوح علیه السلام گفتند که پیروان تو از افراد پست هستند، این بوده که شغل پست و کارهای کوچک دارند. ظاهراً قوم نوح "ع" ملاک شرافت و احترام را اموال و فرزندان و پیروان بیشتر می دانستند.

نوح علیه السلام فرمود که من هیچ مأموریتی ندارم مگر انذار و دعوت، و در نتیجه کسی را که رو به من بیاورد و دعوتم را بپذیرد، هرگز طردش نمی کنم ! و نیز از اعمال گذشته شان تجسس نمی نمایم تا به حساب کرده هایشان برسیم، چون حسابشان با پروردگار من است نه با من ، که او پروردگار همه عالم است !

وقتی می بینیم که قوم نوح او را تهدید به رجم و سنگسار کردند این بار تهدید آنها قطعی بود، چون از مفردات آیه برمی آید که این سخن را در اواخر دعوت طولانی نوح

گفته اند.

حضرت نوح بالاخره بیان می کند که دیگرکار ازکار گذشته و تکذیب به طورمطلق از قوم تحقق یافته به طوری که دیگر هیچ امیدی به تصدیق و ایمان در آنان نمانده است، و از خدا می خواهد بین آنجناب و بین قومش قضاء براند.

خداوند می فرماید:

« پس او و همراهان او را در کشتی نجات دادیم ،

سپس باقی ماندگان را غرق کردیم ،

که در این عبرتی است، و بیشترشان ایمان آور نبودند ،

و پروردگارت همو نیرومند و فرزانه است ! »

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۲۳

دعا و شکایت و نفرین نوح قرآن مجید از حضرت نوح دعائی را نقل می فرماید

که در پایان کار خود با قومش کرد و عرض نمود:

« پروردگارا !

مرا و پدر و مادرم را،

و هرکسی را که با داشتن ایمان به خدا به خانه من وارد شود،

و جمیع مؤمنین و مؤمنات را بیامرز

و ستمکاران را جز بر هلاکتشان میفرزا ! » (نوح ۲۷)

این دعا را خدای متعال در آخر سوره نوح بعد از آیات زیادی که درباره شکایتهای نوح ایراد کرده، نقل فرموده است. وی در این آیات شکایت های خود را به عرض پروردگار خود می رساند، و دعوت مداوم و شبانه روزی قوم را در تمامی مدت عمر که قریب هزار سال بوده، و اذیت و آزاری که در برابر آن از آنان دیده، و بذل جهدی که در راه خدا کرده، و اینکه در راه هدایت قوم منتهای طاقت خود را بکار برده است ولی متأسفانه دعوتش جز فرار آنان و نصیحتش جز استکبار آنان اثری نکرده است، شرح می دهد:

نوح لایزال نصیحت و موعظه خود را بین قوم خود نشر می داد و حق و حقیقت را به گوش آنان می رسانید ولی قومش لجاج و عناد به خرج می دادند و بر خطایای خود اصرار می ورزیدند، و در مقابل زحمات آن جناب مکر و خدعه بکار می

بردند تا اینکه ناراحتی و تأسفش از حد گذشت و غیرت الهی اش به جوش آمد و قوم خودرا این چنین نفرین کرد:

« پروردگارا! در زمین از کفار دیاری باقی مگذار!

چه اگر تو آنان را مهلت دهی بندگان را گمراه خواهند ساخت،

و جز کفرپیشگان و بدکارانی مثل خود زاد و ولد نخواهند کرد!» (نوح ۲۷)

از گفتار نوح استفاده می شود که کفار عدۀ زیادی از کسانی را که به وی ایمان آورده بودند مجدداً گمراه ساخته بودند، و از این می ترسید که مابقی را نیز گمراه کنند. اینک فرمود: **« جز فاجر و کافر نخواهند زاد! »** از اخبار غیبی است که از فراست نبوت و وحی الهی کسب کرده و فهمیده بود که استعداد صلب مردان و رحم زنان ایشان از تکوین فرزندان مؤمن، از بین رفته است.

نوح دربارهٔ کسانی که دعای مغفرت کرد، ادب پیامبری اش چنین ایجاب می نمود که مؤمنین پیرو خودرا فراموش نکند با اینکه تعداد آنها بسیار کم بود.

نوح اولین پیامبری بود که کتاب و شریعت آورده و مبعوث به نجات دنیا از گرداب بت پرستی شده بود ولی از مجتمع بشری آن روز در تمام هزار سال نبوت او جز عدۀ قلیلی که بنا به برخی روایات از هشتاد نفر تجاوز نمی کرد به او ایمان نیاوردند، نوح برای دنیا و آخرت آنان خیر الهی را درخواست کرد و در دعایش گفت:

« پروردگارا! مرا و پدرومادرم را و هر که وارد خانهٔ من شود،

و جمیع مؤمنین و مؤمنات را بیامرز!»

یعنی نخست خودرا که پیشوا و جلودار مردم است دعا کرد و دعا به جان خودش در واقع دعا به جان آن مردم نیز می باشد. سپس پدرومادرش را ذکر کرد که نشان می دهد آنان نیز مؤمن بوده اند. و آنگاه کسانی را که وارد منزل او می شوند دعا کرد که عملاً دعا به جان مؤمنین معاصرش می باشد، و بالاخره همهٔ اهل توحید را دعا کرد، چه مؤمنین معاصرش و چه آیندگان، زیرا آیندگان نیز امت او هستند. و تا قیام قیامت همهٔ اهل توحید رهین منت اویند. او اولین فردی است که دعوت دینی خودرا با کتاب و شریعت اعلام نمود و پرچم توحیدرا در بین مردم برافراشت و از همین جهت بود که خدایش فرمود: سلام علی نوح فی العالمین!

تا قیام قیامت هرکسی ایمان به خدا آورد یا عمل صالحی را انجام دهد یا اسمی

از خدای عز اسمه ببرد، و تا زمانی که از خیر و سعادت در میان بشر اسم و اثری هست همه از برکت دعوت نوح و اثر و دنباله نهضت اوست که بر تمام سلسله انبیاء و مرسلین صلوات خدا باد !

مستند: آیه ۱ تا ۲۴ سوره نوح " اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰی قَوْمِهٖ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاتِيَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ..."
المیزان ج ۳۹ ص ۱۶

آخرین مراحل دعوت نوح این سوره به رسالت نوح به قومش، و به اجمالی از دعوتش، و اینکه قومش اجابت نکردند و در آخربه پروردگار خود شکوه نمود و قوم را نفرین کرد و برای خود و پدر و مادرش و هر مرد و زنی که با ایمان داخل خانه اش شود استغفار کرد، و اینکه در آخر عذاب بر آن قوم نازل شد و همگی غرق شدند، اشاره می کند.

آغاز سوره نشان از نزدیکی عذابی است که در انتظار قوم نوح است.
خداوند می فرماید:

« ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و به او وحی کردیم که :
قومت را قبل از اینکه عذابی الیم برسد، انذار کن ! »

این آیه دلالت دارد بر اینکه قوم نوح به خاطر شرک و گناهان در معرض عذاب بوده اند، چون انذار به معنی ترساندن است و ترساندن همواره از خطر احتمالی است که اگر هشدار و تحذیر نباشد، حتماً می رسد. سپس از طرز دعوت نوح و رسالت او به طور اجمال و تفصیل صحبت می کند و بیانی را که نوح در انذار قومش بکار برده و عباراتی را که استفاده کرده است، شرح می دهد:

« گفت: ای قوم من ! من شمارا بیم رسان آشکارم ،

دعوت من این است که:

الله را بپرستید !

و از عذابش بترسید !

و مرا اطاعت و پیروی کنید ! »

نوح با استفاده از عبارت " ای قوم من " می خواهد اظهار دلسوزی و مهربانی

کند و بفرماید شما همگی مردم منید، و مجتمع قومی ما، من و شما را یکجا جمع کرده است، و بدی و ناراحتی شما مرا ناراحت می کند، و من برای شما جز خیر و سعادت چیزی نمی طلبم و بهمین جهت از عذابی که پشت سر دارید شمارا هشدار می دهم!

در قسمت دوم بیان خود می گوید: " **الله را بپرستید - أَعْبُدُوا اللَّهَ** " و با این بیان قومش را به توحید در عبادت فرا می خواند، چون مردم نوح بت پرست شده بودند، و مذهب وثنیت داشتند که اجازه نمی دهد مردم خدای تعالی را بپرستند، نه به تنهایی و نه باغیر، بلکه تنها مجاز بودند ارباب بتها را با پرستش بتها بپرستند تا آن ارباب که مستقیماً خدا را می پرستند، نزد خدا شفاعت ایشان کنند. و درحقیقت عبادت پرستندگان خود را روی عبادت خود نهاده و تحویل خدا بدهند. اگر این مذهب اجازه پرستش خدای تعالی را می داد حتماً خدا را به تنهایی می پرستیدند، پس دعوت چنین مردمی به عبادت خدا در حقیقت دعوت به توحید در عبادت است.

و عبارت " **از عذابش بترسید - وَاتَّقَوْهُ** " دعوتشان به اجتناب از گناهان کبیره و صغیره است یعنی شرک و پائینتر از شرک و انجام اعمال صالحی که انجام ندادنش گناه است.

و عبارت " **مرا اطاعت و پیروی کنید - وَأَطِيعُونِ** " دعوتشان به اطاعت از خودش است. اطاعتشان از او مستلزم این است که رسالتش را تصدیق کنند و تعالیم دین را و دستور یکتاپرستی را از او بگیرند و این دستورات را سنت حیاتی خود قرار دهند. این سه دستور: " **أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ ، وَاتَّقَوْهُ ، وَأَطِيعُونِ** " ایشان را به اصول سه گانه دین دعوت می کند:

اولی به توحید،

دومی به تصدیق معاد که اساس تقوی است،

(چون اگر معاد و حساب و جزاء نباشد تقوای دینی معنای درستی نمی دهد،)

سومی به تصدیق اصل نبوت که همان اطاعت بی چون و چرا از پیامبر است.

وعده های مغفرت نوح

نوح فرمود:

« - **خدا را بپرستید، و از او بترسید، و مرا اطاعت کنید،**

تا بعضی از گناهانتان را ببامرزد!

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ ! »

منظور از " بعضی از گناهان - مِنْ ذُنُوبِكُمْ " آن گناهایی است که قبل از ایمان و در حال کفر مرتکب شدند، و اما گناهایی که از آن به بعد و بعد از ایمان آوردن در آینده مرتکب می شوند، منظور نیست، چون معنا ندارد گناهایی که هنوز رخ نداده آمرزیده شود، چون چنین وعده ای مستلزم آن است که تکالیف در قرآن آمرزش همه گناهان منظور باشد مغفرت مترتب بر استمرار ایمان و عمل صالح و ادامه آن تا آخر عمر گردیده است. مانند آیه ۱۲ سوره صف.

در حقیقت وسعت آمرزش به مقدار وسعت ایمان و عمل صالح است.

وعده تأخیر اجل قوم

فرمود:

« ... و تا به تأخیر اندازد مرگ شمارا،

تا زمان رسیدن اجل مسمی

- وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسْمًى . »

در این آیه تأخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوی و اطاعت رسول دانسته است. و این خود دلیل براین است که دو نوع اجل وجود دارد: یکی اجل مسمی و معین، و دیگری اجلی که معین نشده است و احتمال رسیدن آن قبل از اجل معین وجود دارد.

چون اجل خدا وقتی می رسد دیگر تأخیر انداخته نمی شود و در نتیجه دراین کلام وعده به تأخیر اجل غیر مسمی در صورت ایمان داده شده و تهدیدی هم شده که اگر ایمان نیاورند عذابی عاجل بسر وقتشان خواهد آمد.

مداومت در دعوت

نوح علیه السلام به خدا شکایت می کند که من شب و روز آنها را دعوت کردم ولی دعوت من جز فرار آنها نیفزود:

« قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا - فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا . »

در این آیه زیاد شدن فرارشان را به دعوت خود نسبت می دهد و این به سبب آن است که وقتی خیر در غیرمورد صالح به کار رود خود آن مورد و محل به خاطر

فسادی که دارد آن خیر را فاسد می کند و تبدیل به شر می شود.

در آیه ۸۲ سوره اسری می فرماید:

« ما در قرآن چیزهائی نازل کرده ایم که شفا و رحمت برای مؤمنان است، ولی در ستمکاران جز زیادتیر شدن خسران اثری ندارد! »

دعوت به قانون رفاه جامعه

نوح در دعوت خود نعمت های الهی را می شمارد و به طوری که قرآن مجید از آن جناب ذکر می کند او به قوم خود وعده فراوانی نعمت ها و تواتر آنها می دهد، به شرطی که از پروردگار خود طلب مغفرت گناهان کنند.

معلوم می شود استغفار از گناهان اثر فوری در رفع مصایب و گرفتاریها و گشوده شدن درهای نعمت های آسمانی و زمینی دارد و می فهماند که بین صلاح جامعه انسانی و فساد آن ، و بین اوضاع عمومی جهان ارتباطی برقرار است، و اگر جوامع بشری خود را اصلاح کنند به زندگی پاکیزه و گوارائی می رسند و برعکس اگر خلاف آن عمل کنند عکس آن را خواهند داشت.

آیات زیر نیز در این معنا هستند:

« در خشکی و تری عالم فساد ظاهر شد به دلیل اعمالی که مردم مرتکب شدند. »

« آنچه مصیبت به شما رسد به خاطر کارهائی است که به دست خود کردید. »

« اگر اهل شهرها ایمان آورند و تقوی کنند درهای برکات آسمان و زمین را برای آنان می گشائیم. »

(بترتیب سوره روم ۴۱، شوری ۳۰، اعراف ۹۶)

در روایات اسلامی هم در استفاده از این نکته از آیات شریفه که استغفار سبب وسعت رزق و امداد به مال و فرزندان است، موارد بسیار دیده می شود:

از علی علیه السلام (در خصال) نقل شده که فرمود:

« استغفار بسیار کن تا رزق را به سوی خود جلب کنی! »

شکوائیه نوح

نوح به خدا عرض کرد:

« من هرچه دعوتشان کردم تا تو آنها را بیامرزی، انگشت هایشان را به گوشه‌هایشان کردند، و جامه هایشان را بر سرشان کشیدند، تا حرف مرا نشنوند، و بر عناد خود اصرار ورزیدند و استکباری عجیب به خرج دادند...! »

عرض کرد: من آنها را علنی دعوت کردم نشد،

خصوصی و محرمانه دعوت کردم نشد،

در دعوتهم همه راههارا به کار گرفتیم : به آنها

گفتم: - شما توبه و استغفار کنید خدا غفار و آمرزنده است، قبول نکردند،

گفتم: - که اگر از خدا طلب مغفرت کنید ابر بسیاری بر شما ببارد، و شما

را اموال و اولاد زیاد می دهد، شمارا باغها و نهرا و نعمت های

دنیوی زیاد می بخشد، اثر نبخشید.

گفتم: - شمارا چه شده که معتقد به عظمت خدا نمی شوید؟

گفتم: - چرا شما برای خدا امید وقار و ثبات در ربوبیت ندارید، در حالی که

خود شمارا او خلق کرد و به اطوار و احوال گوناگون خلق کرد، که

هرطوری طور دیگر را به دنبال دارد - یک فرد از شما را نخست

از خاک آفرید و آنگاه نطفه اش و سپس علقه و در مرحله بعد

مضغه و جنین و طفل و جوان و سالخورده کرد، جمع شمارا هم

مختلف آفرید، از نظر نر و ماده ازواج شما نیز مختلف آفرید، آیا

این چیزی جز تدبیر ربوبی است؟ پس مدبر امور شما هم اوست و

رب شما اوست و خدا و اله شما هم اوست، از این بتها و ارباب آلهه

دست بردارید.

گفتم: - مگر نمی بینید که چگونه خدا هفت آسمان مطابق هم آفرید؟

گفتم: - مگر نمی بینید که خدا ماه را آفرید و از آن نوری می آید که زمین

را روشن می کند، و خورشید را سراج قرار داد، و اگر این چراغ خدا

نبود ظلمت عالم ما را فرا می گرفت ؟

گفتم: - خدا شمارا از زمین رویانید، رویانیدن نبات، سپس شمارا می میراند و به زمین برمی گرداند، و روز قیامت برای جزا از قبرهایتان بیرون می آورد.

گفتم: - خدا زمین را مثل فرش برایتان گسترده کرد تا بتوانید به آسانی در آن بگردید، و در زمین راهها و جاده ها قرار داد تا راهوار و هموار برای شما باشد

نوح علیه السلام بعد از ذکر این شکوائیه و شرح دعوت خود به حضرت باری تعالی نتیجه دعوت خود را در زمین شوره بت پرستان بی حاصل خواند و گفت:

« - پروردگارا ! آنها عصیان من کردند ،

و از کسی پیروی کردند که مال و اولادش جز خسارت بارش نیاورد»

منظور نوح بزرگان و توانگران عیاش قوم بود که مردم را علیه او می شورانیدند و بر مخالفت و آزار او تحریک می کردند.

« - وَ مَكْرُوا مَكْرًا كُبَارًا...! »

شکایت نوح ادامه یافت و عرض کرد:

« - بارالها ! آنها نیرنگی عظیم علیه من راه انداختند،

به مردم گفتند که از خدایان خود دست بردارید !

آلهة " و د و سواع و یغوث و یعوق و نسر " را ترک مکنید !

خیلی خیلی از مردم را گمراه کردند،

خدایا ! ستمگران را جز ضلالت بیشتر جزا مده ! »

البته این نفرین نوح که از خدا می خواهد گمراهی قوم را زیادتر کند، غیر آن نفرینی است که برای هلاکتشان کرده است. اینجا می خواهد خدا گمراهی آنها را زیادتر کند. البته این گمراهی ابتدا به ساکن نیست بلکه مجازاتی است به جرم کفر و فسق شان، تا آماده آمدن عذاب خدا شوند، و در کفر و ضلالت به حداکثر ظرفیت خود برسند تا عذاب خدا نازل شود.

عذاب دنیوی و برزخی قوم نوح

قبل از اتمام شکوائیه نوح که در قرآن مجید در این آیات بیان شده خداوند می فرماید که این قوم به خاطر خطیئه ها و گناهانشان عاقبت غرق شدند و داخل آتشی گشتند که جز خدا یاوری نیافتند. (یعنی بتها و خدایانی که می پرستیدند به کمک آنها نیامدند!)

در این آیه نظم لطیفی به کار رفته که میان غرق شدن در آب و سوختن در آتش را جمع کرده است. مراد به این آتش، آتش برزخ است که مجرمین بلافاصله بعد از مردن و قبل از قیامت در آن معذب می شوند نه آتش آخرت.

(این آیه شریفه یکی از دلایل برزخ است، زیرا در آیه شریفه نگفته قوم نوح غرق شدند و در قیامت داخل آتش می شوند تا منظور از آتش، آتش قیامت باشد.)

مستند: آیه ۷۱ سوره یونس " وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ... "

المیزان ج ۱۹ ص ۱۶۹

اتمام حجت نوح

قرآن مجید در آیه فوق، تاریخ مبارزات نوح علیه السلام، اولین پیغمبر صاحب شریعت را بیان می کند، زمانی را که یک تنه با مردم مواجه شد و تنها از طرف خودش حرف می زد. وی به سوی مردم دنیا فرستاده شده بود. نوح به مردم اتمام حجت کرد که هرچه می توانند بکنند و در این زمینه حجت خود را برای کسانی که تکذیبش می کردند، تمام کرد. او بقوم خود گفت:

قوم من ! اگر قیام و نهضتی که برای توحید کرده ام یا موقعیت و رسالتم، و یادآوری ای که شما را به آیات خدا می کنم برایتان گران است، و این مسئله ناچاران می کند که مرا بکشید، و هرچه می توانید به من بدی برسائید تا خودتان را از شر من خلاص کنید، من در قبال تهدیدی که از ناحیه سینه های دردمند و روحیه های تنگ شما متوجه من است، بر خدا توکل می کنم، و کارم را با او ارجاع می کنم و او را وکیل خود ساخته ام تا در شئون من تصرف کند، و خود را گرفتار تدبیر و نقشه کشی نکرده ام. شما تصمیمتان را با شرکاءتان که گمان می برید در سختی ها یاریتان می کنند، بگیرید، و هرطور که به نظرتان می رسد قصد جان من کنید، و اگر قبلاً برای توسل به هر سببی در دفع من کوشش نکرده اید، و اینکار برای شما غم و اندوهی بار نیاورد و سرانجام بر من حمله برید و مرا از میان بردارید و بکشید و مهلتم ندهید!

در این آیه نوح قوم خود را تحدی می کند که هرچه به نظرشان می رسد انجام

دهند، و این مطلب را روشن می کند که خدای او قادر است که آنان را دفع کند هرچند علیه او تصمیم گرفته و از شرکاء و خدایان خود کمک گرفته باشند.

آنگاه می فرماید:

« - اگر شما روی گردان شده و از استجابت دعوت من اعراض کنید برای من اشکالی ندارد زیرا من از اعراض شما به هیچوجه ضرر نمی کنم، چون من از شما برای کار خودم اجر و مزدی نخواسته ام و اجر و مزد من برعهده خداست! »
خداوند متعال پایان کار قوم نوح را چنین خلاصه می کند:

« قوم نوح او را تکذیب کردند، پس او و همراهیانش را در کشتی نجات دادیم، و آنان را در زمین جانشین کردیم .

(اینان بعد از مکذبان باقی ماندند و خلف سلف و قائم مقام گذشتگان خود شدند .)
و کسانی را که تکذیب آیات ما می کردند، غرق ساختیم ،
بنگر که بیم داده شدگان چه عاقبتی داشتند؟! »

مستند: آیه ۲۵ سوره نوح " وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَتَارًا "

المیزان ج ۳۹ ص ۱۸۵

آخرین نفرین نوح
قرآن مجید قبل از بیان نفرین نوح و بعد از بیان شکوائیه او اشاره می کند به اینکه هلاکت قوم نوح به خاطر آن خطایائی بود که نوح علیه السلام برشمرد، و نیز برای این بود که زمینه را برای نفرین نهائی خود و درخواست هلاکت علیه آنان فراهم سازد و روشن شود که غرق شدن قوم استجابت نفرین نوح بود و این عذاب تا آخرین نفرشان را هلاک کرد.
نوح عرض کرد:

« پروردگارا!

از کافرین دتاری بر روی زمین باقی مگذار!

اگر حتی یک نفر باقی بماند بندگان تو را گمراه خواهد کرد!

از اینها جز کافر و فاجر متولد نمی شود! »

این آیات دلیل درخواست هلاکت تا آخرین نفر آنان را بیان می کند و حاصلش این است که اگر درخواست کردم که همه آنان را هلاک کنی برای این بود که هیچ فایده ای در بقاء آنان نیست، نه برای مؤمنین، و نه برای فرزندان خودشان. اما برای مؤمنین

فایده ندارند برای اینکه اگر زنده بمانند آن چند نفر مؤمن را هم گمراه می کنند، و اما برای فرزندان خود فایده ندارد دلیلش این است که اینان فرزندان سالم نمی آورند و اگر بیاورند فرزندان فاجر و کافر می آورند.

و نوح علیه السلام این معنا را که کفار در آینده جز فاجر و کافر نمی زایند از راه وحی فهمیده بود.

آخرین دعای نوح

نوح دعا کرد:

« پروردگارا! مرا، و پدر و مادرم را،

و هر که با ایمان به خانه من (یا به کشتی) داخل شود،

و همه مردان و زنان با ایمان دنیا را ببخش و بیامرز!

و ستمکاران را جز بر هلاک و عذابشان میفزای! »

نوح این دعا را برای تمامی زن و مرد مؤمن تا روز قیامت کرد.

و آخرین کلامی هم که از او در قرآن نقل شده این است که ستمکاران را جز بر هلاک و عذاب میفزای، و در دنیا و آخرت عذاب و هلاکت نصیبشان کن!

مستند: آیه ۱۵ تا ۱۷ سوره اسری " وَ كَمْ اَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ "

المیزان ج ۲۵ ص ۱۰۳

آغاز سنت جاری در هلاکت اقوام فاسد

خداوند متعال در آیات فوق خاطر نشان ساخته که سنت الهیه جاری درامم گذشته براین بوده که هیچ امتی را عذاب نمی کرده مگر بعد از آنکه رسولی به سویشان بفرستد تا آنان را از عذاب خدا بترساند.

وقتی زمان هلاک کردن قومی نزدیک شد ...

« و ما چون اهل دیاری را بخواهیم به کیفر گناه هلاک سازیم، پیشوایان و منعمان آن

شهر را امر به اطاعت می کنیم ولی آنها راه فسق و تبهکاری و ظلم در آن دیار پیش می گیرند،

و آنجا عقاب لزوم پیدا می کند آنگاه همه را به جرم بدکاری هلاک می سازیم.»

در آیه فوق با اشاره به قرون گذشته هلاک شده می خواهد بفهماند هلاک

ساختن اهل قریه ها و دیارها یکی از سنت های جاری خداوندی است.

و ضمناً این آیه خالی از اشعار به این معنا نیست که سنت هلاک ساختن از زمان نوح در میان قرون بشری شروع شده است و مجتمع انسانی قبل از زمان نوح علیه السلام یک مجتمع ساده و فطری بوده است، و بشر جز آنچه را که به فطرت خود می یافته درک نمی کرده است، و بعد از آمدن نوح بود که اختلافات در میان بشر پیدا شد.

بخش هفتم

طوفان نوح

فصل اول

طوفان نوح

(دلایل شروع و نتایج آن)

مستند: آیه ۳۶ تا ۴۹ سوره هود " وَ أَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدَّامَنَ ..."
المیزان ج ۲۰ ص ۵۰

کشتی نوح آیات فوق، آن قسمت از تاریخ دعوت حضرت نوح علیه السلام را بیان می فرماید که دیگر از ایمان آوردن کافران قوم نا امیدی حاصل شده و خداوند دستور ساختن کشتی را می دهد.
در آیه اول می فرماید:

« به نوح وحی شد که به جز آنان که ایمان آورده اند،

کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد،

پس، از کارهائی که قومت می کردند، اندوهگین مباش!

و با نظارت و وحی ما کشتی بساز،

و در مورد کسانی که ستم کرده اند با من سخن مگو،

که اینان غرق شدنی هستند!

.....

و نوح کشتی می ساخت،

و هروقت مردم سرشناس قوم براو می گذشتند، مسخره اش می کردند،

گفت: - اگر شما مارا مسخره می کنید،

ماهم همانگونه که شما مسخره مان می کنید، مسخره تان خواهیم کرد!

**و به زودی خواهید دانست که به چه کسی عذاب می رسد،
که رسوایش کند و عذابی دیرپا اورا فراگیرد! »**

خداوند می خواهد نوح را نا امید از آن کند که کافران قوم او از این به بعد ایمان نخواهند آورد لذا برای آرام کردن روحیه او می فرماید:

« پس از کارهایی که قومت می کردند اندوهگین مباش ! »

این جمله اشاره دارد به اینکه وقت داوری و فیصله میان او و قومش فرارسیده است، و نیز می خواهد جان اورا از ناراحتی و غم باز دارد، زیرا از کارهایی که ایشان نسبت به او و گروندگان به او انجام می دادند و آزارهایی که در مدتی طولانی (در حدود هزار سال) که بین آنان بسر برد به آنها می رسانیدند، ناراحت و مغموم بود.

از این آیه استفاده می شود که کافران تا به ایمانشان امید هست عذاب نمی شوند ولی موقعی که ملکه کفر و پلیدی شرک در آنان ثبات یافت سزاوار کلمه عذاب می شوند.

نوح از این وحی خدا علم پیدا کرد که از آن پس هیچ یک از آنان ایمان نخواهند آورد و در نسل آنها نیز کسی وجود ندارد که به خدا ایمان آورد و سپس بر آنها نفرین کرد که عذاب بر ایشان نازل شود و در نفرین خود نیز همان مطلبی را که به او وحی شده بود ذکر کرد و پس از آنکه خدا دعایش را مستجاب کرد و خواست هلاکشان کند به وی دستور داد کشتی بسازد و به او خبر داد که آنان هلاک شدنی هستند!

سپس خداوند با آیه زیر حتمی شدن قضاء الهی را به نوح فهماند:

« کشتی را تحت مراقبت کامل و تعلیم ما بساز،

و از من مخواه که عذاب را از اینهایی که ستم پیشه کرده اند بازگردانم،

زیرا قضای حتمی و غیرقابل برگشت به غرق ایشان تعلق گرفته است ! »

در جریان ساختن کشتی، دسته ها و طایفه ها یکی پس از دیگری به اهانت و استهزاء او درکار سفینه می پرداختند و او در مقابل دعوت الهی خویش بر این همه صبر می کرد بی آنکه سست شود و یا از راه خود برگردد.

محل و زمان ساخت کشتی نوح

این امر نشان می دهد که نوح کشتی را در برابر دید مردم و درگذرگاه عمومی

می ساخت و در ساختن کشتی از خاندان و پیروان خود استمداد می کرد و ایشان در ساختن کشتی با او شرکت داشتند و آنها نیز مورد تمسخر قرار می گرفتند.

در روایات اسلامی آمده است که وقتی خداوند به نوح دستور داد کشتی بسازد، نوح گفت: پروردگارا کشتی چیست؟ خدا گفت: خانه ای است از چوب که روی آب جاری می شود. پس من معصیت کاران را غرق می سازم و زمین را از آنان پاک می کنم!

نوح گفت: آب کجاست؟

خدا گفت: من بر هر چه بخواهم قادرم! « (از ابن عباس در درمنثور)

از حضرت صادق علیه السلام (در کافی) نقل شده که فرمود:

« نوح مردی درودگر بود، بعداً خدا او را به پیغمبری برگزید،

و نوح اولین کسی بود که کشتی ساخت که روی آب حرکت می کرد...

خدا به نوح وحی کرد که کشتی بزرگ و وسیعی بساز و این کار را با عجله انجام بده!

پس نوح در مسجد کوفه با دست خود به کار ساختن کشتی پرداخت و از

راههای دور چوب آن را می آورد تا سرانجام از ساختن آن فارغ شد...

نوح کشتی را در دو دوره و در هشتاد سال بساخت ...

در زمان نوح کوفه و مسجد کوفه وجود داشته است و منزل نوح و قوم او

در دهی واقع در یک منزلی فرات در قسمت غربی کوفه قرار داشت. «

از حضرت علی علیه السلام نقل شده که:

« نوح در محل فعلی مسجد کوفه که اینک هفتصد ذراع کوچکتر شده، نجاری

می کرد. «

مستند: آیه ۴۰ تا ۴۸ سوره هود " حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ ... "

المیزان ج ۲۰ ص ۵۶

اولین مرحله شروع طوفان نوح در روز معهود با جوشیدن آب

آغاز طوفان نوح

از تنور آغاز شد:

«... تا آنگاه که امر ما آمد و تنور فوران کرد،

گفتیم: در کشتی سوار کن از هر کدام جفتی نر و ماده،

و خانواده خودرا،

به جز کسانی که در گذشته درباره شان سخن رفت،

و کسانی را که ایمان آورده اند، و جز اندکی به او ایمان نیاوردند!

نوح گفت: سوار کشتی شوید که حرکت دادن و لنگر انداختن کشتی به نام

خداست!

و پروردگار من آمرزنده و مهربان است!

کشتی آنان را در میان موجی چون کوه ها می برد...»

نوح کار خودرا به نام خدا آغاز کرد - بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا!

نوح اولین انسانی است که خدا در کتاب آسمانی خود از او حکایت می کند که به نام خدا آغاز به کار کرده و این باب را گشوده و برای توحید استدلال کرده و کتاب و شریعت آورده و برای تعدیل طبقات و از بین بردن تضاد های اجتماعی قیام کرده است. به نوح دستور داده شد:

از هر جنسی از اجناس حیوانات نر و ماده در کشتی سوار کند، و خانواده خود را نیز سوار کند. یعنی وابستگان مخصوص از قبیل زن و فرزندان وی، و زن و فرزند فرزندان او به جز آن کسانی که در گذشته قول و عهد خدا درباره شان تحقق یافته که هلاک خواهند شد!

کسانی که استثنا شده اند، یکی زن خائن نوح بود که خداوند درباره اش فرمود:

« خدا برای کافران مثلی زده، زن نوح و زن لوط، که تحت سرپرستی

دوتن از بندگان صالح ما بودند ولی به آنها خیانت کردند.»

و دیگری پسر نوح بود که خدا در آیات بعدی از او نام می برد ولی نوح خیال می کرد فقط زنش استثنا شده تا خدا بیان کرد که پسر او نیز جزو خاندان او نیست و بدکار است و در این هنگام بود که نوح فهمید پسرش نیز در زمره ستمکاران است.

محل آغاز طوفان

در روایات اسلامی از حضرت صادق علیه السلام (در کافی) نقل شده است که جای تنوری که آب از آنجا فوران کرد در خانه پیرزن مؤمنی بود پشت قبله طرف راست

مسجد کوفه که در زمان حضرت صادق علیه السلام زاویه " باب الفیل " می گفتند. خداوند می خواست به قوم نوح آیه و علامتی نشان دهد ، پس برآنان باران بسیار تند و خروشان فرستاد و چشمه سارها نیز به جوش آمدند و سرانجام خدا غرقشان کرد.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام (در کافی) نقل شده که فرمود:
 « نوح - که درود خدا بر او باد - از ساختن کشتی فراغت یافت و وعده او با پروردگار خود برای هلاک ساختن قوم، فوران تنور بود، و تنور در خانه زنی پیر فوران کرد و زن گفت:

- تنور فوران کرد !

نوح برخاست و به طرف تنور رفت و آنرا مهر کرد و آب ایستاد و آنگاه هرکس را که می خواست داخل کشتی کند داخل کرد و هرکس را که می خواست خارج سازد، خارج ساخت، و آنگاه آمد و مهر را برداشت.

خدا می فرماید:

« آنگاه درهای آسمان را گشودیم،

و آب از آن ریزان شد،

و زمین را به صورت چشمه ها در آوردیم،

و آب طبق امر مقدر به هم رسید،

و نوح را بر وسیله ای که تخته و میخ داشت سوار کردیم. »

اینکه فوران تنور علامتی برای نوح علیه السلام بوده که بایست نزدیک شدن طوفان را بوسیله آن بداند در روایات بسیاری آمده و سیاق آیه " پس آنگاه که امر ما بیامد و تنور فوران کرد... " خالی از ظهور در این نیست که موعد مقرر فوران تنور بوده است.

عمومی بودن طوفان نوح اولین دلیل عمومی بودن طوفان نوح عمومی بودن

دعوت نوح و عمومی بودن عذاب قوم نوح است که خداوند در قرآن مجید می فرماید:

نوح در نفرین قوم خود از خدا چنین درخواست کرد:

« رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَبَّارًا ! »

یکی دیگر از شواهد عمومیت طوفان در کلام خدا این است که در دو جای قرآن ذکر شده که خدا به نوح دستور داد از هر موجودی جاندار جفتی نروماده در کشتی سوار کند، و واضح است که اگر طوفان مخصوص ناحیه خاصی از نواحی زمین - بطوریکه گفته شده - عراق بود، به هیچ وجه احتیاجی نبود که از هر جنسی از اجناس حیوانات جفتی نروماده سوار کشتی کند، و مطلب واضح است.

تفسیر المنار از جمله کتابهایی است که معتقد است طوفان فقط مختص سرزمین قوم نوح بوده و در جاهای دیگر زمین اتفاق نیفتاده است.

تفسیر المنار در این زمینه به آیاتی استدلال کرده که در آنها منظور از کلمه "ارض" سرزمین خاصی بوده است، و نیز نظر داده که احتمالاً در آنموقع در سراسر زمین کس دیگری غیر از قوم نوح وجود نداشت و طوفان هم فقط در آن قطعه زمین اتفاق افتاده است.

ولی متأسفانه صاحب المنار صریح این آیات را از نظر دور داشته که نوح مأمور شد از هر جنسی از اجناس حیوانات جفتی نروماده سوار کشتی کند که همچون نص بر آن است که طوفان در سراسر منطقه های خشک زمین و یا اقلأ در قسمت اعظم آن که گوئی همه منطقه ها بوده، رخ داده است.

و بنابراین حق آن است که قرآن ظهوری غیرقابل انکار دارد بر اینکه طوفان سراسر زمین را فراگرفت و همه بشری که روی زمین بود هلاک گردید.

مستند: آیه ۴۲ سوره هود " وَ نَادِيَ نُوحًا ابْنَهُ ... " المیزان ج ۲۰ ص ۶۰

ماجرای پسر نوح «... کشتی آنها را در میان موج چون کوهها می برد،

و نوح به پسر خود که در جای دوری بود، ندا داد:

- پسر کم! با ما سوار شو! و با کافران مباش!

پسر نوح گفت:

- من به کوهی پناه می برم که مرا از این آب نکه دارد.

نوح گفت:

- امروز هیچ چیزی جلو امر خدا را نمی گیرد،

مگر کسی که خدا بر او رحم آورد!

موج میان آنها حایل گشت،

و او نیز غرق شد. «

نوح گفت: - امروز که روز شدت غضب خدا و حکم به غرق اهل زمین است، به جز کسانی که به خدا پناه برند، نه کوه، و نه هیچ چیز دیگر، نمی تواند جلوگیری کند. موج مابین نوح و پسرش حایل شد و پسر نوح جزو غرق شدگان در آمد. و اگر موج مابین آنها حایل نشده بود و رشته سخن آنها قطع نشده بود، نوح به کفر پسرش آشنا می شد و از او بیزاری می جست.

(این آیه نشان می دهد که سرزمین قوم نوح کوهستانی بود و بالا رفتن به کوههای آنجا زحمت زیادی نداشت.)

«این سخن آمد که : ای زمین آب خود را فروبر!

و ای آسمان بازدار!

آب به زمین فرورفت،

و امر خدا به انجام رسید و کشتی بر کوه جودی برآمد و گفته شد:

- مردم ستمکار دور بادا !

نوح پروردگار خود را ندا داد:

- پروردگار من !

پسر من در شمار خانواده من است، و وعده تو نیز حق است،

و تو از همه حکم گزاران بهتر حکم می کنی ! »

هرچند در این قصه دعا یعنی ندای نوح خطاب به پروردگار درباره پسرش بعد از ذکر پایان غرق قوم آمده و ظاهرش این است که این دعا بعد از پایان کار و آرام گرفتن کشتی بوده است ولی ظاهر حال این است که این ندا، بعد از آنکه موج میان آندو حایل شد انجام گرفته است و از آنرو بعد از بیان پایان طوفان ذکر شده است که آیات عنایت و توجه بدان دارد که شکل هولناک داستان را به منظور مجسم کردن کامل واقعه بیان کند و آنگاه به شرح پاره ای از جهات ناگفته بپردازد.

این دعای نوح برای پسرش که از سوارشدن به کشتی تخلف ورزید، زمانی بود که موج میانشان حایل شد و نوح بسیار ناراحت گشت، زیرا خیال می کرد پسرش در شمار افراد خانواده اوست که به خدا ایمان آورده اند و خدا وعده فرموده که خاندان او را نجات دهد؟!

به طوری که جمله " وَ نَادَى نُوْحٌ رَبَّهُ ! " دلالت دارد نوح از شدت ناراحتی و

اندوه فریاد برآورد و با فریاد دعا کرد. و این طبیعی است که شخص مضطرب که در شدت سختی و هیجان و ناراحتی قرار گرفته باشد، صدارا به استغاثه و دعا بلند می کند. نوح، رسول خدا، و یکی از انبیاء اولوالعزم بود، و به خدا معرفت داشت و مقام پروردگار خویش را می شناخت، و موقف خود را در مقام بندگی می دید.

موقعیت زمانی نیز طوری بود که نشانه های ربوبیت و قهرالهی با کاملترین صورت خود ظهور کرده بود، و اهل دنیا غرق شده بودند، و از ساحت عظمت و کبریای الهی ندای " دور باد ! " خطاب به ظالمان صادر شده بود ... در چنین حالی نوح شروع می کند برای پسرش دعا کردن ...

نوح در چنین موقعیتی - به مقتضای ادب نبوت - به خود جرأت نداد که نجات پسر خود را با صراحت از خدا بخواهد و بلکه جوری سخن گفت که گوئی کسی از حقیقت امر استسفار می کند.

او ابتداء وعده خدا را دایر بر نجات خاندان خود ذکر می کند. خدا این وعده را وقتی به نوح داد که به وی دستور داده بود کسانی را که همراه او نجات خواهند یافت، در کشتی جمع کند و به او گفته بود :

« - إِحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلِكَ ...! »

یعنی همه خاندان نوح - غیر از زنش - حتی همین پسرش از نظر ظاهری به او ایمان داشتند زیرا اگر این پسر - آنطور که نوح خیال می کرد - مؤمن نبود، مسلماً او را برای سوار شدن به کشتی دعوت نمی کرد، زیرا همین نوح بود که در این دعا " پروردگارا در روی زمین از کافران دیاری باقی مگذار ! " بر کافران نفرین کرد و از خدا خواست که آنان را هلاک سازد.

پس او پسرش را مؤمن می دانست و مخالفت او با امر پدر - هنگامی که او را به سواری در کشتی دعوت کرد - کفر نبود و منجر به کفر هم نمی شد و بلکه معصیتی بود مادون کفر.

به خاطر مجموعه این مطالب است که نوح می گوید:

« - پروردگارا بدرستی که پسر من از اهل من است،

و به درستی که وعده تو حق است، »

و وعده خدا را به اضافه آنکه پسرش از افراد خاندانش به شمار می رود ذکر می کند.

نتیجه دو جمله

« به درستی که پسر من از اهل من است، » و

« به درستی که وعده تو حق است ! »

به انضمام یکدیگر این است که باید پسر نوح نجات پیدا می کرد، ولی نوح به خاطر ادبی که در مقام بندگی خدا داشت چنین نتیجه ای نگرفت و بلکه حق و داوری قطعی را به خدا واگذار کرد و گفت : و أنتَ أَحکَمُ الحَاکِمِینَ ، زیرا حکم تنها حق خداست .

یعنی می خواست بگوید: پروردگارا پسر من جزو خانواده من است، و وعده تو سراسر حق است، و به همین دلیل نبایستی او را به عذاب قوم بگیری و غرق کنی؟! گوئی نوح راجع به حقیقت امر توضیح می خواهد و لذا نجات پسرش را مطرح نمی کند و زیاده بر آنچه خدا از او حکایت کرده چیزی نمی گوید.

« خدا گفت :

- ای نوح ! او در زمره خاندان تو نیست، او کار ناشایست می کرد،

پس چیزی را که نمی دانی از من نخواه !

من تو را مؤذنه می کنم مبادا از جاهلان باشی !

نوح گفت:

- پروردگارا ! من به تو پناه می برم از اینکه چیزی را که نمی دانم از تو بخواهم !

اگر مرا نیامرزی و رحمتم نکنی ، از زیانکاران خواهم بود ! »

در این آیات خداوند وجه صحیح اهل بودن را به نوح تذکر می دهد و اثر استلال نوح را از بین می برد و می فرماید:

« إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ - او از اهل تو نیست ! »

مراد از اینکه پسر نوح از خاندان و اهل نوح نیست (والله اعلم) این است که او از افراد خانواده نوح که خدا وعده نجات آنان را داده بود به شمار نمی آید.

زیرا مراد از اهل در آیه: " وَ أَهْلِکَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ - و خاندان خود را به جز کسانی که در گذشته درباره شان سخن رفت ! " افراد شایسته خاندان هستند و پسر او شایسته نبود، هرچند از نظر ویژگی نسبت به نوح پسر و از افراد

خاندانش به شمار می رفت، لذا خدا علت " از اهل تو نبودن " را " به درستی که او عمل غیر صالح است " ذکر می فرماید.

در روایات اسلامی مطلب مورد اعتماد روایتی است که از حضرت رضا و حضرت صادق علیهماالسلام در عیون اخبارالرضا نقل شده است که منظور از اینکه خدا به نوح فرمود پسرت از اهل تو نیست، این است که او مخالف نوح بود و خدا پیروان نوح را از اهل او به شمار آورده است . او پسر نوح بود ولی موقعی که در دین نوح با وی مخالفت کرد خدا او را از نوح نفی فرمود.

این اشاره امام علیه السلام شاید به آیه سوره انبیاء و صفات باشد که خداوند فرمود: « وَ نَجَّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ، » ظاهراً مراد از اهل نوح در این آیه همه کسانی هستند که با نوح نجات یافتند.

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۱۹

ادب نوح در درخواست نجات پسرش داستان غرق شدن پسر نوح در ماجرای طوفان و مسائل مربوط به ارتباط اهلیت فرزند با پدر، نکات بسیار عمیقی است از محاسبات درگاه الهی، که در جای خود در تاریخ زندگی حضرت نوح جداگانه ذکر شده است. در این مبحث نوع و نحوه دعا و سؤال نوح از خدای متعال مطرح می شود که در چنین موقف خطرناک چگونه پدری در لباس رسالت و پیامبری فرزندی از اهل خود را در حال غرق و خروج از فرمان الهی می بیند و با چه زبان و ادبی مشکل خود را با خدای خود درمیان می گذارد:

«... کشتی آنها را در آن موج های کوه پیکر به هر سو می برد،

و نوح فرزند خود را که در کناره ای بود، بانک زد:

- هان ای فرزند! با ما سوار شو، و در زمره کفار مباش!

در جواب گفت:

- من همین ساعت به کوهی پناه می برم که مرا از خطر غرق شدن

نگهدارد!

نوح خدای خود را ندا کرد و چنین عرض نمود:

- پروردگارا! بدرستی فرزند من از اهل بیت من است!

وعدة تو هم حق است!

و تو احکم الحاکمین!

خدای تعالی فرمود:

ای نوح!

او از اهل تو نیست،

او عمل غیر صالح است!

پس دم فروبند، و سؤالی که علم بدان نداری مکن!

به درستی تورا از اینکه از نادانان باشی بر حذر می دارم!

نوح گفت:

- پروردگارا! من بتو پناه می برم از اینکه از تو درخواستی کنم

که بدان علم نداشته باشم،

و تو اگر مرا نبخشی و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود.» (هود ۴۷)

در اینکه ظاهر گفتار نوح این است که می خواهد دعا کند که فرزندش از غرق شدن نجات یابد، شکی نیست، لکن تدبر در آیات این داستان کشف می کند که حقیقت امر غیر آن چیزی است که از ظاهر کلام استفاده می شود.

چه از یکطرف خداوند دستور داده که او خودش و اهل بیتش و همه مؤمنین سوار کشتی شوند و آنها را وعده داده که نجات دهد و از آنان کسانی را که عذابشان حتمی بوده استثنا کرده است، که یکی از آنان همسر نوح است. اما در مورد فرزندش، معلوم نیست که او هم به دعوت پدر کفر ورزیده باشد، و اگر خدای متعال رفتار او را با پدرش و اینکه او خود را کناری کشید، نقل فرموده، معلوم نیست که کناره گیری او از دین و دعوت پدر بوده است؟ بلکه ممکن است تنها مخالفت امر پدر را کرده و از سوار شدن کناره گیری و اعراض کرده است؟

پس احتمال می رود که او نیز اهل نجات باشد، برای اینکه ظاهر آیه این است که او از فرزندان وی است نه از کفار، و اگر چنین باشد وعده الهی به نجات شامل او هم می شود.

از طرف دیگر به نوح وحی فرستاده و حکم حتمی خود را درباره امر مردم به وی اعلام نموده و فرموده است:

« و وحی فرستاد به نوح که -

ای نوح از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده اند،
 کس دیگری ایمان نخواهد آورد، پس از تکذیب و آزار آنان غمین مباش!
 و در تحت نظر ما و طبق دستور ما کشتی ای بساز،
 و راجع به کسانی که ظلم کردند از من درخواست عفو مکن ،
 چه آنان غرق شدنی هستند! « (هود ۳۷)

حال آیا مقصود از " آنان که ظلم کردند، " به طور خاص کسانی هستند که به دعوت نوح کفرورزیدند یا مراد مطلق اقسام ظلم است ، این مبهم و مجهول است و معلوم نیست، و محتاج به تفسیری است از ناحیه خود صاحب کلام تبارک و تعالی !
 گویا همین احتمالات خود نوح "ع" را هم درباره فرزندش به شک و تردید انداخته بود و گرنه چطور تصور می شود که با اینکه می دانسته او کافر است و با اینکه او یکی از پیغمبران پنجگانه اولوالعزم است، از مقام پروردگار خود غفلت بورزد و وحی او راجع به " کسانی که ظلم کردند از من درخواست عفو مکن ! " را فراموش کند !؟

حاشا بر او که به نجات فرزند خود با اینکه کافر محض است رضایت دهد، و با اینکه همو بود که در نفرینی که به قوم خود کرد گفت: " - پروردگارا در روی زمین دیاری از کفار زنده باقی مگذار ! " و فرضاً اگر نسبت به فرزند خود چنین چیزی راضی می بود نسبت به همسرش نیز راضی می شد. از این جهت همین شک و تردید بود که جرأت نکرد به طور قطع درباره نجات فرزند درخواست نماید، بلکه سؤال خود را نظیر کسی که چیزی را به کسی نشان دهد یا آنرا اظهار کند و بخواهد مزه دهان طرف را درباره آن بفهمد، طرح کرد. چون به عواملی که در واقع درباره سرنوشت فرزندش دست به دست هم داده، وقوف و آگاهی ندارد، به ناچار نخست کلام خود را به ندای " رب " افتتاح نمود. (چون مفتاح دعای مربوب محتاج و سائل همان اسم رب است).

آنگاه عرض کرد:

" پسر من از اهل من است، و وعده تو نیز حق است !؟"

گویا خواسته عرض کند: از طرفی او فرزند من است و این خود اقتضا دارد که او هم اهل نجات باشد، و از طرف دیگر تو " احکم الحاکمین " و در کارهایت خطا نمی کنی و در حکم توجای هیچ خرده گیری و اعتراض نیست، لذا نمی فهمم سرانجام فرزندم چیست ؟

و این نیز ادبی است الهی، که بنده از آنچه می داند تجاوز نکند، و چیزهایی که مصلحت و مفیده اش معلوم نیست از مولای خود نخواهد. و لذا نوح علیه السلام تنها آنچه می دانست و به آن ایمان داشت گفت.

آری او تنها وعده الهی را ذکر کرد و چیزی بر آن نیفزود و چیزی درخواست نکرد، و در نتیجه این ادب، خداوند عصمت و حفظش را شامل حال او نمود. یعنی قبل از اینکه کلام نوح تمام شود و اسائۀ ادبی از او سر بزند خداوند کلام خود و عبارت "اهلک - خاندان تو" را برایش تفسیر نمود که مراد از اهل، اهل صالح است، نه هر خویشاوندی، و فرزند تو صالح نیست!

نوح خیال می کرد که مراد از اهل همان معنی ظاهری آن "خویشاوند" است، و فکر می کرد از این خویشاوندان تنها همسرش استثنا شده و دیگران همه اهل نجاتند، و لذا برداشت کلامش را طوری کرد که از آن استفاده می شد می خواهد بعداً به طور صریح نظر و نیت خود یعنی نجات فرزند را درخواست کند، از این جهت خداوند متعال نهی از درخواست را متفرع بر آن تفسیر نمود و این خود تأدیبی بود که نوح را وادار کرد کلام خود را قطع کند و دنباله آن را ادامه ندهد، بلکه حرف تازه ای از سر گرفت که ظاهراً توبه و در حقیقت شکر همین تأدیب بود، که خود نعمت بزرگی است. لذا عرض کرد:

" خدایا من پناه می برم به تو از اینکه

سؤالی کنم درباره چیزی که علم بدان ندارم!"

و پناه برد به پروردگار خود از چیزی که زمینه کلامش او را بدان وا می داشت یعنی تقاضای نجات فرزندش در عین اینکه از حقیقت حال بی خبر است.

مستند: آیه ۴۰ تا ۴۹ سوره هود " وَقِيلَ يَا أَرْضُ اتْلَعِي مَاءَ لَكَ وَيَا سَمَاءُ اقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَ...!"

المیزان ج ۲۰ ص ۶۲

« ... آنگاه که امر ما آمد و تنور فوران کرد،

پایان طوفان

نوح گفت:

سوار کشتی شوید!

بِسْمِ اللَّهِ مَجْرًا لَهَا وَ مَرَسَاهَا !

... سوارکن به کشتی از کل زوج ها جفتی نر و ماده، و اهل خود را به جز

آنانکه " سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ "

... امروز هیچ چیزی جلو امر خدا را نمی گیرد، مگر کسی که خدا بر او رحم آورد!

... موج میان نوح و پسرش حایل گشت و پسر نوح غرق شد،
 ... آنروز درهای آسمان را به آبی فراوان باز کردیم، و زمین را بسان
 چشمه ها جوشان ساختیم،
 ... پس آب طبق امر مقدر به هم رسید! « (القمر ۱۲)

این آیات در داستان سرائی بلاغت عجیبی دارند، به حدی که گوئی آسمان دارد
 در این آیات می بارد و سرچشمه های زمین جوشیدن گرفته و زمین به زیر آب فرورفته
 و کشتی دارد در امواج آب حرکت می کند.
 از یک طرف امر صادر شده و به انجام رسیده خدا قرارداد، و از طرف دیگر قوم
 ظالم نوح و فرمان الهی و وعده هلاک قوم
 در چنین حالی -

... این سخن آمد که :

- ای زمین ! آب خود را فرو بر !

- و ای آسمان باز دار !

و آب به زمین فرورفت،

و امر خدا به انجام رسید،

و کشتی بر کوه جودی نشست، و گفته شد:

- بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ! دوربادا مردم ظالم و ستمکار !

بلاغت قرآن در آیه " و قیل یا ارض ابلعی ! " به حد کمال و شگفت خود می

رسد:

(در کلام خالق بیچون که وحی مُنَزَّل است،

کی بود تَبَّتْ یَدَا مَانَدٍ یا ارض ابلعی !)

اگر در چنین حالی آب فروکش می کند، این زمین است که آن را فرو می برد،
 و اگر چیزی در جایی قرار و آرام می گیرد، این کشتی است که روی زمین قرار و آرام
 می گیرد، و اگر این سخن می آید که :

- ای زمین! آبت را فروبر! و ای آسمان بازدار از بارش!
- و قوم ستمکار دور باد...!

خداست که این سخن را می گوید و نیز آنهایی هستند که حکم عذاب درباره شان صادر شده است، و نیز اگر این سخن آید که " **قضی الامر - کار پایان گرفت**، " خداست که کار را به پایان برده است، و " **امری** " هم که به انجام رسیده، و عده غرق قوم است که خدا به نوح داده و نهی اش کرده بود که در این زمینه با او سخن نگوید. در این آیه کریمه، اسباب مؤجز گوئی با لطف و سازگاری گرد هم آمده است. هرچند همگی آیات قرآن از نظر بلاغت به حد اعجاز است ولی این آیه در بلاغت قرآن موقعیتی شگفت انگیز دارد، به گونه ای که عقل ها و اندیشه ها را مبهوت و مدهوش ساخته است!

پایان کار چنین توصیف شده است که:

" **وَقُضِيَ الْأَمْرُ - امر انجام یافت!** "

یعنی وعده ای که راجع به عذاب قوم به نوح داده شده بود، انجام یافت و امر الهی تنفیذ شد:

قوم نوح غرق شدند،

و زمین از وجودشان پاک گردید،

و آنچه فرمان " **کن** " یافته بود مطابق فرمان تحقق یافت!

کشتی روی کوه یا روی کوه معروف " **جودی** " قرار گرفت، و با این جمله خبر

پایان طوفانی داده شد که نوح و همراهانش مواجه با آن بودند:

« **ای نوح!**

فرود آی!

با سلامت و نعمتهای پربرکت و خیراتی که از طرف ما برتو،

و برای امت هائی از کسانی که همراه تواند!

و امت هائی دیگرند که بهره مندشان خواهیم کرد!

و آنگاه عذاب دردناکی از جانب ما به آنها خواهد رسید!

نسل جدید بشر پا به زمین می گذارد!

این خطاب در چنان موقعیت زمانی صادر شده که هیچ موجود نفس کشی اعم از انسان و حیوان روی زمین نبوده است زیرا همگی غرق شده بودند و جز گروهی اندک که در کشتی بودند کسی از آنان باقی نمانده بود، و کشتی هم آرام گرفته و روی کوه (جودی) بر آمده بود. در چنین وضعی فرمان صادر شد که به زمین فرود آیند و آنرا آباد سازند و مدتی محدود در آن زندگی کنند.

این خطاب با توجه به ظرف زمانی صدور آن ، خطابی است که شامل همه افراد بشر می شود، از موقعی که از کشتی خارج شدند تا روز قیامت، نظیر خطاب الهی که در روز هبوط آدم از بهشت به زمین، صادر شد.

خطاب در این زمان مشابه خطاب اولین بود. این خطاب متوجه و متعلق به نوح و همراهیان مؤمن او - که نسل آن روز بشر به آنان منتهی می شد - و همچنین نسلهای بعدی آنها تا روز قیامت است، خطاب مزبور زندگی زمینی آنها را مقدر می سازد و به ایشان اذن می دهد که در زمین فرود آیند و در آن استقرار یابند و جایگزین شوند.

خدا مردمی را که به آنان اذن داده بود به دو دسته تقسیم کرده است :

اذن به یک دسته یعنی نوح و همراهیان او را " سلام و برکات " و اذن به دسته دیگر را " بهره مند ساختن " نامیده است، و در تعقیب آن از نازل شدن عذاب سخت گفته است، و در ضمن کلمه " سلام و برکات " نیز از بشارت خیر و سعادت نسبت به دسته ای که به آنها تعلق دارد خالی نیست .

از آنچه گذشت روشن شد که خطاب به هبوط در این آیه که با " سلام و برکات " و " تمتیع " وابسته شده است به عموم افراد بشر از آن هنگام که کشتی نشینان پیاده شدند تا روز قیامت توجه دارد، و هم وزن خطاب هبوطی است که به آدم و زنش متوجه بود. همانگونه که آن خطاب به مردم اذن می دهد که زندگی زمینی خود را آغاز کنند و مطیعان خدا را نوید و عاصیان را بیم می دهد، این خطاب نیز طابق النعل بالنعل چنین است.

بدین ترتیب واضح شد که مراد از " امت های همراه تو " امت های صالح

کشتی نشین و مردمان شایسته ای هستند که از نسل آنان پدید می آیند.

ظاهر این معنی این است که کشتی نشینان همگی سعادت‌مند و رستگار بودند. دسته دیگری از امت‌ها و نسل آنان که خداوند فرموده " و امت هائی دیگرند که بهره مندشان خواهیم کرد و آنگاه عذاب دردناکی از جانب ما به آنها خواهد رسید، " دسته ای است که خدا آنها را خارج از دسته ای قرار می دهد که مخاطب (اذن) بودند.

خدا خبر می دهد که در این میان امت های دیگری هم خواهند بود که بهره مندشان خواهیم کرد و آنگاه عذابشان خواهیم نمود، و این امت ها در تصرف بهره های زندگی دارای اذن آمیخته به کرامت و تقرب نیستند.

دودمان نوح، وارثین جدید زمین

امر خدا به انجام می رسد و نوح و همراهان به زمین فرود می آیند.

به طوری که از آیه ۷۷ سوره صافات برمی آید، وقتی طوفان همه گیر شد و مردم غرق گشتند، خدا به زمین امر کرد که آب خود را فروبرد، و آسمان از ریختن آب خودداری کند؛ و آب فرورفت و کشتی روی کوه " جودی " قرار گرفت و ندا در دادند که « مردم ستمکار دور باد! »

و به نوح وحی شد که با سلامتی و برکاتی که از طرف ما بر تو و بر امت هائی از همراهیان تو نازل خواهد شد، به زمین فرود آی که بعد از این دیگر طوفان عمومی آنها را نخواهد گرفت، و از نسل آنان امت هائی به وجود می آیند که خدا آنان را از امتعه زندگی بهره مند خواهد کرد، و آنگاه عذابی درد آور به آنان خواهد رسید!

پس نوح و همراهیان از کشتی خارج شدند و به زمین فرود آمدند و خدا را به یگانگی و اسلام پرستش کردند. و دودمان نوح وارث زمین گشتند و خدا دودمان او را ماندگار ساخت ! (سوره هود و صافات)

و از سلسله جبالی است که به جبال " ارمینیه " متصل است. در تورات آنرا " آرازات " نامیده است. در قاموس گوید: جودی کوهی است در جزیره که کشتی نوح روی آن قرار گرفت و در تورات " آرازات " نامیده شده است.

در " مرصداطلاع " گوید: جودی کوهی است مشرف بر جزیره " ابن عمر " در قسمت شرقی دجله در حومه موصل که وقتی آب فرونشست کشتی نوح روی آن قرار گرفت.

(اطلاعاتی که در سالهای اخیر از طرف خبرگزاری اسوشیتدپرس روز اول سپتامبر سال ۱۹۶۲ مخابره شد، اعلام داشت که: چند تن از دانشمندان آمریکا به راهنمایی عده ای از ارتشیان ترکیه در قسمتی از قله کوه آرازات واقع در قسمت شرقی ترکیه، در ارتفاع ۱۴۰۰ پائی به چوب هائی دست یافته اند که طبق محاسبات و قرائن قطعات متلاشی شده یک کشتی قدیمی است که در این محل وجود داشته است. قدمت پاره ای از قطعات آن به ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد می رسد. قراین حاکی است که این قطعات از یک کشتی است که حجم آن معادل دو ثلث کشتی مشهور کوئین ماری انگلیسی است که طول آن ۱۰۱۹ پا و عرض آن ۱۱۸ پا بود. چوب های پیدا شده به سانفرانسیسکو حمل شده تا درباره آن تحقیق کنند که آیا با اعتقادات ارباب نحل راجع به کشتی نوح قابل انطباق است یا نه ؟)

مستند: آیه ۷۵ تا ۸۲ سوره صافات " وَ لَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلَنَعَمَ الْمُجِيبُوْنَ "

المیزان ج ۳۳ ص ۲۳۳

بقای نسل صالح

« ... نوح ما را ندا کرد:

و چه اجابت کننده خوبی بودیم برای او!

او و اهلش را از بلائی اندوه ساز عظیم نجات دادیم،

و تنها ذریه او را در روی زمین باقی گذاشتیم،

و ذکر خیرش را در امت های بعد حفظ کردیم ،

- در همه عالمیان سلام بر نوح!

آری ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم،

چون او از بندگان مؤمن ما بود،

اورا باقی گذاشتیم و دیگران را غرق کردیم !

ندای نوح همان نفرینی است که در حق قوم خود کرد و به درگاه پروردگار خویش برای هلاکت آنان استغاثه برد.

نوح در ندای خود گفته بود:

« پروردگارا! از کافران احدی را بر روی زمین باقی مگذار! »

گفته بود:

« آتَى مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ ! »

خداوند سبحان کمال عنایت را به ندای نوح و اجابت خود نشان می دهد و در این اجابت کردن ندای نوح خود را مدح می کند و می فرماید:

" فلنعم المجیبون - چه اجابت کننده خوبی برای او بودیم ! "

سپس می فرماید: از طوفان یا از آزار قوم او را و اهل بیتش را و گروندگان باو را نجات دادیم و ذریه او را از بین همه مردم جزو باقیمانندگان کردیم، که بعد از عصر نوح در زمین باقی ماندند.

خداوند دعوت نوح را بسوی توحید بعد از او هم در بشرزنده نگه داشت و در هر عصری بعد از عصر دیگر تا روز قیامت اثر مجاهدت های آن جناب را در راه خدا باقی و محفوظ داشت.

خدای تعالی سلامی به نوح ارزانی می دارد و می فرماید:

- سلامٌ علی نوح فی العالمین !

در این سلام مراد به عالمین همه عالم بشری و امتهای و جماعتهای بشری تا روز قیامت است. این سلامی که خدای تعالی به نوح داد تا روز قیامت، خود تحیتی است مبارک و طیب، که خدای تعالی از ناحیه تمامی امت های بشری که در اثر مجاهدتها و دعوت نوح از اعتقادات صحیح و اعمال صالح برخوردار شده اند، به نوح داده است.

نوح اولین کسی است که در بشر به دعوت حق توحید و مبارزه علیه شرک و آثار شرک که همان اعمال زشت است، قیام نمود، و در این راه شدیدترین رنج ها و محنت ها تحمل کرد، آنهم نه یکسال و دو سال بلکه نزدیک به هزار سال، آنهم نه با کمک کسی، بلکه خودش به تنهایی! پس خود آن جناب به تنهایی از هر چیزی که در بشریت و تا روز قیامت رخ دهد سهم و شریک است.

در کلام خدای تعالی چنین سلامی به احدی داده نشده است که این قدروسع

باشد...!

« ما نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم! »

پاداش نوح را خدا به پاداش محسنین و نیکوکاران تشبیه کرده و می خواهد

بفرماید : همانطور که به همه نیکوکاران پاداش می دهیم به نوح نیز پاداش دادیم، نه در خصوصیات پاداش ! و این جمله منتهی را که خدا بر نوح نهاده و کرامتی که به وی کرده از آن جمله ندایش را اجابت نمود و او و اهلش را از کرب عظیم نجات داد و ذریه اش را در قرون بعد باقی گذاشت و آثارش را در قرون بعد از خودش حفظ کرد، و درودی را که تا روز قیامت از ناحیه فرد بشر صالح به وی فرستاده است، تعلیل می کند. آنگاه می فرماید که به چه دلیل این کار را می کند زیرا « او از عباد مؤمن ما بود ! »

آری نوح علیه السلام خدای عزوجل را به حقیقت بندگی، بندگی کرد. او غیر از آنچه خدا می خواست نمی خواست، و غیر آنچه خدا دستور داده بود، کاری انجام نمی داد. او مؤمن حقیقی بود، از لحاظ اعتقادات، به غیر آنچه حق بود معتقد نبود، و این اعتقاد به حق در تمامی ارکان وجودش جریان داشت. کسی که چنین باشد به غیر از حسن و نیکوئی از او عملی سر نمی زند، پس او از نیکوکاران است!

مستند: منابع تاریخی و کتب مندرج در متن

المیزان ج ۳۳ ص

۹۹

طوفان نوح در تواریخ و افسانه های ملل

در تواریخ ملل قدیم داستان طوفان ذکر شده است. پاره ای از تواریخ اندکی با مطالب تورات موافق است و پاره ای دیگر اندکی مخالف. آنچه در زیر می آید بررسی مختصری است از این حادثه تاریخی و مذهبی در کتب و تواریخ کلدانی ها، یونانیان، ایرانیان قدیم، هند قدیم و برخی ملل دیگر و همچنین در کتاب مذهبی اوستا و در ادبیات هند

داستان طوفان نوح در روایات کلدانی ها

روایات کلدانی ها که طوفان در دیار آنان به وقوع پیوسته به روایت تورات نزدیک تر از سایر روایات است.

"برهوشع" و "یوسیفسوس" از کلدانی ها نقل می کند که :

"زیزستروس" بعد از مرگ پدرش "اوتیرت" در خواب دید که آب طغیان می کند و همه افراد بشر غرق می شوند، و پدر به او دستور می دهد که کشتی بسازد که او و اهل بیت و اصدقای خصوصی او محفوظ بمانند، و وی نیز چنین می کند.

این روایت در این خصوص که در آن زمان نسل جباری روی زمین بودند که به

طغیان پرداخته و تباهی فراوانی کرده بودند و خدا با طوفان آنان را عقاب کرد، موافق " سفر تکوین تورات " است.

عده ای از دانشمندان انگیزی لوحه هائی از آجر به دست آورده اند که این روایت با حروف میخی روی آن نقش شده بود. لوحه مزبور مربوط به عصر آشور بانیبال حدود سنه ۶۶۰ قبل از میلاد است. این روایت از یک نوشته قدیمی مربوط به قرن ۱۷ قبل از میلاد و یا قبل از آن تاریخ بوده است، و بنا براین مقدم بر سفر تکوین است.

طوفان نوح در روایات یونانیان

در یونان نیز خبری از طوفان روایت شده است که افلاطون آنرا آورده است. روایت این است که : کاهنان مصر به " سولون " حکیم یونانی گفتند آسمان طوفانی فرستاد که چهره زمین را تغییر داد، و چند مرتبه بشر به طرق مختلف هلاک شدند، و هیچ یک از آثار و معارف پیشینیان برای نسل جدید باقی نماند.

" مانیتون " روایت طوفانی را ذکر می کند که بعد از " هرمس اول " اتفاق افتاده است. هرمس اول بعد از " میناس " اول بوده است.

این روایت نیز مقدم بر تورات است.

و نیز از یونانیان قدیم خبر طوفانی روایت شده است که همه زمین را فراگرفت، مگر " دوکالیون " و زنش " بیرا " را که از طوفان نجات یافتند.

طوفان نوح در روایات ایران قدیم

پارسیان قدیم نیز از طوفانی یاد می کنند که بر اثر شیوع فساد و بدیها که کار " اهریمن " خدای شر بود پدید آمد و خدا زمین را در غرقاب فروبرد.

پارسیان می گفتند: این طوفان در ابتداء از تنور پیرزنی (زول کوفه) موقعی که زن در تنور نان می پخت فوران کرد، ولی مجوس منکر جنبه عمومی طوفانند و می گویند: مخصوص اقلیم عراق بوده است و تا حدود کردستان هم رسیده است.

طوفان نوح در روایات هند قدیم

هندیان قدیم نیز طوفان را هفت بار و به شکل خرافی ثبت کرده اند که در آخرین طوفان پادشاه هندیان و زنش در یک کشتی بزرگ که به امر خدای خود " فشنو " ساخته و میخکوب کرده بود، سوار شد و نجات یافت و بر روی کوه " جیمافات - هیمالیا " قرار گرفت.

ولی براهمه نیز مثل مجوس ها منکر وقوع طوفان عمومی و غرق سراسر هندند.

طوفان نوح در روایات سایر ملل

طوفانهای متعددی از ژاپن، چین، برزیل، مکزیک و غیر آن نیز روایت شده است. همه این روایات متفقاً برآنند که این طوفانها کیفری بوده که خدا در برابر ستم و بدکاریها به بشر داده است.

(مطالب فوق از تفسیر المنار نقل شد.)

روایت طوفان در اوستا

در " اوستا" کتاب مقدس زرتشتیان چنین آمده است:
 " اهورامزدا" به " ایما" (جمشید پادشاه ایران در عقاید مجوس) وحی کرده است که به زودی طوفانی به وقوع خواهد پیوست که سراسر زمین را غرق خواهد ساخت، و به او دستور داد که دیوار بسیار بلندی بنا کند و هرکس به داخل آن شود از غرق محفوظ ماند و داخل آن گروهی مرد و زن که برای زاد و ولد شایستگی داشته باشند و از هر جنسی از اجناس حیوانات جفتی نرو ماده قرار دهد و داخل قلعه خانه ها و قبه هائی در طبقات مختلف بنا کند که مردمی که در آنجا گرد آمده اند و همچنین چارپایان و طیور در آن مسکن گزینند و درختان بارور و حیوانات گرانقیمت که رزق مردم است برای زندگی مردم مفید و نافع است، در آن غرس کند و بدینوسیله موجبات زندگی و آبادانی دنیا را فراهم سازد.
 (نقل از ترجمه فرانسوی اوستا چاپ پاریس)

روایت طوفان نوح در ادبیات هند

در تاریخ ادبیات هند درباره قصه طوفان چنین آمده است:
 در اثنائی که " مانو" (که در عقاید بت پرستها پسر خداست،) مشغول شستن دستهای خود بود ناگهان یک ماهی در دستش آمد. چیزی که باعث دهشت او شد این بود که ماهی با او سخن گفت و از او درخواست کرد که وی را از نابودی برهاند و به او وعده داد که به پاداش این کار در آینده " مانو" را از خطر بزرگی خواهد رهانید و آن خطر عظیم و فراگیر که ماهی از آن خبر داده بود طوفانی بود که مخلوقات را از بین می برد و بر همین قرار " مانو" ماهی را در مرتبان " کذا" نگاه داشت.

وقتی ماهی بزرگ شد "مانو" را در سالی که طوفان خواهد آمد خبردار کرد و به "مانو" اشاره کرد که کشتی بسازد و به هنگام طوفان آب داخل آن گردد. ماهی بدو گفت: من تو را از طوفان می رهانم. پس "مانو" کشتی را ساخت و کشتی بیش از گنجایش مرتبان "کذا" بزرگ شد و لذا او را به دریا افکند.

پس از چندی همانگونه که ماهی خبر داده بود طوفان آمد و وقتی "مانو" داخل کشتی شد ماهی با شنا خود را به او رسانید و کشتی را به شاخی که بر سر داشت بست و آن را به کوههای شمالی کشانید و در آنجا "مانو" کشتی را به درختی بست و وقتی آب بازگشت و خشک شد "مانو" تنها ماند.

(نقل از قصص الانبیاء تألیف عبدالوهاب النجار)

مستند: تورات (سفر تکوین باب ششم، هفتم و نهم) المیزان ج ۲۰ ص ۹۲

تاریخ نوح در تورات فعلی

تورات فعلی در سفر تکوین تاریخ زندگی و پیامبری حضرت نوح علیه السلام را به شرح زیر آورده است. ما جهت تسهیل در مقایسه و تطبیق این تاریخ با تاریخ و مشخصاتی که قرآن مجید ذکر فرموده، به نقل آن می پردازیم:

«... و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن در روی زمین،

و دختران برایشان متولد گردیدند،

پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند،

و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشان می گرفتند.

و خداوند گفت:

- روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد، زیرا او نیز بشر است!

لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.

در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند،

و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند،

و آنها برای ایشان اولاد زائیدند،

ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف مردان نامور شدند.

و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً

محض شرارت است،

و خداوند پشیمان شد -

که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت؟!

و خداوند گفت:

- انسان را که آفریده ام از روی زمین محو سازم ! و انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوارا !
چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان ؟!
اما نوح در نظر خداوند التفات یافت.

این است پیدایش نوح.

نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل،

و نوح با خدا راه می رفت ؟!

و نوح سه پسر آورد: **سام و حام و یافث**

و زمین نیز به نظر خدا فاسد گردیده، و زمین از ظلم پر شده بود.
و خداوند زمین را دید که اینک فاسد شده است زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.

و خدا به نوح گفت:

- انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است ! زیرا که زمین به سبب ایشان پر از ظلم شده است. اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت !

- پس برای خود کشتی از چوب کوفر (چوبی که پوسته ندارد) بساز و حجرات در کشتی بناکن، و درون و بیرونش را به قیر اندود کن، و آن را بدین ترتیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع. و روشنی برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن، و کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز !

- زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می آورم تا هر جسدی را که روح خیانت در آن باشد از زیر آسمان هلاک گردانم و هرچه بر زمین است خواهد مرد !

- لکن عهد خودرا برتواستوار می سازم و به کشتی درخواهی آمد، تو و پسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت باتو، و از جمیع حیوانات از هر ذی جسدی جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد تا با خویشتن زنده نگاه داری نروماده باشند.

- از پرندگان به اجناس آنها، و از بهائم به اجناس آنها، و از همه حشرات زمین به اجناس آنها، دو دو نزد تو آیند تا زنده نگاه داری. و از هر آذوقه که خورده شود بگیر و نزد خود ذخیره کن تا برای تو و آنها خوراک باشد !

پس نوح چنین کرد و بهره چه خدا او را امر فرمود عمل نمود ... » (سفر تکوین باب ششم)

« ... خدا به نوح گفت:

- تو و تمامی اهل خانه ات به کشتی در آئید زیرا ترا در این عصر به حضور خود عادل دیدم، و از همه بهائم پاک هفت هفت نروماده باخود بگیر، و از بهائم ناپاک دودو نروماده، و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت نروماده را تا نسلی بر روی زمین نگاه داری، زیرا که من بعد از هفت روز دیگر چهل روز و چهل شب باران می بارانم و هر موجودی را که ساخته ام از روی زمین محو میسازم!

پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود عمل نمود .

و نوح ششصد ساله بود چون طوفان آب بر زمین آمد. و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی درآمدند. از بهائم پاک و از بهائم ناپاک و از پرندگان و از همه حشرات زمین، دودو نرماده به نزد نوح به کشتی درآمدند چنانکه خدا نوح را امر کرده بود.

و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد. و در سال ششصد از زندگانی نوح در روز هفدهم از ماه دوم، در همان روز جمیع چشمه های لجه عظیم شکافته شد و روزنه های آسمان گشوده، و باران چهل روز و چهل شب بر روی زمین می بارید. در همان روز نوح و پسرانش سام و حام و یافت و زوجه نوح و سه زوجه پسرانش داخل کشتی شدند. ایشان و همه حیوانات به اجناس آنها و همه بهائم به اجناس آنها، همه مرغان و همه بالداران، دودو از هر ذی جسدی که روح حیات دارد نزد نوح به کشتی در آمدند. و آنهایی که آمدند نرماده از هر ذی جسدی آمدند چنانکه خدا وی را فرموده بود و خداوند در را از عقب او بست.

و طوفان چهل روز بر زمین غلبه یافت، بر زمین همی افزود و کشتی بر سطح آب می رفت. و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود مستور شد. پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوهها مستور گردید و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت می کرد از پرندگان و بهائم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین و جمیع آدمیان مردند!

هر که دم روح حیات در بینی او بود از هر که در خشکی بود مرد! و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهائم و حشرات و پرندگان آسمان، پس از زمین محو شدند، و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند. و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه یافت...» (سفر تکوین باب هفتم)

« و خدا نوح و همه حیوانات و همه بهائمی را که با وی در کشتی بودند به یاد آورد، و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید، و چشمه های لجه و روزنه های آسمانی بسته شد و باران از آسمان باز ایستاد، و آب رفته رفته از روی زمین برگشت و بعد از انقضای صد و پنجاه روز آب کم شد. روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوههای "آارات" قرار گرفت، و تا ماه دهم آب رفته رفته کمتر شد و در روز اول از ماه دهم قله های کوهها ظاهر گردید.

و واقع شد بعد از چهل روز که نوح دریچه کشتی را که ساخته بود باز کرد، و زاغ را رها کرد. او بیرون رفت و در تردد می بود تا آب از زمین خشک شد. پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آب از روی زمین کم شده است؟ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت زیرا که آب در تمام روی زمین بود نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را دراز کرد و آنرا گرفته و نزد خود به کشتی آورد. و هفت روز دیگر نیز درنگ کرد باز کبوتر را از کشتی رها کرد و در وقت عصر کبوتر نزد وی برگشت، و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است. و هفت روز دیگر نیز توقف کرده و باز کبوتر را رها کرد و او دیگر نزد وی بر نگشت.

در سال ششصد و یکم در روز اول از ماه اول آب از روی زمین خشک شد پس نوح پوشش کشتی را برداشت و نگریست، و اینک روی زمین خشک بود. و در روز بیست و هفتم از ماه دوم زمین خشک شد. آنگاه خدا نوح را مخاطب ساخت و گفت: از کشتی بیرون شو! تو و زوجه ات و پسرانت و ازواج پسرانت باتو، و همه حیواناتی را که نزد خود داری و هر ذی جسدی را از پرندگان و بهائم و کل حشرات خزنده بر زمین با خود بیرون آور تا بر زمین منتشر شوند و در جهان بارور و تکثیر شوند!

پس نوح و پسران و زنش با وی بیرون آمدند، و همه حیوانات و همه حشرات و همه پرندگان و هرچه بر زمین حرکت می کند به اجناس آنها از کشتی بدر شدند.

نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد و از هر بهیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته و قربانیهای سوختنی بر مذبح گذراند. و خداوند بوی خوش بوئید، و خداوند در دل خود گفت:

- بعد از این دیگر زمین را به سبب انسان لعنت نکنم زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم چنانکه کردم. مادامی که جهان باقی است زرع و حصاد و سرما و گرما و زمستان و تابستان و روز و شب موقوف نخواهد شد «
(سفر تکوین باب نهم)

« و خدا نوح و پسرانش را برکت داده و بدیشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید، و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان و بر هر چه بر زمین می خزد و بر همه ماهیان دریا خواهد بود. بدست شما تسلیم شده اند. و هر جنبنده که زندگی دارد برای شما طعام باشد و همه را چون علف سبز به شما دادم مگر گوشت را با جانش که خون او باشد مخورید! و هر آینه انتقام خون شما برای جان شما خواهیم گرفت از دست هر حیوان آنرا خواهیم گرفت و از دست انسان انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهیم گرفت. و هر که خون انسان ریزد خون وی به دست انسان ریخته شود زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت. و شما بارور و کثیر شوید و در زمین منتشر شده و در آن بیفزائید.

و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرد و گفت:

- اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریه شما استوار سازم. و با همه جانورانی که باشما باشند از پرندگان و بهائم و همه حیوانات روی زمین باشما با هرچه از کشتی بیرون آمد حتی جمیع حیوانات زمین، عهد خود را باشما استوار می گردانم که بار دیگر هر ذی جسدی از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین خراب کند!

و خدا گفت:

- این است نشان عهدی که من می بندم در میان خود شما و همه جانورانی که باشما باشند نسلاً بعد نسل تا به ابد قوس خود را در ابر می گذارم، و نشان آن عهدی که میان من و جهان است، خواهد بود. و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم و قوسی در ابر ظاهر شود، آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی جسد می باشد به یاد خواهیم آورد، و طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند! و قوس در ابر خواهد بود و آنرا خواهیم نگرست تا به یاد آورم آن عهد جاودان را که در میان خدا و همه جانوران است، از هر ذی جسدی که بر زمین است.

و خدا به نوح گفت:

- این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر ذی جسدی که بر زمین است! پسران نوح از کشتی بیرون آمدند. سام و حام و یافث بودند و حام پدر کنعان است. اینانند سه پسر نوح و از ایشان تمامی جهان منشعب شد.

و نوح به فلاحت زمین پرداخت، و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشید و مست شد و در خیمه خود عربان گردید!!! و حام کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد. و سام

و یافت ردا را گرفته بر کتف خود انداختند و پس پس رفته و برهنگی پدر خود را پوشاندند، و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند. و نوح از مستی خود به هوش آمد و دریافت که پسر کهنترش با وی چه کرده بود. پس گفت: کنعان ملعون بادا! برادران خود را بنده بندگان باشد. و گفت: متبارک باد یهوه خدای سام و کنعان بنده او باشد. خدا یافت را وسعت دهد و در خیمه های سام ساکن شود و کنعان بنده او باشد.

و نوح بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرد. پس جمله ایام

نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد» (سفر تکوین باب نهم)

اختلاف نقل تورات با قرآن

به طوری که در بالا ملاحظه کردید مطالب تورات در چند مورد با آنچه در قرآن کریم آمده، مخالف است:

۱- داستان استثنای زن نوح در تورات نیامده است بلکه تورات تصریح دارد که وی به کشتی درآمد و با شوهرش نجات یافت. بعضی در مقام توجیه روایت تورات گفته اند که ممکن است نوح دو زن داشت که یکی غرق شد و دیگری نجات یافت.

۲- در تورات ذکری از پسر غرق شده نوح نیست، در حالی که قرآن این داستان را ذکر کرده است.

۳- در تورات به جز نوح و خاندان او نامی از مؤمنین نیست و بلکه تنها نوح و پسران و زن او و همسران پسران او را نام برده است.

۴- در تورات عمر نوح را کلاً نهصد و پنجاه سال ذکر کرده است، در حالی که ظاهر قرآن این است که این مدت زمانی بوده که نوح پیش از طوفان در بین قوم خود توقف داشته و آنان را به سوی خدا می خوانده است. خدا در قرآن می فرماید: « ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او نهصد و پنجاه سال در بین آنها ماند و آنگاه آنها را که ستمکار بودند طوفان

گرفت. » (عنکبوت ۱۴)

۵- سایر خصوصیتی که در تورات ذکر شده و در قرآن نیامده به شرح زیر است:

- داستان قوس و قزح
- داستان فرستادن زاغ و کبوتر برای کسب اطلاع
- مشخصات کشتی از قبیل عرض و طول و ارتفاع و طبقات سه گانه آن
- مدت طوفان

- بالا آمدن آب و غیر ذلک ... ،

که بعضی از آنها مانند پیمان بستن با قوس بسیار بعید است.

- پاره ای از آنها نیز از ساحت قدس انبیاء الهی به دور است، مانند: شراب خوردن نوح و برهنه شدن بدن او . . . که نمونه آن در پیغمبران دیگر نیز در عهد عتیق و عهد جدید آمده است.

- و نظیر همین داستان سرائی ها در قصه نوح از زبان صحابه و تابعین وارد شده که اکثر آنها شباهت زیادی دارد به اسرائیلیات - یعنی داستانهای که یهود داخل تواریخ و روایات اسلامی کرده است!

بخش هشتم

هود پیامبر و قوم عاد نخستین

فصل اول

هود پیامبر

مبارزات و دعوت دینی او

مستند: آیه ۵۰ تا ۶۰ سوره هود " وَ إِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ ...! "

المیزان ج ۲۰ ص ۱۵۷

شیوع بت پرستی در نسل اصلاح شده بعد از نوح

این از شگفتی های تاریخی انسان است که یک نسل تمام از انسان و حیوان و هر نوع جاننداری در طوفانی عظیم نابود می شود و نخبگان خداپرست آنها باقی می ماند و نسل صالحی را آغاز می کنند و چندی نمی گذرد که باز شرک بت پرستی دامنگیرشان می شود، و نیاز به برانگیخته شدن رسول تازه ای پیدا می شود، و خداوند " هود علیه السلام " را برمی انگیزد

این آیات تاریخ هود پیامبر "ع" و قوم او " عاد نخستین " را ذکر می کند.

حضرت "هود" اولین پیغمبر بعد از حضرت نوح و طوفان نوح است که خدا در کتاب خود از او یاد می کند و کوششهای او را در به پا داشتن دعوت حق و قیام علیه بت پرستی پاس می دارد، و ذکر قوم هود را پس از قوم نوح می آورد و در چند جای قرآن می فرماید: « قوم نوح و عاد و ثمود ! »

« به سوی عاد برادرشان هود را فرستادیم،

گفت: - ای قوم من! خدا را بپرستید،

که خدائی غیر از او ندارید و فقط افتراء می بندید.

ای قوم! من از شما برای این کار مزدی نمی خواهم،
مزد من بر آن کسی است که مرا آفریده است،
پس چرا تعقل نمی کنید؟!»

شروع آیه نشان می دهد که " هود" علیه السلام برادر نسبی قوم خود بود زیرا از آنان بود و افراد قبیله از آن رو که همگی منسوب به پدر قبیله هستند " برادر" نامیده می شوند.

متن آیه دلالت دارد بر این که قوم هود خدایان دیگری را اتخاذ کرده بودند و آنان را به دروغ شفیع و شریک خدا می دانستند.

هود به آنان گفت:

«- ای قوم من! از پروردگار خود آمرزش بطلبید،
آنگاه به سویش توبه برید،
تا آسمان را بر شما ریزان کند،
و نیرو به نیرویتان افزایش دهد!
و گناهکارانه روی برنگردانید!»

گفته اند آنچه در آیه راجع به نیرو اشاره شده مراد زیاد شدن قوه ایمان است به نیروی بدنی، چون قوم هود از لحاظ بدنی ستر و نیرومند بودند، و اگر ایمان می آوردند قوه ایمان به قوه بدنی اضافه می شد. ولی بهتر آن است که معنی را تعمیم دهیم (هم به نیروی ایمان و به نیروی بدنی).

همچنین آیه فوق اشعار دارد براینکه قوم هود مبتلا به خودداری آسمان از باران و قحطی و خشکسالی بودند و پیامبران به آنان می گوید:

« - پرستش آنچه به جز خدا گرفته اید گناه و معصیتی است که از شما سر می زند و موجب نزول غضب الهی بر شما می شود پس از گناهکاری خود استغفار کنید و با ایمان به سوی او بازگردید تا بر شما رحم آورد و ابری پر بار و باران زا بر شما بفرستد، و نیز نیروئی بر نیرویتان بیفزاید!»

در سوره احقاف آیه ۲۴ می فرماید:

« چون ابر را دیدند که پیدا شد، رو به وادی شان آوردند و گفتند: اینکه پیدا شده به ما باران می دهد! نه! بلکه این همان است که بدان شتاب کرده اید:

بادی است که عذابی دردناک در آن است!

نکته مهمی که از آیات فوق به دست می آید این است که:

- بین اعمال آدمی و حوادث جهانی که با او در تماس است ارتباط تامی وجود دارد

- اعمال شایسته موجب ریزش رحمت و نزول برکات می شود،

- و اعمال بد بلاها و محنت های متوالی را به دنبال دارد.

هود از قوم خود دوچیز می خواست:

- یکی اینکه، خدایان خود را ترک گویند و به عبادت خدای واحد بازگردند،

- دوم اینکه، به او ایمان آورند و در نصیحتی که به آنها می کند از او اطاعت کنند.

ولی قوم در هردو مورد او را ناامید می سازند و می گویند:

« ما درباره کار تو چنین عقیده داریم که پاره ای از خدایان ما از آنرو که بدیشان دشنام داده و از ایشان به بدی یاد کرده ای به تو گزند و آسیبی چون کم عقلی و جنون رسانده اند و لذا عقلت از بین رفته و سخنانی که به عنوان دعوت از دهننت خارج می شود قابل اعتنا نیست! »

آنگاه هود پاسخ گفته های ایشان را با اظهار بیزاری از شرکائی که به جز خدا گرفته بودند، می دهد و برایشان تحدی می کند که اگر می توانند همگی قصد او کنند و مهلتش ندهند.

هود این پاسخ را از آن جهت می دهد که قوم او مشاهده کنند با وصف اینکه وی از خدایانشان بیزاری می جوید ولی آنها نمی توانند گزندی با او برسانند، و اگر این خدایان ، خدایان صاحب علم و قدرت بودند قطعاً هود را مقهور می ساختند.

قوم آنگاه مشاهده می کنند که با وجود قدرت و صلابت و نیروی بدنی زیاد که داشتند قادر نیستند او را بکشند و یا شکنجه دهند و اگر وی پیغمبری از طرف خدا نبود و در گفته های خود صادق و مصون از جانب پروردگار خود نبود هر آینه قدرت داشتند هر عذابی را که می خواهند با او برسانند یا او را از پیش پای خود بردارند.

مراد هود از اینکه به قوم خود گفت " همگی علیه من توطئه کنید، " این بوده

که قوم و خدایانشان را عاجز کند تا به صورت کاملتری دلیل بر حقانیت او و بطلان آنان باشد.

هود دنباله امر فوق فرمود:

« من به خدا، پروردگار خودم و شما توکل می کنم! »

این جمله را برای این منظور یادآور شد که وی در کار خود بر خدائی توکل کرده که هم امور خودش را تدبیر می کند و هم امور آنها را.

قوم در انکار خود اصرار ورزیدند و هود فرمود:

« - اگر شما روگردانید و از ایمان به من و پیروی از امر من اعراض کنید، پس من رسالت پروردگارم را ابلاغ کرده ام و حجت بر شما تمام گشته و بلا گریبانگیر شما گردیده است. »

سپس هود از تبعات کار آنها خبر می دهد، از تبعاتی خبر می دهد که گناهکاری آنان در پی دارد و آن این است که :

« خدا قومی غیر از شما را به جای شما به عنوان خلیفه در روی زمین قرار خواهد داد! »

آغاز نزول بلا

قرآن مجید نزول عذاب الهی را بر قوم هود چنین بیان می کند:

« و چون امر ما آمد، هود و کسانی را که به او ایمان آورده بودند به

رحمت خود نجات دادیم و آنان را از عذاب سختی برهانیدیم. »

عذابی که بر قوم هود نازل شد خداوند آنرا عذاب غلیظ نامیده است.

در پایان آیات، خداوند متعال به طور خلاصه به وضع این قوم اشاره کرده و می

فرماید:

« - این عادیانند که آیات پروردگار خود را انکار کردند و از رسولان ما

فرمان نبردند و از دستور هر زورگوی کینه توز پیروی کردند. »

آنگاه وبال کارشان را ذکر می کند و می فرماید:

« و در این دنیا و تا روز قیامت لعنت به دنبال داشتند. . . »

هان، که عادیان به پروردگار خود کفر ورزیدند!

هان، که عاد، قوم هود دور باد ! »

لعنتی که خدا برای آنها ذکر کرده لعنت یا عذابی است که به دنبالشان آمد و فروگیرشان شد و یا گناهان و سیئاتی است که تا دنیا هست برای آنان می نویسد زیرا اینان بودند که سنت شرک ورزی و کفر را برای نسلهای بعدی باقی گذاشتند. در روایات اسلامی از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده که:

« شهرهای عاد در صحرا بود، و زراعت و نخل فراوانی داشتند و دارای عمرهای طولانی و هیكله‌های بلند بودند، آنگاه بت پرست شدند، و خدا هود را به سوی ایشان فرستاد تا آنان را به اسلام و دور افکندن شرکای خدا دعوت کند ولی ایشان امتناع کردند و به هود ایمان نیاوردند، پس هفت سال باران نبارید و دچار قحطی شدند...! »

ذکر شخصیت معنوی هود در قرآن

حضرت هود از پیامبرانی است که خداوند داستان او و محنت ها و اذیت هائی را که در امر تبلیغ دین خدا دیده است، در قرآن نقل کرده است، و همان ستایش هائی را که راجع به رسولان شایسته خود کرده نسبت باو نیز کرده است، و او را در ذکر خیر آنان شریک ساخته است - که درود خدا بر او باد !

سوره های قرآن مجید که در آنها ذکر تاریخ و شرح دعوت هود علیه السلام رفته بشرح زیر است:

(سوره هود، نجم، اعراف، احقاف، ذاریات، حم سجده، شعرا، الحاقه و قمر .)

مستند: بحث تاریخی و قرآنی مستند برآیات متن

المیزان ج ۲۰

ص ۱۷۱

بحثی درباره عاد، قوم حضرت هود

عادیان قومی از عرب بودند از بشرهای ماقبل تاریخ که در جزیره العرب زندگی می کردند. درباره آنان خبری به ما نرسیده و آثارشان محو شده است. تاریخ از زندگی آنها جزداستانهائی غیرقابل اعتماد چیزدیگری ثبت نکرده است. و در تورات حاضر نیز ذکری از ایشان نیست.

آنچه قرآن دربارهٔ ایشان ذکر می کند این است که:

قومی بودند به نام "عاد"، که گاهی آنها را "عاد نخستین" نامیده است. (النجم ۵۰) و اشاره به آن است که قوم دومی هم بنام "عاد" وجود داشته است که بعد از قوم "نوح" (اعراف ۶۹) در منطقه ای به نام "احقاف" (احقاف ۲۱) واقع در جزیرهٔ العرب سکونت داشته اند.

این احقاف که در قرآن ذکر شده درّه ای است بین عمان و سرزمین "مهرة". بعضی گویند از عمان است تا حضرموت که ریگستانی است مشرف بر دریا در "شحر" و ضحاک در مرصداطلاع گفته "احقاف" کوهی است در شام.

این قوم دارای هیكلهای بلند (الذاریات و الحاقه ۸) و ساختمان بدنی ستبر (اعراف ۶۹) و نیرو و سطوت فراوان (حم سجده ۱۵ و شعرا ۱۳۰) و نیز متمدن و پیشرفته و مترقی بودند و شهرهای آباد و سرزمین های بارور و باغستانها و نخلستان ها و مزارع و مسکن های آبرومند داشتند. (سوره شعرا و سایر)

دربارهٔ پیشرفت و تمدن عظیم آنها همین بس که خدادر وصف آنان می فرماید:

« آیا ندیدی که پروردگارتو با عاد چه کرد؟

و " ارم " که پایه های محکم داشت،

که در شهرها مانند آن ساخته نشده بود؟ »

(در روایات زیادی است که ارم را بهشت عاد یا بهشت شداد گویند.)

این قوم متنعم به نعمت های الهی بودند و تا وقتی که حالات روحی خود را تغییر دادند و بت پرستی در بین آنان ریشه دوانید و در جاهای بلند به عبث نشانی و علامت برپا کردند و ساختمانهای آبرومند ساختند بدین آرزو که جاودان بمانند، واز طاغیان متکبر اطاعت کردند.

خدا برادرشان هود را به سوی ایشان فرستاد تا آنها را به راه حق دعوت کند و ارشادشان نماید بلکه برگردند و خدارا بپرستند و بت هارا دور افکنند و به عدالت و رحمت عمل کنند. (شعرا ۱۳۰)

هود در مؤظه و نشر نصیحت در بین آنان کوشش کرد و راه را روشن و واضح ساخت، و راه عذر را برایشان بست ولی ایشان در برابر او به ابا و امتناع برخاستند و با انکار با وی روبرو شدند و جز گروه بسیار اندک به او ایمان نیاوردند و تودهٔ مردم اصرار در سرکشی و عناد داشتند و وی را متهم به سفاهت و جنون کردند و اصرار داشتند که

عذابی را که به آنان بیم و وعید می دهد نازل سازد!

هود در جواب گفت:

« علم تنها نزد خداست، و من مأموریتم را به شما ابلاغ می کنم،

ولی شمارا مردمی می بینم که جهل می ورزید!» (احقاف ۲۳)

آنگاه خدا برایشان عذاب نازل کرد و:

« باد خشکی فرستاد که بر هر چه می وزید چون استخوان مرده اش

می کرد. بادی سخت در هفت شب و هشت روز که روزهای نحسی بود.» (ذاریات ۴۲)

« این باد چنان ریشه آنها را کند که می دیدی آن قوم مانند تنه های نخلی که

فروافتد در می غلتیدند.»

« و چنان مردم را باد ازجا می کند که گوئی تنه های نخلند که از ریشه کنده

می شوند.» (قمر ۲۰)

« عادیان اولین بار که دیدند ابری پیدا شده و رو به دره هایشان آورده ،

گفتند: این ابر برای ما باران خواهد آورد، ولی خطا کرده بودند ، و بلکه آنچه به

آمدنش شتاب داشتند بادی بود که در خود عذابی دردآور داشت و همه چیز را

به امر پروردگار خود نابود می کرد. و قوم صبح کردند درحالی که جز مسکن

هایشان چیزی دیده نمی شد. « (احقاف ۲۵)

« و خدا تا آخرین نفرشان را هلاک کرده بود، ولی هود و کسانی را که به

او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات داده بود.» (هود ۵۸)

مستند: آیات ۶۵ تا ۷۲ سوره اعراف " وَ إِلَيَّ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ ...! "

المیزان ج ۱۵ ص ۲۴۵

از آیات مربوط به تاریخ حیات حضرت

طرز تبلیغات هود علیه السلام

هود در قرآن چنین بر می آید که عده ای از قوم وی به او ایمان داشتند ولی از ترس

سایرین ایمان خود را پنهان می داشتند. درست برخلاف قوم نوح که یا هیچ یک از آنها

ایمان نداشتند، یا اگر داشتند ایمانشان را پنهان نمی کردند و به داشتن ایمان معروف

و انگشت نشان بودند.

این نکته را از آیه زیر می توان فهمید که هود علیه السلام وقتی آنها را دعوت به

توحید کرد و فرمود:

« ای قوم! خدای یگانه را که جز او خدائی ندارید، پرستید!
چرا پرهیزکاری نمی کنید؟ »

گروهی از بزرگان قوم او که کافر بودند، گفتند:

« - ما تورا دستخوش سفاهت می بینیم و از دروغگویان می پنداریم! »
گفت: « - ای قوم! من دستخوش سفاهت نشده ام بلکه پیغمبری از ناحیه
پروردگار جهانیانم، که پیغامهای پروردگارتان را به شما می رسانم، و برای
شما خیرخواهی امین هستم! »

قوم هود از آنجائی که بر سنت بت پرستی خو کرده بودند و بتها در دلهایشان
مقدس و محترم بود و با این حال کسی جرأت نداشت سنت غلط آنها را مورد اعتراض قرار
دهد لذا از کلام هود خیلی تعجب کرده و با تأکید هرچه بیشتر او را مردی سفیه و کم
عقل خطاب کردند و رأی او را رأی غلط خواندند و علاوه برآن او را به ظن بسیار قوی از
دروغگویان پنداشتند.

آیات سوره هود نشان می دهد که علاوه بر حضرت هود، پیامبران دیگری نیز به
قوم هود ارسال شده بودند که این قوم همه آنها را تکذیب کرده و نافرمانی نشان داده
بودند:

« وَ تِلْكَ عَادٌ جَاهِدُوا بآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ... » (هود ۵۹)

وقاحت و بی شرمی قوم هود بیشتر از قوم نوح بود زیرا آنها نوح علیه
السلام را مردی گمراه می دانستند ولی اینان هود علیه السلام را مردی سفیه
خواندند. هود وقار نبوت را از دست نداد و ادبی را که انبیاء در دعوت الهی خود باید
رعایت کنند فراموش نکرد و با کمال ادب پاسخ خورا با عبارت " یا قوم " داد. این لحن،
لحن کسی است که نهایت درجه مهربانی و حرص بر نجات مردمش دارد.
فرمود:

« من از جهت اینکه فرستاده ای هستم به سوی شما کاری جز تبلیغ
پیامهای پروردگارم را ندارم، و از آنچه شما درباره ام می پندارید به کلی بری
هستم، آری من در آنچه شمارا به سوی آن می خوانم حيله گر نبوده و نسبت به
آن دین حقی که به آن مبعوث شده ام، خائن نیستم! »

آنجناب در برابر اینکه او را دروغگو شمردند خود را " امین " خواند.

حضرت هود از نعمتهای الهی دو نعمت را که بسیار روشن بود ذکر فرمود: یکی اینکه، خداوند آنان را پس از انقراض قوم نوح خلیفه خود قرار داده، و دیگری اینکه به آنها درشتی هیکل و نیروی بدنی فراوان ارزانی داشته است .
از همین جا معلوم می شود قوم هود دارای تمدن بوده و بر سایر اقوام تقدم داشتند، و قوه و قدرت بیشتری را دارا بودند.

قوم هود برای اینکه او را به نوعی از استهزاء ساکت کنند مسئله تقلید از پدران را به رخ او کشیدند. هود در جواب قوم خود گفت: این اصراری که شما در پرستش بتها و تقلید کورانه از پدران خود می ورزید، باعث دوری شما از خدا و موجب غضب خدا بر شما گشت، و سبب شد که عذابی که از در انکار می گفتید - چه وقت نازل میشود؟ به همین زودی بر شما نازل گردد. پس منتظر باشید و من هم با شما انتظار آنرا می کشم!

هود علیه السلام در تبلیغات خود برعله بت پرستی می گفت:

- پدران شما نیز مانند شما برهان و دلیل صحیحی بر خدائی بت ها نداشتند، و مسئله خدا بودن آنهاجز نامهایی نیست که شما بر آنها نهاده اید. این شمائید که به دست خود چوب و سنگ را تراشیده و هرکدام از آنها را خدائی می دانید، مانند: خدای ارزانی و نعمت یا خدای جنگ و دریا و خشکی و غیره، و جز این نامها شما مدرک و مأخذ دیگری ندارید. شما یک مشت اوهام را با اسم گذاری خود ساخته اید و می خواهید دعوی مرا رد کنید!

این طرز بیان در استدلال بر بطلان مسلک بت پرستی، در قرآن کریم فراوان به چشم می خورد زیرا این خود لطیف ترین بیان و برنده ترین حجتی است بر بطلان این مسلک. چون هر صاحب دعوائی که نتواند بر حقانیت دعوی خود برهان اقامه کند در حقیقت برگشت دعوی اش به خیال و فرض نامگذاری می شود. از بدیهی ترین جهالت هاست که انسان در مقابل برهان لجاجت بورزد و بیک مشت موهومات و فرضیات اعتماد کند!

سرانجام تاریخ هود این شد که خداوند به رحمت خاص خود که بر مؤمنان و پیروزی آنها دارد، هود علیه السلام و کسانی را که با او بودند نجات داد، و -
« قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا - نسل کسانی را که آیه های ما را تکذیب کرده بودند قطع کردیم ! »

فصل دوم

نابودی شهر احقاف و بهشت ارم

مستند: آیه ۶ تا ۹ سورة فجر " أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادِ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ..."

المیزان ج ۴۰ ص ۲۱۷

ارم، شهر احقاف و قوم منقرض شده عاد " اِرَمَ " نام شهری برای قوم عاد بوده است، شهری آباد و بی نظیر، دارای قصرهای بلند و ستونهای کشیده، که در زمان نزول این آیات اثری از آنان باقی نمانده و آثارشان به کلی از بین رفته بود، و هیچ دسترسی بر جزئیات تاریخ آنها نمانده است.

البته ممکن است چیزی از تاریخ آنان در افسانه ها آمده باشد ولی مدرک قابل اعتمادی وجود ندارد و تنها خاطره قابل اعتمادی که از آنها برجای مانده همین مقداری است که قرآن کریم نقل کرده است.

قرآن کریم بطور اجمال می فهماند که قوم عاد بعد از قوم نوح بودند و در "احقاف" زندگی می کردند. مردمی درشت هیکل و نیرومند و بز ن بهادر بودند و در عصر خود از سایر اقوام متمدن تر بودند و شهرهایی آباد و خرم و زمین های حاصلخیز و باغهایی از خرما و انواع زراعتها داشتند، و در بین اقوام دیگر دارای مقامی ارجمند بودند، که قرآن مجید شرح داستان آنها را در سورة هود آورده است.

(داستان بهشت ارم یکی از افسانه های معروف قدیمی است که از وهب بن منبه

و کعب الاحبار نقل شده است)

آیه قرآن چنین شروع می شود:

« آیا ندیدی که پروردگارت با عاد چه کرد؟ »

همان مردم شهر ارم، شهری که بناهای ستوندار داشت،

و نظیرش در هیچ سرزمینی ساخته نشده بود...!»

مشابهت تاریخی انقراض قوم عاد با قوم فرعون

قرآن مجید سپس به اقوام دیگری که منقرض شده و جز اشاره آیات قرآنی، تاریخی از آنها باقی نمانده است، می پردازد، و یکی دیگر از آنها را به شرح زیر خاطر نشان می سازد و سپس اشاره ای به قوم فرعون می کند:

«... و با قوم ثمود که صخره های بیابان را می بریدند،
و با فرعون که مردم را چارمیخ می کرد؟
اینها اقوامی بودند که در بلاد طغیان کردند،
و در نتیجه طغیان خود فساد را در بلاد بگسترده.
پس پروردگارت تازیانه عذاب را بر سر آنها فرود آورد!
آری! پروردگار تو همواره در کمین است!!»

اشارتی که در آخر این آیات به فرعون شده همان فرعون زمان موسی علیه السلام است که قرآن مجید او را " ذی الاتوتاد " خوانده است.
بنابراینچه در روایات آمده، فرعون هر وقت می خواسته کسی را شکنجه کند روی زمین می خوابانید و با چهارمیخ چهار دست و پای او را به زمین میخکوب می کرد؛ و ای بسا روی چوب می خوابانده و او را میخکوب می کرده است.

مؤید این روایات، رفتاری است که قرآن کریم از فرعون نسبت به ساحرانی حکایت می کند که به موسی ایمان آوردند و به ایشان گفت:

" بطور قطع همه شما را برچوب های خرما به دار می آویزم!"

معلوم می شود هرکس را که می خواستند دار بزنند دو دست و دو پایش را بر چوب صلیب میخکوب می کردند.

مستند: آیه ۲۱ سوره احقاف " وَاذْكُرْ آخَا عَادِ إِذْ أَنْذَرْنَا قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ ..."

المیزان ج ۳۶ ص ۲۶

جزئیات دیگر از نابودی قوم عاد و شهر احقاف

قرآن مجید در سوره احقاف نکات دیگری از زندگی پیامبر خود هود علیه السلام را تحت عنوان " برادر عاد " شرح می دهد، و او را به این دلیل برادر عاد می نامد که از طرف پدر

به این قوم نسبت پیدا می کند.

"احقاف" نام سرزمینی است که قوم عاد در آن زندگی می کردند. آنچه به نظر یقین می رسد این است که این سرزمین در جنوب جزیره العرب بوده است، ولی امروز هیچ اثری از آن قوم در آن باقی نمانده است. دراینکه در چه نقطه از جنوب عربستان واقع بوده اختلاف است.

بعضی گفته اند: در بیابانی بوده بین عمان و مهران. بعضی دیگر گفته اند: ریگزاری است که بین عمان و حضر موت واقع شده است. یکی دیگر گفته: ماسه های ساحل دریای قریه شجره است، و شجره محلی است در سرزمین یمن.

مفهوم آیه قرآن چنین است:

« به یاد آر برادر عاد هود را، که در جنوب شبه جزیره عرب در سرزمینی به نام "احقاف" قوم خود را انذار می کرد و قبل از او و بعد از او و یا در زمان او بیم رسانهای دیگر نیز در آنجا انذار می کردند، و هر یک گفتند که غیر خدا را نپرستید که من بر شما از عذاب روزی عظیم بیمناکم ! »

آنچه که انبیاء بدان انذار می کردند این بود که "غیر از الله کسی دیگر را نپرستید!" و این نشان می دهد که اساس دین آن جناب که زیربنای تمامی جزئیات دینی اوست، توحید بوده است.

مراد از "عذاب روز عظیم" عذاب روز قیامت نیست بلکه عذاب انقراض است که در آیات بعد از قول مشرکین می گوید:

« اگر راست می گوئی، وعیدی که به ما می دهی بیاور ! »

و وقتی ابر حامل عذاب را مشاهده می کنند و می گویند که بر ما خواهد بارید، می فرماید:

« نه ! این همان عذابی است که در آمدنش شتاب می کردید!

و آن بادی است که عذابی دردناک همراه دارد،

و هرچه بر سر راه خود ببند به اذن پروردگارش ویران می کند! »

چیزی نگذشت که صبحگاهان جز خانه هایشان چیزی بچشم نمی خورد، و همه هلاک شده بودند.

خدای سبحان با نتیجه گیری از داستان فوق، کفار مکه را نصیحت می کند و

می فرماید:

« ما این طور مجرم را کیفر می دهیم!
با اینکه به آنان مکتت هائی داده بودیم که به شما نداده ایم،
به آنها نیز گوش و چشم و فهم داده بودیم،
اما نه گوششان به دردشان خورد، ونه از چشم و دل خود کمترین بهره را بردند،
چون به آیات خدا انکار ورزیدند، و همان عذابی که مسخره اش می کردند برسرشان
آمد! »

خدای سبحان سپس چنین ادامه می دهد:
« این آثار باستانی که پیرامون سرزمین خود می بینید
همه اقوامی بودند که ما به انحاء مختلف آیات خود را نشانشان دادیم
که بلکه برگردند،
ولی برنگشتند،
و ما هلاکشان کردیم! »

مستند : آیه ۱۲۳ سورة شعراء " كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ "

المیزان ج ۳۰ ص ۱۷۲

محل زندگی و نژاد قوم عاد آیات زیر به داستان هود علیه السلام و قومش

که همان قوم عاد بودند، اشاره می کند:

« قوم عاد نیز پیغمبران را دروغگو شمردند،

وقتی برادرشان هود به آنها گفت:

- چرا تقوی نمی کنید؟

من پیغمبری خیرخواه و امین شمایم ،

تقوای الهی در پیش گیرید و از من اطاعت نمائید!

من برای پیام آوری خود مزدی از شما نمی خواهم،

مزد من جز به عهده پروردگار عالمیان نیست !

چرا در هر مکانی به بیهوده سری نشانی بنا می کنید؟

و آبگیرها می سازید؟

مگر جاودانه زنده خواهید بود؟

چرا چون شدت عمل از خود به خرج می دهید چون جباران زیاده روی می کنید؟

از خدا بترسید و اطاعت کنید !

از آن کس که آنچه می دانید کمکتان داده است، بترسید!

با چارپایان و فرزندان یاری تان کرده است،

و با باغستانها و چشمه سارها!؟

که من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم!»

قوم عاد مردمی از عرب بسیار قدیم، از " **اوائل** " (یعنی اوائل پیدایش این نژاد) بودند، که در **احقاف** از جزیره العرب زندگی می کردند، و دارای تمدنی مترقی و سرزمینهای خرم و دیاری معمور بودند، به جرم اینکه پیامبران را تکذیب می کردند و به نعمتهای الهی کفران می ورزیدند و طغیان می کردند، خدای تعالی به وسیله بادی عقیم هلاکشان ساخت و دیارشان را ویران و دودمانشان را کور کرد.

به طوری که می گویند " **عاد** " اسم پدر بزرگ ایشان بود، و اگر خود آنان را عاد خوانده اند از قبیل تسمیه قوم به اسم پدر بزرگ است.

گویا مردم هود علیه السلام در بالای کوهها و نقاط بلند ساختمانها می ساختند، آنها به بلندی کوه، تا برای گردش و تفریح بدانجا روند، بدون اینکه غرض دیگری داشته باشند، بلکه صرفاً به منظور پز دادن به دیگران و پیروی هوی و هوس! که در آیه ایشان را در این کارشان توبیخ می کند

« - **أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ!** »

سپس می فرماید:

- شما این قصرها را بدین منظوری سازید که امید دارید جاودانه زنده مانید؟ وگرنه اگر چنین امیدی نداشتید هرگز دست به چنین کارهایی نمی زدید، چون این کارها که می کنید و این بناها که می سازید طبعاً سالهای دراز باقی می ماند در حالی که عمر طولانی ترین زندگی افراد بشر از عمر آنها کوتاه تر است!

سپس می فرماید:

- بترسید از خدائی که شما را با نعمت های خود مدد می دهد! بر شما واجب است که شکرش را به جای آورید و نعمت هایش را در آنچه که شایسته است مصرف کنید، نه اینکه با آن عیاشی و استکبار کنید! بدانید! کفران نعمت، غضب و عذاب خدای را به دنبال دارد!

آنگاه اجمالی از نعمت ها را ذکر فرموده، در اول می فرماید: " **شمارا مدد داده به آنچه خودتان می دانید،** " و آنگاه همان اجمال را تفصیل داده و بار دوم فرموده: " **شما را به اموال و فرزندان و باغستانها و چشمه سارها مدد داده است.** "

مجدداً ادامه می دهد:

- من که شمارا به تقوی دعوت می کنم تا شکر او را به جای آورده باشید، بدین

جهت است که من بر شما از عذاب روزی بزرگ بیمناکم، که اگر کفران کنید و شکر به جای نیاورید، بدان عذاب مبتلا می شوید:

(عذاب روز عظیم، همان روز قیامت است، یا عذاب روز استیصال و هلاک.)
قوم هود مجدداً گفتند:

– برای ما یکسان است که تو پند دهی یا نه ! این بت پرستی رفتار گذشتگان است، و ما را عذاب نخواهند کرد!

بدین ترتیب دروغگویش شمردند و خداوند نیز آنان را هلاک کرد -

« که در این عبرتی است و بیشترشان مؤمن نبودند، و پروردگارت همو نیرومند و رحیم است! »

مستند : آیه ۱۵ سورة حم سجده " فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ... "

المیزان ج ۳۴ ص ۲۸۲

صاعقه و باد صرصر عامل نابودی قوم عاد قرآن مجید قسمتی از سرگذشت قوم عاد و ثمود را در این سوره ذکر می کند و آنرا اندازی برای کفار قریش قرار می دهد و به رسول گرامی اسلام خطاب می فرماید:

« اگر باز روی برگردانند، بگو !

– من شمارا از صاعقه ای چون صاعقه عاد و ثمود انذار می کنم !

آن زمان که رسولان به سویشان آمدند،

هم در عصر خودشان، وهم بعد از ایشان،

و همه همین را گفتند که:

– به جز الله را نپرستید !

گفتند:

اگر پروردگار ما می خواست فرشته ای به عنوان رسول می فرستاد، به همین دلیل ما به آنچه شما فرستاده بدان شده اید، کافریم ! »

سپس قرآن مجید سرگذشت قوم عاد را جداگانه مطرح کرده و می فرماید:

« و اما عاد، که در زمین، بدون حق ، استکبار ورزیدند و گفتند:

– کیست که نیرومندتر از ما باشد؟! »

– شگفتا ! مگر ندیدند که آن خداوند که ایشان را خلق کرده نیرومندتر از ایشان

است که آیات ما را انکار می کنند؟

نتیجه انکارشان آن شد که ما بادی سموم و تند بر آنان فرستادیم، آنهم در ایامی

نحس تا بچشاند به ایشان عذاب خواری را در زندگی دنیا، در حالی که عذاب آخرت خوارکننده تر است، و دیگر یاری نخواهند شد! »

آنچه در مورد عذاب این دو قوم عاد و ثمود در این آیات آمده، یک جا فرموده صاعقهٔ عاد و ثمود، و یکجا فرموده باد صرصر، باید دانست که عذاب آنها یکی باد سخت بود و دیگری صدای دهشتناک که هر دو صاعقه نامیده می شود، زیرا صاعقه به معنای صدای بسیار شدیدی است که در فضا پیچد و دنبالش آتش باشد یا مرگ یا عذاب، و در واقع صاعقه یک چیز است، و آتش و مرگ و عذاب از آثار آن است.

بخش نهم

حضرت صالح، قوم ثمود و ناقه صالح

فصل اول

حضرت صالح و قوم ثمود

مستند: بحث قرآنی و تاریخی

المیزان ج ۲۰ ص ۱۸۷

قوم ثمود در تاریخ

" ثمود " قوم حضرت صالح "ع" از اعراب اصیل بودند که در " وادی القری " بین مدینه و شام سکونت داشتند. اینان از انسانهای ماقبل تاریخ به شمار می روند که تاریخ به جز اندکی از اخبارشان را نقل نکرده و روزگار آثارشان را از بین برده است. بنابراین نباید بر جزئیاتی که از اخبار آنها در برخی منابع نقل شده، اعتماد کرد.

آنچه قرآن مجید از اخبار آنان نقل کرده، این است که آنها، به طوریکه از اسم پیغمبرشان " صالح " معلوم می شود قومی از عرب بودند. (هود ۶۱)

این قوم بعد از قوم عاد پیدا شدند و دارای تمدن بودند و زمین هارا آباد می کردند، و در زمین های هموار قصرها می ساختند و از کوهها خانه های امن می تراشیدند. (اعراف ۷۴) چشمه ها جاری می کردند و باغستانها و نخلستانها و کشتزارها به وجود می آوردند. بنظر می رسد عمده ترین مشاغل آنها کشاورزی بوده است.

(شعرا ۱۴۸)

قوم ثمود به رسم طوایف و قبایل زندگی می کردند، و بزرگان و شیوخ شان در بین آنان حکومت می کردند. در شهری که حضرت صالح مبعوث شده بود نه گروه بودند

که در زمین فساد می کردند و مصلح نبودند. (نحل ۴۸)

این قوم در زمین به سرکشی می پرداختند و بتهارا می پرستیدند و در سرکشی

و ظلم افراط کرده بودند.

خلاصه حوادث دوران بعثت صالح "ع"

چون قوم ثمود خدا را فراموش کردند و در امر خود به اسرافکاری پرداختند، خدا صالح پیامبر را به سوی ایشان فرستاد. حضرت صالح از خانواده ای شریف و پرافتخار و معروف به عقل و کاردانی بود. (هود ۶۲ نحل ۴۹)

صالح قوم خود را به توحید خدای سبحان و ترک عبادت اصنام دعوت کرد و از آنان خواست که در اجتماع خود به عدل و احسان رفتار کنند و به برتری طلبی نپردازند و اسراف نکنند و طاغی نشوند، و آنان را به عذاب بیم داد. (سوره های هود و شعرا و شمس)

وی با حکمت و مؤعظۀ حسنه به دین خدا دعوت کرد، و به خاطر خدا در برابر اذیتها تحمل کرد، ولی به جز گروه اندکی از مردم ناتوان به او ایمان نیاوردند. (اعراف ۷۵- شعرا ۱۵۳ - نحل ۴۷)

طاغیان متکبر و کلیه اتباعشان اصرار بر کفر داشتند و کسانی را که به او ایمان آورده بودند ذلیل و خوار داشتند و او را به سفاهت و سحر متهم ساختند. (اعراف ۶۶) و از او خواستند که برای گفتار خود دلیل و معجزه ای بیاورد تا دلیل صدق دعوی رسالت او باشد، و به او پیشنهاد کردند که از میان کوه ناچه ای بیرون کشد و او نیز به آنگونه که خواسته بودند ناچه ای برایشان آورد و به آنان گفت:

« خدا به شما امر می کند که یک روز از چشمۀ آب خود بیاشامید،
و یک روز خودداری کنید که ناچه از آن بیاشامد،
که سهم یک روز آب مال او باشد و سهم یک روز مال شما،
و بگذارید ناچه در روی زمین به خوردن پردازد،
و به او آسیبی نرسانید که عذابی نزدیک فروگیرتان خواهد شد.»

(اعراف ۷۲ هود ۶۴ شعرا ۱۵۶)

جریان تا مدتی بدین قرار بود تا سرانجام قوم صالح به طغیان و مکر پرداختند و شقی ترین افراد خود را برای قتل ناچه گسیل داشتند و وی ناچه را کشت و به صالح گفتند:

- اگر راست می گوئی آنچه به ما وعده می دهی بیاور! صالح گفت:
- سه روز در خانه های خود از زندگی بهره مند شوید که این وعده ای دروغ نیست! (هود ۶۵)

آنگاه قبیله ها و دستجات شهر به صالح نیرنگ زدند و بین خود هم قسم شدند که شبانه بر سر او و خانواده اش بریزند و آنها را بکشند و آنگاه به بازماندگانش بگویند ما در موقع نابودی خاندان صالح شاهد نبودیم و راست می گوئیم.

قوم به مکر وحيله پرداختند، درحالی که توجه نداشتند خدا نیز به مکر پرداخت. (نحل ۵۰) و همانگونه که می نگریستند صاعقه فروگیرشان شد. (ذاریات ۴۴) و زمین لرزه و صیحه برایشان نازل گردید و در خانه های خود برو درافتادند.

آنگاه صالح از آنان روی برتافت و گفت:

« ای قوم من ! من رسالت پروردگارم را بشما تبلیغ کردم و نصیحتتان کردم ولی شما ناصحان را دوست ندارید ! »

(اعراف ۷۹ و هود ۶۷)

و خدا کسانی را که ایمان آورده بودند و تقوا داشتند نجات داد. (حم سجده ۱۸)

و پس از ایشان منادی الهی ندا داد:

« هان! که ثمود برپروردگار خود کافر شدند!

هان! که ثمود دورباد! »

شخصیت معنوی حضرت صالح

در تورات حاضر از این پیغمبر شایسته خدا یادی نشده است. حضرت صالح سومین نفر از پیغمبرانی است که قرآن کریم می گوید به امر خدا قیام کردند و برای بسط توحید و علیه بت پرستی بپاخواستند.

حضرت صالح از قوم ثمود بود و خدا او را پس از نوح و هود در قرآن مجید ذکر کرده و او را پاس داشته و ستایشهایی را که در مورد انبیاء و رسولان مکرم خود کرده نسبت به او نیز کرده است. و او را همچون سایر پیامبران بر جهانیان برگزیده و برتری بخشیده است - براو و دیگر پیامبران الهی درود باد!

سوره های قرآن مجید که در آنها ذکر تاریخ و شرح دعوت حضرت صالح علیه السلام رفته به شرح زیر است:

(سوره هود، اعراف، شعرا، نمل، شمس، ذاریات و حم سجده .)

مستند : آیات ۶۱ تا ۶۸ سوره هود " وَإِلَىٰ أُولَٰئِكَ نَمُودُ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ...! " المیزان ج ۲۰ ص ۱۷۵

دعوت دینی صالح "ع" حضرت صالح علیه السلام سومین پیغمبر از پیامبران الهی است. او به قوم ثمود مأمور گردید و خداوند متعال در این آیات تاریخ و جزئیات دعوت این پیامبرش را نقل می کند:

صالح علیه السلام به دعوت توحید برخاست و علیه بت پرستی قیام کرد. وی قوم ثمود را به توحید فراخواند و در امر خدا تحمل محنت و اذیت بسیار کرد تا خدا بین او و قومش داوری کرد، و در نتیجه قوم ثمود را هلاک ساخت ولی صالح و مؤمنینی را که باوی بودند نجات داد.

در آیات اولیه می فرماید:

« و به سوی ثمود برادرش صالح را فرستادیم،

صالح گفت:

– ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او خدائی ندارید،
او شمارا از زمین پدید آورد، و به آبادی آن واداشت،
پس از او آمرزش طلبید، و به سوی او توبه برید که
او نزدیک و اجابت کننده است! »

صالح بعد از دعوت قوم خود به توحید، دلیلی می آورد و به آنها می فهماند که خدا از مواد زمینی حقیقتی به نام انسان به وجود آورد و کم کم با تربیت آنها به کمال رسانید و او را چنان سرشت که در زمین تصرف کند و آنها به حالی در آورد که در زندگی او سودمند افتد، و نیازها و کمبودهائی را که احساس می کند به وسیله آن رفع کند، یعنی شما در وجود و بقای خود جز به خدا به کسی نیازمند نیستید!

قوم صالح از آنرو بت می پرستیدند و بتها را شریک خدا می گرفتند که خیال می کردند خدای سبحان بزرگتر و بالاتر و دست نیافتنی تر از آن است که فهم کسی به او احاطه یابد یا عبادتی به او برسد، و یا درخواستی به سویش بالارود و انسان به این چیزها نیاز دارد، پس باید پاره ای از مخلوقات شریف او را که کار این عالم خاکی و تدبیر نظام جاری آن بدیشان تفویض شده، عبادت کنیم، و به سویشان تضرع کنیم و تقرب جوئیم تا از ما راضی شوند و بر ما خیرات نازل کنند و بر ما غضب نکنند و از شرور ایمن مانیم و این

خدایان که حقیقتاً مقام پروردگاری دارند شفیع ما پیش خدا (الله) هستند زیرا او خدای خدایان و رب الارباب است و کلیه امور به سوی او باز می گردد.

پس دین بت پرستی براساس قطع نسبت بین خدا و انسان و برقرارکردن رابطه بین آدمی و واسطه های شریفی قرار دارد که بت پرستان بعنوان واسطه های مستقل و مؤثر و شفیع پیش خدا به آنها توجه می کنند. ولی از آنجائی که خدا انسان را از زمین به وجود آورده است و به عمران آن واداشته، پس اوست که به انسان نسبت دارد و به او نزدیک است و هیچکدام از این اسبابی که خدا منظم ساخته و در این عالم به جریان انداخته، استقلالی ندارند تا اگر راضی شان کردیم امید خیر داشته باشیم، و اگر به غضبشان در آوریم منتظر شر باشیم!

و بنابراین فقط باید خدا را پرستید و امیدوار به رضای او بود، و از غضبش حذر کرد، زیرا اوست که خالق و مدبر انسان و کلیه موجودات دیگر است. در آخر آیه می فرماید: - اگر آنکس که عبادتش بر شما واجب است خداست به دلیل اینکه او آفریننده و مدبر امرحیات شماست، پس از او بخواهید معصیتی را که شما با پرستش دیگران کرده اید، بیامرزد، و با ایمان و عبادت به او بازگشت کنید زیرا خدا " قریب و مجیب - نزدیک و اجابت کننده " است!

لجاجت قوم ثمود در برابر دعوت صالح

قرآن مجید عکس العمل و جواب قوم صالح را در قبال دعوت او به توحید چنین نقل کرده است:

« گفتند: - ای صالح! ما پیش از این به تو امید داشتیم،

آیا ما را از پرستش خدایانی که پدرانمان می پرستیدند، نهی میکنی؟

ما درباره آنچه ما را بدان می خوانی در شک و تردید هستیم! »

قسمت اول آیه دلالت دارد براینکه صالح مورد امید عامه و توده مردم بوده است، لذا به او گفتند که قوم ثمود از تو امید داشتند که از افراد صالح آنان باشی و با خدمات خود به حال اجتماع سودمند افتی و امت را به راه ترقی و تعالی وادارسازی، چون در تو نشانه های رشد وکمال مشاهده می شد، ولی امروز با حرفهای تازه ایکه آورده ای و دعوی ایکه اقامه کرده ای مردم از تو و از اصالت عقل تو ناامید شده اند.

علت ناامیدی امروز مردم از تو این است که آنان را از اقامه سنت های ملی باز

می داری و بارزترین مظاهر قومیت شان را محو می کنی، زیرا بت پرستی یکی از سنتهای مقدس این اجتماع است، و دوام اقامه سنتهای مقدس یک اجتماع دلیل بر آن است که آن اجتماع ریشه دار و دارای ثبات و وحدت قومی و رأی و اراده مستقل است.

اعتراض قوم به صالح با این عبارات که - آیا ما را از پرستش خدایانی که پدرانمان می پرستیدند، نهی می کنی؟ نشان می دهد که عبادت بت و بت پرستی فرزندان به عبادت پدرانمان متصل بوده و بدین ترتیب عبادت بت در بین آنها استمرار داشته است.

پاسخ صالح "ع" را قرآن چنین نقل می کند:

« گفت: ای قوم من! به من بگوئید،

که اگر من از طرف پروردگار خود دلیل داشته باشم،

و خدا از طرف خود به من رحمتی داده باشد،

اگر نافرمانی خدا کنم چه کسی مرا در برابر او یاری خواهد کرد؟

پس شما جز زیان به من نمی افزائید! »

مستند: آیه ۴۵ تا ۵۳ سورة نمل " وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْهُمْ صَالِحًا ... "

المیزان ج ۳۰ ص ۳۰۰

مخاصات قوم صالح

در این آیات اجمالی از تاریخ زندگی پیامبر خدا

حضرت صالح علیه السلام را نقل می کند و می فرماید:

« ما بسوی قوم ثمود فرستادیم برادرشان صالح را،

و امید آن می رفت که بر ایمان به خدا اجتماع کرده و متفق گردند،

و لکن برخلاف انتظار و ناگهانی به دو فریق از هم جدا شدند،

فریقی ایمان آوردند، و فریقی دیگر کفر ورزیدند،

و درباره حق باهم به نزاع و کشمکش پرداختند،

و هر فریقی می گفت: حق با من است! »

در حقیقت قوم صالح به سه فریق شد، یکی مستکبرین، که از ایمان به خدا

استکبار ورزیدند. دوم، یک طایفه از مستضعفان که پیرو همان مستکبران شدند، طایفه

سوم یکدسته از مستضعفان که به حضرت صالح ایمان آوردند.

صالح "ع" پس از آنکه ناچه او را کشتند و به او گفتند که اگر راست می گوئی

بیاور آن عذابی را که بدان مارا تهدید می کنی؟! جواب داد:

« ای قوم! چرا شتاب دارید که حادثه بد پیش از حادثه خوب فرارسد؟

چرا از خدای یکتا آمرزش نمی خواهید؟»

جمله آخر را صالح برای تحریک و تشویق به ایمان و توبه آورد تا شاید خدا به ایشان رحم کند و عذابی را که به ایشان وعده داده بود به وعده ای که دروغ نمی شود از آنان بردارد.

قوم صالح در پاسخ گفتند:

« - ما تو و هم مسلکان تورا شوم می دانیم، چون از روزی که تو قیام به دعوت خود کردی ما گرفتار محنت ها و بلاها شدیم، پس هرگز به تو ایمان نمی آوریم! »

صالح در پاسخ آنان که او را شوم می دانستند و به او فال بد می زدند فرمود:

« - طائرتان نزد خداست! یعنی بهره تان از شر و آن عذابی که اعمال شما مستوجب آن است نزد خداست. بلکه شما مردمی هستید که در حال آزمایشید و خداوند شمارا با خیر و شر می آزماید تا مؤمن و کافر، مطیع و عاصی شما از هم جدا گردد! »

مفهوم آیه این است که قوم صالح گفتند: ما به تو و به آنانکه با تو هستند فال بد

می زنیم و هرگز به تو ایمان نمی آوریم و استغفار نمی کنیم! صالح فرمود:

طائرتان یعنی نصیبتان از شر نزد خداست و آن نامه اعمال شماست، و من و آنها که با منند اثری در شما نداریم تا این ابتلائات را به سوی شما سوق بدهیم، بلکه این خود شماست که در بوتۀ آزمایش قرار گرفته اید، و با این ابتلائات امتحان می شوید تا مؤمنان از کافرتان جدا، و مطیعان از عاصیان متمایز گردند.

نه گردن کلفت در شهر صالح "ع"

در آن شهر نه نفر بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند. گفتند به خدا هم قسم شوید تا شبانه صالح را با کسانش از میان برداریم. آنگاه به خونخواه وی می گوئیم ما هنگام هلاک کسان شما حاضر نبودیم، و ما راستگویانیم.

« نیرنگی کردند، و ما نیز نیرنگی کردیم

در حالی که شعورشان نمی رسید و غافل بودند!

بنگر که عاقبت نیرنگشان چه شد؟

که ما همگی شان را با قومشان نابود کردیم! »

مکر قوم صالح این بود که بر قصد سوء و کشتن صالح و اهل او توطئه و اتفاق

کنند و سوگند بخورند، و اما مکر الهی این بود که هلاکت همه آنان را تقدیر کند. عاقبت مکرشان اهلاک و نابودی خود و قومشان بود - **بنگر که عاقبت مکرشان چه بود؟** و جهتش این است که مکر آنها استدعا و اقتضای مکر الهی را به عنوان مجازات دارد و همین مستوجب نابودی شان و نابودی قومشان گردید:

« اینک خانه هایشان خالی مانده،
به خاطر آن ظلم ها که می کردند!
که در این عبرتی است برای صاحبان علم!
و نجات بخشیدیم آنهایی را که ایمان داشتند
و تقوی پیشه می کردند.»

در پایان مؤمنان را بشارت به نجات می دهد و همردیف ایمان ، تقوا را ذکر می کند، و این به خاطر آن است که تقوا مانند سپر است برای ایمان، و نمی گذارد ایمان لطمه بخورد!

مستند : آیه ۱۴۱ سورة شعراء " كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ "

المیزان ج ۳۰ ص ۱۸۱

اشراف مسرف در مقابل صالح "ع" آیات زیر به اجمال داستان اشراف و بزرگان قوم صالح علیه السلام اشاره می کند که مثل همیشه تاریخ در مقابل دعوت پیامبران ایستادگی و لجاجت به خرج می دهند و باعث گمراهی و هلاک قوم خود می شوند:

« ثمودیان نیز پیغمبران را دروغگو شمردند،
برادرشان صالح به ایشان گفت: چرا نمی ترسید؟
که من پیغمبری خیر خواه و امین شمایم، از خدا بترسید و اطاعت کنید!
من برای پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم،
که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست!
مگر آنچه اینجا هست، از باغستانها و چشمه سارها،
و کشتزار و نخلستان هائی که گل لطیف دارند، ایمن تان کرده؟
و مگر شمارا در آن ایمن می گذارند؟
که در کوهها با مهارت خانه ها می تراشید؟
از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید!

و فرمان اسرافکاران را ، که در این سرزمین فساد می کنند و اصلاح

نمی کنند، اطاعت مکنید!

مراد به اسرافکاران در این آیه، اشراف و بزرگانی هستند که دیگران آنها را پیروی می کنند. خطابی هم که در آیه است "اطاعت مکنید!" به عموم تابعین آنهاست؛ آنها هستند که صالح امید داشت از پیروی بزرگان دست بردارند، لذا خطاب را متوجه ایشان کرد، نه اشراف، چون از ایمان آوردن اشراف مأیوس بود!

مصرفین چه کسانی بودند؟ آیه بعدی ایشان را از کسانی می داند که از مرز حق تجاوز کرده اند و از حد اعتدال بیرون شده اند:

"الذین یفسدون فی الارضِ ولا یصلحون."

و این خود اشاره به علت حقیقی حکم است و معنایش این است که از خدا بهره‌زید و امر مسرفان را اطاعت مکنید، برای اینکه ایشان مفسد فی الارضند، و اصلاحگر نیستند. و معلوم است که با افساد هیچ ایمنی از عذاب الهی نیست و از سوی دیگر خدا عزیز و انتقام گیر است.

حقیقت دعوت انبیاء اصلاح حیات زمینی انسان است که خدای تعالی در آیات قرآن کریم از پیامبران خود نقل می کند که:

"إن أريدُ إلاَّ الإصلاحَ ما استَطَعْتُ!"

از طرفی، انسانها به خاطر اینکه بشر و دارای فطرت انسانی اند انتظار می رود که زمین را اصلاح کنند، و لکن برخلاف توقع، آنها از فطرت خود منحرف گشته و بجای اصلاح، فساد کردند.

فصل دوم

ناقه صالح

مستند: آیات ۶۴ تا ۶۸ سورة هود "وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ...!"

المیزان ج ۲۰ ص ۱۸۰ - ج ۲۵ ص ۲۳۳

ناقه صالح بعنوان یک معجزه
ناقه صالح معجزه او بود که نبوت او را تأیید می کرد. صالح "ع" در برابر درخواست قوم خود و به اذن خدا ناقه ای را از کوه در آورد و به آنان گفت: ناقه در زمین که متعلق به خداست به طور آزاد بخوردن می پردازد:

« ای قوم من ! این ناقه خداست، که برای شما آیتی است،

پس بگذارید در زمین خدا بخوردن پردازد،

و به او بدی نرسانید، که عذابی نزدیک شمارا در خواهد گرفت! »

صالح "ع" آنها را از اینکه به ناقه آسیب رسانند یعنی مثلاً او را بزنند یا مجروح کنند و یا بکشند، برحذر داشت و بدیشان خبر داد که اگر کاری بکنند عنقریب عذاب فروگیرشان خواهد شد.

خدای سبحان در آیه ۵۹ سورة اسری این شتر را "النَّاقَةُ مُبْصِرَةٌ" خوانده

است که به عنوان یک معجزه بسیار روشن برایشان از کوه بیرون آورد:

« وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا ... »

خداوند متعال در این آیه می فرماید :

« ما برای قوم ثمود ناقه را درحالی که ظاهر و روشن بود،
و یا درحالی که آیتی روشن بود فرستادیم،
ایشان به سبب آن ستم که به خود کردند،
و یا با تکذیب آن به خود ستم کردند.»

مستند: آیه ۱۵۳، سوره شعراء
المیزان ج ۳۰ ص ۱۸۷

تکذیب رسول، و کشتن ناقه
قوم صالح در پاسخ دعوت او به اصلاح او را
سرزنش کردند که تو از کسانی هستی که نه یک بار و دوبار بلکه پی در پی جادو
می شوند و تورا آن قدر جادو کرده اند که دیگر عقلی برایت باقی نمانده است! تو جز
بشری مثل ما نیستی! اگر راست میگوئی معجزه ای بیاور!

صالح در جواب آنها معجزه ای آورد و گفت:

« این شتری است که وی را آبخوری و شمارا آبخوری دیگر است
در روز معین!
آزاری به او نرسانید که عذاب روزی بزرگ به شما می رسد.
آنها بکشتند، و پشیمان شدند، و دچار عذاب شدند!
که در این عبرتی هست و بیشترشان مؤمن نبودند،
و پروردگارت همو نیرومند و رحیم است! »

مستند: آیات ۶۴ تا ۶۸، سوره هود
المیزان ج ۲۰ ص ۱۸۱

کشتن ناقه و نابودی قوم
طغیان قوم صالح به جایی رسید که ناقه خدا را
کشتند و سرانجام این زشتکاری آن شد که قرآن مجید به شرح زیر از آن خبر می دهد:
« آنگاه ناقه را کشتند،
پس صالح گفت:

- سه روز در خانه هایتان از زندگی بهره مند شوید!
 - این وعده ای است که دروغ نمی تواند بود!
- پس چون امر ما بیامد،

صالح و کسانی را که به او ایمان آورده بودند به رحمت خود
از خواری چنان روزی نجات دادیم،
که پروردگار تو نیرومند و غالب است!
و آنان را که ظلم کرده بودند صیحه در گرفت،
و در دیار خود از پا در آمدند،
آنگونه که گوئی در آنجا نبودند!
هان! که نمود به پروردگار خویش کفر ورزید!
هان! که نمود دورباد! »

مستند: آیه ۱۱ تا ۱۶ سورة شمس " كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٍ بِهَا إِذِ انبَعَثَ أَشْقَىٰ ...! "

المیزان ج ۴۰ ص ۲۵۵

استخدام شقی ترین انسان برای کشتن ناقه خدای تعالی داستان ناقه صالح را در
سوره هود و سوره های دیگر به طور مفصل آورده است، در این سوره آن را مجدداً ذکر
می کند و آنرا شاهد آیات قبل قرار می دهد که در آن آیات صحبت از حالات نفسانی
انسان کرده و فرموده:

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَالَهُمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا

... و به جان آدمیزاد سوگند،

و آنکس که آنرا با چنان نظام کامل بیافرید،

و در اثر داشتن چنین نظامی خیر و شر آن را به آن الهام کرد،

سوگند به این آیات:

که هرکس جان آدمی خود را از گناه پاک سازد رستگار می شود،

و هرکس آلوده اش سازد زینکار خواهد گشت!

طایفه ثمود از غرور و سرکشی دعوت پیامبر خود صالح را تکذیب کردند،

هنگامی که شقی ترین آنها برانگیخته شد،

و رسول خدا (صالح) بآنها گفت:

این ناقه آیت خداست،

از خدا بترسید و آنرا سیراب کنید!

آن قوم رسول را تکذیب و ناقه را پی کردند،

خدا هم آنان را به کیفر ظلم و گناهشان هلاک ساخت

و شهرشان را با خاک یکسان کرد،
و از عاقبت هلاکشان پروائی نکرد!»

شقی ترین فرد قوم ثمود آن کسی است که ناقه را پی کرد.

در روایات اسلامی نام او را "قدار بن سالف" آورده اند. مردم ثمود او را به این کار واداشتند و خدای تعالی در آیات این سوره همه مردم ثمود را مذمت می کند.

صالح پیامبر الهی با رسالتی از ناحیه خدا به قوم ثمود گفت:

« - از ناقه خدا پروا کنید، و نیز از آبشخور آن،

و متعرض او نشوید، نه به قتلش اقدام کنید،

و نه نوبت آب او را از او بگیرید!»

ولی قوم ثمود با استخدام "قدار بن سلف" اقدام به کشتن شتر صالح کردند و این قوم مورد غضب الهی قرار گرفتند و عذاب الهی به خاطر گناهمانی که کردند همه آنان را فراگرفت و نسلشان را قطع و آثارشان را محو کرد و هیچ صغیر و کبیری را استثنا نکرد!

از رسول خدا "ص" روایت کرده اند که به علی علیه السلام فرمود:

" - ای علی اشقای اولین کشنده ناقه صالح بود،

و اشقای آخرین کسی است که قاتل توست،

و این محاسنت را با خون سرت خضاب می کند!"

(این روایت از تفسیر برهان و مجمع البیان نقل شده است .)

مستند : آیه ۱۵۷ سوره شعراء " فَعَقَرُوْهَا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ "

المیزان ج ۳۰ ص ۱۸۷

عذاب فردی دامنگیر جامعه
در این آیات خداوند متعال کشتن ناقه را به همه قوم نسبت داده است با اینکه مباشر در آن بیش از یک نفر نبود، و این بدان جهت است که بقیه قوم نیز مقصر بودند، چون به عمل آن یک نفر رضایت داشتند. در نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده:

« - ای مردم دو چیز همه مردم را در یک عمل خیر و یک عمل زشت

جمع می کند، به طوری که یک عمل محسوب میشود:

اول رضایت و دوم نارضائی!

همچنانکه ناقه صالح را بیش از یک نفر عقر نکرد،
ولی خدای تعالی عذاب را بر همه قوم نازل کرد،
چون همه به عمل آن یک نفر راضی بودند. «

قوم صالح وقتی پشیمان و نادم گشتند که آثار عذاب را مشاهده کردند ولی دیر شده بود زیرا آنها حتی بعد از کشتن ناقه صالح او را عاجز دانسته و استهزاء می کردند و می گفتند:

« - اگر از پیامبران مرسل هستی،

آن عذابی را که ما را بدان تهدید می کردی، بیاور! »

از آیات سوره هود بر می آید که صالح علیه السلام آنها را وعده عذابی داده بود که بعد از سه روز می رسد.

مستند : آیات ۷۳ تا ۷۹ سوره اعراف " وَ اِلٰیٰ تُمُوْدًا اَخَاهُمْ صٰلِحًا قَالٰ یٰ قَوْمُ...! "

المیزان ج ۱۵ ص ۲۵۱

نوع فساد و نوع مجازات قوم ثمود
ثمود یکی از امم قدیمی بودند که در سرزمین یمن در احقاف می زیستند، و خداوند متعال شخصی از خود آنان را به نام صالح در میانشان مبعوث نمود، صالح علیه السلام قوم خود را که مانند قوم نوح و هود مردمی بت پرست بودند، به دین توحید دعوت نمود و فرمود:

« ای قوم ! خدای یگانه را که جز او خدائی ندارید بپرستید،

که شمارا از پروردگارتان حجتی آمد،

این شتر خداست که معجزه ای برای شماست،

بگذاریدش تا در زمین خدا چرا کند،

و زنهار به آن آسیب نرسانید که به عذابی دردناک دچار شوید! »

مقصود از ناقه همان ماده شتری است که خداوند آن را به عنوان معجزه برای نبوت صالح "ع" از شکم کوه بیرون آورده بود، و به همین عنایت بود که آنرا " ناقه الله" نامید.

جمله " بگذاریدش تا در زمین خدا چرا کند، " بطور تلویح می فهماند که

قوم صالح از آزاد گذاشتن ناقه در چریدن و گردش اکراه داشتند و گویا این معنا بر آنان گران می آمد و نمی خواستند زیر بار آن بروند، لذا توصیه کرد که از آزادی آن جلوگیری نکنند و تهدید فرمود که اگر آسیبی به آن برسانند و یا آنرا بکشند به عذاب دردناکی دچار می شوند.

صالح به قوم خود چنین گفت:

« به یاد آرید زمانی را که خداوند پس از قوم عاد شمارا جانشین آنان کرد،

و در این سرزمین جایتان داد،

و اینک در دشتهای آن کوشک ها می سازید،

و از کوهها خانه می تراشید،

به یاد آرید نعمت های خدا را،

و در این سرزمین فساد برپا نکنید !! »

از این آیه برمی آید که از جمله نعمتهائی که صالح به یاد آنان آورد یکی این بود

که خداوند آنان را جانشین قوم عاد و سایر امتهای گذشته قرار داده بود.

بزرگان قومش که گردنکشی و استکبار کرده بودند به کسانی که مستضعف و

زبون می شمردند، یعنی به آنهایی که به صالح ایمان آورده بودند، گفتند:

« شما چه می دانید که صالح پیغمبر پروردگار خویش است؟

ما آئینی را که شما بدان گرویده اید منکریم!

پس شتر را کشتند،

و از فرمان پروردگار خویش سر پیچیدند و گفتند:

« ای صالح اگر تو پیغمبری عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور! »

پس دچار زلزله شدند و در خانه های خود بی جان گشتند.

آنگاه صالح از آنان دور شد و گفت:

« ای قوم! من پیغام پروردگار خویش را رسانیدم

و بشما خیر خواهی کردم ولی شما خیر خواهان را دوست نداشتید! »

آیات فوق نشان می دهد که تنها مستضعفین و کسانی که دراستضعاف نگه داشته

شده بودند به صالح ایمان آورده بودند.

قرآن کریم در این آیات، عذابی را که قوم صالح با آن به هلاکت رسیدند "رجفه" خوانده است، و در آیه ۶۷ سوره هود آنرا "صیحه" خوانده و در آیه ۱۷ سوره سجده آنرا "صاعقه" نامیده است.

این برای آن است که نوعاً صاعقه های آسمانی بدون صیحه و صدای هولناک و نیز بدون رجفه و زلزله نیست، چون معمولاً اینگونه صاعقه ها باعث اهتزاز جو می شود و اهتزاز جو نیز وقتی به زمین برسد باعث لرزیدن زمین می شود و ایجاد زلزله می کند. یا اینکه وجه تسمیه صاعقه به رجفه این باشد که صاعقه باعث تکان خوردن دلها و لرزیدن بدن آدمی است.

این آیه تنها دلالت دارد بر اینکه این عذاب که مقصود از آن استیصال و انقراض آن قوم بود اثر کفری بوده که می ورزیدند، و آن ظلم ها که نسبت به آیات خدا روا می داشتند، و اما اینکه این عذاب چگونه به وجود آمد آیه شریفه متعرض آن نیست.

مستند: روایات اسلامی

المیزان ج

۲۰ص ۱۸۳

ناقه صالح، و کیفیت خلق ونحر او در روایات

در روایات اسلامی (در کافی) از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«... خدا صالح را به سوی قوم ثمود فرستاد ولی او را اجابت نکردند و در برابرش سرکشی کردند و گفتند:

- هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر برای ما از این صخره ناقه ای شیرده درآوری!

قوم صالح آن صخره را بزرگ می شمردند و می پرستیدند و سالی یک بار دربرابرش قربانی می کردند و بدورش گرد می آمدند. گفتند:

- اگر خیال می کنی که پیغمبر و فرستاده خدائی از خدا بخواه که از این صخره سخت ناقه ای شیرده درآورد. و خدا آنگونه که خواسته بودند ناقه را خارج ساخت. آنگاه خدا به صالح وحی کرد:

- ای صالح! به ایشان بگو خدا برای این ناقه سهم یک روزمعلوم آب قرارداده و

برای شما نیز سهم روز دیگر را!

و از آن پس هر روز که متعلق به ناقه بود سهم آب خود را می آشامید و بعد از خوردن آب از او نگهداری می کردند. روزی که ناقه آب می آشامید صغیر و کبیری نبود که از شیر آن نیاشامند. آنگاه شب می شد و صبح فردا مردم به سوی آب خود می رفتند و از آن می آشامیدند و ناقه در آن روز نمی آشامید. و مدت زیادی بر این حال بودند.

پس از چندی در برابر خدا به سرکشی پرداختند و پیش یکدیگر رفتند و گفتند:

- این ناقه را بکشید و از شرش راحت شوید!

و ما راضی نیستیم که او سهم یک روز آب را داشته باشد،

و ماهم سهم یک روز را.

آنگاه گفتند:

- کیست که عهده دار قتل ناقه شود و هرچه دوست دارد به او بدهیم؟

پس مردی سرخ رو که کمی به زردی می زد و کبود می نمود و ولدالزنا بود و پدرش معلوم نبود، و او را "قدّار" می گفتند و مردی شقی و شوم بود، جلو آمد و با او قرارداد بستند.

پس چون ناقه طبق معمول رو به سوی آب رفت و مشغول آشامیدن شد آن مرد صبر کرد تا ناقه آب آشامد و بازگردد ... و بر سر راه او نشست و با شمشیر یک ضربت به او زد که کاری نبود و ضربه دیگری زد که او را کشت و به پهلو به زمین در غلتید. بچه ناقه گریخت و به کوه برآمد و سه مرتبه به سمت آسمان فریاد کشید .

قوم صالح آمدند و کسی باقی نماند که در ضربت ناقه شرکت نکند. گوشت آنرا بین خودشان تقسیم کردند و از کوچک و بزرگ کسی نماند که از گوشت آن نخورد. پس صالح این جریان را دید و به سوی ایشان رفت و گفت:

- ای قوم! چه موجب شد که شما چنین کاری بکنید؟

- آیا امر پروردگار خود را نافرمانی کردید؟

پس خدا به صالح وحی فرستاد که:

- قوم تو طغیان کردند و به ستم پرداختند و ناقه ای را کشتند،

که خدا بعنوان حجت برای آنان فرستاده بود،

و ضرری هم به آنها نداشت ،

و بلکه منفعت بزرگی از آن داشتند.

پس به آنان بگو من تا سه روز دیگر به سوی ایشان عذابی می فرستم،
پس اگر توبه کردند و بازگشتند توبه شان را می پذیرم،
و از ایشان صرف نظر می کنم و اگر توبه نکردند و باز نگشتند،
در روز سوم عذاب به سویشان می فرستم!

پس صالح به سوی قوم آمد و گفت:

قوم من! من رسول پروردگار شما و به سوی شما میم و خدا به شما
می گوید:
- اگر توبه و بازگشت و استغفار کردید شمارا می آمرزم،
و توبه تان را می پذیرم!

پس چون این سخن به آنان گفت، سرکش ترین و خبیث ترین گفتار را به او
گفتند. گفتند:

- ای صالح! اگر راست می گوئی آنچه بما وعده می دهی بیاور!

صالح گفت:

- قوم من! فردا صبح که برمی خیزید چهره تان زرد است، روز دوم سرخ می
شوید و روز سوم سیاه! پس چون روز اول شد صبحگاهان چهره های خودرا زرد
یافتند و به نزد یکدیگر رفتند و گفتند: آنچه صالح گفته بود بسراغتان آمد. پس
سرکشان آنها گفتند:

- ما حرف صالح را نمی شنویم و نمی پذیریم هرچند عظیم باشد!

و چون روز دوم شد صورتهایشان سرخ شد به نزد یکدیگر رفتند و گفتند:

- ای قوم! آنچه صالح گفته بود به سراغتان آمد.

سرکشان آنها گفتند:

- اگر همه ما هلاک گردیم سخن او را گوش نمی دهیم و خدایان خودرا که
پدرانمان آنها را پرستش می کردند رها نمی سازیم. توبه نکردند و باز
نگشتند!

و چون روز سوم شد چهره هایشان سیاه شد و به نزد یکدیگر رفتند و گفتند:

- ای قوم! آنچه صالح گفته بود به سراغتان آمد.

این بار سرکشانشان نیز گفتند:

- آنچه صالح به ما گفته بود به سراغتان آمد!

پس چون نیمه شب شد جبرئیل آمد و چنان فریادی برآنان زد که گوششان را درید و دل وجگرشان را برید و پاره کرد.

قوم صالح در این سه روز حنوط کرده بودند و کفن پوشیده بودند و می دانستند که عذاب برایشان نازل خواهد شد.

پس همگی از صغیر و کبیر در یک چشم به هم زدن مردند و هیچ صدادار و چرنده و هیچ موجودی دیگر نماند مگر آنکه خدا هلاکش کرد و صبحگاهان در خانه ها و خوابگاه هایشان همه مرده بودند.

خدا علاوه بر آن صیحه آتشی نیز از آسمان فرستاد که همگی را سوخت. «

(این حدیث مشتمل بر امور خارق العاده ای است از قبیل آنکه مردم همه از شیر ناقه می آشامیدند و یا روز به روز رنگشان تغییر می کرد. این امور با توجه به آن که اصل وجود ناقه معجزه بوده اشکال ندارد و قرآن کریم به این جنبه و این که سهم ناقه یک روز آب بوده و همه اش اهل شهر سهم یک روز دیگر را داشتند، تصریح دارد.)

و اما اینکه صیحه جبرئیل باعث انهدام آنها بوده منافات با آن ندارد که در عین حال یک صاعقه آسمانی بوده که بر آنها نازل شده و با صدای خود آنان را به کام مرگ فرستاده و به آتش خود آنها را سوزانده است، زیرا اگر در مجرای صدور و پیدایش حادثه ای از حوادث عالم وجود چه خارق العاده باشد و چه بر مجرای طبیعی، فرشته ای قرار گرفته باشد مانعی ندارد که آن حادثه را به آن فرشته نسبت دهیم کما اینکه سایر حوادث کونی مثلاً مرگ و زندگی و رزق و امثال آن منسوب به ملائکه ای است که دست اندر کارند.

اینکه در روایت فوق امام فرمود:

آنان در آن سه روز حنوط کرده و کفن پوشیده بودند گوئی کنایه از آمادگی آنان برای مرگ است.

در بعضی روایات آمده که بین دو پهلوی ناقه یک میل مسافت بود و این معنی روایت را سست می کند نه از آن رو که محال است چنین موجودی به وجود آید، چون ممکن است گفته شود خود به وجود آمدن ناقه معجزه بوده است، بلکه از آن رو که در این صورت اگر نسبت بین اعضای آن را در نظر بگیریم ارتفاع کوهان آن قریب سه میل می شود و در چنین حالی تصور نمی رود یکنفر بتواند او را باشمشیر خود بکشد زیرا قطعاً قاتل ناقه از طریق اعجاز او را نکشته است، ولی معذک آیه " یک روز آب مال ناقه و یک روز معلوم مال شما،" خالی از دلالت و یا اشعار بر آن نیست که جثه ناقه مسلماً بزرگ بوده است.

فصل سوم

اصحاب رس

اقوام بعد از قوم ثمود

مستند : آیه ۳۸ سورة فرقان "وَعَادًا وَ ثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا ..."

المیزان ج ۳۰ ص ۳۲

تاریخ اصحاب رس در قرآن گویند " اصحاب رس " مردمی بودند که بعد از قوم ثمود روی کار آمدند و بر لب چاهی زندگی می کردند. خداوند پیغمبری به سویشان گسیل داشت، ولی آنها تکذیبش کردند و خدا هلاکشان کرد. بعضی دیگر گفته اند کلمه " رس " نام رودخانه ای بوده که قوم رس بر کناره آن منزل داشتند. روایات شیعه نیز مؤید این احتمال است.

خداوند سبحان می فرماید:

« و مردم عاد و ثمود و اصحاب الرس و نسلهای مابین آنها،

برای همه مثلها زدیم،

و همه را نابود کردیم نابود کردنی ! »

در روایات اسلامی (در عیون) از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی که راجع به اصحاب رس است، فرمودند:

« اصحاب رس مردمی بودند که درخت صنوبری را می پرستیدند، و نام آنرا شاه درخت نهاده بودند، و آن درختی بود که " یافت " فرزند نوح آنرا بعد از داستان طوفان

برکنار چشمه ای بنام "روشن آب" کاشته بود، و این قوم دوازده شهرآباد پیرامون نهری به نام "رس" داشتند، و نام آنها آبان و آذر و دی و بهمن و اسفند و فروردین و اردی بهشت و خرداد و تیر و مرداد و شهریور و مهر بود، که مردم فرس این اسامی را بر سر ماههای دوازده گانه خود نهادند.

قوم نامبرده از آن صنوبر دوازده جوانه گرفتند و در هر یک از شهرهای خود یکی از آنها کاشتند و نیز از آن چشمه که گفتیم صنوبر بزرگ برکنار آن بود، نهری به طرف آن جوانه ها و قریه ها بردند، و نوشیدن از آب آن نهرا را بر خود حرام کردند، به طوری که اگر کسی از آن نهرا می نوشید و یا به چهارپایان خود می داد به قتلش می رساندند، چون می گفتند: زنده ماندن این دوازده خدا بستگی به آن نهرا دارد، پس سزاوار نیست کسی از آن نهرا بخورد و مایه حیات خدایان را کم کند.

و نیز در هر ماه یک روز را در یکی از آن شهرها عید می گرفتند و همگی در زیر صنوبر آن شهر جمع می شدند و قربانی ها پیشکش آن می کردند. آن قربانی ها را در آتشی که افروخته بودند می سوزاندند و وقتی دود آن بلند می شد، برای درخت صنوبر به سجده می افتادند و به گریه و زاری در می آمدند. شیطان هم از باطن آن درخت با آنان حرف می زد. این عادت آنان در آن دوازده شهر بود تا آنکه روز عید قریه بزرگ فرا می رسید. نام این شهر "اسفندار" بود و پادشاهشان نیز در آنجا سکونت داشت، و همه اهل شهرهای دوازده گانه در آنجا جمع شده و به جای یک روز دوازده روز عید می گرفتند، و تا آنجائی که می توانستند بیشتر از آن شهرهای دیگر قربانی می آوردند و عبادت می کردند. ابلیس هم وعده ها به ایشان می داد و امیدوارشان می کرد، بیشتر آن وعده ها که شیطان های دیگر در اعیاد دیگر و از سایر درختان به گوششان می رسانید.

سالهای دراز بر این منوال گذشت، و همچنان بر کفر و پرستش درختان ادامه می دادند تا آنکه بعد ها خداوند رسولی از بنی اسرائیل و از فرزندان یهودا به سوی آنان فرستاد ولی آنها ایمان نیاوردند، پیغمبر نامبرده آن درختان را نفرین کرد تا خشک شدند. چون چنین دیدند به یکدیگر گفتند: - این مرد خدایان ما را جادو کرده است. عده ای گفتند: نه خدایان ما بر ما غضب کردند، چون دیدند این مرد ما را می خواند تا بر آنها کفر

ورزیم. و ما هیچ کاری به آن مرد نکردیم و دربارهٔ آلههٔ خود غیرت بخرج ندادیم و آنها قهر کردند و خشکیدند.

لذا متفق القول بنا را بر این گذاشتند که نسبت به آلههٔ خود غیرتی نشان دهند، یعنی آن پیغمبر را بکشند! پس چاهی عمیق حفر کردند و او را در آن افکندند و سرش را محکم بستند و آنقدر نالهٔ او را گوش دادند تا برای همیشه خاموش گشت!

بدنبال این جنایت خدای تعالی عذابی بر ایشان مسلط ساخت که همه را هلاک

کرد. «

علی علیه السلام در نهج البلاغه فرموده:

کجایند صاحبان شهرهای رس!

که پیغمبران خود را کشتند ،

و سنت های مرسلین را خاموش کردند

و سنت های جباران را احیاء کردند !!